

فرهنگ

واژه‌های اروپایی  
در  
فارسی

دکتر مهشید مشیری



**Dictionnaire**  
des  
**Mots Européens**  
en  
**Persan**

**Mahshid MOSHIRI**

Docteur en Linguistique



Dictionnaire  
des Mots Européens en Persan

Mahshid MOSHIRI Docteur en Linguistique

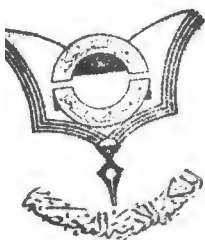
فرهنگ  
واژه‌های اروپایی در فارسی

مهندس مشیری









فرهنگ

# واژه‌های اروپایی در فارسی

دکتر مهشید مشیری



تهران

نشر البرز، ۱۳۷۱

چاپ اول: ۱۳۷۱  
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه  
حق چاپ برای نشر البرز محفوظ است

لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار  
چاپ: چاپخانه آسمان

تقدیم به مادرم،  
که دل سرا پردهٔ محبت اوست



## فهرست

|                                  |           |
|----------------------------------|-----------|
| پیشگفتار                         | نه        |
| راهنمای فرهنگ                    | سیزده     |
| نشانه‌های آوایی و برابری‌های خطی | هفده      |
| فهرست نشانه‌های اختصاری          | نوزده     |
| کتابشناسی                        | بیست و یک |

|                                          |     |
|------------------------------------------|-----|
| بخش نخست: واژه‌های اروپایی در فارسی      | ۱   |
| بخش دوم: فهرست واژه‌های اروپایی در فارسی | ۳۷۱ |



## پیشگفتار

در مجموعه واژگان زبان، به فراخور زمان، واژه‌هایی متولد می‌شوند، رشد می‌کنند، می‌میرند، در طول عمر خود متحول می‌شوند، از زبانهای دیگر وارد می‌شوند و ملیت زبان را می‌پذیرند، صورت جدید می‌گیرند، معنای تازه می‌یابند، از گوشه انزوا می‌رهند و رونق می‌گیرند، یا از رونق می‌افتند و از اعتبار ساقط می‌شوند... و به راستی، سرنوشت واژه‌ها در جوامع واژگانی، شباهت بسیار به سرنوشت انسانها در جوامع بشری دارد.

آن دسته از واژه‌هایی که از زبانهای دیگر وارد می‌شوند و ملیت زبان را می‌پذیرند، واژه‌های قرضی (یا دخیل) نامیده می‌شوند. و واژه قرضی به هر واژه ساده، مرکب یا مشتقی اطلاق می‌شود، که عیناً و بدون تغییر صرفی - معنایی، از زبان بیگانه وارد شود و احتمالاً فقط با نظام خطی و آوایی زبان خودی تطبیق یابد.

قرضگیری زبانی - بویژه در سطح واژگان - امری عادی و اجتناب‌ناپذیر است و اثرات آن در تمام زبانها مشاهده می‌شود. و آنچه زبانها را از این نظر

متمایز می‌سازد، میزان شدت و ضعف تأثیر زبانهای بیگانه بر آنها و نیز میزان استقبال و قبول سخنگویان زبان از پدیده قرضگیری است. بدیهی است که سرعت ورود مفاهیم جدید در هر زبان باید با سرعت واژه‌سازی و برابری هماهنگ باشد. و این هماهنگی یکی از وظایف اصلی فرهنگستان زبان است. قرضگیری واژگانی علتهای گوناگونی دارد:

نیاز، مهمترین علت آن است. و بسیاری از واژه‌های عربی، ترکی، و واژه‌های اروپایی منجمله روسی، به دلیل نیاز وارد زبان فارسی شده است. گاهی واژه‌های بیگانه برای احتراز از بار منفی و قبح واژه‌های بومی تابو - مثلاً نام اندامها و اعمال تناسلی و دفعی - وارد زبان می‌شود.

و در برخی از موارد، واژه‌های بیگانه، متأسفانه به علت تنبلی یا سهل‌انگاری، بی‌اطلاعی یا بی‌مایگی، فضل‌فروشی یا خودنمایی سخنگویان و حقیر شمردن یا فقیر انگاشتن زبان خودی، به زبان راه می‌یابد.

در فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی سعی شده است تا تصویری از واژه‌های قرضی اروپایی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، روسی) که در فارسی گفتاری و نوشتاری و در فارسی علمی و غیر علمی کاربرد دارد، ارائه شود. تشخیص علل قرضگیری این واژه‌ها و لزوم یا عدم لزوم کاربرد آنها نیز به مراجعه‌کننده اندیشمند و آگاه فرهنگ واگذار می‌گردد.

مدخلهای این فرهنگ، با شمار تقریبی ۳۰۰۰، از میان ۲۰۰/۰۰۰ فیش اصطلاحشناختی مربوط به فرهنگ بزرگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی، که در دست تألیف است، استخراج شده است.

فرهنگ حاضر که حاصل چند سال مطالعه، تحقیق و کار مداوم مؤلف، در زمینه زبانشناسی و واژگاننگاری است، به حضور فارسی‌زبانان و

فرهنگدوستان ایرانی تقدیم می‌شود. با این امید که پاره‌ای  
نقصان، اگر در این اثر وجود دارد، با تفقد صاحب‌نظران  
برطرف گردد.

دکتر مهشید مشیری



## راهنمای فرهنگ

واژه و اطلاعات مربوط به آن را یک آرتیکل (article) یا مقاله می‌نامیم. در اینجا به توصیف اجزای گوناگون هر آرتیکل می‌پردازیم:

□ املای واژه: مدخلهای فرهنگ، املای فارسی واژه‌های فرضی است، که به ترتیب حروف الفبای فارسی ردیف شده است. اگر واژه‌ای دارای بیش از یک املای فارسی باشد، هر یک از گونه‌های املائی به صورت مدخل جداگانه ذکر شده است. آرتیکل مربوط به گونه رایج املائی، حاوی اطلاعات مربوط به واژه است و گونه (یا گونه‌های) دیگر با نشانه (=) یا (←) به املای رایج ارجاع داده شده است.

□ تلفظ واژه: در مقابل هر مدخل و در میان دو کروشه [ ] تلفظ فارسی واژه فرضی آوانویسی شده است. در آوانویسی از نشانه‌های بین‌المللی پیروی شده است (فهرست نشانه‌های آوایی).

□ زبان منبع : در مقابل هر یک از واژه‌های قرضی، در داخل پرانتز، زبان منبع واژه (انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی...) با استفاده از نشانه‌های اختصاری ذکر شده است (ر. ک. فهرست نشانه‌های اختصاری).

□ املاي واژه در زبان منبع : در مقابل هر واژه، و نیز در کنار نشانه اختصاری زبان منبع، املاي واژه در زبان منبع ارائه شده است.

□ مقوله دستوری : در مقابل هر واژه مدخل، مقوله دستوری واژه با نشانه اختصاری ذکر شده است (ر. ک. فهرست نشانه‌های اختصاری).

□ مقوله معنایی و ریشه‌ای : هر یک از مقوله‌های گوناگون معنایی و ریشه‌ای واژه قرضی، به ترتیب اعداد یونانی (I، II، III...) مشخص شده است.

□ مقوله فرعی معنایی : هر یک از مقوله‌های مختلف معنایی مربوط به یک واژه با اعداد فارسی مشخص شده است.

□ زمینه کاربرد : چنانچه واژه‌ای در موقعیتها و زمینه‌های مختلف دارای معنی، تعریف و خصوصیات واژگانی گوناگون باشد، آن زمینه یا موقعیت (ادبیات، فلسفه، رشته‌های گوناگون علمی، زبان عامیانه و...) با استفاده از نشانه‌های اختصاری در مقابل واژه مدخل ذکر شده است (ر. ک. فهرست نشانه‌های اختصاری).

□ تعریف : برای هر واژه با توجه به زمینه‌های گوناگون کاربرد آن، تعاریف لازم ارائه شده است. تعاریف با استفاده از آثار معتبر فارسی و خارجی (ر. ک. کتابشناسی) استخراج، بسته به مورد با صاحب‌نظران و متخصصان مربوط، در این باره مشورت شده است.

□ مترادف : کوشش شده است که مترادفها و برابره‌های فارسی هر مدخل ارائه شود. مترادفها و برابره‌های فارسی با علامت (؛) از یکدیگر جدا شده‌اند و در صورتی که مراجعه به آنها لازم باشد، با علامت (\*) مشخص شده‌اند.

- متضاد: در صورت امکان کوشش شده است که واژه یا واژه‌های متضاد هر مدخل معرفی شود، و در صورت نیاز به آنها ارجاع داده شود. متضادهایی که باید به آنها مراجعه شود با علامت (※) مشخص شده‌اند.
- مثال: در حد امکان و در صورت لزوم کوشش شده است که یک یا چند نمونه از جمله‌هایی که واژه موردنظر در آنها به کار رفته است، ارائه شود.
- ترکیبات نیمه‌قرضی: کوشش شده است تا ذیل هر واژه، ترکیبات نیمه‌قرضی مربوط به آن (که نیمی از آنها فارسی و نیمی دیگر قرضی است) ارائه شود.
- ارجاعات: علاوه بر مترادفها و متضادهای مربوط به واژه کوشش شده است تا واژه‌هایی که از حیث صوری و معنایی با واژه موردنظر ارتباط دارند، ذکر شوند.
- کلمه‌ها و ترکیبات و اصطلاحهای این فرهنگ از میان آثار مربوط به زمینه‌های گوناگون تخصصی و غیر تخصصی، و نیز از میان زبان‌گفتاری فارسی‌زبانان استخراج و ضبط شده است.
- این فرهنگ شامل اسامی خاص نیست و فقط آن دسته از واژگان عمومی اروپایی را که وارد زبان فارسی شده است به دست می‌دهد.



## نشانه‌های آوایی و برابری‌های خطی

| نمونه                                                 | برابر خطی | نشانه آوایی |
|-------------------------------------------------------|-----------|-------------|
| آئورت [ā'ort]                                         | همزه وسط  | '           |
| آرتیست [ārtist]؛ باتری [bātri]                        | آ، ا،     | ā           |
| انسولین [ansulin]؛ بنزول [banzol]؛<br>عربسک [arabesk] | آ، ا، ع   | a           |
| بتن [beton]                                           | ب         | b           |
| چیلی [čili]                                           | چ         | č           |
| دوبل [dubl]؛ بورد [bord]                              | د         | d           |
| استیل [estil]؛ بنزین [benzin]                         | ا، -      | e           |
| فوتبال [futbāl]                                       | ف         | f           |
| گاراژ [gārāž]                                         | گ         | g           |
| هیدروژن [hīdrožen]                                    | ه         | h           |
| ایده [ide]؛ بیلان [bilan]؛ باتری [batri]              | ای، ی، ی  | i           |
| بجاز [jāz]                                            | ج         | j           |
| کیک [keyk]                                            | ک         | k           |

| نمونه                         | برابر خطی   | نشانه آوایی |
|-------------------------------|-------------|-------------|
| لیست [list]                   | ل           | l           |
| مد [mod]                      | م           | m           |
| نایلون [nāylon]               | ن           | n           |
| التیماتوم [oltimātom]         | ا، ؤ        | o           |
| پارک [pārk]                   | پ           | p           |
| قرنیز [qarniz]                | ق           | q           |
| ریل [reyl]؛ گارسون [gārson]   | ر           | r           |
| سیرک [sirk]                   | س           | s           |
| شیمی [šimi]                   | ش           | š           |
| تاندون [tāndon]؛ بطری [botri] | ت، ط        | t           |
| اولسر [ulser]؛ پودر [puḍr]    | او          | u           |
| ویتترین [vitrin]              | و           | v           |
| گیومه [giyume]                | ی           | y           |
| زیراکس [zirāks]               | ز           | z           |
| ژیگو [žigo]                   | ژ           | ž           |
| شوکه [šokke]                  | تشدید       | تکرار نشانه |
| آنتی‌ژن ānti-žen              | تفکیک عناصر | —           |
|                               | سازنده واژه |             |

## فهرست نشانه‌های اختصاری

( زبانها ، نکته‌های دستوری ، علوم )

|        |           |       |             |
|--------|-----------|-------|-------------|
| آلما.  | آلمانی    | پزش.  | پزشکی       |
| آوا.   | آواشناسی  | تد.   | تداول       |
| ا.     | اسم       | تر.   | ترکی        |
| ادا.   | اداری     | ج.    | جمع         |
| ادب.   | ادبی      | جانو. | جانورشناسی  |
| اسپا.  | اسپانیایی | جامع. | جامعه‌شناسی |
| اصت.   | اسم صوت   | جف.   | جغرافیا     |
| اقتص.  | اقتصادی   | چاپ.  | چاپ         |
| انف.   | انفرماتیک | حسا.  | حسابداری    |
| انگ.   | انگلیسی   | دارو. | داروسازی    |
| ایتا.  | ایتالیایی | دست.  | دستور       |
| بانکد. | بانکداری  | روان. | روانشناسی   |
| بنا.   | بتایی     | زبان. | زبان‌شناسی  |

|        |            |           |          |
|--------|------------|-----------|----------|
| زمیند. | زمینشناسی  | لا.       | لاتین    |
| زیست.  | زیستشناسی  | متضد.     | متضاد    |
| سینم.  | سینما      | معمما.    | معماری   |
| شیم.   | شیمی       | مکان.     | مکانیک   |
| ص.     | صفت        | موس.      | موسیقی   |
| ص نسب. | صفت نسبی   | مهند.     | مهندسی   |
| ع.     | عربی       | نقا.      | نقاشی    |
| عا.    | عامیانه    | نما.      | نمایش    |
| عد.    | عدد        | نظ.       | نظامی    |
| عکا.   | عکاسی      | ورز.      | ورزش     |
| عم.    | عمومی      | هند.      | هندسه    |
| فا.    | فارسی      | هوا.      | هواشناسی |
| فران.  | فرانسه     | یو.       | یونانی   |
| فل.    | فلسفه      | انگلیسی   | Eg.      |
| فیز.   | فیزیک      | اسپانیایی | Esp.     |
| فیلم.  | فیلمبرداری | فرانسه    | F.       |
| ق.     | قید        | آلمانی    | G.       |
| قد.    | قدیمی      | ایتالیایی | It.      |
| گیا.   | گیاهشناسی  | روسی      | R.       |

## کتابشناسی

- فرهنگ آبیاری و زهکشی. کمیته آبیاری و زهکشی ایران، تهران، انتشارات وزارت نیرو، ۱۳۵۴.
- فرهنگ آوازی - املاتی زبان فارسی. دکتر مهشید مشیری، تهران، چاپ اول، کتابسرا، ۱۳۶۶.
- فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی. اسماعیل عاشوری، تهران، چاپ اول، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۴.
- فرهنگ اصطلاحات صنعتی و فنی (انگلیسی - فارسی). عبدالله ارگانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- فرهنگ اصطلاحات علمی (ریاضی، نجوم، فیزیک، ...). پرویز شهریاری و دیگران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- فرهنگ افعال فرانسه (فرانسه - فارسی). دکتر مهشید مشیری، انتشارات سروش، ۱۳۷۱.
- فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی. دکتر مهشید مشیری، تهران، چاپ دوم، انتشارات سروش، ۱۳۷۱.

- فرهنگ انگلیسی - فارسی. حیم، تهران، کتابفروشی یهودابروخیم، ۱۳۵۵.
- فرهنگ پزشکی (انگلیسی - فارسی). دکتر محمد هوشمند و غیره، تهران، کلمه. چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- فرهنگ پوشش فلزات (انگلیسی، فارسی). علی محمدخان محمدی هزاوه، تهران، اطلس، ۱۳۶۷.
- فرهنگ جدید سیاسی. محمود مهرداد، تهران، هفته، ۱۳۶۳.
- فرهنگ حقوق (فرانسه، فارسی). دکتر حسینقلی کاتبی. تهران، حقوقی، ۱۳۶۳.
- فرهنگ داروپزشکی (انگلیسی، فرانسه، فارسی). محمدرضا توکلی صابری و دیگران، تهران، مازیار، ۱۳۶۴.
- فرهنگ راه و ساختمان و معماری (انگلیسی - فارسی). (از فرهنگهای اصطلاحات علمی و فنی مک گراهیل و چمبرز)، ترجمه فرشید تقوی، شرکت کتاب برای همه، ۱۳۶۴.
- فرهنگ زیستشناسی. دکتر بزرگمهر وزیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- فرهنگ علوم اجتماعی (انگلیسی، فرانسه، فارسی). ترجمه دکتر باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۶۶.
- فرهنگ علوم اقتصادی. دکتر منوچهر فرهنگ، تهران، چاپ چهارم، آزاد، ۱۳۶۳.
- فرهنگ علوم رفتاری. علی اکبر شعاری نژاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- فرهنگ علوم سیاسی. غلامرضا علی بابایی و دکتر بهمن آقائی، تهران، نشر ویس، ۱۳۶۵.
- فرهنگ فارسی (متوسط). دکتر محمد معین، تهران، چاپ چهارم، امیرکبیر، ۱۳۶۰.

- فرهنگ فارسی - انگلیسی. حیم، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۶۹.
- فرهنگ فارسی - فرانسه. دکتر مرتضی معلم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- فرهنگ فرانسه - فارسی. دکتر سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی یهودابروخیم و پسران، ۱۳۵۲.
- فرهنگ فشرده زبان فارسی. دکتر مهشید مشیری، تهران، البرز، ۱۳۷۱.
- فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی (انگلیسی - فارسی). تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.
- فرهنگ فلسفی. دکتر جمیل صلیبا، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶.
- فرهنگ فنی دانشگاهی (فرانسه - فارسی). نادر گلستانی داریانی، تهران، علمی، ۱۳۶۷.
- فرهنگ گیتاشناسی (اصطلاحات جغرافیایی) (فارسی - انگلیسی). عباس جعفری، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۶۷.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات نظامی (انگلیسی - فارسی). اصغر مظاهری کلهرودی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- فرهنگ مصور علوم طبیعی. علی کیهانی، تهران، پروز، ۱۳۶۳.
- فرهنگنامه پزشکی. فرامرز سلیمانی و بهمن خالقیان، تهران، انتشارات علم، ۱۳۶۹.
- فرهنگ واژه‌های فیلم. ترجمه بیژن اشتری، تهران، ۱۳۶۹.
- فرهنگ واژه‌های نظامی. محمد کاظمی، تهران، چاپخانه ارتش، ۱۳۵۵.
- لغات اروپایی در زبان فارسی. دکتر محمد نور محمدخان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲.
- لغتنامه روانشناسی. محمود منصور و دیگران، تهران، ۱۳۵۱.

- مکتبهای ادبی. رضا سیدحسینی، تهران، نیل، ۱۳۳۷.
- واژگان جامع ورزشی (انگلیسی - فارسی). دکتر علاءالدین بازارگادی و غلامعلی تفنگدار، تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- واژگان ریاضی (انگلیسی - فارسی). مهندس محمد باقری، تهران، ۱۳۶۳.
- واژگان فلسفه و علوم اجتماعی (فرانسه - فارسی). داریوش آشوری، تهران، آگاه، ۱۳۵۵.
- واژگان فنی سینما و تلویزیون. شورای واژه‌گزینی سروش، تهران، سروش، ۱۳۶۷.
- واژه‌نامه تربیت بدنی (انگلیسی - فارسی). گروه تربیت بدنی مرکز نشر دانشگاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- واژه‌نامه دربانوری (انگلیسی - فارسی). ابراهیم شاه‌حسینی و احمد بهنیا، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.
- واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری (انگلیسی - فارسی). حبیب معروف، تهران، ۱۳۶۱.
- واژه‌نامه فیزیک (انگلیسی - فارسی). شاخه واژه‌گزینی گروه فیزیک مرکز نشر دانشگاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی. پرویز مرزبان و حبیب معروف، تهران، سروش، ۱۳۶۵.

- *Baillière's Abbreviations in Medicine*. Edwin B. Steen, London Philadelphia Toronto, 1984.
- *Dic. des Anglicismes*. Dic. le Robert, Paris, 1984.
- *Dic. des Structures du Vocabulaire Savant*. Dic. le Robert, Paris, 1985.
- *Dic. Encyclopédique pour tous*. Petit Larousse, Librairie Larousse, Paris, 1990.

- 
- *Dic. of Computing*. Oxford Univ. Press, Great Britain, 1984.
  - *Glossary of Geology*. Robert L. Bates, American Geological Institute, Falls Church, Virginia, 1980.
  - *Le Petit Robert 1*. Dic. Alphabétique et Analogique de la Langue Française, Dic. le Robert, Paris, 1985.
  - *Medical Dictionary*, Oxford University Press, 2nd ed., Great Britain, 1982.
  - *The Random House Dic. of the English Language*. Random House, Inc. 2nd ed., New York, 1987.
  - *Webster's New World Dictionary of the American Language*. Second College ed. World Publishing Company, 1984



# بخش نخست

## واژه‌های اروپایی در فارسی

(بر حسب الفبای فارسی)





**آئروبی** [ā'erobi] (= آئروبی) (فرانز. aérobie) (ا.) (جانو.) موجود  
ذره‌بینی زنده‌ای که می‌تواند در هوای آزاد زندگی کند؛ هوازی نیز ←  
آنائروبی.

**آئرو‌دینامیک** [ā'ero-dināmik] (= آئرو‌دینامیک)  
(فرانز. aérodynamique) (ا.) بخشی از علم فیزیک است که به  
مطالعهٔ پدیده‌های مربوط به حرکت نسبی یک جسم با هوایی که در آن  
غوطه‌ور است می‌پردازد.

**آئرولیت** [ā'erolit] (= آئرولیت) (فرانز. aérolithe) (ا.) (زمیند.) به  
قطعاتی از سنگها و مواد اجرام آسمانی متلاشی شده‌ای اطلاق می‌شود که  
وارد جو زمین می‌شوند؛ شخانه.

**آئورت** [ā'ort] (= آورتا) (فرانز. aorte) (ا.) (جانو.) سرخرگی است که

از بطن چپ قلب خارج می‌شود.

**آبازور** [ābāžur] (فران. abat-jour) (ا.) نوعی چراغ برق که دارای سرپوش است و نور را به‌طور غیرمستقیم می‌تاباند نیز ← لوستر؛ لامپ. **آبراسیون** ← ابراسیون.

**آبستره** [ābst(e)re] (فران. abstrait) (ا. - ص.) انتزاعی؛ مجرد؛ غیرعینی: «هنر آبستره» متض.: کونکرت\*.

**آبسه** [ābse] (فران. abcès) (ا.) (پزش.) تجمع موضعی چرک در اثر واکنش بافت مبتلا در برابر عوامل و موجودات چرکزا؛ دمل.

**آبونمان** [ābunmān] (فران. abonnement) (ا.) توافقی که برای استفاده منظم و مداوم از نشریه، برق، تلفن و غیره در مقابل پرداخت وجه آن صورت می‌گیرد؛ اشتراک نیز ← آبونه.

**آبونه** [ābune] (فران. abonné) (ص.) که حق آبونمان چیزی را پرداخته است و از آن استفاده می‌کند نیز ← آبونمان.

**آپارات** [āpārāt] (روس.) (ا.) دستگاه نمایش فیلم و اسلاید.

**آپاراتچی** [āpārāt-či] (روس. - تر.) (امر.) مأمور نشان دادن فیلم ← آپارات.

**آپاراتی** [āpārāt-i] (روس. - فا.) (ا.) (عا.) محلی که در آنجا لاستیک چرخهای اتومبیل را ترمیم می‌کنند نیز ← پنچر.

**آپارتاید** [āpārtāyd] (انگ. apartheid) (ا.) (سیا.) سیاستی که براساس آن یک نژاد از نژاد دیگر جدا نگهداشته می‌شود و از امتیازات کمتری در مقایسه با آن بهره می‌برد؛ تبعیض نژادی نیز ← راسیسم.

**آپارتمان** [āpārtemān] (فران. appartement) (ا.) بخشی از ساختمان که مستقل و دارای یک یا چند اتاق، سرویس حمام و توالت و

- غیره است: «آپارتمان دو [اتاق] خوابه» نیز ← سویت؛ استودیو.
- آپاندیس [āpāndis] (فران. [vermiculaire] appendice) (ا.) (پزشد.) مجرای فرعی روده کور است که در انسان، میمونها و برخی از پستانداران در محل اتصال روده باریک و روده فراخ وجود دارد؛ ضمیمه اعور؛ آویزه: «عمل آپاندیس»؛ «التهاب آپاندیس».
- آپاندیسیت [āpandisit] (فران. appendicite) (ا.) (پزشد.) التهاب آپاندیس ← آپاندیس.
- آپ تودیت [āp-tu-deyt] (انگ. up to date) (ص.) مطابق روز: «اطلاعات آپ تو دیت» (اطلاعاتی که برحسب زمان متحول شده است).
- آپلیکاتور ← اپلیکاتور.
- آپورتونیست ← اپورتونیست.
- آپورتونیسیم ← اپورتونیسیم.
- آت [- āt] (فران. - ate) (پسو.) (شیم.) پسوندی است که در نامگذاری شیمیایی نمکها مورد استفاده قرار می گیرد: «فسفات سدیم؛ سولفات پتاسیم...».
- آتاویسم [ātāvisim] (فران. atavisme) (ا.) (جانو.) پیدایش یکی از صفات ارثی اجداد دور در اخلاف است.
- آتئیسم [āte'izm] (فران. athéisme) (ا.) بی خدایی؛ خداناکرایی؛ خداناشناسی؛ الحاد؛ کفر.
- آتروفی [ātrofi] (فران. atrophie) (ا.) (پزشد.) کاهش در اندازه یک عضو، یا در مقدار یک بافت، یا در محتویات و اجزاء تشکیل دهنده بافت است؛ صغر.

آتروپین [atropine] (فران. atropine) (۱.) (شیم. - دارو. - پزش.)  
 آلکالوئیدی است متبلور، بیرنگ و نامحلول در آب. سمی است قوی و  
 روی دستگاه عصبی اثر شدیدی دارد. در پزشکی به عنوان دارو کاربرد  
 دارد.

آتل [attelle] (فران. attelle) (۱.) (جراح. - ارتوپد. - پزش.) جسم مسطح  
 کوچکی (از جنس فلز، چوب یا مقوا) که به منظور ثابت نگهداشتن یا به  
 حالت طبیعی قرار دادن عضوی به کار می‌رود که استخوانش شکسته یا  
 آسیب‌دیده است؛ تخته شکسته‌بندی.

آتلانتیک [atlāntik] (فران. atlantique) (۱. - ص.) ۱. اقیانوس اطلس  
 ۲. مربوط و منسوب به اقیانوس اطلس.

آتلیه [āтелиye] (فران. atelier) (۱.) کارگاه (عکاسی، نقاشی،  
 مجسمه‌سازی و...) نیز ← گالری.

آتمسفر [ātmosfer] (فران. atmosphère) (۱.) ۱. قشری از گازهای  
 گوناگون که اطراف کره زمین را پوشانده است؛ جو زمین ۲. نزدیکترین  
 قسمت جو زمین که در آن ابر و باران و برف پدید می‌آید ۳. وضعیت  
 کلی هر محیط؛ جو.

آتو [āto] (فران. atout) (۱.) ۱. ورق برنده ۲. (مج.) دستاویز؛ بهانه:  
 «نمی‌خواهم آتو به دست کسی بدهم».

آجودان [ājudān] (فران. adjudant) (۱.) (نظ.) افسری است در  
 خدمت فرماندهان (معمولاً از سرتیپ به بالا).

آداپتاسیون [ādāptāsiyon] (فران. adaptation) (۱.) سازگاری؛  
 انطباق؛ همسازی؛ تطابق.

آداپتور [ādāptor] (انگ. adaptor) (۱.) ۱. قطعه ارتباطی مکانیکی بین

دو ابزار یا دستگاه که دارای طرح یا اندازه‌های مختلف باشد ۲. دستگاه برقی که برای تبدیل ولت و یا سیکل جریان برق جهت استفادهٔ دستگاه خاص به کار می‌رود: «آداپتور ماشین حساب، آداپتور رادیو».

**آدرس [adres]** (فران. adresse) (۱). مشخصات مربوط به محل اقامت یا محل کار؛ نشانی نیز ← پست.

**آدرنالین [ādernālin]** (فران. adrénaline) (۱). (جانو. - پزش. - دارو). ۱. هورمونی است که در قسمت مرکزی غدد فوق کلیوی ترشح می‌شود و مقدار فشار و قند خون را بالا می‌برد ۲. دارویی است که برای مداوای آسم و شوک حاصل از حالت‌های شدید آلرژیک به کار می‌رود.

**آدونیس [ādonis]** (فران. adonis) (۱). (گیا). گیاهی از نوع آلالگان که گل‌های سرخ براق دارد.

**آر [ār]** (فران. are) واحد اندازه‌گیری سطح و برابر است با یک دکامتر مربع، صد متر مربع و ۱۱۹,۶۰ یارد مربع.

**آرابسک [ārābesk]** ← عربسک.

**آرت [ārt]** (انگ. art) (۱). هنر ← آرتیست.

**آرتروز [ārt(o)roz]** (فران. arthrose) (۱). (پزش.). جابه‌جایی مزمن مفصل‌ها؛ جریانی استحاله‌ای در مفصل.

**آرتزین [ārteziyan]** (فران. artésien) (۱. - ص.). (زمین). چاهی است که آب آن به خودی خود فوران می‌کند؛ خود برآ.

**آرتیست [ārtist]** (فران. artiste) (ص. - ۱). ۱. هنرمند ۲. هنرمند تئاتر و سینما؛ هنرپیشه؛ بازیگر ۳. (کند). آدمی که برای رسیدن به خواسته‌اش نقش بازی می‌کند: «واقعاً که آرتیست ماهر است!» (همراه با طعنه و طنز) نیز ← آکتور؛ آکتریس.

آرتیشو [ārtišu] (فران. artichaut) (۱.) (گیا.) گیاهی است که به صورت بوته می‌روید و قسمت درونی میوه آن به مصرف خوراکی می‌رسد؛ انگنار؛ قناریه؛ کنگر بستانی؛ کنگر فرنگی.

آرتیکل [ārtikl] (فران. article) (۱.) (۱.) قسمتی از یک مقاله؛ بند ۲. مقاله ۳. یک نوع از کالا یا جنس؛ قلم ۴. (دست.) واژه‌ای که قبل از اسم می‌آید و آن را مشخص می‌کند، مانند «الف و لام» در زبان عربی، the در زبان انگلیسی و le و la در زبان فرانسه.

آردل [ārdel] (روس.) (۱.) مأمور جلب کردن سپاهیان و متهمان و مجرمان.

آردواز [ārdowāz] (فران. ardoise) (زمین.) سنگی است شیبستی که به صورت ورقه‌های بسیار نازک و منظمی درمی‌آید. از آن برای پوشش بامها استفاده می‌کنند؛ سنگ لوح.

آرژان [āržān] (فران. argent) (۱.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Ag؛ نقره.

آرسنیک ← ارسنیک.

آرسین [ārsin] (فران. arsine) (۱.) (شیم.) گازی است بیرنگ، بسیار سمی و با بوی تند (فرمول آن  $AsH_3$  است).

آرشه [ārše] (فران. archet) (۱.) (موس.) چوب باریکی که با آن بعضی از ابزارهای موسیقی زهی (مانند ویولن) را می‌نوازند.

آرشیتهکت [āršitekt] (فران. architecte) (۱.) مهندس معمار.

آرشیو [āršiv] (فران. archives) (۱.) محل نگهداری مجموعه‌ای از اسناد و اوراق، تصویر، پرونده، نوار، فیلم و غیره؛ بایگانی.

آرکائیسم [ārkā'ism] (فران. archaïsme) (۱.) به کارگیری عناصر هنری

کهن یا متروک؛ کهن‌گری؛ کهن‌گرایی.

آرکائیک [ārka'ik] (فران. archaïque) (ص.) نام شیوه هنری یونان در قرن هفتم قبل از میلاد؛ کهن وش.

آرکئوپتریکس [ārke'opteriks] (فران. archéoptèryx) (ا.) (زمین.) نام پرنده‌ای در ته‌نشینهای دوره ژوراسیک که از نظر تکاملی ارزش بسیار دارد، زیرا در عین حال چند صفت از خزندگان را نیز داراست و اشتقاق پرنندگان را از خزندگان به اثبات می‌رساند.

آرکئولوژی [ārke'o-loži] (فران. archéologie) (ا.) علمی که به مطالعه آثار باستانی می‌پردازد؛ جستار تاریخی از روی سنگواره‌ها و یافته‌های زیرزمینی و مصنوعات و آثار هنری اقوام کهن؛ باستانشناسی.  
آرگو [ārgo] (فران. argot) (ا.) (زبان.) به زبان گفتاری طبقه خاصی از اجتماع اطلاق می‌شود که شامل واژگان غیرفنی و غیرعلمی است نیز ← جارگون.

آرگومان [ārgumān] (فران. argument) (ا.) برهان؛ دلیل مستند؛ استدلال؛ برهان جدال؛ مناقشه؛ حجت.

آرگون [ārgon] (فران. argon) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Ar که ضمن تقطیر هوای مایع به دست می‌آید.

آرم [ārm] (فران. arme) (ا.) نشانه گرافیکی معرف و مشخص دولت، نهاد و مؤسسه و... نیز ← مارک.

آرماتور [ārmātur] (فران. armature) (ا.) (معم.) مجموعه قطعات فلزی که اغلب به شکل میلگرد است و برای استحکام بخشی به بتن به کار می‌رود. آرماتور نیروهای کششی و حرارتی را جذب می‌کند.

آرمیچر [ārmičer] (انگ. armature) (ا.) هسته سیم‌پیچی شده داخل

مولد یا موتور برقی است که معمولاً قسمت چرخنده را تشکیل می‌دهد.  
 آریبوفلاوینوز [āribof(e)lāvinoz] (انگ. ariboflavinose) (۱.)  
 (پزشد.) نوعی بیماری که ناشی از کمبود ریبوفلاوین است. بعضی از  
 علائم آن التهاب و ترک خوردگی لب، ورم زبان و دهان و نورترسی  
 است.

آریستوکرات [āristokerāt] (فران. aristocrate) (۱.) (سیا.) پیرو  
 آریستوکراسی؛ طرفدار حکومت اشراف.

آریستوکراسی [āristokerāsi] (فران. aristocratie) (۱.) (سیا.) نوعی  
 حکومت که در آن قدرت در دست گروه کوچکی از ثروتمندان است؛  
 حکومت اشراف؛ حکومت خواص؛ اشرافیت.

آزاليا [āzāliyā] (فران. azalée) (۱.) (گیا.) گیاهی است دارای گل‌های با  
 طراوت به رنگ‌های سفید، سرخ و صورتی؛ خرزهره هندی.  
 آزیموت ← ازیموت.

آژان [āžān] (فران. agent) (۱.) ۱. پاسبان ۲. عامل؛ کارگزار.  
 آژانس [āžāns] (فران. agence) (۱.) مؤسسه خدماتی که به نمایندگی فرد  
 حقیقی یا حقوقی کاری را انجام می‌دهد؛ بنگاه؛ نمایندگی: «آژانس  
 معاملات ملکی»؛ «آژانس مسافرتی»؛ «آژانس تاکسی تلفنی».

آس [ās] (فران. as) (۱.) ورق بازی که روی آن یک خال باشد؛ تک؛  
 تک‌خال: «آس دل»؛ «آس پیک».

آسانسور [āsānsor] (فران. ascenseur) (۱.) اتاقک متحرکی که به  
 وسیله آن می‌توان طبقات ساختمان را پیمود: «دکمه آسانسور را بزنید»؛  
 «آسانسور خراب است»؛ «آسانسورچی» (مأموری که در داخل آسانسور  
 می‌نشیند و آسانسور را در طبقات مختلف آپارتمان متوقف می‌کند یا به

راه می‌اندازد).

آسپراسیون [āspirāsiyon] (فران. aspiration) (ا. ۱). ۱. تنفس

۲. (پزش. ۲). بیرون کشیدن مایعات از حفره‌های بدن به کمک دستگاه  
مکنده؛ مکیدن توسط هوا.

آسپیرین [āspirin] (فران. aspirine) (ا. ۱) (دارو. - شیم.). جسمی است

جامد و سفیدرنگ که در پزشکی به عنوان تب‌بر و مسکن کاربرد دارد.

آستروفیزیک [āstro-fizik] (فران. astrophysique) (ا. ۱) بخشی است

از نجوم که به مطالعه فیزیکی ستارگان می‌پردازد؛ اختر فیزیک؛ فیزیک  
نجوم.

آسترولوژی [āstro-loži] (فران. astrologie) (ا. ۱) (نجد.). علمی خرافی

برای پیشگویی در کارهای آدمی بوده است؛ علم احکام نجوم؛  
اخترشناسی؛ طالع‌بینی.

آسترونومی [āstro-nomi] (فران. astronomie) (ا. ۱) (نجد.). مطالعه

علمی در حرکات نسبی، وضعیت و طبیعت اجرام سماوی است؛ نجوم؛  
ستاره‌شناسی.

آستیگمات [āstigmāt] (فران. astigmat) (ص. - ا. ۱) که به

آستیگماتیسم\* مبتلاست.

آستیگماتیسم [āstigmātism] (فران. astigmatisme) (پزش. ۲) نقص

دید به علت نامساوی بودن تحدب سطوح انکسار چشم در جهات مختلف  
به طوری که پرتوهای نور نتوانند در یک نقطه روی شبکه متمرکز شوند.

آسفالت [āsfālt] (فران. asphalte) (ا. ۱) نوعی قیر متراکم، براق و

بی‌شکل، به رنگ سیاه یا قهوه‌ای است که از آن برای پوشش سطح  
خیابانها یا پشت‌بامها استفاده می‌شود.

آسفالت [āsfālte] (فران. asphalté) (ص.) که آسفالت شده است.

آسک [āsk] (فران. asque) (ا.) یاخته مخصوص قارچهای آسکومیست است که در داخل آنها هاگ تشکیل می شود.

آسکاریس [āskāris] (فران. ascaris) (ا.) (جانو.) تیره ای از کرمهای گرد انگلی است که در روده انسان و سایر مهره داران دیده می شود.

آسکوربیک [āskorbik] (فران. ascorbique) (ا.) (شیم.) «اسید آسکوربیک» (جسمی است سفید و متبلور که در میوه ها و سبزیها به میزان زیاد وجود دارد)؛ ویتامین C ← ویتامین.

آسکومیست [āskomiset] (فران. ascomycète) (ا.) گروهی از قارچها که دارای آسک هستند (مانند مخمر آبجو).

آسم [āsm] (فران. asthme) (ا.) (پزش.) نوعی بیماری ریوی که نشانه مشخص آن تنگی نفس است؛ نفس تنگی.

آسیستان [āsistān] (فران. assistant) (ا.) که دیگری را در انجام دادن کاری کمک می کند، ولی نفر اول نیست؛ وردست؛ معاون.

آف [āf] (انگ. off) ۱. (ا.) بیکاری و تعطیلی استحقاقی در بین کار ۲. (ص.) بیکار؛ در حالت تعطیلی استحقاقی بین کار.

آفازیا [āfāziyā] (فران. aphasie) (ا.) (پزش.) اشکال یا فقدان قوه گفتار یا درک زبان گفتاری یا نوشتاری؛ ناگویایی؛ زبان پریشی.

آفتمات [āftāmāt] (= آفتمومات) (روس.) (ا.) (مکان.) کلید خودکار یک طرفه ای است که موجب انتقال برق از دینام به باتری می شود.

آفر [āfer] (انگ. offer) «آفر کردن» پیشنهاد کردن؛ تقدیم کردن؛ پیشکش کردن.

آفساید [āfsāyd] (انگ. offside) (ا.) (ورز.) در بازیهای میدانی (مانند

فوتبال) به بازیکنی اطلاق می‌شود که در زمین بازی در محلی نامناسب و خلاف مقررات قرار گیرد.

آفت ← آفت.

آفیش [afiš] (فران. affiche) (ا.) ورقه چاپی که برای مقاصد خبری یا تبلیغات روی دیوار یا تابلوهای مخصوص نصب می‌شود.

آکادمی [ākādemi] (فران. académie) (ا.) جامعه‌ای متشکل از ادبا، دانشمندان و هنرمندان؛ فرهنگستان: «آکادمی علوم»؛ «آکادمی زبان». آکادمیسین [ākādemisiyan] (فران. académicien) (ا.) عضو آکادمی  
← آکادمی.

آکادمیک [ākādemik] (فران. académique) (ص.) وابسته به آکادمی؛ فرهنگستانی.

آکاردئون ← آکوردئون.

آکاردئون‌نویست ← آکوردئون‌نویست.

آکاژو [ākāžu] (فران. acajou) (ا.) (گیا.) درختی است که بیشتر در آمریکا می‌روید و دارای چوبی سخت و صیقل‌پذیر است: «مبل‌مان آکاژو».

آکاسیا [ākāsiyā] (فران. acacia) (ا.) (گیا.) افاقیا.

آکتریس [āktris] (فران. actrice) (ا.) هنرپیشه زن که روی صحنه نقش بازی می‌کند نیز ← آکتور.

آکتور [āktor] (فران. acteur) (ا.) هنرپیشه مرد که روی صحنه نقش بازی می‌کند نیز ← آرتیست؛ آکتریس.

آکتیو ← اکتیو

آکتیویته ← اکتیویته.

آکر [ākṛ] (فران. acre) (۱.) واحد سطح و معادل با ۴۸۴۰ یارد مربع است.  
 آکروبات [ākrobāt] (فران. acrobate) (۱.) که کارهای آکروباسی می‌کند.

آکروباسی [ākrobāsi] (فران. acrobatie) (۱.) عملیات ورزشی و نمایشی مشکل و محیرالعقول؛ بندبازی.

آکروسفالی [ākro-sefali] (فران. acrocéphalie) (۱.) (پزشد.) حالتی است که در آن سر به طور غیرطبیعی بزرگ می‌شود.

آکرومگالی [ākro-megāli] (فران. acromégalie) (۱.) (پزشد.) وضعیتی است که در آن استخوانهای سر، بخشهای نرم دست و پا و گاهی سایر قسمت‌های بدن به طرز غیرطبیعی بزرگ می‌شود.

آکرلیک [ākṛilik] (فران. acrylique) (۱.) (شیم.) «اسید آکرلیک» مایعی است خورنده که برای تهیه‌رزین‌های آکرلیک به کار می‌رود.  
 آکسون [ākson] (فران. axone) (۱.) (پزشد. - جانو.) ضمیمهٔ طویل یاختهٔ عصبی است که جریانهای عصبی را به خارج از یاخته هدایت می‌کند.

آکلاد ← آکولاد

آکواریوم [ākwāriyom] (فران. aquarium) (۱.) مخزن شیشه‌ای تزئینی که در آن آب می‌ریزند و گیاهان و انواع ماهی زینتی کوچک را در آن نگهداری می‌کنند.

آکوردئون [ākorde'on] (فران. accordéon) (= آکاردئون) (۱.) (موس.) از ابزارهای موسیقی که دارای زیانهایی فلزی است که به ارتعاش درمی‌آیند و آن را با سرانگشتها می‌نوازند.

آکوردئون [ākorde'on-i] (فران. - ف.) (ص نسب.) که دارای پلیسه

است.

آکوردئون‌نست [ākorde'on-ist] (فران. accordéoniste) (ا.) نوازنده  
آکوردئون.

آکوستیک [ākustik] (فران. acoustique) (ا.) ۱. بخشی از علم فیزیک  
که به مطالعهٔ اصوات و امواج صوتی می‌پردازد ۲. امکانات یک مکان از  
نظر پخش امواج صوتی.

آکولاد [ākolād] (فران. accolade) (= آکلاد) (ا.) (ریاضد.) نوعی  
پرانتز که وسط آن بریدگی دارد و به صورت زاویه‌ای کوچک بیرون آمده  
است؛ ابرو « { ».

آکومولاتور [ākumulātor] (فران. accumulateur) (ا.) ۱. (فیز.)  
دستگاهی است برای ذخیره کردن برق؛ انباره ۲. (انفد.) نوعی حافظه در  
کامپیوترها.

آگات [āgāt] (فران. agate) (ا.) (زمیند.) از اشکال طبیعی سیلیس است؛  
عقیق.

آگراندیسمان [āgrāndismān] (فران. agrandissement) (ا.)  
۱. (فیز. - عکا.) بزرگ کردن عکس با دستگاه مخصوص ۲. (مجد.)  
اغراق؛ غلو: «موضوع را آگراندیسمان کرده‌اند».  
آگست [āgest] (= آگوست \*).

آگلوتینوژن [āglotinožen] (فران. agglutinogène) (ا.) (جانو.) مادهٔ  
پروتیدی است که در گویچه‌های قرمز بعضی از گروههای خونی وجود  
دارد.

آگلوتینین [āglotinin] (فران. agglutinine) (جانو.) مادهٔ پروتیدی  
مخصوصی است که در بخش مایع خون وجود دارد.

آگوست [āgust] (انگ. august) (۱.) هشتمین ماه از سال میلادی؛ اوت.  
آلاگارسون [ā-lā-gārson] (فران. à la garçon) (۱.) موی کوتاه شبیه  
به موی پسرها.

آلامد [ā-lā-mod] (فران. à la mode) (ص.) که مطابق با مُد است:  
«لباس آلامد»؛ «خانم آلامد».

آلبوم [ālbom] (فران. album) (۱.) مجموعه‌ای از عکس، تصویر، تمبر،  
صفحه، نوار موسیقی و...: «آلبوم عکسهای خانوادگی» نیز ← کلکسیون.  
آلبومن [ālbomen] (فران. albumen) (۱.) (گیا.) مادهٔ غذایی اطراف  
رویای دانه است که معمولاً روغنی یا پروتیدی یا نشاسته‌ای است.

آلبومین [ālbomin] (فران. albumine) (۱.) (جانو.) آلبومینها دسته‌ای از  
پروتئینهای محلول در آب هستند که در غالب بافتها و مایعهای بدن انسان  
و حیوان وجود دارند.

آلینوس [ālinus] (فران. albinos) (۱.) (جانو. - گیا.) موجود زنده‌ای  
که دارای نقص یا کمبود رنگدانه‌های طبیعی است.

آلینیسیم [ālinism] (فران. albinisme) (۱.) (جانو.) کیفیتی است که در  
آن مواد رنگین پوست تشکیل نمی‌شود؛ زالی؛ زال‌تنی.

آلترناتیو [āternātiv] (فران. alternative) (۱.) شقّ ثانی یا راه حلّ ثانی  
که می‌تواند به جای شق یا راه حلّ اولیه انتخاب یا به کار گرفته شود؛  
علی‌البدل؛ شق؛ بدیل؛ گزینه.

آلتیتود [āltitud] (فران. altitude) (۱.) ارتفاع.

آلدئید [āldē'id] (فران. aldéhyde) (۱.) (شیم.) آلدئیدها ترکیهایی  
آلی هستند که معمولاً از اکسید شدن آنها اسید و از احیای آنها الکل نوع  
اول به دست می‌آید.

**آلدل** [aldol] (فران. aldol) (ا.) (شیم.) دسته‌ای از ترکیبات آلی که از تراکم دو مولکول آلدئید به وجود می‌آیند.

**آلرژی** [alerži] (فران. allergie) (ا.) (پزش.) حساسیت یک فرد نسبت به مواد شیمیایی یا عوامل فیزیکی است. تب یونجه، آسم، کهیر و اگرما در اثر آلرژی به وجود می‌آید؛ حساسیت؛ دگرکاری.

**آلرژیک** [aleržik] (فران. allergique) (ص.) مربوط به آلرژی؛ که آلرژی دارد ← آلرژی.

**آلژینیک** [ālžinik] (فران. alginique) (ا.) (شیم.) «اسید آلژینیک» ماده‌ای است کلئیدی که به صورت نمکهای سدیم توسط جلبکهای دریایی ترشح می‌شود؛ و در صنایع نساجی برای آهار زدن الیاف و در صنایع غذایی به جای ژلاتین و پکتین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**آلفا** [alfa] (فران. alfa) (ا.) نخستین حرف از الفبای یونانی: «اشعه آلفا؛ ذره آلفا».

**آلفابت** [ālfābet] (انگ. alphabet) (ا.) الفبا.

**آلفابتیک** [ālfābet-ik] (فران. alphabétique) (ص.) الفبایی.

**آلکالوئید** [ālkālo'id] (فران. alcaloïde) (ا.) (شیم. - گیا.) به مواد ازت‌داری گفته می‌شود که در اندامهای بعضی از گیاهان ذخیره یا ترشح می‌شوند و اثر دارویی و درمانی در انسان دارند (مانند کینین و مُرفین).

**آلکالی** [ālkāli] (فران. alkali) (ا.) (شیم.) ← باز.

**آلگوریتم** [ālgoritm] (فران. algorithme) مأخوذ از نام الخوارزمی (ا.) (ریاض.) به مجموعه قواعد یا دستورالعملهای مشخص مربوط به حل یک مسئله اطلاق می‌شود.

**آگونکین** [ālgonkiyan] (فران. algonkien) (ا.) (زمین.) دومین دوره

پیش از دوران اول زمینشناسی است.

آلمینیوم ← آلومینیم.

آلومینیم [āloṃiniyom] (فران. aluminium) (= آلومینیوم) (۱).

(شیم.) عنصری است با علامت اختصاری A1، سبک، قابل ورقه شدن

و فسادناپذیر.

آلیاژ [āliyāž] (فران. alliage) (۱). (شیم.) آمیخته‌ای است که از یک یا

چند فلز با غیرفلز و یا چند فلز با یکدیگر و از ذوب کردن آنها به نسبت‌های

مختلف به دست می‌آید (مانند فولاد، ورشو و برنج).

آلیزارین [ālizārin] (فران. alizarine) (۱). (شیم.) جسمی است

متبلور، نارنجی مایل به قرمز که از ریشه روناس استخراج می‌شود و در

رنگرزی کاربرد دارد.

آماتور [āmator] (فران. amateur) (ص. ۱). که کاری را صرفاً از روی

علاقه و میل و نه برای کسب درآمد انجام می‌دهد؛ غیر حرفه‌ای.

آمباسادور [āmbāsādor] (فران. ambassadeur) (۱). سفیر.

آمبریولوژی [āmbერიyo-loži] (فران. embryologie) (۱). (زیست.)

شاخه‌ای از علم زیستشناسی که به مطالعه تشکیل و تکامل رویان (فراذ.

embryon) اختصاص دارد؛ رویانشناسی.

آمبولانس [āmbolāns] (فران. ambulance) (۱). ۱. اتومبیل بزرگ و

معمولاً سفیدرنگ که برای انتقال بیماران و مصدومین به بیمارستان مورد

استفاده قرار می‌گیرد و در هنگام عبور از خیابانها آژیر می‌کشد تا اتومبیلها

و وسایل نقلیه دیگر راه را برای او باز کنند ۲. (عا.) نعش‌کش:

«آمبولانس بهشت‌زهر».

آمپر [āmpèr] (فران. ampère) (۱). (فیز.) واحد شدت جریان برق است

نیز ← ولت نیز ← آمپر متر.

آمپر مآبل [āmpermo'ābl] (فران. imperméable) (= آمپر مآبل)  
(ص.) ضد آب: «پارچه آمپر مآبل».

آمپر متر [āmpér-metr] (فران. ampèremètre) (ا.) (فیز.) اسبابی  
است که برای اندازه گرفتن شدت جریان برق به کار می رود؛ آمپر سنج.

آمپر یالیست ← امپر یالیست.

آمپر یالیسم ← امپر یالیسم.

آمپلیتود [āmplitud] (فران. amplitude) (ا.) بیشترین مقداری است  
که یک کمیت متناوب نسبت به وضع تعادل خویش پیدا می کند؛ دامنه.  
آمپلی فایر [āmpeli-fāyer] (انگ. amplifier) (ا.) (الکترونیک) مدار  
الکترونیکی که قدرت، جریان یا ولتاژ برق را چندین برابر تقویت می کند؛  
تقویت کننده؛ فزون ساز.

آمپول [āmpul] (فران. ampule) (ا.) (پزش.) شیشه کوچکی محتوی  
داروی تزریقی یا خوراکی است نیز ← سرنگ.

آمفی تئاتر [āmfi-te'ātr] (فران. amphithéâtre) (امر.) سالن بزرگ  
برای برگزاری و ایراد سخنرانی، نمایش، کنفرانس و ... مورد استفاده قرار  
می گیرد نیز ← تئاتر.

آمونیاک [āmuniyāk] (فران. ammoniaque) (ا.) (شیم.) گازی  
است بیرنگ با بوی زننده که در آب به خوبی حل می شود و در تهیه  
کودهای شیمیایی، مواد منفجره و خنک کننده از آن استفاده می کنند  
(فرمول آن  $\text{NH}_3$  است).

آمونیم [āmuniyom] (فران. ammonium) (ا.) (شیم.) بنیان یک  
ارزشی  $\text{NH}_4$  است که ترکیبهای مشابه با ترکیبهای فلزهای قلیایی تولید

می‌کند.

**آمیب** [āmib] (فران. amibe) (۱.) (جانو.) از تکیاختگان جانوری و از گروه ریشه‌پایان است. شکل آن به علت تشکیل پاهای کاذب پیوسته در تغییر است.

**آمید** [āmid] (فران. amide) (۱.) (شیم.) آمیدها گروهی از ترکیبات آلی هستند که از جانشین شدن یک یا چند اتم هیدروژن آمونیاک به وسیله بنیان اسید آلی به وجود می‌آیند.

**آمیدول** [āmidol] (فران. amidol) (۱.) (شیم. عکا.) در عکاسی به عنوان داروی ظاهرکننده کاربرد دارد.

**آمیدون** [āmidon] (فران. amidon) (۱.) (شیم.) گردی است سفیدرنگ مرکب از دانه‌های میکروسکوپی که شکل و ابعادشان با نوع آن تغییر می‌کند؛ نشاسته.

**آمیلاز** [āmilāz] (فران. amylase) (۱.) (شیم.) آمیلازها دسته‌ای از آنزیمها هستند که در اندامهای مختلف گیاهان و حیوانات وجود دارند.

**آمیلوپکتین** [āmilopektin] (فران. amylopectine) (۱.) قسمت اعظم نشاسته گیاهی است.

**آمیلوپلاست** [āmilo-pelāst] (فران. amyloplaste) (۱.) پلاست نشاسته‌دار ← پلاست.

**آمیروز** [āmiloz] (فران. amylose) (۱.) (گیا.) نوعی نشاسته گیاهی است.

**آمین** [āmin] (فران. amine) (۱.) (شیم.) گروهی از ترکیبات آلی که از جانشین شدن اتم هیدروژن آمونیاک به وسیله بنیان آلی به وجود می‌آیند. آناتروبی [ānā'ero bi] (فران. anaérobie) (۱.) موجود ذره‌بینی زنده‌ای

که می تواند در محیطهای بدون اکسیژن زندگی کند؛ ناهوازی.  
**آنابولیس** [ānabolism] (فران. anabolisme) (ا.) (جانو.) مجموعه  
 واکنشهایی که منجر به ساخته شدن مواد مختلف در اندامها می شود؛  
 فراساخت.

**آناتومی** [ānātomi] (فران. anatomie) (ا.) (جانو. - پزش.) مطالعه  
 ساختمان اندامهای موجودات زنده است؛ کالبدشناسی.  
**آنارشی** [ānārši] (فران. anarchie) (ا.) (سیا.) هرج و مرج؛ آشوب؛  
 اغتشاش.

**آنارشیزم** [ānāršist] (فران. anarchiste) (ا.) (سیا.) که از آنارشیزم  
 پیروی می کند؛ هرج و مرج طلب؛ آشوب طلب.

**آنارشیزم** [ānāršism] (فران. anarchisme) (ا.) (سیا.) یک فلسفه  
 سیاسی رادیکال است که مبنای آن بر یک جامعه بدون حکومت قرار  
 گرفته است. به عقیده طرفداران این فلسفه سازمان حکومت و قدرت  
 مانع اصلی آزادیهای بشری است؛ هرج و مرج طلبی؛ آشوب طلبی.

**آنالیز** [ānāliz] (فران. analyse) (ا.) عمل تجزیه فیزیکی یا منطقی جسم،  
 پدیده یا موضوع به منظور پی بردن به اجزاء داخلی و روابط موجود میان  
 آنها؛ تجزیه؛ تجزیه و تحلیل: «آنالیز خون؛ آنالیز ساختار».

**آنالیست** [ānālist] (فران. analyste) (ا.) که آنالیز می کند؛ تحلیل گر  
 آنالیز.

**آناناس** [ānānās] (فران. ananas) (ا.) (گیا.) گیاهی از تیره آناناسها و  
 معمولاً علفی و پایاست. دارای میوه سته و برگ گوشتی خاردار است. از  
 میوه آن مربا و کمپوت تهیه می شود. آناناس بیشتر در مناطق گرم و مرطوب  
 مانند جنوب شرقی آسیا کشت می شود.

آناپروبی [ānāyrobi] ← آناپروبی.

آنتراسیت [āntrāsīt] (فران. anthracite) (ا.) (زمیند.) زغالی است سنگواره؛ زغالسنگ خشک.

آنتراکت [āntrākt] (فران. entracte) ۱. (ا.) (نما.) فاصله بین دو پرده نمایش؛ میان پرده ۲. وقفه کوتاهی که در مدت اجرای یک کار بلند و طولانی ایجاد می شود.

آنتروپوئید [āntropo'id] (فران. anthropoïde) (جانو.) میمون آدم نما.

آنتروپولوژی [āntropoloži] (فران. anthropologie) (ا.) علم مطالعه اصل، خصوصیات بدنی و فرهنگی و نژادی و اجتماعی انسان است؛ مردم شناسی.

آنتروزوئید [āntrozo'id] (فران. anthérozoïde) (ا.) (گیا.) یاخته نر در گیاهان پست است.

آنتن [ānten] (فران. antenne) (ا.) ۱. (فیز.) دستگاهی برای پخش یا دریافت امواج الکترومغناطیسی است: «آنتن تلویزیون؛ آنتن رادیو» ۲. (جانو.) نخستین زوج از ضمایم بدن حشرات و هزارپایان، و دومین زوج ضمیمه بدن سختپوستان است؛ شاخک ۳. (عا.) جاسوس.

آنتونیم [āntonim] (فران. antonyme) (ا.) (دست.) متضاد؛ مقابل: «واژه های گرم و سرد آنتونیم هستند» نیز ← سینونیم.

آنتی - [ānti-] (فران. انگ. anti-) (پیشو.) پیشوندی است به معنی پاد، ضد، مخالف: «آنتی بیوتیک؛ آنتی هیستامین».

آنتی بیوتیک [ānti-biyotik] (فران. antibiotique) (ا.) (پزشد.) نوعی ماده دارویی است که در درمان امراض عفونی مورد استفاده قرار می گیرد؛

پادزی؛ پادزیو.

آنتی توکسین [anti-toksin] (فران. antitoxine) (ا.) ماده‌ای است که در یک بافت زنده گیاهی یا حیوانی برای خنثی کردن زهرابه باکتریها ایجاد می‌شود. این ماده معمولاً پروتئینی است؛ پادزهر.  
آنتی ژل [anti-žel] (فران. antigel) (ا.) ماده‌ای که نقطه انجماد آب را پایین می‌آورد؛ ضد یخ.

آنتی ژن [anti-žen] (فران. antigène) (ا.) (پزش.) هر ماده میکروبی یا سمی است که ورود آن به بدن سبب ایجاد پادتن شود. در نتیجه بدن در مقابل آن میکروب یا سم، ایمنی و مقاومت پیدا کند؛ پادگن؛ پادزا.  
آنتی سپتیک [anti-septik] (فران. antiseptique) (ا. - ص.) (پزش.) ماده‌ای که برای جلوگیری از رشد باکتریها یا ضد عفونی به کار می‌رود؛ ضد عفونی کننده؛ گندزدا؛ پلشت بر.

آنتیک [antik] (فران. antique) (ص.) ۱. عتیقه: «اشیاء آنتیک»؛ «آنتیک فروشی» ۲. قدیمی.

آنتی کر [antikor] (فران. anticorps) (ا.) (پزش. - جانو.) پروتئینی است که در بدن جانوران، زمانی که یک ماده خارجی (آنتی ژن) وارد بافتهای آن شده باشد به وجود می‌آید؛ پادتن.

آنتیم [āntim] (= انتیم) (فران. intime) (ص.) دوست؛ صمیمی؛ خودمانی: «با هم خیلی آنتیم هستند».

آنتیموان [āntimoine] (فران. antimoine) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Sb، که در صنعت به صورت فلز و آلیاژهای گوناگون مورد استعمال دارد.

آنتی هیستامین [anti-histāmin] (فران. antihistamine) (ا.) (پزش. -

- دارو). به داروهایی اطلاق می‌شود که با درجه‌های گوناگون اثرهای حاصل از هیستامین را کاهش می‌دهند یا از بین می‌برند نیز ← هیستامین.
- آند [ānod]** (فران. anode) (ا.) (شیم.) ← الکترود.
- آندو - [āndo-]** (فران. endo-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی درونی، داخلی، درون.
- آندودرم [ānododerm]** (فران. endoderme) (ا.) (جانو.) درونی‌ترین لایه اولیه رویان است؛ درون پوست.
- آندوسپرم [āndosperm]** (فران. endosperme) (ا.) (گیا.) بافت غذایی درون تخمک بازدانگان است.
- آندوسکوپي [āndoskopī]** (فران. endoscopie) (ا.) (پزش.) معاینه اعضای درونی بدن به وسیله ابزار مخصوص؛ درون بینی.
- آندوکارپ [āndokārp]** (فران. endocarpe) (ا.) (گیا.) بخش داخلی میوه است؛ درونبر.
- آندوکاردا [āndokārd]** (فران. endocardie) (ا.) (جانو.) پوشش داخلی قلب است؛ دروندل.
- آندولنف [āndolamf]** (فران. endolymph) (ا.) (جانو.) مایعی که در درونی‌ترین بخشهای لابیرنت غشایی گوش درونی وجود دارد؛ درون لنف.
- آندیو [āndiv]** (فران. endive) (ا.) (گیا.) ۱. گیاهی پایا و دولپه‌ای است ۲. (از فران. chicorée endive) برگهای یکی از گونه‌های آندیو است که دارای حاشیه دندانهای عمیق است و مانند کلم پیچ روی ساقه پیچیده می‌شود. بسیار لطیف و پر از ویتامین است و به مصرف سالاد می‌رسد؛ شیکوره خودرو؛ کاسنی صحرایی: «سالاد آندیو»؛ «اردور آندیو».

آنرمال [ā-normāl] (فران. anormal) (ص.) (روان.) به انحراف و واگرایی از معمولی و متوسط اطلاق می‌شود، خواه انحراف به پایین‌تر از متوسط باشد، خواه بالاتر از آن؛ نابهنجار؛ غیر عادی.

آنزیم [ānzim] (فران. enzyme) (ا.) (شیم.) به کاتالیزورهایی گفته می‌شود که بعضی از واکنشهای شیمیایی را سبب می‌شوند.  
آنژین [ānžin] (فران. angine) (ا.) (پزش.) گلودرد چرکی که با تب همراه است.

آنژین دوپواترین [ānžin-do-powātrin] (فران. angine de poitrine) (ا.) (پزش.) حمله شدید قلبی که موقتی است و ممکن است تا بازوها تیر بکشد؛ آنژین صدری.

آنژیوسپرم [ānžiosperm] (فران. angiosperme) (ا.) (گیا.) گروه بزرگی از گیاهان گلدار که در آنها تخمک در داخل برچه بسته‌ای قرار دارد؛ نهانده.

آنژیوکاردیوگرافی [ānžio-kārdiyo-g(e)rāfi] (فران. angiocardigraphie) (ا.) (پزش.) نشان دادن قلب و عروق بزرگ بر روی فیلم از طریق تزریق ماده حاجب در جریان خون.

آنژیوکاردیوگرام [ānžio-kārdiyo-g(e)rām] (فران. angiocardigramme) (ا.) (پزش.) فیلمی که پس از تزریق ماده حاجب گرفته می‌شود و تصویر قلب و عروق بزرگ را نشان می‌دهد.

آنژیوگرافی [ānžio-gerāfi] (فران. angiographie) (ا.) (پزش.) نشان دادن سیستم شریانی بر روی فیلم از طریق تزریق ماده حاجب در آن.  
آنژیوگرام [ānžio-g(e)rām] (فران. angiogramme) (ا.) (پزش.) فیلمی که سیستم شریانی را پس از تزریق ماده حاجب نشان می‌دهد ←

آنژیوگرافی.

آنژیوم [ānžiyom] (فران. angiome) (۱.) (پزشد.) تومور خوش خیم، مرکب از عروق خونی و معمولاً عروق شعریه ← تومور.

آنست [ānest] (انگ. honest) (ص.) درستکار؛ امین؛ بی ریا.

آنستاتیت [ānstātit] (فران. enstatite) (۱.) (شیم.) سیلیکات طبیعی منیزیم است.

آنستزی [ānestezi] (فران. anésthésie) (۱.) (پزشد.) بیهوشی؛ بی حسی موضعی؛ بی حسی نخاعی؛ هوشبری: «متخصص آنستزی».

آنستزیولوژی [ānesteziyo-loži] (فران. anésthésiologie) (۱.) (پزشد.) شاخه‌ای از پزشکی که به آنستزی می‌پردازد: «انجمن آنستزیولوژی و مراقبتهای ویژه ایران».

آنستزیولوژیست [ānesteziyo-ložist] (فران. anésthésiologiste) (۱.) متخصص آنستزیولوژی.

آنسفالوگرافی [ānsefālogrāfi] (فران. encéphalographie) (۱.) (پزشد.) پرتونگاری مغز و جمجمه.

آنسفالوگرام [ānsefālo-gerām] (فران. encéphalogramme) (۱.) (پزشد.) فیلم رادیوگرافی جمجمه و مغز.

آنسفالیت [ānsefālit] (فران. encéphalite) (۱.) (پزشد.) التهاب مخ.

آنسیکلوپدی [ānsiklopedi] (فران. encyclopédie) (۱.) ۱. کتابی است که در آن تمام علوم و معارف به ترتیب حروف الفبا ضبط می‌شود و اطلاعات مربوط به آنها ارائه می‌گردد؛ دایرةالمعارف ۲. کتابی است که تمام اطلاعات مربوط به یک رشته خاص را به دست می‌دهد؛ دایرةالمعارف.

- آنفارکتوس [ānfā(r)ktus] (فران. infarctus) (ا.) (پزشد.) قسمتی از بافت (مثلاً قلب یا کلیه) که شریان مشروب‌کننده آن بسته باشد.
- آنفلوآنزا [ānflowānzā] (فران. influenza) (ا.) (پزشد.) نوعی بیماری ویروسی واگیردار است و نشانه‌های آن سردرد، تب، کم‌اشتهایی، ضعف، کوفتگی عمومی، سرفه و عطسه است.
- آن‌کال [ān-kāl] (انگ. on call) (ص.) که در صورت نیاز فوری می‌توان به او دسترسی یافت: «پزشک آن‌کال».
- آنکدوت [ānektot] (فران. anecdote) (ا.) (ادب.) داستان مفرح و کوتاهی که در باره شخص یا اپیزود تنظیم می‌شود؛ لطیفه نیز ← اپیزود.
- آنکس [āneks] (فران. annexe) (ا.) ضمیمه؛ پیوست.
- آنگازه [āngāže] (فران. engagé) (ص.) متعهد؛ ملزم؛ مجبور: «خودش را آنگازه کرده است».
- آنگستروم [āngestrom] (فران. angström) واحد طول و برابر است با ۱۰<sup>-۱۰</sup> متر.
- آنگلوساکسون [āng(e)lo-sākson] (فران. anglo-saxon) (ص.)؛ مربوط به مردم بریتانیا؛ بریتانیایی.
- آنمی [ānemi] (فران. anémie) (ا.) (پزشد.) کم بودن تعداد گویچه‌های سرخ یا هموگلوبین یا هر دوی آنها یا مقدار کلی خون؛ کم‌خونی.
- آنود ← آند.
- آنوفل [ānofel] (فران. anophèle) (ا.) پشه مولد بیماری مالاریا.
- آنیون [āniyon] (فران. anion) (ا.) (شیم.) یون دارای بار برقی منفی است که در عمل برق‌کافت جذب قطب مثبت می‌شود (← یون).
- آوانس [āvāns] (از فران. avance) (ا.) «آوانس دادن» (ارفاق کردن؛

شانس پیشرفت دادن): «به او خیلی آوانس دادم».

آوانگارد [āvāngārd] (فران. avant-garde) (ص.) پشتاز؛ پیشرو؛  
مترقی؛ پیشرفته.

آوت ← اوت.

آورتا [āvortā] ← آئورت.

آوریل [āvril] (فران. avril) (ا.) چهارمین ماه از سال میلادی و مطابق با  
دوازدهم فروردین تا دهم اردیبهشت ماه شمسی است.

آوکادو [āvokādo] (انگ. avocado) (ا.) (گیا.) میوه‌ای است گرمسیری.  
شکل ظاهری آن شبیه گلابی است. پوست آن ضخیم و به رنگ سبز مایل  
به سیاه است. هسته بزرگ زردرنگی درون آن قرار دارد. آوکادو با آب  
لیمو و روغن زیتون به عنوان اردور یا در داخل سالاد مصرف می‌شود.

آیروبی [āyrobi] ← آئروبی.

آیرودینامیک ← آئرودینامیک.

آیرولیت [āyrolit] ← آئرولیت.

آیریش کافی [āyriš-kāfi] (انگ. Irish coffe) (ا.) مخلوط قهوه و  
ویسکی که با شکر و خامه می‌نوشند.

آیس تی [āys-ti] (انگ. ice tea) (ا.) چای خنک که در آن یخ ریخته  
باشند.

آی.سی. [āy-si] (انگ. I. C. مخفف Integrated Circuit) (ا.) (فیز.)  
مدار مجتمع [در دستگاه‌های الکترونیکی].

آی.سی.یو [āy-si-yu] (انگ. I. C. U. مخفف Intensive Care Unit)  
(ا.) (پزش.) بخشی است در بیمارستان، که در آن به مراقبت‌های ویژه از  
بیماران می‌پردازند؛ بخش مراقبت‌های ویژه.

آی‌کیو [āy-kiyu] (انگ. I. Q.، مخفف Intelligence Quotient)

(۱.) (روان.) شاخص هوش نسبی که فرد برحسب سنّ زمانی خود، در آزمایش هوش به دست می‌آورد. آی‌کیو عبارت است از خارج قسمت سنّ عقلی بر سنّ زمانی ضربدر صد؛ بهره هوش؛ ضریب هوشی.

آی.یو.دی [ā(y)-yu-di] (انگ. IUD، مخفف Intra Uterine Device)

(۱.) (پزش.) دستگاهی است شبیه به حلقه یا مارپیچ یا به اشکال دیگر با طول تقریبی ۲۵ میلیمتر که به منظور جلوگیری از حاملگی در حفره رحم کار گذاشته می‌شود.





ائوسن [e'osen] (فرانز. éocène) (ا.) (زمیند.) نخستین دوره دوران سوم زمینشناسی است.

ائوگون [o'ogon] (فرانز. oogone) (ا.) اندام زایشی ماده در انواعی از جلبکها و قارچهاست.

ابراسیون [aberāsiyon] (فرانز. aberration) (ا.) (نجد.) تغییراتی که در وضع ظاهری یک ستاره یا جرم سماوی دیگر مشاهده می شود؛ کجراهی؛ ابیراهی؛ بیراهی.

ابژکتیف [obžktif] (فرانز. objectif) (ص.) ۱. برون ذاتی؛ برونی؛ عینی؛ خارجی ۲. (ا.) (عکا.) مجموعه عدسیهای موجود در دوربین های عکاسی یا فیلمبرداری.

ابسترکت [abstrakt] ← آبستره.

ابستره [abstere] ← آبستره.

ابسیدین [obsidiyan] (فران. obsidienne) (ا.) (زمیند.) سنگی است  
شبه به شیشه یا بی‌شکل؛ مادهٔ آتشفشان.

اپتیسین [optisiyan] (فران. opticien) (ا.) فردی که مجاز به تعیین  
شماره و نوع عینک برای رفع خطاهای انکسار چشم است.

اُپتیک [optik] (فران. optique) (ا. - ص.) ۱. (فیز.) شاخه‌ای از فیزیک  
است که با پرتوهای نور و ارتباط آن با دید سر و کار دارد؛ دانش نور  
۲. بینایی؛ بصری؛ چشمی؛ نوری.

اپتیمال [optimāl] (فران. optimal) (ص.) حدّ متناسب؛ حدّ بهینه؛ بهین  
← اپتیموم.

اپتیمایز [optimāyz] (انگ. optimize) (فعل.) «اپتیمایز کردن» به حدّ  
متناسب مطلوب رساندن؛ بهینه‌سازی کردن.

اپتیموم [optimom] (فران. optimum) (ا.) حدّ متناسب؛ حدّ مطلوب؛  
بهینه.

اپتیمیست [optimist] (فران. optimiste) (ص.) خوش‌بین؛ نیک‌بین به  
جهان و به آینده.

اپتیمیسم [optimism] (فران. optimisme) (ا.) خوش‌بینی؛ آئین  
خوش‌بینی؛ حسن‌ظن؛ خوش‌بینی نسبت به جهان و به آیندهٔ جهان.

اپرا [opērā] (فران. opéra) (ا.) (نماء) نمایشی از یک داستان خنده‌آور یا  
غم‌انگیز که همراه موسیقی، آواز، نور و گاهی رقص اجرا می‌شود.

اپراتور [operātor] (فران. opérateur) (ا.) مأمور یا مسئول به کار  
انداختن یک دستگاه: «اپراتور تلفن».

اپرت [operet] (فران. opérette) (ا.) اپرای کوتاه کم‌دی که دارای

- موضوع و سَبک ساده‌ای است ← اپرا.
- اپریتیف [aperitif] (فران. apéritif) (ص. -ا.) نوشابه‌ای (معمولاً الکلی) که قبل از صرف غذا می‌نوشند؛ اشتهاآور.
- اپریشی‌یت [aprešiyeyt] (انگ. appreciate) «اپریشی‌یت کردن» (تحسین کردن؛ تمجید کردن).
- اپریل [eypril] (انگ. april) (ا.) چهارمین ماه از سال میلادی؛ آوریل.
- اپسیلون [epsilon] (فران. epsilon) (ا.) ۱. نام پنجمین حرف الفبای یونانی (E) ۲. میزان بسیار اندک.
- اپک [opak] (فران. opaque) (ص.) تیره؛ کدر؛ مات متضد: ترانس‌پران.
- اپک [opek] (انگ. OPEC، مخفف عبارت Organization of Petroleum Exporting Countries) (ا.) سازمان کشورهای صادرکننده نفت.
- اپلای [aplāy] (انگ. apply) (فعل) «اپلای کردن» (رسماً تقاضا کردن).
- اپلاید [aplāyd] (انگ. applied) (ص.) کاربردی.
- اپلیکاتور [aplikātor] (فران. applicateur) (ا.) ابزاری برای کاربرد داروها.
- اپلیکاسیون [aplikāsiyon] (فران. application) (ا.) کاربرد.
- اپلیکیشن [aplikeyšen] (انگ. application) (ا.) ۱. اپلیکاسیون\* ۲. اپلیکیشن فرم\*.
- اپلیکیشن فرم [aplikeyšen-form] (انگ. application form) (ا.) درخواست‌نامه.
- اپن یونیورسیتی [open-yuniversiti] (انگ. open university) (ا.)

دانشگاهی است که با بهره‌گیری از رسانه‌های گوناگون (تلویزیون، کامپیوترهای خانگی، نوار ضبط صوت، و ارسال مواد درسی)، خدمات آموزشی را به طیف وسیعی از جامعه با پراکندگی جغرافیایی گسترده عرضه می‌دارد؛ دانشگاه آموزش‌باز، دانشگاه راه‌دور؛ دانشگاه آزاد.

**اپورتونیست** [opportuniste] (فران. opportuniste) (= آپورتونیست) (ا. - ص.) (سیا.) که به فراخور دگرگونیهای اوضاع سیاسی و تصمیمات هیئت حاکمه وقت نظرات سیاسی خود را تغییر می‌دهد تا به مقاصدش برسد؛ فرصت‌طلب.

**اپورتونیسم** [opportunism] (فران. opportunisme) (ا. (سیا.)) تغییر جهت و نظرات سیاسی فرد است بر مبنای و به فراخور دگرگونیهای اوضاع سیاسی و تصمیمات هیئت حاکمه وقت؛ فرصت‌طلبی.

**اپیدرم** [epiderme] (فران. épiderme) (ا. (گیا.)) بیرونی‌ترین لایه محافظ ریشه، ساقه و برگ؛ بشره.

**اپیدمی** [epidemi] (فران. épidémie) (ا. ۱. (بزش.)) مرضی عفونی که یکباره در یک محیط شایع می‌شود و اکثر مردم (یا حیوانات) به آن مبتلا می‌شوند؛ بیماری همه‌گیر: «اپیدمی وبا» ۲. (عم.) هر چیز که همه‌گیر شود.

**اپیزود** [epizod] (انگ. episode) (ا. ۱. حادثه مستقل: «داستان اپیزود» (داستانی که بر مبنای یک حادثه واحد و مستقل است) ۲. یک قسمت از یک سریال (داستان، فیلم و ...).

**اپیکوریسم** [epikurism] (فران. épicurisme) (ا. (فلد.)) فلسفه اپیکور است که لذت را اساس هر نوع هدف زندگی آرمانی می‌داند. در این فلسفه لذت به معنای آسایش جسم و پیروی از نیازهای ضروری بدن

نیست بلکه آرامش عقلی و رهایی از ناراحتی‌ها و رنج‌هاست؛ فلسفهٔ اپیکور؛ فلسفهٔ لذت.

اتا [etā] (فران. état) (ا.) دولت: «دکترای اتا» (doctorat d'état) (دکترای دولتی).

اتان [etān] (فران. éthane) (ا.) (شیم.) گازی بیرنگ و بی‌بو و در آب نامحلول است. با هوا مخلوط قابل انفجاری ایجاد می‌کند؛ متیل متان، دی‌متیل.

اتانل [etānol] (فران. éthanol) (ا.) (شیم.) الکل اتیلیک\*.

اتر [eter] (فران. éther) (ا.) ۱. (قد.) جسم سیال رقیقی که قسمت فوقانی کرهٔ زمین را فرا گرفته است؛ اثير ۲. (شیم.) نمک فزاری است که از ترکیب یک اسید معدنی یا آلی با الکل به دست می‌آید ۳. (پزش.) اتر خالص است که به عنوان داروی بیهوشی و حلال به کار می‌رود. اتلانتیک ← آتلانتیک.

اتلیه ← آتلیه.

اتم [atom] (فران. atome) (ا.) کوچکترین ذرهٔ یک عنصر است که می‌تواند در یک تغییر شیمیایی شرکت کند. اتمسفر ← آتمسفر.

اتمی [atom-i] (فران. -fa.) مربوط به اتم: «انرژی اتمی»؛ «عدد اتمی»؛ «جرم اتمی»؛ «پیل اتمی».

اتمیک [atom-ik] (فران. atomique) (ص.) اتمی\*.

اتنولوژی [etno-loži] (فران. ethnologie) (ا.) دانشی که به بررسی منشأ، پراکندگی و ویژگیهای متمایز نژادها و فرهنگ اقوام بدوی می‌پردازد؛ نژادشناسی؛ قوم‌شناسی.

اتو - [oto-] (فران. auto-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه لاتینی به معنی «خود»: «اتوسرویس؛ اتوکار؛ اتوماتیک».

اتو [otu] (روس.) (= اطو) (ا.) ابزاری آهنی است که آن را با برق (سابقاً با زغال) گرم می‌کنند و روی پارچه می‌کشند تا چین و چروک پارچه یا لباس از بین برود: «لباسم را اتو زدم»؛ «اتو کردن»؛ «اتو کشیدن».

اتوبان [otobān] (آلما.) (ا.) جاده پهن و دوطرفه‌ای است که هر طرف آن مسیر جداگانه‌ای برای رفت یا برگشت اتومبیل‌هاست، در این جاده‌ها چراغ راهنما و تقاطع هم‌سطح وجود ندارد و وسایط نقلیه می‌توانند با سرعت زیاد حرکت کنند؛ شاهراه: «اتوبان قم؛ اتوبان کرج».

اتوبوس [otobus] (فران. autobus) (ا.) نوعی اتومبیل بزرگ که برای حمل یک گروه مسافر در سطح شهر یا خارج از شهر مورد استفاده قرار می‌گیرد: «اتوبوس دوطبقه».

اتوبیوگرافی [oto-biogrāfi] (فران. autobiographie) (ا.) زندگینامه یک نویسنده به قلم خود او.

اتوپسی [otopsi] (فران. autopsie) (ا.) (پزش.) باز کردن و گشودن کالبد مرده به منظور شناختن عضو آسیب‌دیده و تشخیص علت مرگ او؛ کالبدگشایی.

اتوتومی [oto-tomi] (فران. autotomie) (ا.) (جانو.) عملی است که ضمن آن برخی از خزندگان عضوی از بدن خود را قطع می‌کند و عضو قطع شده پس از مدتی از نو ساخته می‌شود؛ خودبری.

اتود [etud] (فران. étude) (ا.) ۱. مطالعه؛ تحقیق ۲. نقاشی و طراحی که برای تمرین یا آزمایش صورت می‌گیرد؛ مشق هنری؛ طرح آزمایشی.

اتوفکونداسیون [oto-fekondāsiyon] (فران. autofécondation)

- (۱.) (جانو.) ترکیب گانه نر جانوری با گانه ماده همان جانور و تشکیل یاخته تخم است.
- اتوکار [oto-kār] (فران. از انگ. autocar) (۱.) اتوبوسی که مسافران را از شهری به شهر دیگر می برد.
- اتوکراسی [oto-krāsi] (فران. autocratie) (۱.) (سیا.) از بنیادهای قدرت که در آن قدرت حاکم عملاً نامحدود است.
- اتوگامی [oto-gāmi] (فران. autogamie) (۱.) (جانو. - گیا.) ۱. بارور شدن مستقیم تخمکهای یک گل به وسیله دانه گرده همان گل است؛ خودگانی ۲. کیفیت تولیدمثل جنسی خاصی است که در بعضی از تکیاختگان دیده می شود و در این عمل، هسته یاخته به دو بخش تقسیم می شود؛ خودگانی.
- اتولیز [otoliz] (فران. autolyse) (۱.) (جانو.) کیفیت انحلال بافتها و یاخته ها است در آنزیمهایی که خود ترشح می کنند. این کیفیت پس از مرگ بافتها و یاخته ها ظاهر می شود؛ خودکافت.
- اتوماتیک [oto-mātik] (فران. automatique) (ص.) خودکار ۱. آنچه با وسایل مکانیکی کار می کند (مانند درهای اتوماتیک؛ پله برقی؛ دنده اتوماتیک اتومبیل) ۲. کاری که با نظم و ترتیب معین انجام می گیرد (مانند برداشت مالیات از حقوق کارمندان).
- اتوماتیک مان [otomātikmān] (فران. automatiquement) (ق.) به طور اتوماتیک؛ به طور خودکار ← اتوماتیک.
- اتوماسیون [otomāsiyon] (فران. outomation) (۱.) خودکاری؛ اتوماتیک بودن.
- اتومیل [oto-mobil] (فران. automobile) (۱.) وسیله نقلیه ای که با

موتور کار می‌کند و حداقل چهار چرخ دارد؛ خودرو؛ ماشین: «اتومبیل شخصی»؛ «اتومبیل آخرین مدل»؛ «اتومبیلرانی» (عمل راندن و هدایت کردن اتومبیل).

**اتومورف [oto-morf]** (فران. automorphe) (ا.) (جانو.) جاننداری که باکسب مواد کانی از محیط، قادر است مواد آلی مورد نیاز خود را تهیه کند (مانند گیاهان سبز)؛ خودخوار.

**اتومورفی [oto-morfi]** (فران. automorphie) (ا.) (جانو.) روش تغذیه جاندار اتومورف است؛ خودخواری.

**اتیتود [atitud]** (انگ. attitude) (ا.) گرایش؛ نگرش؛ شیوه نگرش؛ برخورد؛ شیوه برخورد؛ وجه نظر؛ طرز فکر؛ وضع رفتار؛ گرایش ذهنی؛ برداشت؛ طرز تلقی.

**اتیکت [etiket]** (فران. étiquette) (ا.) I. تکه کاغذ یا مقوای کوچکی که به منظور معرفی مشخصات یک شیء روی آن می‌چسبانند؛ برچسب: «اتیکت زدن کالا یا دارو»؛ «مشخص کردن قیمت، محتوا، کاربرد یا جنس کالا به وسیله چسباندن اتیکت بر آن» II. ۱. رسوم و آداب زندگی اجتماعی و اخلاقی ۲. (تد.) تربیت؛ ادب؛ انسانیت: «با اتیکت»؛ «بی اتیکت».

**اتیلن [etilen]** (فران. éthylène) (ا.) (شیم.) گازی است بیرنگ و غیرقابل اشتعال که در گاز زغال یافت می‌شود.

**اتیمولوژی [etimo-loži]** (فران. étymologie) (ا.) علمی است که به مطالعه واژگان زبان با توجه به صورتهای اولیه و قدیمی آنها می‌پردازد؛ ریشه‌شناسی.

**اتیمولوژیک [etimoložik]** (فران. étymologique) (ص.) مربوط به

اتیمولوژی؛ ریشه شناختی.

اختاپوس [oxtāpus] (فران. octopode) (ا.) (جانو.) از نرم‌تنان است و

دارای هشت پای پوشیده از اندامهای مکنده می‌باشد؛ هشت‌پا.

اداپتاسیون ← آداپتاسیون.

اداپتور ← آداپتور.

ادکلن [odkolon] (عا.) ← ادوکلن.

ادوتوالت [odotowālet] (فران. eau de toilette) (ا.) محلولی است

از الکل و اسانس گل‌های خوشبو که خانم‌ها از آن برای خوشبو کردن بدن

استفاده می‌کنند.

ادوکلن [odokolon] (فران. eau de cologne) (ا.) نوعی ادوتوالت

است که آقایان از آن استفاده می‌کنند.

ادیال [adyāl] (روس.) (ا.) نوعی پتو.

ادیت [edit] (انگ. edit) (ا.) عمل افزایش یا کاهش مطالب، یا تصحیح

و تنقیح متنهایی که برای چاپ و نشر آماده می‌شوند؛ ویرایش توضیح: اگر

در متن کتاب تغییرهایی رخ دهد و مطالب جدیدی بر آن افزوده یا کاسته

شود، برای مشخص کردن چاپ عبارتهای «ادیت (یا ویرایش) دوم»؛

«ادیت (یا ویرایش) سوم» و ... به کار می‌رود: «ادیت کردن».

ادیتور [editor] (انگ. editor) (ا.) که کارش ادیت کردن متنهایی است

که به وسیله نویسنده یا مترجم تهیه و برای چاپ و نشر آماده می‌شوند؛

ویراستار؛ ویرایشگر.

ارابسک ← عربسک.

اران‌گوتان [orāngutān] (فران. orang-outan) (ا.) (جانو.) میمون

بزرگی است از خانوادهٔ آدم‌نماها. بدنش پوشیده از موهای بلند و پاهایش

بلندتر از دستهایش است.

ارانوس ← اورانوس.

ارانیم ← اورانیم.

اریم [erbiyom] (فران. erbium) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Er.

ارپسین [erepsin] (فران. érepsine) (ا.) (جانو.) آنزیمی است که در مهره‌داران به وسیله دیواره روده باریک ترشح می‌شود و موجب تجزیه مواد پروتئینی می‌گردد.

ارتو - [orto-] (فران. ortho-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «راست»؛ «درست»؛ «صحیح»؛ «ارتودونسی»؛ «ارتوگراف».

ارتوپد [ortoped] (فران. orthopédiste) (ا.) متخصص ارتوپدی؛ متخصص شکسته‌بندی.

ارتوپدی [ortopedi] (فران. orthopédie) (ا.) بخشی از جراحی که به تصحیح ناهنجاریهای مرضی، آسیبی و مادرزادی اعضای حرکتی می‌پردازد؛ شکسته‌بندی.

ارتودوکس [ortodoks] (فران. orthodoxe) (ص. - ا.) یکی از فرقه‌های مسیحیت.

ارتودونسی [ortodonsi] (فران. orthodontie) (ا.) شاخه‌ای از دندانپزشکی که به تصحیح و جلوگیری نامنظم بودن دندانها و بد بسته شدن دهان مربوط می‌شود و به اشکالات صوتی نیز ارتباط پیدا می‌کند.

ارتوگراف [orto-gerāf] (فران. orthographe) (ا.) نوشتار؛ املا.

ارد [ard] [ord] (از فران. ordre) (ا.) دستور: «ارد دادن»؛ «دستور دادن».

اردنانس [ordonāns] (فران. ordonnance) (ا.) (نظ.) رسته‌ای است

که تمام کارهای مربوط به تهیه آماد، انبار کردن، توزیع و تعمیرات و نگهداری اقلام اردنانشی را انجام می دهد.

اردور [ordovr] (فران. hors - d'œuvre) (۱.) غذای مختصری که قبل از غذای اصلی صرف می شود؛ پیش غذا.

ارسنیک [arsenik] (فران. arsenic) (۱.) (شیم. - دارو. - پزشکی.) عنصری است با علامت اختصاری As، متبلور و شکننده و با جلای فلزی و رنگ خاکستری. ترکیبات ارسنیک سمی هستند و در پزشکی مورد استعمال دارند. آرسنیک سفید به عنوان مرگ موش مصرف می شود؛ زرنیخ.

ارکستر [orkest(r)] (فران. orchestre) (۱.) گروه نوازندگانی که با ابزارهای گوناگون موسیقی، قطعات موسیقی می نوازند.

ارکستر سنفونیک [orkestr-sanfonik] (فران. orchestre symphonique) (۱.) ارکستر بزرگی که قطعات موسیقی سنفونی اجرا می کند.

ارکستر فیلارمونیک [orkestr filārmonik] (فران. orchestre philharmonique) (۱.) - فیلارمونیک.

ارکیده [orkide] (فران. orchidée) (۱.) (گیا.) گیاهی از خانواده ثعلبیان (orchidacées) است. دارای گلهای زیبا و معطر سه گلبرگی به رنگ قرمز روشن مایل به آبی است.

ارگ [erg] (فران. Erg) (فیز.) واحد کار یا انرژی در سلسله C. G. S. است.

ارگ [org] (فران. orgue) (۱.) (موس.) از ابزارهای الکترونیکی موسیقی که شبیه به پیانو است و با سر انگشتان نواخته می شود.

ارگاسم [orgāsm] (فران. orgasme) (ا.) (پزش. - روان.) اوج لذت جنسی.

ارگان [orgān] (فران. organe) (ا.) ۱. (جانو.) بخشی از بدن که برای کار معین و ویژه ساخته شده است؛ عضو؛ اندام ۲. سازمانی که موظف به انجام دادن خدمات معینی است.

ارگانزا [orgānzā] (انگ. organza) (ا.) نوعی پارچه که از الیاف ابریشم تهیه می‌شود.

ارگانو [oregāno] (اسپا.) (ا.) (گیا.) یکی از گیاهان تیره نعنائیان است که برگهای آن را خشک و پودر می‌کنند و به مصرف ادویه می‌رسانند؛ مرزنگوش.

ارگانیزاسیون [orgānizāsiyon] (فران. organisation) (ا.) سازمان؛ سازماندهی؛ سازمان‌بندی.

ارگانیسم [orgānism] (فران. organisme) (جانو. - گیا.) هر شیء زنده گیاهی یا جانوری تک‌یاخته یا چندیاخته که در بین یاخته‌هایش تقسیم کار به عمل آمده باشد؛ سازواره؛ موجود زنده.

ارگانیک [orgānik] (فران. organique) (ص.) ۱. آلی: «اسید ارگانیک»؛ «باز ارگانیک»؛ «شیمی ارگانیک»؛ «ترکیب ارگانیک» ۲. عضوی؛ اندامی.

ارمن ← هورمون.

ارنیتولوژی [ornitoloži] (فران. ornithologie) (ا.) (جانو.) شاخه‌ای از جانورشناسی که به مطالعه پرندگان اختصاص دارد؛ پرنده‌شناسی.

اروپیم [oropiyom] (فران. europium) (ا.) (شیم.) عنصری است شیمیایی با علامت اختصاری Eu.

اروتیک [erotik] (فران. érotique ، انگ. erotic) (ص.) شهوانی؛ جنسی.

اروگرافی [orografía] ← اوروگرافی.

ارولوژی ← اورولوژی.

ارولوژیست ← اورولوژیست.

ارولوگ ← اورولوگ.

ار. هاش [er -hāš] (انگ. Rh ، مخفف rhesus factor و فرانسه facteur rhesus) (ا.) (پزش. جانو.) هر یک از انواع آنتی ژنهای خاص موجود در سطح گلبولهای قرمز خون. وجود چنین آنتی ژنهایی نشانه ار. هاش مثبت و فقدان آن نشانه ار. هاش منفی است.

اریترومایسین [eritromāysin] (انگ. erythromycin) (ا.) (دارو. - پزش.) نوعی آنتی بیوتیک است.

اریژینال [orižināl] (فران. original) (ص.) اصیل؛ آغازین؛ ابتکاری؛ اولیه؛ اصلی؛ نومایه.

اریگاتور [erigātor] (فران. irrigateur) (ا.) (پزش.) ابزار شستشوی مجاری بدن؛ شیشه آماله؛ دستگاه تنقیه.

اریون ← اوریون.

ازت [azot] (فران. azote) (ا.) (شیم.) نیتروژن<sup>۳</sup>.

ازن ← اوزن.

ازیموت [azimut] (فران. azimut) (ازع. السمت) (ا.) ۱. (هوا.) زاویه افقی است که امتدادهای روی زمین با جهت شمال به وجود می آورند ۲. (ورز.) موقعیت یک نقطه نسبت به نقطه دیگر.

اسانس [esāns] (فران. essence) (ا.) ۱. عصاره گلها و گیاهان که در

عطر سازی به کار می‌رود: «انسانس گل محمدی»؛ «انسانس گل موگه»  
 ۲. عصاره میوه‌ها و خوردنیها که در صنعت غذایی مورد استفاده قرار  
 می‌گیرد: «انسانس لیمو»؛ «انسانس پرتقال».

اسپات [espāt] (فران. spathe) (ا. گیا.) برگه‌ای است که گل آذین  
 گیاهان تیره شیپوریان و خرما را می‌پوشاند.  
 اسپات ایسلند [espāt-e-e'island] (فران. spath d'island) (ا.)  
 (زمین.) نوعی کلسیت خالص و شفاف است.

اسپاسم [espāsm] (فران. spasme) (ا.) (پزشد.) انقباض ناگهانی، شدید  
 و غیرارادی یک یا چند عضله که با درد و اختلال کار عضلات همراه  
 است. همچنین به تنگ شدن موقتی و ناگهانی مجاری بدن نیز گفته  
 می‌شود؛ لرزه نیز ← کرامپ نیز ← تیک.

اسپاگتی [espāgeti] (انگ. spaghetti از ایتا.) (ا.) ۱. رشته‌های باریک  
 نشاسته و زرده تخم مرغ که از انواع مواد غذایی است ۲. خوراکی که از  
 اسپاگتی و گوشت چرخ کرده سرخ شده تهیه می‌شود نیز ← ما کارونی.  
 اسپانیول [espānyol] (فران. espagnol) (ص. ا.) اسپانیایی.

اسپرانتو [esperānto] (فران. espéranto) (ا.) از زبانهای ساختگی  
 است که به وسیله یک پزشک لهستانی به نام دکتر زامنهف (zamenhof)  
 اختراع شده است. واژگان اسپرانتو بر اساس لاتین و زبانهای رومیایی قرار  
 دارد و دستگاه دستوری آن بسیار ساده است نیز ← پی جین؛ کریول.

اسپرت [esport] (انگ. sport) (ا.) ۱. ورزش ۲. (تد.) لباس راحت و  
 غیررسمی: «کت و شلوار اسپرت» ۳. (تد.) ورزشکار: «دارای یک تیپ  
 اسپرت است».

اسپرم [esperm] (فران. sperme) (ا.) (پزشد. - جانو.) ترشح خارجی

اندامهای تناسلی نر در جانوران؛ منی.

اسپرماتوزوئید [espermātozo'id] (ا.) (فران. spermatozoïde)

(جانو. - پزش.). یاخته تناسلی مرد که در بیضه تولید می شود و به شکل منی خارج می شود؛ منی دانه.

اسپری [esperey] (انگ. spray) (ا.) ظرف محتوی مایع که با فشار دادن

دکمه آن، مایع درون آن به صورت ذرات بسیار ریز خارج می شود:

«ادوکلن یا عطر اسپری»؛ «اسپری زیر بغل»؛ «اسپری خوشبوکننده هوای

اتاق»؛ «پاشیدن رنگ در نقاشی به وسیله اسپری»؛ «اسپری کردن».

اسپسیال [espesiyāl] (فران. spécial) (ص.) مخصوص؛ ویژه.

اسپشیال [espešiyāl] (انگ. special) (ص.) اسپسیال<sup>\*</sup>.

اسپکتروسکوپ [espekt(e)roskop] (فران. spectroscop) (ا.)

(فیز.) دستگاهی است که برای تجزیه نور و تحقیق در طیف به کار

می رود؛ طیف نما.

استات [asetāt] (فران. acétate) (ا.) (شیم.) نمک یا استر اسیداستیک

است.

استاتیستیک [estāstīstīk] (فران. statistique) (ا.) رشته ای از ریاضیات

عملی که اصول و قوانین آن از نظریه احتمالات نتیجه می شود؛

آمارشناسی.

استاتیک [estātik] (فران. statique) (ص.) ایستا؛ ایستمند.

استادیوم [estādyom] (انگ. stadium) (= استودیوم) (ا.) میدان

ورزش؛ ورزشگاه: «استادیوم آزادی».

استاپ ← استوپ.

استار [estār] (انگ. star) (ا.) ستاره.

- استارت [estärt] (انگ. starter) (۱.) دستگاهی که کار آن روشن کردن موتور است: «استارت اتومبیل»؛ «استارت زدن».
- استاژ [estāž] (فران. stage) (۱.) دوره کارآموزی.
- استالاکتیت [estālāktit] (فران. stalactite) (زمین. ۱.) ستون آهکی که از سقف غار آهکی آویزان است؛ چکنده.
- استالآگمیت [estālāgmit] (فران. stalagmite) (۱.) (زمین. ۱.) ستون آهکی است که در کف غار آهکی تشکیل می‌شود؛ چکیده.
- استامپ [estāmp] (فران. estampe) (۱.) ۱. شکلی که روی فلز یا چوب حکاکی شده باشد ۲. پارچه آغشته به جوهر مخصوص که برای مهر زدن به کار می‌رود.
- استاندارد [estāndārd] (فران. standard) (۱.) چیزی که نمونه‌ای را با آن تطبیق کنند؛ معیار؛ ایستار؛ استانده؛ سطح سنجش؛ میزان: «زبان استاندارد» (گونه‌ای از زبان رسمی هر کشور که در رسانه‌های همگانی به کار می‌رود. برای مثال زبان فارسی زبان رسمی ایران است و گونه‌ای از آن که در رادیو و تلویزیون به کار می‌رود زبان استاندارد [یا معیار] فارسی نامیده می‌شود).
- استامید [asetāmid] (فران. acétamide) (۱.) (شیم. - دارو - صنعت) جسمی است متبلور، بی‌رنگ و بی‌بو که به عنوان حلال کاربرد دارد.
- استامینوفن [asetaminofen] (فران. acétaminophène) (۱.) (دارو.) دارویی است مانند آسپرین، دارای اثر ضد درد و ضد تب.
- استایل [estāyl] (انگ. style) (۱.) سبک؛ استیل.
- استایلیستیکز [estāylistiks] (انگ. stylistics) (۱.) سبک‌شناسی.
- استپ [estep] (انگ. step) (۱.) گام؛ قدم؛ مرحله.

استپ [estop] ← استوپ.

استتیک [estetik] (فران. esthétique) (ا.) علم زیبایی طبیعت و زیبایی هنر است؛ شناخت زیبایی؛ علم الجمال؛ زیبایی شناسی.

استر [ester] (فران. ester) (ا.) (شیم.) ترکیبی آلی که از ترکیب الکها و اسیدهای آلی به دست می آید.

استراتژی [esterāteži] (فران. stratégie) (ا.) ۱. (نظ.) علم و هنر طرحریزی و مدیریت عملیات نظامی است تا زمان برخورد با دشمن؛ سوق الجیش ۲. قسمتی از علوم نظامی که شامل برنامه ریزیهای کلی جنگ و سازماندهی دفاع کشور است ۳. مجموعه عملیاتی است که برای رسیدن به موفقیت و هدف معین برنامه ریزی و هماهنگ می شود؛ «استراتژی مبارزات انتخابی»؛ «استراتژی اقتصادی».

استراتژیک [esterātežik] (فران. stratégique) (ص.) مربوط به استراتژی<sup>۵۰</sup>.

استراکچر [esterākčer] (انگ. structure) (ا.) ساخت؛ ساختار، سازمان، ساختمان.

استرپتوکوک [esterptokok] (فران. streptocoque) (ا.) (جانو.) - پزש.) از انواع باکتریهاست که اغلب به صورت دانه های تسبیح پشت سر هم قرار می گیرد. سبب عفونتهای بسیاری از جمله مخملک، باد سرخ و عفونت زخمها در بیمارستان هستند.

استرس [esteres] (انگ. stress) (ا.) (پزش. - روان.) فشار (عصبی)؛ تنش.

استرلینگ [esterling] (انگ. sterling) (ا.) واحد پول انگلستان.

استروژن [esterožen] (فران. estrogène) (ا.) (جانو. - پزش.) به

تعدادی از هورمونهای مترشحۀ تخمدان اطلاق می شود.

استروفیزیک ← آستروفیزیک.

استروگانوف [esterogānof] (انگ. stroganoff) (ا.) ← بیف  
استروگانوف.

استرولوژی ← آسترولوژی.

استرونومی ← آسترونومی.

استریسک [asterisk] (انگ. asterisk) (ا.) علامت ستاره ( \* ).

استریل [estril] (فران. stérile) (ص.) سترون؛ ضد عفونی شده: «پنبۀ  
استریل؛ پارچۀ استریل».

استریلیزه [esterilize] (فران. stérilizé) (ص.) که با طریقه های علمی  
میکروبهایش از بین رفته است؛ ضد عفونی شده؛ سترون: «استریلیزه  
کردن».

استریو [esteryo] (انگ. stereo) (ا.) استریوفونیک \*.

استریوفونیک [esteriyo-fonik] (انگ. stereophonic) (ص.)  
سیستم ضبط یا پخش صوت که در آن از دو یا چند کانال صوتی، به منظور  
حصول اثر واقعی تر صوت استفاده می شود.

استکان [estekān] (روس.) (ا.) ظرف کوچک استوانه ای شکل از جنس  
شیشه، بلور یا کریستال که برای نوشیدن چای به کار می رود؛ لیوان  
کوچک.

استن ← استون.

استنسیل [estansil] (انگ. stencil) (ا.) ورقۀ کاغذی که با پارافین  
پوشانده شده است و برای تکثیر نوشته ها به کار می رود نیز ← فتوکپی؛  
زیراکس.

استوپ [estop] (انگ. stop) (۱.) ایست.

استودیو [estodyo] (ایتا. studio) (۱.) ۱. آتلیه هنرمند؛ کارگاه  
فیلمبرداری، عکسبرداری، نقاشی و... ۲. محل سکونت مرکب از یک  
اتاق و سرویس حمام و توالت.

استودیوم ← استادیوم.

استون [aseton] (فران. acétone) (۱.) (شیم.) مایعی است بیرنگ و  
فزار و با بوی تند که به عنوان حلال به کار می‌رود: «لاک ناخن‌ها را با  
استون پاک می‌کنند.»

استیک [asetik] (فران. acétique) (۱.) (شیم.) «اسیداستیک» مایعی  
است با بوی تند که در صنعت برای تهیه پلاستیک سلولزی و در بسیاری  
موارد دیگر کاربرد دارد.

استیک [estek] (انگ. steak) (۱.) (آشپ.) ورقه گوشت راسته یا فیله  
سرخ‌شده: «استیک با سس قارچ».

استیک‌هاوس [estek-hāws] (انگ. steak house) (۱.) رستورانی که  
غذای اصلی آن استیک است ← استیک.

استیل I [estil] (فران. style) (۱.) ۱. سَبک ۲. روش خاص ساختن و  
ایجاد یک کار هنری؛ مجموعه خصوصیات یک کار هنری که آن را از  
سایر کارهای هنری جدا می‌کند ۳. «مبل استیل» (مبلی که به صورت  
مبل‌مان قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی ساخته شده است) II (انگ.  
steel) (۱.) فولاد.

استیلن [asetilen] (فران. acétylène) (۱.) (شیم.) گازی است بیرنگ و  
بی‌بو که برای تهیه استون، اسید استیک، بنزن و غیره کاربرد دارد.  
استین لس [esteyn-les] (انگ. stainless) (ص.) ضد زنگ؛ زنگ نزن.

استین لس استیل [esteyn-les-estil] (انگ. stainless steel) (ا.) فولاد  
زنگ زن.

اس - دبلیو [es-dabel-yu] (انگ. SW ، مخفف Short Wave) (ا.)  
موج کوتاه (موج کوتاه‌تر از ۲۰۰ متر، بسامد بین ۱۶۰۰ تا ۳۰۰۰۰  
کیلوسیکل) ← رادیو.

اسطرلاب [ostorlāb] (فران. astrolable) (ا.) (نجد.) دستگاهی که در  
قدیم برای اندازه‌گیری‌های نجومی و حلّ پاره‌ای از مسائل علمی و نظری  
نجوم به کار می‌رفته است.  
اسفالت ← آسفالت.

اسفنکتر [esfankter] (فران. sphincter) (ا.) (جانو.) عضله حلقوی که  
یک سوراخ طبیعی بدن را می‌بندد؛ عضله تنگ‌کننده.  
اسکاچ [eskāč] (انگ. scotch) ۱. (تد.) (مأخوذ از «اسکاچ برایت»  
[scotch bright] که نام تجارتي یک نوع لیف ظرفشویی است)؛ لیف  
(معمولاً سبزرنگ) برای شستن ظروف آشپزخانه ۲. (تد.) (مأخوذ از  
«اسکاچ» که نام تجارتي یک نوع چسب است)؛ نوار چسب بیرنگ  
۳. نوعی ویسکی ۴. پارچه چهارخانه که اسکاتلندیها از آن دامن تهیه  
می‌کنند: «دامن اسکاچ».

اسکادران [eskādrān] (فران. escadron) (= اسکادرون) (ا.) (نظ.)  
یگان تاکتیکی نیروی هوایی تقریباً معادل گردان.

اسکار [oskār] (فران. oscar) (ا.) جایزه‌ای که از طرف آکادمی هنرهای  
سینمایی آمریکا به دست‌اندرکاران مختلف تولید فیلم تعلق می‌گیرد.  
اسکالپ [eskālop] (فران. escalope) (ا.) (آشپ.) ورقه نازک گوشت  
(معمولاً گوشت گوساله) یا مرغ و بوقلمون که اطراف آن را سرخ می‌کنند.

اسکاندیم [eskāndiyom] (فران. scandium) (ا.) (شیم.) عنصری  
است با علامت اختصاری Sc.

اسکلت [eskelet] (فران. squelette) ۱. (جانو. - پزش.) مجموعه یا  
بخشهایی از قطعات سخت بدن برخی از جانوران؛ استخوان‌بندی  
۲. چارچوب.

اسکلرانشیم [eskelerānšim] (فران. sclerenchyme) (ا.) (گیا.)  
نوعی بافت پارانشیم است که موجب استحکام اندامهای گیاهان می‌شود.  
اسکله [eskele] (ایتا. scala) (ا.) محلّ توقف و بارگیری کشتی؛ لنگرگاه.  
اسکن [eskan] (انگ. scan) (ا.) (پزش.) معاینه بدن یا یک اندام از  
طریق تکنیکهایی چون توموگرافی، اولتراسونوگرافی، سینتی‌گرافی،  
سی. تی. اسکن و غیره نیز ← سینتی‌اسکن.

اسکناس [eskenās] (روس.) (ا.) پول کاغذی.  
اسکواش [eskuwāš] (انگ. squash) (ا.) (ورز.) بازی دو یا چهارنفره  
که در محوطه چهار دیواره و در زمینی کوچکتر از زمین تنیس و با راکتی  
کوچکتر از راکت تنیس انجام می‌شود.

اسکوربوتیک [eskorbutik] (فران. scorbutique) (ا.) (پزش.) نوعی  
بیماری که در اثر کمبود ویتامین C ایجاد می‌شود.

اسکورت [eskort] (فران. escorte) (ا.) (نظ.) گروه برگزیده و مسلح که  
به منظور حفاظت مقامات بلندپایه یا یک ستون موتوری حامل مهمات و  
وسایل و تجهیزات ویژه در پیشاپیش، در کنار یا دنبال آنها حرکت  
می‌کنند.

اسکول [eskul] (انگ. school) (ا.) ۱. مدرسه؛ آموزشگاه ۲. مکتب.  
اسکی [eski] (فران. ski) (ا.) (ورز.) ۰۱ هر یک از دو صفحه بلند و

باریک چوبی، فلزی یا پلاستیکی که قسمت جلوی آن رو به بالا خمیده است و در ورزش اسکی به کفش اسکی می‌بندند و به کمک دو چوبدستی روی برف سُر می‌خورند ۲. نام ورزشی که با اسکی صورت می‌گیرد: «اسکی روی آب»؛ «اسکی روی برف» (پاتیناژ<sup>۳</sup>)؛ «اسکی‌باز» (بازیکن اسکی).

اسکیت [eskeyt] (انگ. skate) (۱.) صفحه مخصوصی به اندازه زیره کفش با چرخهای کوچک که در زیر کفش می‌بندند.  
اسکیت‌بورد [eskeyt-bord] (انگ. skate board) (۱.) صفحه نسبتاً بزرگی که چهار چرخ دارد و آن را به کف پا می‌بندند و روی زمین سُر می‌خورند.

اسکیمو [eskimo] (انگ. eskimo) (۱.) هر یک از افراد آلاسکایی.  
اسلاید [eslāyd] (انگ. slide) (۱.) (عکا.) تصویری که روی فیلم مثبت ظاهر می‌شود و به وسیله پروژکتور بر پرده منعکس می‌شود یا با دستگاه مخصوص می‌توان آن را مشاهده کرد.

اسلوموشن [eslo-mošēn] (انگ. slow motion) (امر.) (سینم.) - فیلم. یک افکت سینمایی که در آن تصاویر با سرعتی آهسته‌تر از سرعت حرکت طبیعی نمایش داده می‌شوند.

اسلیپ [eslip] (انگ. slip) (۱.) نوعی شورت که تا انتهای ران را می‌پوشاند و به عنوان لباس زیر یا لباس شنا مورد استفاده قرار می‌گیرد ← شورت.

اسمال [esmāl] (انگ. small) (ص.) کوچک نیز ← لارج، مدیوم.  
اسمز [osmos] (فران. osmose) (۱.) (گیا.) عبور مایعها و گازهای موجود در یک حلال از یک غشا. این اثر معمولاً در غشای گیاهان و همچنین پوست دیده می‌شود؛ راند.

اسمزی [osmoz-i] (فران. osmotique) (ص نسب.) مربوط به اسمز: «فشار اسمزی» اسمز\*.

اسمزیت [osmosite] (فران. osmosité) (ا.) درجه فشار اسمزی یک محلول که به شکل عددی بیان می شود اسمز\*.

اسموکینگ [esmoking] (انگ. smoking) (ا.) نوعی کت و شلوار مردانه (معمولاً به رنگ مشکی) است، با یقه ساتن و نوار ساتن در کنار بلندای شلوار. این لباس را در هنگام مراسم رسمی و تشریفاتی به تن می کنند.

اسمیم [osmiyom] (فران. osmium) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Os. فلزی است متبلور و سفید که همراه پلاتین در طبیعت یافت می شود.

اسنوب [esnob] (فران. snobe) (ا.) شخصی که می کوشد تا از طریق تقلید لباس، رفتار و گفتار افراد به اصطلاح «ممتاز» اجتماع، خود را همانند ایشان جلوه دهد و در صدد است که خود را در جرگه آنها جا بزند.

اسید [asid] (فران. acide) (ا.) (شیم.) جسمی که وقتی در آب حل می شود یون هیدروژن می سازد. اسیدها خورنده و ترش مزه هستند و رنگ تورنسل را قرمز می کنند. «اسیداستیک» (acide acétique)؛ «اسید آسکوربیک» (acide ascorbique)؛ «اسید آکرلیک» (acide acrylique)؛ «اسید اکسالیک» (acide oxalique)؛ «اسید الئیک» (acide oléique)؛ «اسید آلژینیک» (acide alginique)؛ «اسید اوریکی» (acide urique)؛ «اسید بنزویکی» (acide benzoïque)؛ «اسید بوریکی» (acide borique)؛ «اسید پالمیتیکی» (acide palmitique)؛ «اسید پانتوتنیک» (acide

pantothénique) ؛ «اسید پروسیک» (acide prussique) ؛ «اسید  
 پیرولینیو» (acide pyroligneux) ؛ «اسید پیروویک»  
 (acide pyruvique) ؛ «اسید تارتریک» (acide tartrique) ؛  
 «اسید سیانیدریک» (acide cyanhydrique) ؛ «اسید سیتریک»  
 (acide citrique) ؛ «اسید فتالیک» (acide phtalique) ؛  
 «اسید فرمیک» (acide formique) ؛ «اسید فسفریک»  
 (acide phosphorique) ؛ «اسید فلوئوریدریک» (acide  
 fluorhydrique) ؛ «اسید کارو» (acide de caro) ؛ «اسید کربنیک»  
 (acide carbonique) ؛ «اسید کلریدریک» (acide  
 chlorhydrique) ؛ «اسید لینولئیک» (acide linoléique) ؛ «اسید  
 مالیک» (acide malique) ؛ «اسید نوکلئیک» (acide nucléique) ؛  
 «اسید نیتریک» (acide nitrique) ؛ «اسید نیکوتینیک» (acide  
 nicotinique) و ...

**اسیدوفیل [asido-fil]** (فران. acidophile) (ا. شیم.) یاخته‌ای که  
 میان مایه آن دارای ذره‌هایی است که فوراً به وسیله رنگهای اسیدی از  
 قبیل اتوزین رنگین می‌شود. مانند برخی از انواع گویچه‌های سفید خون؛  
 اسید دوست.

**اسیدولیز [asido-liz]** (فران. acidolyse) (ا. هیدرولیز در محیط  
 اسیدی؛ اسیدکافت.  
**اسیدیته [asidite]** (فران. acidité) (ا. شیم.) ماهیت و خاصیت  
 اسیدها.

**اشارپ [ešārp]** (فران. écharpe) (ا. شال بلند و پهن از جنس پارچه یا  
 پوست که روی شانه‌ها می‌اندازند.

اشانتیون [ešāntiyon] (فران. échantillon) (ا). ۱. مقدار اندکی از محصول تجارتي (خصوصاً پارچه) که به عنوان نمونه‌ای از کل محصول در اختیار مصرف‌کننده بالقوه قرار می‌دهند؛ نمونه؛ مستوره ۲. (تد.) مقدار اندکی از هر چیز.

اشبون [ešbon] (= اشپون) (روس.) (ا). ۱. (چاپ.) سرب باریکی که میان دو سطر قرار می‌دهند تا فاصله مطلوب به دست آید ۲. (چاپ.) واحد طول سطر.

اشکاف [eškāf] (روس.) (ا). ۱. قفسه دردار که در آن لباس، کتاب، ظرف و غیره می‌گذارند.

اشل [ešel] (فران. échelle) (ا). ۱. پایه: «اشل حقوق» ۲. مقیاس: «اشل این نقشه ۱:۱۰۰۰ است».

اطلس [atlas] (انگ. فران. atlas) (ا). I. (جغ.) مجموعه‌ای از نقشه‌های جغرافیایی که به صورت کتاب مجلد شده باشد II. (جانو.) نخستین مهره گردن در زیر جمجمه.

اف. ام [ef - em] (انگ. FM، مخفف Frequency Modulation) (ا). ۱. تحمیل بسامدی جهت سوار کردن روی امواج رادیویی نیز ← رادیو. افتالمو - [oftālmo-] (فران. ophthalm(o)) (پیشو.) پیشوندی است به معنی چشم.

افتالموسکوپ [oftālmo-(e)skop] (فران. ophthalmoscope) (ا). (پزش.) ابزاری برای معاینه ته چشم.

افتالمولوژی [oftālmo-loži] (فران. ophthalmologie) (ا). (پزش.) علم مطالعه ساختمان، اعمال و بیماریهای چشم و درمان آن؛ چشم‌پزشکی.

افتالمولوژیست [oftälmo-ložist] (فران. ophthalmologiste) (ا). چشم‌پزشک.

افتالمیک [oftälmik] (فران. ophthalmique) (ص). چشمی؛ مربوط به چشم.

افست [offset] (انگ. offset) (= آفست) (ا). (چاپ). یکی از روشهای چاپ است که از طریق تهیهٔ زینک و با استفاده از مرکب و آب صورت می‌گیرد.

افسر [afsar] (از انگ. officer، فران. officier) (ا). (نظ.). که در خدمت نیروهای مسلح درآمده، لباس متحدالشکل ارتش را به تن کرده و دارای درجهٔ نظامی (از ستوان به بالا) است: «افسر شهربانی»؛ «افسر ارتش».

افکت [efekt] (انگ. effect) (ا). معلول؛ تأثیر؛ اثر؛ نتیجه.  
افه [efe] (فران. effet) ۱. (ا). معلول؛ تأثیر؛ اثر؛ نتیجه ۲. (عا). ژست‌ها و شگردها و مهارت‌های خاص برای جلب توجه: «افه آمدن».

اکالپتوس [okāliptus] (فران. eucalyptus) (ا). (گیا). درختی که اصل آن استرالیایی است دارای برگ‌های بسیار معطر است که به مصرف بخور دادن و مصارف دیگر درمانی می‌رسد.

اکازیون [okāziyon] (فران. occasion) (ا). ۱. فرصت؛ موقعیت  
۲. فرصت مغتنم؛ موقعیت مناسب ۳. هر چیز که در موقعیت مناسب به دست می‌آید و برای به دست آوردن آن باید فرصت را غنیمت دانست.  
اکتان [oktān] (فران. octane) (ا). (شیم.). هیدروکربوری از دستهٔ پارافینهاست.

اكتاو [oktāv] (فران. octave) (ا). (موس.). فاصلهٔ دو نت موسیقی است

که بسامد اصلی یکی دو برابر بسامد دیگری باشد.

اکتبر [oktoβr] (فران. octobre) (ا.) دهمین ماه از سال میلادی و مطابق با نهم مهرماه تا نهم آبانماه شمسی است.

اکنونالیت [aktuwālite] (فران. actualité) (ا.) فعلیت؛ واقعیت؛ تحقق.

اکتیو [aktiv] (فران. active) (ص.) فعال؛ کارگر؛ مؤثر متض.: پسو\*.

اکتیویته [aktivite] (فران. activité) (ا.) فعل؛ فعالیت؛ عمل نیز ← رادیواکتیویته.

اکران [ekrān] (فران. écran) (ا.) پرده یا دیواره سفیدی که تصاویر عکاسی، اسلاید یا فیلم را روی آن منعکس می کنند: «اکران سینما».

اکزما [ekzemā] (= اگزما\*).

اکسالیک [oksālik] (فران. oxalique) (ا.) (شیم.) «اسیداکسالیک» از اسیدهای آلی و جسمی است سمی، جامد، متبلور، سفیدرنگ و محلول در آب.

اکسایش [oks-āyeš] (فران. -fa.) (ا.) (شیم.) اکسیداسیون\*.

اکسپرس [eksperes] (فران. express) (ص.) سریع؛ فوری: «پست اکسپرس»؛ «قطار اکسپرس».

اکسپرسیونیست [eksperesiyon-ist] (فران. expressionniste) (ص.) -ا. طرفدار اکسپرسیونیسم\*.

اکسپرسیونیسم [eksp(e)resiyonism] (فران. expressionnisme) (ا.) (هنر.) شیوه عرضه کردن هیجانات و تجربیات شخصی با بیانی شدید و پرشور است. رنگهای تند و تیره، خطوطی خشک و زمخت و کجوشی اشکال و علائم چهره ها از خصوصیات این مکتب هنری (حدود ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۵) به شمار می آید. این شیوه از گذشته های دور با هنرهای تجسمی

ملازمت داشته و در دوره‌های مختلف به گونه‌هایی تجلی یافته است؛  
هیجانگری؛ هیجان‌نمایی.

**اکسپکتوران** [ekspektorān] (فران. expectorant) (ا.) (پزشد.)  
دارویی که دفع خلط را زیاد یا تسهیل می‌کند؛ خلط‌آور: «شربت  
اکسپکتوران».

**اکسپورت** [eksport] (انگ. export) (ا.) اجناسی که تحت عنوان اقلام  
تجارتی به خارج از یک کشور صادر می‌شود؛ صادرات.  
**اکسپوزیسیون** [ekspozisiyon] (فران. exposition) (ا.) نمایشگاه.  
اکسون ← آکسون.

**اکسید** [oksid] (فران. oxyde) (ا.) (شیم.) ترکیب دوتایی عناصر با  
اکسیژن است: «اکسید آلومینیم»؛ «اکسید روی»؛ «اکسید فریک»؛  
«اکسید کلسیم»؛ «اکسید نیترو» ...

**اکسیداسیون** [oksidāsiyon] (فران. oxydation) (ا.) (شیم.) ترکیب  
اکسیژن با عناصر، یا عمل خارج کردن هیدروژن از ترکیبات است. در  
مورد از دست دادن الکترون اتمها نیز به کار می‌رود؛ اکسایش.  
**اکسیدان** [oksidān] (فران. oxydant) (ا.) (شیم.) اجسامی هستند که  
اکسیژن لازم را برای اکسیداسیون اجسام اکسیدشونده در اختیار  
می‌گذارند. اکسیدانهای معمولی عبارتند از اکسیژن، پرمنگنات پتاسیم،  
آب اکسیژنه و اسیدنیتريك.

**اکسیژن** [oksižen] (فران. oxygène) (ا.) (شیم.) عنصری است با  
علامت اختصاری O که ۲۱ درصد حجم هوا را اشغال کرده است.  
**اکسیژنه** [oksižene] (فران. oxygéné) (ص.): «آب اکسیژنه» (شیم.)  
پراکسید هیدروژن و فرمول آن  $H_2O_2$  است، خاصیت اکسیدکنندگی

قوی دارد و به عنوان ضد عفونی کننده و بیرنگ کننده مورد استفاده قرار می گیرد: «موهای دستش را با آب اکسیژنه کمرنگ کرده است».

اکسین [oksín] (فران. ouxine) (ا. (گیا.) از هورمونهای گیاهی است که به وسیله یاخته های گیاه ساخته و ترشح می شود و موجب تحریک یا نمو سایر یاخته های اندامهای مختلف می شود.

اکلر [ekler] (فران. éclair) (ا. نوعی شیرینی تر یا خامه ای.

اکو [eko] (فران. écho) (ا. (فیز.) اثر تکرار یک صوت است؛ پژواک؛ بازتاب صوت.

اکوسیستم [ekosistem] (فران. écosystème) (ا. به محیطی اطلاق می شود که در آن محیط از طریق روابط متقابل میان موجودات زنده گوناگون و محیط فیزیکی و محیط شیمیایی آنها، نوعی تبادل متقابل چرخشی به وجود می آید و انرژی خورشید ذخیره می گردد؛ محیط بومشناختی.

اکول [ekol] (فران. école) (ا. حوزه، مدرسه، مکتب.

اکولوژی [eko-loži] (فران. écologie) (ا. علمی است که به مطالعه روابط متقابل موجودات زنده با محیط زیست آنها می پردازد؛ بومشناسی.

اکولوژیست [eko-ložist] (فران. écologiste) (ا. متخصص اکولوژی<sup>\*</sup>؛ بومشناس.

اکولوژیک [ekoložik] (فران. écologique) (ص. مربوط به اکولوژی<sup>\*</sup>؛ بومشناختی.

اکنونومی [ekonomi] (فران. économie) (ا. اقتصاد.

اکنونومست [ekonomist] (فران. économiste) (ا. اقتصاددان؛ دانشمند اقتصاد؛ متخصص اکنونومی<sup>\*</sup>.

اکنونیک [ekonomik] (فران. économique) (ص.) مربوط به  
اکنونومی\*؛ اقتصادی.

اکی [o - key] ← اوکی.

اکیپ [ekip] (فران. équipe) (ا.) گروهی از افراد که کار مشترکی انجام  
می‌دهند؛ دسته؛ گروه؛ «اکیپ ورزشی»؛ «اکیپ علمی»؛ «اکیپ فامیلی»؛  
«اکیپ دوستانه».

اگزاچره [egzājere] (فران. exagéré) (ا.) ۱. اغراق؛ غلو: «اگزاچره  
کردن» ۲. (ص.) اغراق‌آمیز؛ مبالغه‌آمیز: «موضوع را اگزاچره می‌کند».  
اگزاژره [egzāžere] ← اگزاچره.

اگزما [eczéma] (فران. eczéma) (ا.) (پزش.) بیماری شدید یا مزمن  
خارش‌دار التهابی و غیرمسری پوست که به اشکال گوناگون بروز می‌کند.  
اگزوز [egzoz] (انگ. exhaust) (مکان.) (ا.) دود، گاز یا بخار حاصله از  
سوخت موتورهای که خارج می‌شود: «لوله اگزوز» (مسیری که دود اگزوز  
از آن خارج می‌شود)؛ «منبع اگزوز» انباره اگزوز که در سر راه لوله اگزوز  
به منظور کاهش صدا قرار دارد.

اگزستانسیالیست [egzistānsiyālist] (فران. existentialiste) (ا.)  
طرفدار فلسفه اصالت وجود ← اگزستانسیالیسم.

اگزستانسیالیسم [egzistānsiyālism] (فران. existentialisme) (ا.)  
(فد.) نام گروهی از نظامها یا سیستمهای فلسفی است که به وسیله  
«مارتین هایدگر» و «ژان پل سارتر» بنیانگذاری شده است و به یک  
«انسانگرایی درون‌نگر» شبیه است که روی هدف فرد در زندگی و  
ارزشهایی که او برای خویشتن کشف کرده است تأکید می‌کند، از نظر این  
مکتب، «وجود» فرد، نخستین اهمیت را داراست؛ وجودگرایی؛ فلسفه

اصالت وجود.

اگو [ego] (فران. ego) (ا.) (روان.) خود؛ نفس؛ من؛ خویشتن.  
الاستیسیتِه [elāstisite] (فران. élasticité) (ا.) (مکاند.) خاصیت اجسام  
یا موادی که اگر نیروی وارد بر آنها را حذف کنیم، شکل و ابعاد اولیه خود  
را باز می‌یابند؛ کشسانی.

الاستیک [elāstik] (فران. élastique) (ص.) (مکاند.) کش مانند؛  
کشسان؛ کشدار؛ قابل ارجاع ← الاستیسیتِه.

ال. اس. دی [el - es - di] (انگ. L. S. D. مخفف Lysergic Acid Diethylamide) (ا.) ماده‌ای است که از انگل گیاه چاودار (یا ارگو  
ergot) به دست می‌آید و اثر توهم‌زایی، از جمله توهم‌های بینایی دارد.  
التیماتوم ← اولتیماتم.

ال - دبلیو [el - dabel-yu] (انگ. LW، مخفف Long Wave) (ا.)  
موج بلند ← رادیو.

الکترا [elekt(e)ra] «عقدۀ الکترا» (انگ. electra complex) (روان.)  
۱. محبت شدید دختر نسبت به پدرش ۲. میل باطنی خودآگاه یا  
ناخودآگاه دختر است به ارتباط جنسی با پدرش. و این رغبت معمولاً به  
ایجاد یک نوع دشمنی نسبت به مادر، که نقش رقیب او را بازی می‌کند  
منجر می‌شود. ولی چون به علت مخالفت مقررات اجتماعی نمی‌تواند  
این میل خود را آشکار سازد، این عاطفه را پس می‌زند و در نتیجه به  
عقدۀ الکترا گرفتار می‌شود نیز ← اودیپ.

الکترال [elektorāl] (فران. électroal) (ص.) مربوط به انتخابات؛  
انتخاباتی: «رأی الکترال».

الکترو - [elekt(e)ro-] (فران. électro-) عنصر واژگانی دارای ریشه

لاتینی است و در واژه‌های علمی به معنی «برق» (الکتریسته) به کار می‌رود.

الکتروآنسفالوگراف [elektro-ānsefālo-gerāf] (فران. électro encéphalographie) (۱.) (پزش.) دستگاهی است که جریانهای الکتریکی مغز را ثبت می‌کند.

الکتروآنسفالوگرافی [elektro-ānsefālo-gerāfi] (فران. électro encéphalographie) (۱.) (پزش.) به روش ثبت فعالیت الکتریکی مغز، به ویژه به وسیله الکترودهایی که به پوست سر چسبانده می‌شود گفته می‌شود. این عمل در تشخیص صرع، ضربه، تومور و استحالۀ مغز به کار می‌رود.

الکتروآنسفالوگرام [elektro-ānsefālo-gerām] (فران. électro encéphalogramme) (۱.) (پزش.) به منحنی‌های ثبت شده توسط الکتروآنسفالوگراف گفته می‌شود.

الکترواستاتیک [elektro-(e)stātik] (فران. électrostatique) (۱.) الکتریسته ساکن یا اصطکاکی.

الکتروتراپی [elektro-terāpi] (فران. électrothérapie) (۱.) (پزش.) استفاده از جریان برق در درمان بیماری‌هاست؛ برق درمانی.

الکتروُد [elektrod] (فران. électrode) (۱.) (فیز.) جزء رسانای یک دستگاه است که جریان برق از آن خارج یا بدان وارد می‌شود؛ قطب. الکترود مثبت را آند و الکترود منفی را کاتد می‌گویند.

الکتروشوک [elektro-šok] (فران. électrochoc) (۱.) (پزش.) ایجاد شوک به وسیله عبور جریان برق از مغز.

الکتروشیمی [elektro-šimi] (فران. électrochimie) (۱.) علمی که

در باره تأثیر جریان برق در تغییرات شیمیایی و تبدیل نیروهای برقی و شیمیایی به یکدیگر گفتگو می‌کند.

الکتروکاردیوگراف [elektro-kārdiyo-gerāf] (فران. électro

cardiographie) (۱.) (پزش.) دستگاهی است که جریان برقی

ایجادشده به وسیله انقباض ماهیچه قلب را نشان می‌دهد و ثبت می‌کند.

الکتروکاردیوگرافی [elektro-kārdiyo-gerāfi] (فران. électro

cardiographie) (۱.) (پزش.) ثبت خطی تغییرات پتانسیل الکتریکی

از روی سطح بدن که به وسیله قلب ایجاد می‌شود.

الکتروکاردیوگرام [elektro-kārdiyo-gerām] (فران. électro

cardiogramme) (۱.) (پزش.) نواری که تغییرات برقی ماهیچه را در

دستگاه الکتروکاردیوگراف نشان می‌دهد.

الکترولیت [elektrolit] (فران. électrolyte) (۱.) (شیم.) ترکیباتی

هستند که به حالت محلول در آب یا در حلالهای کم قطبی یا به حالت

مذاب جریان برق را هدایت می‌کنند و تجزیه می‌شوند؛ برقکافه.

الکترولیز [elektroliz] (فران. électrolyse) (۱.) (شیم.) تجزیه

الکترولیت‌ها به وسیله جریان برق است؛ برقکافت.

الکترومغناطیس [elektro-meqnātism] (فران. électro

magnétisme) (۱.) به حالت مغناطیسی اطلاق می‌شود که به وسیله

جریان برق تولید می‌گردد.

الکترون [elektron] (فران. électron) (۱.) (فیز.) از اجزای سازنده

ساختمان اتم است.

الکترونیک [elektronik] (فران. électronique) (۱.) (فیز.) مبحثی

از فیزیک که مربوط به مدارها و دستگاههای الکترونیکی

(ترانزیستورها، مدارهای الکترونی؛ کامپیوترها...) می‌پردازد.

الکتریسته [elekterisite] (فراند. électricité) (ا.) (فیز.) شکلی از انرژی است که در بعضی از ذرات اتمی (الکترونها و پروتونها) ایجاد می‌شود و طبیعتاً قابل تبدیل به اشکال دیگر انرژی است.

الکتریکی [elekterik-i] (فراند. -فا.) (ص. نسب.) ۱. برقی: «جاروی الکتریکی» ۲. (عا.) مغازه تعمیرات و لوازم برقی.

الکل [alkol] (فراند. alcool) (ازع. الکحل) ۱. (شیم.) گروهی از ترکیبهای مشتق از هیدروکربورها هستند که از جانشین شدن یک یا چند اتم هیدروژن هیدروکربور به وسیله عامل هیدروکسیل ایجاد می‌شوند: «الکل اتیلیک» (alcool éthylique)؛ «الکل آمیلیک» (alcool amylique)؛ «الکل پروپیلیک» (alcool propylique)؛ «الکل لوریلیک» (alcool laurylique)؛ «الکل متیلیک» (alcool méthylique) ۲. (تد.) مشروب الکلی.

الکلی [alkol-i] (فراند. -ف.) (ص نسب.) الکلیک\*.

الکلیسم [alkolism] (فراند. alcoolisme) (ا.) عادت به خمر؛ الکل‌گرایی؛ اعتیاد به الکل.

الکلیک [alkolik] (فراند. alcoolique) (ص.) ۱. مربوط به الکل ۲. آنچه که دارای الکل است ۳. که معتاد به نوشیدن الکل است؛ دائم‌الخمر؛ عرق‌خور.

الگوریتم ← آگوریتم.

المان [elemān] (فراند. élément) (ا.) عنصر.

المیاد [olampiyād] (فراند. olympiade) (ا.) ۱. مسابقات یا بازیهای جهانی: «المیاد ریاضی» ۲. دوره چهارساله بین دو بازی المپیک.

**المپیک** [olampik] (فران. olympique) (ورز.) (ا.) ۱. مسابقات ورزشی بین‌المللی است که هر چهار سال یکبار در یکی از کشورهای جهان برگزار می‌شود ۲. که با توجه به استانداردها و قواعد مسابقات المپیک تهیه شده است: «استخر المپیک».

**المنت** [element] (انگ. element) (ا.) المان\*.

**الو** [alo] (فران. allo) لفظی است که در شروع برقراری ارتباط تلفنی گفته می‌شود: «الو، منزل آقای...؟».

**الیت** [elit] (فران. élite) (ا.) گزیده؛ برگزیده؛ نخبه؛ زیده.

الیگارش‌ی ← اولیگارش‌ی.

**الیگوسن** [oligosen] (فران. oligocène) (ا.) (زمین.) دومین دوره دوران سوم زمینشناسی است.

الیویه ← اولیویه.

**ام. اس** [em - es] (انگ. M. S.، مخفف Master of Science) (ا.) فوق‌لیسانس؛ دانشوری.

**امانتال** [emāntāl] (فران. emmenthal) (ا.) از انواع پنیرهای سویسی که سوراخ سوراخ است و در اثر حرارت ذوب می‌شود.

**امپاس** [ampās] (فران. impasse) (ا.) بن‌بست؛ محذور: «توی امپاس گیر کردیم».

امپرمآبل ← آمپرمآبل.

**امپریالیست** [amperiyālist] (فران. impérialiste) (ا.) (سیا.) طرفدار امپریالیسم.

**امپریالیسم** [amperiyālism] (فران. impérialisme) (ا.) (سیا.) تسلط سیاسی و اقتصادی کشوری بر کشور و سرزمینهای دیگر که گاه با تسخیر

خاک آن کشور به وسیله قدرت نظامی توأم است و گاهی به صورت استقرار حکومت‌های دست‌نشانده برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی کشور مسلط نمایان می‌شود.

ام - دبلیو [em-dabel - yu] (انگ. M. W.، مخفف Medium Wave)  
(۱.) موج متوسط (در رادیو، موج الکترومغناطیسی با طول ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ متر) ← رادیو.

ام - فیل [em-fil] (انگ. M. Phil.، مخفف Master of Philosophy)  
(۱.) دوره بعد از فوق‌لیسانس و قبل از دکترا (در کشورهای انگلیسی زبان) نیز ← د. او. آ.

املت [omlet] (فران. omelette) (۱.) (آشپ.) از انواع غذاهای فوری است. برای تهیه آن تخم‌مرغ را خوب می‌زنند و مایه املت را (که ممکن است انواع گوشت‌ها، سبزی‌های پخته، پنیر، گوجه‌فرنگی، و ...) در آن مخلوط می‌کنند و در روغن داغ و روی حرارت ملایم سرخ می‌کنند.  
امولسیون [emolsiyon] (فران. émulsion) (۱.) (شیم.) خاصیت دوسیمایی است که در آن سیمای جامد به صورت ذرات بسیار ریزی در مایع پراکنده است.

انترسان [anteresān] (فران. intéressant) (ص.) جالب.  
انترسه [anterese] (فران. intéressé) (ص.) که در چیزی نفع دارد؛  
ذی نفع؛ علاقمند.

انترن [antern] (فران. interne) (۱.) ۱. کارآموز؛ کارورزی ۲. دانشجوی پزشکی که دوره نهایی تحصیلاتش را به صورت شبانه‌روزی در بیمارستان می‌گذراند.

انترناسیونال [anter-nāsiyonāl] (فران. international) (ص.)

بین‌المللی.

انترناسیونالیست [anter-nāsiyonālist] (فران. internationaliste) (ا. ص.) (سیا.) طرفدار انترناسیونالیسم\*.

انترناسیونالیسم [anter-nāsyonālism] (فران. internationalisme) (ا.) (سیا.) معتقداتی که بر اساس منافع مشترک ملتها و اقوام گوناگون جهان و امکان همکاری و همزیستی و اشتراک مساعی آنها تا سرحدّ از میان برداشتن مرزها و یکی شدن آنها قرار گرفته است؛ جهان وطنی.

انتریگ [anterig] (فران. intrigue) (ا.) دسیسه.

انتگرال [antegrāl] (فران. intégrale) (ا.) (ریاض.) شاخه‌ای از محاسبات بینهایت کوچکها، که منظور از آن تعیین تابعی است که تابع مشخصی را به عنوان مشتق خود دارا باشد.

انتلکتوال [intelektuvel] (فران. intellectuel) (ص.) که دارای اندیشه و افکار روشن است؛ روشنفکر؛ متجدد متضد: فناتیک\*.

انتیم [antim] ← آنتیم.

اندکس [andeks] (فران. index) ← ایندکس.

اندیس [andis] (فران. indice) (ا.) ۱. شاخص؛ نشانه ۲. (ریاض.) نشانه عددی یا حرفی که در قسمت پائین راست یک حرف گذاشته می‌شود:  $a_1$ ؛  $b_1$ .

اندیکاتور [andikātor] (فران. indicateur) (ا.) ۱. شاخص؛ راهنما ۲. (اد.) دفتری که خلاصه نامه‌های وارده و صادره را در آن ثبت می‌کنند؛ دفتر نماینده: «اندیکاتورنویس» (که در اداره به کار نوشتن خلاصه نامه‌های وارده و صادره اشتغال دارد).

اندیم [andiyom] (فران. indium) (ا.) (شیم.) فلزی است نرم با جلای

نقره‌ای، که در آبکاری و برای تهیه آلیاژهایی در دندانسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد. علامت شیمیایی آن In است.

اندیویدوالیست [andividuāl-ist] (فران. individualiste) (ا). -  
ص. طرفدار اندیویدوالیسم\*.

اندیویدوالیسم [andividuāl-ism] (فران. individualisme) (ا).  
فردگرایی ۱. (روان.) تمایل به پیروی از رغبتها و امیال خود و جدا ساختن خود از دیگران ۲. (سیا.) نظریه‌ای است قایل به اینکه مصلحت جامعه وقتی کاملتر می‌شود که به افراد یا گروهها امکان داده شود تا شخصاً و مستقیماً و بدون دخالت دولت (جز در موارد استثنایی) زندگی و فعالیتهای خود را اداره کنند ۳. (جامع.) نظریه‌ای است قایل به اینکه هدف عمده هر جامعه، رعایت مصلحت فرد است.

انرژی [enerži] (فران. énergie) (ا). ۱. (فیز.) استعداد انجام دادن کار است و صورتهای گوناگونی دارد: انرژی مکانیکی، انرژی تابشی، انرژی شیمیایی، انرژی برقی، گرما، نور و انرژی هسته‌ای ۲. توان؛ نیرو؛ قدرت: «انرژی خود را از دست داده است»؛ «برای تجدید انرژی کمی استراحت کنید».

انژکسیون [anžeksiyon] (فران. injection) (ا). (پزش.) تزریق؛ در داخل رگ یا در عضله آمپول زدن.

انستیتو [anstito] (فران. institut) (ا). مؤسسه‌ای که به منظور تحقیقات علمی، ادبی، هنری، یا مراقبتهای خاصی به وجود می‌آید: «انستیتوی پزشکی و درمانی»؛ «انستیتوی بهداشت کودکان»؛ «انستیتوی زیبایی»؛ «انستیتوی زبانهای خارجی».

انسولین [ansulin] (فران. insuline) (ا). ۱. (جانو.) نوعی هورمون

است که به وسیلهٔ لوزالمعدهٔ مهره‌داران ترشح می‌شود و به خون می‌ریزد  
 ۲. (پزش.) هورمون مترشحۀ لوزالمعده پستانداران است که به شکل  
 تزریق و برای درمان بیماری دیابت مصرف می‌شود.

انسیکلوپدی ← آنسیکلوپدی.

انفرماتیک ← انفورماتیک.

انفرماسیون ← انفورماسیون.

انفکسیون [anfeksiyon] (فران. infection) (ا.) (پزش.) هجوم  
 موفقیت‌آمیز، استقرار و نمو و تکثیر عامل بیماری‌زا در بافت میزبان است؛  
 عفونت.

انفلوآنزا ← آنفلوآنزا.

انفورماتیک [anformätik] (فران. informatique) (ا.) علم  
 اطلاعات؛ مجموعهٔ تکنیک‌های مربوط به جمع‌آوری، طبقه‌بندی،  
 نگهداری، انتقال، رده‌بندی اطلاعات و استفاده از اطلاعات است.

انفورماسیون [anformātion] (فران. information) (ا.) اطلاعات؛  
 آگاهی؛ خبر.

انکیزیسیون [ankizisiyon] (فران. inquisition) (ا.) تفتیش؛ تفتیش  
 عقاید؛ بازجویی عقاید؛ رسم تفتیش عقاید؛ ایمان‌کاوی.

انگستروم ← آنگستروم.

انیدر [anidr] (فران. anhydre) (ا.) (شیم.) معمولاً به نمک‌هایی اطلاق  
 می‌شود که آب تبلور خود را از دست داده‌اند.

انیدریت [anidrit] (فران. anhydrite) (ا.) (شیم.) سولفات کلسیم  
 بدون آب است.

انیدرید [anidrid] (فران. anhydride) (ا.) (شیم.) اکسیدی که از

ترکیب آن با آب، اسید به دست می آید: «انیدرید فسفریک»  
(anhydride phosphorique) ؛ «انیدرید کربنیک»  
(anhydride carbonique).

انیفرم ← اونیفرم.

انیمیشن [animeyšen] (انگ. animation) (ا.) (سینم. - فیلم).  
نقاشی متحرک؛ متحرک سازی توضیح: نوعی فیلم که در آن تابلوهای  
نقاشی مجزا به صورت کادر به کادر فیلمبرداری می شود. معمولاً هر کادر  
به میزان ناچیزی با کادر قبلی تفاوت دارد. بنابراین هنگام نمایش سریع و  
پشت سر هم تصاویر (با سرعت بیست و چهار کادر در ثانیه) توهم  
حرکت ایجاد می کند.

اوپتیمال ← اپتیمال.

اوپتیمایز ← اپتیمایز.

اوپتیموم ← اپتیموم.

اوپتیمیست ← اپتیمیست.

اوت [out] (انگ. out) (ا.) خارج؛ بیرون (از بازی).

اوت [ut] (فران. août) (ا.) هشتمین ماه از سال میلادی و مطابق با دهم  
مرداد ماه تا نهم شهریور ماه شمسی است.

اودوتوالت ← ادوتوالت.

اودوکلن ← ادوکلن.

اودیپ [odip] «عقدۀ اودیپ» (انگ. oedipus complex) (روان).

۱. میل جنسی پسر نسبت به مادرش ۲. مجموعه ای از افکار و احساسات  
عاطفی مغایر و متعارض خودآگاه یا ناخودآگاه است که در تمام کودکان  
در نتیجه یکی سازی با یکی از والدین همجنس و میل جنسی به یکی از

- ایشان از جنس مخالف به وجود می‌آید و معمولاً با نوعی رقابت با همجنس از والدین همراه است ← الکترا.
- اودیومتر [odiyo-metr] (فران. eudiomètre) (ا.) (علوم) دستگاهی است که برای آنالیز کمی مخلوطهای گازی، خصوصاً گازهای تنفسی در پزشکی به کار می‌رود.
- اودیو. ویزول [odiyo-vizuvel] (فران. audio - visuel) (ص.) ← اودیو ویژول.
- اودیو. ویژول [odiyo - vižuvell] (انگ. audio - visual) (ص.) سمعی و بصری؛ دیداری - شنیداری.
- اورائو [urā'o] (فران. urao) (ا.) (شیم.) کربنات سدیم طبیعی متبلور است.
- اورانگوتان ← ارانگوتان.
- اورانوس [orānus] (فران. uranus) (ا.) (نجد.) سیاره‌ای از منظومه شمسی است و مدار آن بین مدارهای زحل و نپتون قرار دارد.
- اورانیم [orāniyom] (فران. uranium) (ا.) (شیم.) فلزی است با علامت شیمیایی U، سفیدرنگ و سخت، که ترکیبات آن در رئاکتورهای هسته‌ای و سلاحهای اتمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- اوریم ← اریم.
- اورتر [ureter] (فران. uretère) (ا.) (پزش. - جانو.) لوله‌ای که ادرار را از لگنچه کلیه وارد مثانه می‌کند؛ میزنای؛ پیشابراه.
- اورتوپد ← ارتوپد.
- اورتودوکس ← ارتودوکس.
- اورتوگراف ← ارتوگراف.

اورژانس [uržāns] (فران. urgence) (ا.) فوریت؛ فوری بودن: «بخش اورژانس» (بخشی در بیمارستان که خدمات مربوط به فوریت‌های پزشکی را انجام می‌دهد)؛ «کار اورژانس»؛ «خیلی هم اورژانس نیست».

اورکت [over-kot] (انگ. over coat) (ا.) نوعی کت ضخیم که روی لباسهای دیگر پوشیده می‌شود: «اورکت سربازی».

اورلپ [over-lap] (انگ. overlap) (ا.) دربرگیرنده؛ همپوش: «اورلپ کردن»؛ «اورلپ شدن».

اورمون ← هورمون.

اورنیتولوژی ← ارنیتولوژی.

اورو - [uro -] (فران. uro -) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «ادرار».

اوروگرافی [orogrāfi] (فران. urographie) (ا.) (پزش.) عکسبرداری از نواحی گوناگون مجاری ادراری.

اورولوژی [oroloži] (فران. urologie) (ا.) (پزش.) شاخه‌ای از علم پزشکی است که با بیماریها و ناهنجاریهای مجاری ادراری سرو کار دارد.

اورولوژیست [orologist] (انگ. urologist) (ا.) (پزش.) کارشناس بیماریهای مجاری ادراری؛ متخصص اورولوژی\*؛ اورولوگ.

اورولوگ [orolog] (فران. urologue) (ا.) (پزش.) اورولوژیست\*.

اوره [ure] (فران. urée) (ا.) (جانو. - پزش.) ترکیب آلی متبلور و سفیدرنگی است که در ادرار وجود دارد. اولین ترکیب آلی است که مصنوعاً به دست بشر ساخته شده است و در تهیه کود شیمیایی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اورینتال [oryāntāl] (فران. oriental) (ص.) خاوری؛ مشرقی؛ شرقی.  
 اورینتالیست [oryāntāl-ist] (فران. orientaliste) (ا.) شرقشناس؛  
 خاورشناس؛ مستشرق.

اورینتالیسم [oryāntāl-ism] (فران. orientalisme) (ا.) شرقشناسی؛  
 خاورشناسی؛ استشراق.  
 اورینتال ← اریژینال.

اورین [urin] (فران. urine) (ا.) (جانو. - پزشد.) ادرار؛ پیشاب.  
 اوریون [oreyyun] (تد. [oryun]) (فران. oreillons) (ا.) (پزشد.)  
 نوعی بیماری مسری که با ورم عفونی و درد گوش همراه است؛ گوشک.  
 اوزن [ozon] (فران. ozone) (شیم.) ترکیبی از اکسیژن با فرمول  
 $O_3$  شیمیایی که دارای خاصیت اکسیدکنندگی زیاد است و برای تصفیه  
 هوا مورد استفاده قرار می گیرد.

اوکی [o-key] (انگ. OK، مخفف Oil Korrekt املای غلط all correct)  
 ۱. بسیار خوب؛ باشد؛ خيله خُب ۲. تأیید: «اوکی کردن»؛ «اوکی  
 گرفتن»؛ «اوکی شدن».

اولترا [ultrā -] (فران. - ultra) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه  
 لاتینی به معنی «فرا»؛ «فوق».

اولتراسونیک [ultrā-sonik] (فران. ultra-sonique) (ا.) (فیز.) مولد  
 تولید صوت با فرکانس بالای ۲۰ هزار هرتز که گوش انسان آن را دریافت  
 نمی کند؛ فراصوتی.

اولترامدرن [ultrā-modern] (فران. ultra moderne) (ص.) بسیار  
 مدرن؛ خیلی مدرن؛ فوق مدرن؛ فراجدید.

اولترامیکروسکوپ [ultrā-mikroskop] (فران. ultra microscope)

(۱.) اسبابی است که با آن می‌توان ذره‌های خیلی ریزی را که با میکروسکوپ معمولی قابل رؤیت نیستند، مشاهده کرد؛ فرامیکروسکوپ.

اولتیماتم [ol̄timātom] (فران. ultimatum) (۱.) آخرین شرایطی که با تعیین مهلت از طرف یک حکومت به حکومت دیگر داده می‌شود؛ اتمام حجت.

اولسر [ul̄ser] (فران. ulcère) (۱.) (پزش.) زخم رو باز در جایی از بدن؛ قرحه؛ زخم.

اولیگارشی [ol̄igār̄ši] (فران. oligarchie) (۱.) (سیا.) حکومت گروه معدودی است بر دولت بی‌آنکه اکثریت بر آن نظارت داشته باشد.

اولیویه [ol̄(i)viye] (فران. olivier) (۱.) «سالاد الیویه» (مخلوط گوشت مرغ خردشده، تخم مرغ خردشده، خیارشور و سیب‌زمینی خردشده؛ نخودفرنگی و سس مایونز)؛ «ساندویچ اولیویه».

اومانیزست [umānist] (فران. humaniste) (۱. - ص.) طرفدار اومانیزم\*؛ انساندوست؛ انسانگرا.

اومانیزم [umānism] (فران. humanisme) (۱.) فلسفه‌ای که به مقام، امیال و اهمیت انسان بیش از هر چیز معتقد است؛ انساندوستی؛ انسانگرایی.

اوموروئید ← هموروئید.

اونس [ons] (انگ. ounce) (۱.) ۱. واحد اندازه‌گیری حجم مایعات در کشورهای آنگلوساکسون است. یک اونس برابر با ۲۸ سانتیمتر مکعب است. ۲. واحد اندازه‌گیری وزن و تقریباً برابر با ۲۸ گرم است.

اونیفرم [oniform] (فران. uniforme) (ص.) ۱. همشکل؛ همسان:

«لباس اونیفرم» ۲. لباس متحدالشکل: «اونیفرم ارتشی»؛

«اونیفرم مدرسه».

اونیورسال ← یونیورسال.

اونیورسیته [universite] (فران. université) (ا. دانشگاه.

اوورتور [uvertur] (فران. ouverture) (ا. (موس. قطعه موسیقی که.

توسط ارکستر اجرا می شود و جنبه پیش درآمد دارد؛ پیش درآمد.

اوول [ovul] (فران. ovule) (ا. ۱. (گیا. بخشی از تخمدان گیاهان

دانه دار (بازدانگان و نهاندانگان) است که پس از عمل گشنگیری به دانه

تبدیل می شود ۲. (جانو. - پز. (گانه ماده در جانوران است.

اوولاسیون [ovulāsiyon] (فران. ovulation) (ا. (جانو. - پز. جدا

شدن گانه ماده از تخمدان در مهره داران است؛ تخم افشانی.

اوم [ohm] (فران. ohm) (ا. (فیز. واحد مقاومت برقی بین دو نقطه یک

جسم هادی است.

ای. ام. [ey - em] (انگ. A M، مخفف Amplitude Modulation)

(ا. (تحمیل دامنه جهت سوار کردن روی امواج رادیویی نیز ← اف. ام.

ایتربیم [iterbiyom] (فران. ytterbium) (ا. (شیم. عنصری است با

علامت اختصاری Yb).

ایتیریم [itriyom] (فران. ytrium) (ا. (شیم. عنصری است کمیاب با

علامت اختصاری Y).

ایدئال [ide'āl] (= ایدآل) (فران. idéal) (ا. - ص. آرمانی: «زندگی

ایدآل»؛ «محیط ایدآل»؛ «همسر ایدآل».

ایدئالیست [ide'ālist] (= ایدآلیسم) (فران. idéaliste) (ص. - ا. پیرو

مکتب ایدآلیسم.

ایدئالیسم [ide'ālism] (= ایدآلیسم) (فران. idéalisme) (۱). مکتبی فلسفی است که به اندیشه‌های فردی توجه دارد و می‌کوشد تا دنیایی آرمانی براساس آن ایجاد کند؛ آرمانگرایی متضد: رئالیسم\*.

ایدروژن ← هیدروژن.

ایدئولوژی [ide'oloži] (فران. idéologie) (امر). ۱. دانش اندیشه‌ها ۲. (فلد. - سیا.) طرز تفکر یا اعتقاد به یک اندیشه است ۳. (روان.) سیستم یا نظام پیچیده و مرکبی است از افکار و نظریاتی که به یک فرد یا گروه یا یک فلسفه نسبت داده می‌شود.

ئیدرات ← هیدرات.

ئیدرو - ← هیدرو.

ئیدروبیولوژی ← هیدروبیولوژی.

ئیدروتروپیسیم ← هیدروتروپیسیم.

ئیدرودینامیک ← هیدرودینامیک.

ئیدرور ← هیدرور.

ئیدروژوئولوژی ← هیدروژوئولوژی.

ئیدروژن ← هیدروژن.

ئیدروستاتیک ← هیدروستاتیک.

ئیدروسفر ← هیدروسفر.

ئیدروفوب ← هیدروفوب.

ئیدروفیل ← هیدروفیل.

ئیدروکربور ← هیدروکربور.

ئیدروکسید ← هیدروکسید.

ئیدروکسیل ← هیدروکسیل.

نیدروگرافی ← هیدروگرافی.

نیدرولوژی ← هیدرولوژی.

نیدرولیز ← هیدرولیز.

نیدرولیک ← هیدرولیک.

ایدز [e(y)dz] (انگ. AIDS ، مخفف Acquired Immunity

Deficiency Syndrome) (۱.) (پزش.) نوعی بیماری است که در آن،

سیستم ایمنی بدن غیرفعال می شود و بدن قدرت دفاعی خود را در مقابل انواع میکروبها از دست می دهد.

ایده [ide] (فران. idée) (۱.) اندیشه؛ رأی؛ فکر؛ تصور؛ صورت؛ مفهوم؛

صورت ذهنی؛ پندار.

ایر [eyr] (انگ. air) (۱.) ۱. هوا ۲. خط هوایی: «ایران ایر»؛

«سویس ایر»؛ «ایر فرانس».

ایرانیّت [irānit] (فران. iranite) (۱.) کرومات آبدار سرب است.

ایرکاندیشن [eyr-kāndišen] (انگ. air condition) (۱.) تهویه مطبوع.

ایزو - [izo -] (فران. ، انگ. - iso) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه

یونانی به معنی برابر، مساوی، هم، جور.

ایزوتوپ [izotop] (فران. isotope) (۱.) (شیم.) به اتمهایی گفته

می شود که عدد اتمی یکسان دارند، ولی جرم اتمی آنها با هم متفاوت است.

ایزولاسیون [izolāsiyon] (فران. isolation) (۱.) عایق بندی؛

عایق سازی.

ایزولاسیونیست [isolāsiyon-ist] (فران. isolationniste) (۱. - ص.)

طرفدار ایزولاسیونیسم\*؛ انزواگرا؛ منزوی.

ایزولاسیونیزم [izolāsiyonism] (فران. isolationnisme) (ا.) (سیا.)  
اجتناب از مداخله در امور بین‌المللی و خودداری از قبول تعهدات  
خارجی؛ انزواگرایی.

ایزوله [izole] (فران. isolé) (ص.) ۱. منزوی ۲. (فنی.) عایق‌کرده؛  
عایق‌شده؛ بی‌برق؛ بی‌ولتاژ.

ایزومر [izomer] (فران. isomère) (ا.) (شیم.) دو یا چند جسم  
شیمیایی که فرمول مولکولی آنها یکسان، اما فرمول ساختمانی آنها  
متفاوت است؛ همپار.

ایزومری [izomeri] (فران. isométrie) (ا.) (شیم.) وضع دو یا چند  
ترکیب شیمیایی که دارای فرمول مولکولی یکسان ولی آرایش مولکولی  
متفاوت هستند؛ همپاری.

- ایست [- ist] (فران. iste، -، انگ. ist -) (پسو.) پسوندی است به معنای  
«-گرا»؛ «-طلب»؛ «-گر»؛ «-جو»؛ «-خواه».

ایسم [- ism] (فران. isme، -، انگ. ism -) (پسو.) پسوندی است به معنی  
«-گرایی»؛ «-طلبی»؛ «-گری»؛ «-جویی»؛ «-خواهی».

ایک [- ik] (فران. ique، -، انگ. ic -) (پسو.) پسوند صفت‌ساز است.  
ایکس [iks] (فران. X) (ا.) «اشعهٔ ایکس» (فیز.) تابش‌های  
الکترومغناطیسی با طول موج بسیار کوتاه‌تر از نور است.

ایگرگ [igreg] (فران. Igreg) (ا.) بیست و پنجمین حرف از حروف  
الفبای لاتین است.

ایماژ [imāž] (فران. image) (ا.) تصویر؛ تخیل؛ صورت خیالی؛ تصویر  
خیالی؛ خیال.

ایمپورت [import] (انگ. import) (ا.) اجناسی که تحت عنوان اقلام

- تجارتی به یک کشور وارد می‌شود؛ واردات.
- ایمونیه [imunite] (فران. immunité) (ا.) (پزش.) کیفیت توانایی جانور است در مقابله با عمل جانداران انگلی که بیماریهای گوناگونی را سبب می‌شوند؛ ایمنی.
- ایمیگریشن [imigreyšen] (انگ. immigration) (ا.) کوچ؛ مهاجرت؛ درون‌کوچی.
- ایترکنتیننتال [inter-kontināntāl] (انگ. intercontinental) (ص.) بین قاره‌ای؛ میان قاره‌ای نیز ← کنتیننتال.
- ایترنشنال [inter-našnāl] (انگ. international) (ص.) انترناسیونال\*.
- اینچ [inč] (انگ. inch) (ا.) واحد اندازه‌گیری طول در انگلستان که برابر با ۲/۵۴ سانتیمتر است.
- اینرسی [inersi] (فران. inertie) (ا.) (فیز.) تمایل یک جسم نسبت به حفظ حالت سکون، یا حفظ حرکت یکنواخت خود در امتداد خط راست؛ لختی.
- اینفرمیشن [informeyšen] (انگ. information) (ا.) ← انفرماسیون.
- ایندکس [indeks] (انگ. index) (ا.) شاخص؛ فهرست.





بائو بائو [bā'o-bā'o] (فران. baobao) (ا.) (گیا.) درخت بسیار قطور و بلندی است که در نواحی گرمسیر می‌روید.

باتری [bātri] (فران. batterie) (= باطری) (ا.) (فیز.) مجموعه‌ای است از چند واحد الکتروشیمیایی (پیل یا انباره) که به طور زنجیری یا موازی هم وصل شده است: «باتری دار» (که با باتری کار می‌کند): «چراغ قوه باتری دار»؛ «رادیوی باتری دار».

باتوم (تد. - عا.) ← باتون.

باتون [bāton] (فران. bâton) (ا.) نوعی سلاح سرد میله‌ای شکل که پاسبانها به کمر می‌بندند.

بادی‌گارد [bādi-gārd] (انگ. body guard) (ا.) فرد معمولاً مسلحی که از جسم و جان دیگری محافظت می‌کند و برای این کار مزد می‌گیرد.

بار [bār] I (فران. bar) (۱.) جایی که در آن مشروب می‌خورند؛ نوشگاه II (فران. ، انگ. bar) (فیز.) واحد فشار است و برای اندازه‌گیری فشار جوّ به کار می‌رود و معادل  $10^5$  پاسکال می‌باشد.

باربکیو [bārbekiyu] (انگ. bar - be - cue) تکه گوشت قرمز یا سفید یا شبیه آن که روی آتش سرخ می‌شود؛ گریل؛ کباب.  
بارفیکس [bārfiks] (فران. barre fixe) (۱.) (ورز.) میله‌ای که به‌طور افقی روی دو پایه عمودی قرار دارد و روی آن حرکات نرمش و ورزش می‌کنند.

بارکاس [bārkās] (روس.) (۱.) قایق موتوری؛ کشتی کوچک.  
بارم [bārem] (فران. barème) (۱.) فهرست عددی مشخص‌کننده نتایج محاسبات و بررسی‌ها: «بارم حقوق»؛ «بارم نمره».  
باروگراف [bārogrāf] (فران. barographe) (۱.) (هوا.) اسبابی که در هواشناسی برای رسم تغییرات فشار جوّ در مدت معینی به کار می‌رود.  
بارومتر [bārometr] (فران. baromètre) (۱.) (هوا.) اسبابی که فشار جوّ را اندازه می‌گیرد؛ فشارسنج.

بارون [bāron] (فران. baron) (۱.) از القاب نجیب‌زادگان و اشراف.  
باری [bāri] (فران. barye) (۱.) (فیز.) واحد فشار در سلسله C. G. S. که برابر با یک دین بر سانتیمتر مربع است.

باریت [bārit] (فران. baryte) (۱.) (شیم.) اکسید باریم است.  
باریم [bāriyom] (فران. baryum) (۱.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Ba. فلزی است سفید با جلای نقره‌ای. نمکهای محلول باریم سمّی هستند و در صنایع رنگسازی و شیشه‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

باز [bāz] (فران. base) (۱.) (شیم.) موادی هستند که پروتون می‌گیرند، در آب حل می‌شوند و تشکیل یونهای هیدروکسیل می‌دهند، با اسیدها ترکیب می‌شوند و نمک می‌دهند، و معمولاً تورنسل را آبی می‌کنند؛ قلیا. بازالت [bāzalt] (فران. basalte) (۱.) (زمین.) نوعی سنگ آتشفشانی متراکم که رنگ آن سیاه است.

بازوفیل [bāzofil] (فران. basophile) (۱.) ۱. (جانو.) یاخته‌ای که سیتوپلاسم آن محتوی ذراتی است که سریعاً به وسیله رنگهای قلیایی رنگین می‌شود ۲. (گیا.) گیاهی است که در محیط قلیایی بهتر نمو می‌کند؛ بازدوست.

باس [bās] (فران. basse) (۱.) (موس.) بم‌ترین صدای مرد. باسکول [bāskul] (فران. bascule) (۱.) (فیز.) دستگاهی است برای اندازه‌گیری وزن بارهای سنگین تجارتي؛ قپان. باسن [bāsan] (فران. bassin) (۱.) کفل؛ لنبر. باسیل [bāsil] (فران. bacille) (۱.) (پزش.) جنسی از باکتریهای مولد هاگ است (مانند عامل مولد بیماری سل). باطری ← باتری.

باک [bāk] (فران. bac) (۱.) (مکان.) مخزن بنزین اتومبیل. باکتری [bakteri] (فران. bactérie) (۱.) (شیم. - گیا. - پزش.) باکتریها گیاهان میکروسکوپی هستند و در همه جا، خاک، آب، هوا و درون بدن گیاهان و جانوران وجود دارند. دارای اشکال گوناگونند. شکل عمومی آنها میله‌ای، گرد و گاهی رشته‌ای است (مانند ویبریون وبا). باکتریولوژی [bakteriyo-loži] (فران. bactériologie) (۱.) (زیست.) شعبه‌ای است از علم زیستشناسی که به مطالعه باکتریها اختصاص دارد؛

باکتری‌شناسی.

باکتریوفاز [bakteriyo-fāž] (فران. bactériophage) (ا.) (زیست).  
 نوعی ویروس که موجب از بین رفتن باکتریها می‌شود؛ باکتریخوار.  
 باکس [bāks] (انگ. box) (ا.) جعبه: «یک باکس سیگار».  
 باگت [bāget] (فران. baguette) (ا.) نوعی نان باریک لوله‌ای شکل.  
 بال [bāl] (انگ. ball) (ا.) توپ ← بسکتبال؛ بیس‌بال؛ فوتبال؛ والیبال؛  
 هندبال.

بال [bāl] (فران. bal) (ا.) مجلس رقص.  
 بالابان [bālābān] (روس. baraban) (ا.) (موس.) از انواع طبل.  
 بالالایکا [bālālāykā] (روس.) (ا.) (موس.) نوعی ساز مضرابی.  
 بالانس [bālāns] (فران. balance) (ا.) ۱. حالت تعادل و توازن:  
 «بالانس چرخ» (متعادل بودن حالت دورانی چرخ اتومبیل یا افزودن  
 وزنه‌هایی در پیرامون آن) ۲. (ورز.) نگاهداشتن بدن در حالت مختلف  
 روی دست و با حفظ تعادل ۳. (حسا. - بانکد.) موازنه دارایی و بدهی.  
 بالرین [bālerin] (تد. bāleriyan) (فران. ballerine) (ا.) رقاصه باله.  
 بالکن [bālkon] (فران. balcon) (ا.) ۱. قسمت مسطحی که در جلوی  
 ساختمان می‌سازند و به اتاق یا آپارتمان راه دارد نیز ← تراس ۲. طبقه  
 بالای سالن نمایش نیز ← لژ.

بال‌ماسکه [bāl-māske] (فران. bal-masqué) (امر.) مجلس رقصی که  
 با لباس و چهره مبدل در آن شرکت می‌کنند.

بالن [balen] (فران. baleine) (ا.) (جانو.) از پستانداران آبی سنگین  
 وزنی که دارای سر حجیم و پهن و شکم صاف است و طول آن تا ۲۰ متر  
 می‌رسد؛ بال.

بالن [bālon] ← بالون.

بالون [bālon] (فران. ballon) (ا.) گُرِه‌ای است کائوچویی با پوششی از پارچه یا چرم که آن را از هوا پر می‌کنند و می‌تواند به آسمان صعود کند.  
باله [bāle] (فران. ballet) (ا.) (نما.) نمایش توأم با موسیقی و رقص گروهی.

بالیستیک [bālistik] (فران. balistique) (ص. - ا.) (فیز.) مبحثی در فیزیک که به مطالعهٔ مسیرهای پرتابی مربوط می‌شود؛ پرتابشناسی؛ پرتاییک: «موشک بالیستیک» (موشک زمین به زمین که مسیر آن سهمی است).

بامبو [bāmbou] (فران. bambou) (ا.) (گیا.) خیزران.

باند I [bānd] (فران. bande) (ا.) نوار؛ رشته؛ روبان؛ تنزیب: «باندپیچی» ← بانداژ II (فران. bande) محوطهٔ بزرگ برای فرود آمدن و برخاستن هواپیما: «باند فرودگاه مهرآباد» III (فران. bande) دسته و گروهی که با هم متحدند و در جهت هدفها و منافع خود اقدام می‌کنند: «باندبازی» (همدست شدن افراد یک باند به صورتی که مجالی برای بقیه نباشد IV (انگ. band) نوار طول موج فرستنده‌های رادیویی: «باند ۳۱ متر»).

بانداژ [bāndāž] (فران. bandage) (ا.) (پزش.) زخم روباز یا قسمتی از بدن را با نوار مخصوص بستن؛ باندپیچی ← باند.

باندربول [bānd(o)rol] (فران. bandrole) (ا.) نوار یا کاغذ دراز و باریکی است که آن را روی کالا به نحوی می‌چسبانند که با اولین استفاده پاره می‌شود. باندربول معمولاً نشانهٔ کنترل کیفیت، بازرسی و نو بودن کالا است.

**بانک** [bānk] (فرانز. banque) (۱.ا). ۱. مؤسسه انتفاعی که عملیات تجاری، مالی و اقتصادی و غیره را انجام می‌دهد. در بعضی مواقع برای توسعه هدف مشخصی نیز ایجاد می‌شود (مانند بانک صنعت و معدن). ۲. مجموعه‌ای است برای نگهداری منظم و قابل دسترس خون یا اعضای بدن: «بانک خون»؛ «بانک کلیه» ۳. پولی که قماربازها وارد بازی می‌کنند و بر سر میز قمار قرار می‌دهند.

**بای پس** [bāy-pas] (انگ. by-pass) (۱.ا). گذرگاه فرعی؛ لوله فرعی؛ خط دوراهی.

**بایت** [bāyt] (انگ. byte) (۱.ا). (انف. ۱. بیت‌های مجاور (معمولاً ۸ تا) که کامپیوتر به عنوان یک واحد عملیاتی در نظر می‌گیرد ۲. تعدادی بیت که برای نشان دادن یک حرف، عدد یا نشانه لازم است نیز ← بیت.

**بای سیکل** [bāysikel] (انگ. bicycle) (۱.ا). دوچرخه: «بای سیکل ران» (راننده دوچرخه؛ دوچرخه سوار).

**بایکوت** [bāykot] (انگ. boycott) (۱.ا). (اقتصاد). اتحاد برای نخریدن یک کالا: «کالایی را بایکوت کردن».

**باینری** [bāyneri] (انگ. binary) (۱.ا). (ریاض. دوتایی؛ دودویی.

**بت** [bet] (فرانز. hête) (ص). احمق؛ گیج؛ منگ.

**بتا** [beta] (فرانز. bêta) (۱.ا). نام دومین حرف الفبای یونانی است که به صورت ß نوشته می‌شود: «اشعه بتا».

**بتن** [beton] (فرانز. béton) (۱.ا). از مصالح ساختمانی است و از ترکیب شن و ماسه و سیمان و آب با اندازه‌های مشخص ساخته می‌شود.

**بتن آرمه** [beton-ârme] (فرانز. béton armé) (۱.ا). بتنی است که به وسیله آرماتور (میلگرد) تقویت شده باشد. بتن نیروی فشاری و فولاد

نیروهای کششی و حرارتی را تحمل می‌کند؛ بتن مسلح؛ بتن فولادی.

بتون ← بتن.

بتون آرمه ← بتن آرمه.

بتونیر [betonier] (فرانز. bétonnière) (ا). ماشینی که به دستگاه چرخان برای ساختن بتون مجهز است.

ب. ث. ژ. [be - se - že] (فرانز. B. C. G.، مخفف Bacille Bilié de Calmette et Guérin) (ا). (پزشد.) واکسن ضد سل.

بدمیتتون [badminton] (انگ. badminton) (ا). (ورز.) نوعی ورزش شبیه به تنیس است که ۲ یا ۴ بازیکن دارد. راکت آن از راکت تنیس ضعیف‌تر است و توپ آن گوی کوچکی است، با دامن مشبک پلاستیکی یا از جنس پر.

براندی [berandi] (انگ. brandy) (ا). نوعی مشروب الکلی.

برانشی [borānši] (فرانز. boranchie) (ا). (جانو.) اندام تنفسی جانوران دریازی.

برانشیت ← برونشیت.

برانکار [borānkār] (فرانز. brancard) (ا). تختی که بیماران و مبروحان را روی آن می‌خوابانند و حمل می‌کنند.

براوو [berāvo] (فرانز. bravo) (اصت.) آفرین؛ احسنت؛ مرحبا.

بربریت [barbar-iiyat] (ع. از فرانز. barbarisme) (مص جمع.) توحش؛ وحشیگری.

بردری [borodri] ← برودری.

بردو [bordo] (فرانز. bordeaux) (ا). نوعی شراب.

برزنت [berezent] (روس.) (ا). نوعی پارچه آهاردار، ضخیم، محکم و

ضد آب که برای سایبان مغازه‌ها، چادر (خیمه) و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

برس [boros] (فرانسه. brosse) (۱). ۱. قلم‌موی درشت ۲. ابزاری برای مرتب کردن موی سر که متشکل است از تارهای محکم فلزی یا پلاستیکی که بر صفحه‌ای دسته‌دار سوار شده است ۳. مسواک ۴. ماهوت پاک‌کن.

برش [borš] ← بورش.

برشور ← بروشور.

برک‌دانس [berek-dāns] (انگلیسی. break dancing) (۱). نوعی رقص آکروباتیک که در اواسط دهه ۱۹۷۰ رایج شد.

برگر [berger] (انگلیسی. burger) (۱). ← همبرگر؛ چیزبرگر.

برلیان [berelyān] (انگلیسی. brilliant) (۱). الماس تراش داده شده: «نگین برلیان؛ انگشتر برلیان».

برم ← بروم.

برمور ← برومور.

برنشیت ← برونشیت.

برنز ← برونز.

برودری [borodri] (فرانسه. broderie) (۱). تصویری پارچه‌ای که آن را به کمک سوزن و نخ مخصوص برجسته می‌کنند؛ قلابدوزی؛ گلدوزی: «اسمش را روی یقه لباسش برودری دوزی کرده است».

بروشور [borošur] (فرانسه. brochure) (۱). کتابچه کوچکی که اطلاعاتی را در مورد چیزی به دست می‌دهد.

بروم [borom] (فرانسه. brome) (۱). (شیم). عنصری است با علامت

اختصاری Br. مایعی است خرمایی‌رنگ، سنگین و دودکننده، با بوی زننده و خفقان‌آور که به صورت برومور منیزیم در آب دریا یافت می‌شود. خاصیت گندزدایی دارد و در پزشکی و عکاسی نیز به کار می‌رود.

**برومور [boromur]** (فران. bromure) (۱.) (شیم.) نمک اسید برومیدریک است. نمک پتاسیم آن در پزشکی مورد استعمال دارد.

**برونز [boronz]** (فران. bronze) (۱.) (شیم.) آلیاژ صنعتی مس و قلع است؛ مفرغ: «مجسمه برنز»؛ «مدال برنز».

**برونش [boronš]** (فران. bronche) (۱.) (جانو. - پزشکی.) دو لوله‌ای که از انشعاب نای در انتهای تحتانی آن به وجود می‌آید؛ نایژه.

**برونشیت [boronšit]** (فران. bronchite) (۱.) (پزش.) بیماری ریوی که با ورم نایژه‌ها و شاخه‌های قصبه‌الریه همراه است.

**بره [bere]** (فران. béret) (۱.) نوعی کلاه ساده و بی‌لبه از پارچه ضخیم.

**بریانتین [b(e)riyāntin]** (فران. brillante) (۱.) روغن معطر که برای درخشان کردن موهای سر به کار می‌رود.

**بری‌بری [beri-beri]** (فران. bérubéri) (۱.) (پزش.) نوعی بیماری که در اثر کمبود ویتامین B<sub>۱</sub> یا تیامین ایجاد می‌شود.

**بریج [berij]** (انگ. bridge) (۱.) ۱. نوعی بازی با ورق است. چهار بازیکن دارد که دو به دو با هم بازی می‌کنند. ۲. (پزش.) دندان مصنوعی است که روی دو دندان طبیعی اطرافش تکیه داده شود.

**بریگاد [berigād]** (فران. brigade) (۱.) (نظ.) واحد نظامی مرکب از دو فوج؛ تیپ.

**بژ [bež]** (فران. beige) (ص.) به رنگ قهوه‌ای خیلی کمرنگ؛ به رنگ پشم طبیعی.

**بسکتبال** [basket-bāl] (انگ. basket-ball) (۱.) (ورز.) نوعی ورزش با توپ که در آن دو تیم ۵ نفری در زمین مخصوص بازی می‌کوشند تا توپ را با دست از حریف بگیرند و از یک سبد توری (از دو طرف باز) که بر سر پایه بلندی قرار دارد عبور دهند.

**بشامل** [bešāmel] (فران. béchamel) (۱.) (آشپ.) سس سفیدی که با شیر درست می‌شود: «سس بشامل».

**بشکه** [boške] (روس.) (۱.) ظرف بزرگ استوانه‌ای شکل که اطرافش به طرف بیرون شکم داده است؛ چلیک.

**بطری** [botri] (انگ. bottle) (۱.) ظرف شیشه‌ای استوانه‌ای شکل که دهانه آن باریک است و در آن مایعات می‌ریزند: «یک بطری آب»؛ «یک بطری آب لیمو» ...

**بک** [bak] (انگ. back) (۱.) (ورز.) [فوتبال] مدافع؛ بازیکن عقب؛ نزدیکترین بازیکن به دروازه بان خودی.

**بک‌گراند** [bak-g(e)rānd] (انگ. background) (۱.) سابقه؛ پس‌زمینه؛ پیش‌زمینه؛ پشت‌زمینه؛ زمینه قبلی.

ب. کمپلکس ← کمپلکس.

بکینگ پادر ← بیکینگ پادر.

**بگونیا** [begoniya] (فران. bégonia) (۱.) (گیا.) ۱. گیاهی است که اصل آن از آمریکای مرکزی است ۲. گل گیاه مزبور که به رنگهای سرخ یا سفید یا صورتی است.

**بلبرینگ** [bolbering] (انگ. ball-bearing) (۱.) وسیله‌ای است متشکل از دو استوانه کوتاه داخل هم که بین آنها ساچمه‌های کروی لغزنده با اصطکاک بسیار کم قرار دارد و برای جلوگیری از اصطکاک در

چرخهای گردنده به کار می‌رود.

**بلشویست** [bolševist] (فران. bolcheviste از روس.) (ا.) ← بلشویک.  
**بلشویسم** [bolševism] (فران. bolchevisme از روس.) (ا.) (سیا.) از  
 نام حزب بلشویک روسیه گرفته شده و در واقع معادل کمونیسم روسی  
 است.

**بلشویک** [bolševik] (فران. bolchevique) (ا.) طرفدار بلشویسم در  
 دوره انقلاب روسیه.

**بلوز** [boluz] (فران. blouse) (ا.) پیراهن نیم‌تنه: «بلوز آستین کوتاه»؛  
 «بلوز یقه اسکی»؛ «بلوز مردانه»؛ «بلوز یقه هفت»؛ «بلوز بچگانه».  
**بلوف** [b(o)lof] (فران. bluff، انگ.) (ا.) ادعاهای بی‌اساس و چاخان که  
 برای از میدان به در کردن حریف گفته می‌شود: «بلوف زدن»؛ «همیشه  
 بلوف می‌زند».

**بلوک** I [b(o)lok] (فران. bloc) (ا.) ۱. (سیا.) مجموعه یا اتحادی بین  
 چند کشور است و اصطلاح «بلوک شرق» و «بلوک غرب» پس از جنگ  
 دوم جهانی که تقسیم‌بندی تازه‌ای در جهان بین کشورهای کمونیست و  
 ضد کمونیست، به فراخور موقعیت جغرافیایی‌شان به وجود آمد رایج  
 شده است ۲. (بنا.) قطعه‌ای از مصالح ساختمانی: «بلوک سیمانی»؛  
 «بلوک فلزی» II (انگ. block) (ا.) قطعه زمین: «بلوک ۸  
 بهشت‌زهراء».

**بلوند** [b(o)lond] (فران. blonde) (ص.) رنگی است نزدیک به زرد؛  
 بور؛ طلایی: «موی بلوند».

بلیارد ← بلیارد.

**بلیت** [belit] (فران. billet) (= بلیط) (ا.) تکه کاغذ چاپ شده برای ورود

به تئاتر، سینما، اتوبوس، هواپیما، راه آهن و غیره.

بلیچ [b(e)lič] (انگ. bleach) (۱). ماده قوی پاک کننده و سفید کننده.

بلیزر [beleyzer] (انگ. blazer) (۱). نوعی کت اسپرت که دارای یقه پهن

است: «یقه بلیزر».

بلیط ← بلیت.

بلیون ← بلیون.

بمب [bomb] (فران. bombe) (۱). ۱. محفظه ای به اشکال مختلف شامل

مواد منفجره که با تانک، هواپیما و ... پرتاب می شود. ۲. اصطلاحی است

که معمولاً برای پرتابهای محتوی ماده منفجره به کار می رود: «بمب

اتمی»؛ «بمب هیدروژنی»؛ «بمب ساعتی»؛ «بمب ناپالم»؛

«بمب افکن».

بمباردمان [bombardeman] (فران. bombardement) (۱). بمباران.

بن [bon] (فران. bon) (۱). تکه کاغذ چاپی که دارنده آن می تواند به

موجب آن از کالا یا خدمتی استفاده کند: «بن خواروبار»؛ «بن غذا»؛ «بن

کارمندی».

بنزن [banzen] (فران. benzène) (۱). (شیم.). هیدروکربوری است

بیرنگ، فزّار، قابل اشتعال و سمّی که در قطران زغال سنگ وجود دارد و به

عنوان حلال ترکیبات شیمیایی مورد استفاده قرار می گیرد؛ بنزول.

بنزول [banzol] (فران. benzol) (۱). (شیم.). بنزن\*.

بنزین [benzin] (فران. benzine) (۱). ۱. از فرآورده های نفتی است که

از تقطیر نفت خام به دست می آید. ماده ای است بیرنگ، فزّار و قابل

اشتعال که در لکه گیری مورد استفاده قرار می گیرد. ۲. (تد). به سوخت

وسایل نقلیه موتوری اطلاق می شود: «بنزین سوپر»؛ «بنزین معمولی»؛

«پمپ بنزین» (تلمبه‌ای که به وسیله آن مقدار مشخص بنزین را از مخزن بیرون می‌کشند و به باک وسایل نقلیه می‌ریزند).

بن ماری [ban-māri] (فران. Bain - Marie) (۱.) (آشپ.) نوعی طبخ که ضمن آن ظرف محتوی غذا را در ظرف آبی قرار می‌دهند و ظرف آب را روی آتش می‌گذارند.

بنیه [beniye] (فران. beignet) (۱.) خمیری که ماده غذایی (مرغ؛ میگو؛ پیاز؛ سیب و غیره) را در آن می‌غلتانند و در روغن داغ سرخ می‌کنند.  
 بوآ [boā] (فران. boa) (۱.) (جانو.) مار بسیار بزرگی است از دسته اژدران.  
 بوین [bobin] (فران. bobine) (۱.) (فیز.) قرقره‌ای که به دور آن سیم روپوش دار پیچیده شده است و برای تغییر مقدار جریان برق در موتورهای و دستگاههای برقی به کار می‌رود.

بوتان [butān] (فران. butane) (۱.) (شیم.) هیدروکربوری است که در دمای معمولی به حالت گاز است.

بوتانیک [botānik] (فران. botanique) (۱.) از شاخه‌های علوم طبیعی است که به بحث در باره گیاهان می‌پردازد؛ گیاهشناسی.

بوتیک [butik] (فران. boutique) (۱.) فروشگاه کوچک لوکس: «بوتیک لباس»؛ «بوتیکهای تهران»؛ «از بوتیک خرید می‌کند».

بودجه [budje] (فران. budget) (۱.) مجموع درآمدها و هزینه‌های یک کشور، یک دولت، یک وزارتخانه، یک اداره، یک بنگاه، یک خانواده یا فرد: «بودجه دولت تصویب شد»؛ «بودجه ما اجازه نمی‌دهد که اتومبیل جدید بخریم»؛ «زندگی با این بودجه کم خیلی مشکل است».

بورا کس [borāks] (فران. borax، از فارسی «بوره») (۱.) (شیم.) جسمی است سفید و متبلور که خاصیت گندزدایی دارد و در کاشی‌سازی

و شیشه‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ بوره.

**بورت** [buret] (فران. burette) (ا.) لوله‌ای است از جنس شیشه، مدرج و شیردار که در تجزیه حجمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**بورده** [bord] (انگ. board) (ا.) ۱. تخته؛ چوب یا فلز صاف مسطح  
۲. گروه مشاوران: «بورده تخصصی».

**بورژوا** [buržuwā] (فران. bourgeois) (ا.) جزو طبقه بورژوازی متضد:  
پرولتاریا\*.

**بورژوازی** [buržuwāzi] (فران. bourgeoisie) (ا.) طبقه سرمایه‌دار و کاسب‌کار متوسط است که بین سرمایه‌داران بزرگ و قشر پایین جامعه قرار دارد.

**بورس** [burs] (فران. bourse) (ا.) ۱. (اقتصاد.) گردهمایی دوره‌ای متخصصان رشته‌های مختلف اقتصاد کلان (صنایع سنگین، مسکن، نفت، هواپیمایی...) برای تعیین ارزش پایه مواد و کالاهای ۲. خرید و فروش سهام شرکتها و مؤسسات گوناگون اقتصادی با توجه به شاخصهای به دست آمده و عملکرد هر یک از شرکتها ۳. خرید و فروش سهام و اوراق بهادار ۴. تعیین نرخ ارز کشورهای مختلف ۵. کمک هزینه‌ای است که برای تحصیل به دانشجو پرداخت می‌شود یا برای تحقیق و مطالعه به شخص محقق تعلق می‌گیرد: «بورس تحصیلی»؛ «بورس مطالعاتی» ۶. (ع.ا.) بازار: «بورس لوازم یدکی اتومبیل»؛ «بورس جوراب نخی».

**بورش** [borš] (روس.) (فران. bortsch) (ا.) (آشپ.) نوعی سوپ روسی که با کلم برگ و هویج و چغندر و گوجه‌فرنگی و گوشت تهیه می‌شود.  
**بوروکرات** [burokrāt] (فران. bureaucrate) (ا.) طرفدار

بوروکراسی<sup>\*</sup>؛ دیوان سالار.

بوروکراتیک [burokrātik] (فران. bureaucratic) (ص.) مربوط  
به بوروکراسی<sup>\*</sup>؛ دیوان سالارانه.

بوروکراسی [burokrāsi] (فران. bureaucratie) (ا.) (سیا.) حکومت  
سازمانهای اداری بر جامعه است؛ دیوان سالاری؛ تشریفات اداری؛  
فرمانروایی کارمندان توضیح: بوروکراسی، کاغذبازی و قرطاس بازی هم  
معنی می دهد و در ایران بیشتر برای همین مفهوم به کار گرفته می شود.  
بوریک [borik] (فران. borique) (ا.) (شیم.) «اسیدبوریک» جسمی  
است سفیدرنگ، جامد، متبلور و محلول در آب. آن را از بوره تهیه  
می کنند و در صنعت به عنوان گندزدا مورد استفاده قرار می دهند.

بوفه [bufe] (فران. buffet) (ا.) ۱. محل فروش مواد خوراکی در محلهای  
عمومی ۲. قفسه چوبی یا فلزی.

بوکس [boks] (فران. boxe) (ا.) (ورز.) نوعی ورزش یا مسابقه است که  
در آن دو نفر هم وزن می کوشند با وارد کردن مشت به یکدیگر با  
دستکشهای مخصوص دیگری را زمین بزنند؛ مشت زنی.  
بوکسور [boksor] (فران. boxeur) (ص. - ا.) ورزشکاری که بوکس بازی  
می کند؛ مشت زن.

بولدوزر [buldozer] (انگ. bulldozer) (ا.) تراکتوری است با قدرت  
زیاد که روی زنجیر حرکت می کند و یک صفحه فولادی سپرمانند در  
جلوی آن قرار دارد و از آن برای خاکبرداری در کارهای ساختمانی و  
جابجایی خاک و مصالح استفاده می شود.

بولوار [bulvār] (فران. boulevard) (ا.) خیابان پهنی است که اطراف  
آن درختکاری است و معمولاً در قسمت وسط آن نیز گل و گیاه می کارند.

بولینگ [boling] (انگ. bowling) (ا.) (ورز.) نوعی ورزش که ضمن آن توپ سنگینی را از یک مسیر چوبی طولانی به سمت ده هدف بطری مانند (که به طور قائم ایستاده‌اند) روانه می‌کنند.

بوی‌فرند [boy-ferend] (انگ. boy friend) (ا.) دوست پسر.

بویون [buyon] (فران. bouillon) (ا.) (آشپ.) آب مرغ یا گوشت صاف‌کرده که به عنوان سوپ مصرف می‌شود.

بی - [bi -] (فران. - bi از لاتین) (پیشو.) پیشوندی است به معنی عدد ۲: «بی سولفات سدیم»؛ «بیکینی».

بی. اس [bi - es] (انگ. B. S.، مخفف Bachelor of Science) (ا.) لیسانس، مدرک دوره چهارساله دانشگاه.

بی‌بی‌سیتِر [beybi - siter] (انگ. baby sitter) (ا.) کسی که در غیاب پدر و مادر، در مقابل دریافت مزد از کودکان مراقبت می‌کند؛ پرستار کودک.

بی‌بی‌سیتینگ [beybi - siting] (انگ. baby sitting) (ا.) نگهداری کودکان در غیاب پدر و مادرشان.

بیت [bit] (انگ. bit) (ا.) (انف.) یک واحد پایه اطلاعات؛ ذره نیز ← بایت.

بیده [bide] (فران. bidet) (ا.) لگنچه کوچکی که در دستشویی و مستراح نصب می‌شود و برای شستن قسمتهای تحتانی بدن، بعد از قضای حاجت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بیزنس [biznes] (انگ. business) (ا.) تجارت: «در کار بیزنس است»؛ «باید بیزنس راه انداخت».

بیس [beys] (انگ. base) (ا.) پایه؛ اساس.

یس بال [beys - bāl] (انگ. base ball) (امر.) (ورز.) از انواع ورزشهای گروهی با توپ است که شبیه به چوگان بازی است و بیشتر در آمریکا رواج دارد.

بیسترو [bistro] (فرانز. bistrot) (ا.) کافه‌ای که در آن مشروب نیز می‌فروشند؛ نوعی بار.

بیسکویت [biskuit] (فرانز. biscuit) (ا.) نوعی شیرینی خشک و سبک و کم‌حجم: «بیسکویت کرم‌دار».

بیسیک [beysik] (انگ. basic) (ا.) پایه؛ پایه‌ای؛ بنیادی؛ اساسی؛ اصلی. بیف استروگانوف [bif - esterogānof] (انگ. beef stroganoff) (ا.) (آشپ.) گوشت قیمه پخته شده که با خامه مخلوط می‌کنند و روی آن خلال سیب زمینی سرخ شده می‌ریزند.

بیفتک [bifteck] (فرانز. bifteck از انگ. beef steak) (ا.) (آشپ.) ورقه گرد گوشت که در تابه سرخ می‌کنند نیز ← استیک.

بیک [bik] (مأخوذ از نام کارخانه تولیدکننده خودکار BIC) (ا.) نوعی خودکار یکبار مصرف.

بی‌کربنات [bi - karbonāt] (فرانز. bicarbonate) (ا.) (شیم.) نمک اسیدی اسید کربنیک است (مانند جوش شیرین).

بیکن [beyken] (انگ. bacon) (ا.) گوشت نمک‌سود و دودزده خوک. بیکنینگ پادر [beyking - pāder] (انگ. baking powder) (ا.) آمیخته‌ای از مواد شیمیایی که در اثر گرما یا رطوبت تولید دی‌اکسید کربن می‌کند و در شیرینی‌پزی به کار می‌رود؛ گرد نان‌پزی؛ گرد طبخ.

بیکنی [bikini] (فرانز. ، انگ. bikini) (ا.) نوعی مایوی شنا که از دو تکه (شورت و سوتین) تشکیل شده است.

**بیگودی [bigoudi]** (فران. bigoudi) (۱.) استوانهٔ توخالی که خانمها موهای خود را به دور آن می‌پیچند تا حالت بگیرد.

**بیلان [bilān]** (فران. bilan) (۱.) صورت ریز دارایی و بدهی شرکتها، مؤسسات و سازمانها که در تاریخ مشخص تهیه می‌شود؛ ترازنامه.

**بیلیارد [bilyard]** (انگ. billiards) (۱.) نوعی بازی که در آن به کمک چوبی بلند گویهای عاجی کوچکی را روی میزی (که با پارچهٔ ماهوت پوشیده شده است) به حرکت درمی‌آورند و می‌کوشند که گویها را داخل سوراخهای اطراف میز بیاندازند.

**بیلیون [bilyun]** (انگ. billion) (عد.) عددی است برابر با یک هزار میلیون) (۱۰<sup>۹</sup>).

**بیو - [biyo -]** (فران. bio -) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشهٔ یونانی به معنی «حیات»؛ «زیست».

**بیوپسی [biyopsi]** (فران. biopsie) (۱.) (پزش.) برداشتن قسمتی از نسج گیاهی یا حیوانی برای آزمایش و تعیین نوع بیماری؛ بافت‌برداری.

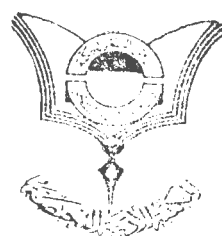
**بیوسفر [biyosfer]** (فران. biosphère) (۱.) (زمیند.) بخشی است از پوستهٔ جامد زمین که جانداران در آن زندگی می‌کنند؛ زیستکره.

**بیوشیمی [biyo - šimi]** (فران. biochimie) (۱.) بخشی است از علم شیمی که به مطالعهٔ پدیده‌های حیاتی می‌پردازد؛ زیست شیمی؛ شیمی حیات.

**بیوفیزیک [biyo - fizik]** (فران. biophysique) (۱.) به کار بردن اصول و قوانین علم فیزیک در مطالعهٔ موجودات زنده است؛ زیست فیزیک.

**بیوگرافی [biyo - grafi]** (فران. biographie) (۱.) تاریخ زندگی یک شخص؛ زندگینامه نیز ← اتوبیوگرافی.

بیولوژی [biyoloži] (فرانسه. biologie) (۱.) علم مطالعه چگونگی  
جریان‌های حیاتی یا آثار زیستی در جانداران است؛ زیست‌شناسی.  
بیومتری [biyo-metri] (فرانسه. biométrie) (۱.) (زیست.) علمی است  
که با کمک ریاضیات (آمار و احتمالات) به مطالعه تغییرات بیولوژیکی  
موجودات زنده می‌پردازد؛ زیست‌سنجی.





پاپ I [pāp] (فران. pape) (ا. رئیس کلیسای کاتولیکی رم II (انگ. pap, مخفف popular) (ص. هنر یا موزیک مدرن که بعد از سال ۱۹۶۰ میلادی در کشورهای آنگلو ساکسون رایج شد نیز ← کاردینال.

پاپا [pāpā] (فران. papa) (ا. عنوانی است که در بعضی از خانواده‌های به اصطلاح فرنگی مآب به «پدر» اطلاق می‌شود؛ بابا نیز ← ددی.

پاپریکا [pāprikā] (فران. paprika) (ا. میوه رسیده فلفل قرمز.

پاپ‌کورن [pāpkorn] (انگ. popcorn) (ا. چس‌فیل.

پاپیون [pāp(i)yon] (فران. papillon) (ا. روبانی است که به شکل پروانه گره خورده باشد: «یک پاپیون بزرگ به پشت موهایش زده بود»؛ «داماد پاپیون زده بود».

پاتو - [pāto -] (فران. - patho) عنصری است واژگانی دارای ریشه

یونانی به معنی «درد» و «آسیب».

پاتوبیولوژی [pāto-biyoloži] (فران. patho-biologie) (۱.) (پزش.)  
دانشی است که از تلاقی دو علم پاتولوژی و بیولوژی به وجود آمده است  
و شاخه‌ای از پزشکی به شمار می‌آید. هدف آن مطالعه و شناخت  
نشانه‌ها و آثار بیماریها از طریق آزمایشهای مختلف روی بیمار است.  
پاتوژن [pātožen] (فران. pathogène) (۱.) (پزش.) عاملی است که

موجب پیدایش بیماری می‌شود؛ بیماریزا.

پاتولوژی [pātoloži] (فران. pathologie) (امر.) (پزش.) شاخه‌ای از  
علم پزشکی است که به بررسی و شناخت علل و نشانه‌های بیماریها  
می‌پردازد؛ آسیب‌شناسی؛ دردشناسی.

پاته ← پته.

پاتیناژ [pātināž] (فران. patinage) (۱.) نوعی اسکی که روی یخ انجام  
می‌شود؛ اسکی روی یخ.

پارا - [pārā -] (فران. ، انگ. - para) (پیشو.) پیشوندی است که دلالت  
بر «آن سو»، «دورتر» و «پهلوی» می‌کند.

پارابلوم [pārāblom] (فران. parabellum) (۱.) نوعی سلاح اتوماتیک  
با کالیبر بزرگ است.

پاراتیروئید [pārā-tiro'id] (فران. parathyroïde) (۱.) (جانو. - پزش.)  
دو جفت غدهٔ کوچک که در مجاورت غدهٔ تیروئید قرار دارد. کار آن  
تنظیم متابولیسم بدن است و در تمام مهره‌داران به جز ماهیها دیده  
می‌شود.

پاراتیفوئید [pārā-tifu'id] (فران. paratyphoïde) (۱.) (پزش.) نوعی  
تب روده که شدت و مدت آن کمتر از حصبه است؛ شبه حصبه.

**پارازیت** [pārāzīt] (فران. parasite) (ا. ۱). (جانو. - گیا.) جاننداری است که از نظر تغذیه وابسته به جاندار دیگری است. برخی از آنها در رده گیاهان و برخی دیگر در رده جانورانند؛ انگل ۲. طفیلی ۳. (فیز.) اختلالی که در دریافت امواج رادیویی به وجود می‌آید ۴. (عا.) با حرف میان سخن دیگران پریدن: «پارازیت ول نده».

**پاراسمپاتیک** [pārā-sampātik] (فران. parasymphique) (ا. ۱). (جانو. - پزشکی.) بخشی از دستگاه عصبی است که از ناحیه جمجمه و مهره‌های خارجی مغز تیره منشأ می‌گیرد نیز ← سمپاتیک.

**پاراشوت** [pārāšut] (فران. parachute) (ا. ۱). چتر نجات.

**پاراف** [pārāf] (فران. paraphe) (ا. ۱). (ادا.) صورت کوتاه‌شده امضا: «پاراف کردن».

**پارافین** [pārāfin] (فران. paraffine) (ا. ۱). (شیم.) جسم جامد و سفیدرنگی است که از هیدروکربور اشباع‌شده تهیه می‌شود و در شمع‌سازی و تهیه کاغذ ضد آب مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**پاراگراف** [pārāgrāf] (فران. paragraphe) (ا. ۱). قسمتی از یک متن نوشتاری است که از سر سطر آغاز می‌شود و از پاراگراف بعدی که همین خصوصیت را دارد جدا می‌گردد؛ بند.

**پارالل** [pārālel] (فران. parallèle) (ا. ۱). موازی؛ هم‌تا.

**پارامتر** [pārāmetr] (فران. paramètre) (ا. ۱). (ریاض.) کمیتی است که در معادلات ریاضی وارد می‌شود و مقدار آن تابعی از متغیرهای مغادله است.

**پارانشیم** [pārānšim] (فران. parenchyme) (ا. ۱). (گیا.) نوعی بافت گیاهی است که معمولاً نرم و دارای یاخته‌های نسبتاً مشابه است.

پارانویا [pārānoyā] (فران. paranoïa) (۱.) (روان.) نوعی اختلال روانی یا دیوانگی است که ویژگی آن رشد و گسترش تدریجی بعضی اوهام متشکل و منظم و منطقی است. مانند توهم ستم‌دیدگی با توهم جلال و ابهت.

پاراوان [pārāvān] (فران. paravent) (۱.) دیوار متحرکی است که می‌تواند به‌طور عمودی در جای خود جمع شود و معمولاً برای مجزا کردن قسمتی از یک اتاق یا سالن به کار می‌رود.

پارتنر [pārt(e)ner] (انگ. partner) (۱.) شریک؛ یار؛ حریف؛ همپا: «پارتنر رقص».

پارتی I [pārti] (فران. partie) (۱.) ۱. دسته؛ گروه؛ حزب ۲. که جزو دسته و گروهی است و می‌تواند از نفوذ خود استفاده کند: «پارتی بازی» (سیستمی که بر مبنای نفوذ افراد متنفذ کار می‌کند) ۳. قسمت؛ بخش II (انگ. party) (۱.) میهمانی؛ سور؛ جشن.

پارتیزان [pārtizān] (فران. partisan) (ص.) ۱. که از یک عقیده، یک فرد یا یک گروه طرفداری می‌کند؛ هواخواه ۲. سربازی که در صف مقدم جبهه به طرفداری از یک قشون منظم می‌جنگد.

پارتیشن [pārtišen] (انگ. partition) (۱.) چیزی شبیه دیوار که دو قسمت اتاق را از هم جدا می‌کند.

پارک I [pārk] (انگ. park؛ فران. parc) (۱.) محوطه درختکاری شده برای گردش و تفریح و بازی II (انگ. park) (۱.) توقف [وسیله نقلیه]: «لطفاً پارک نفرمائید»؛ «پارک کردن».

پارکت [pārkēt] (فران. parquet) (۱.) کف پوش چوبی برای اتاقها و سالن.

پارکومتر [pārkometr] (فران. parcomètre) (امر.) دستگاهی است که در محل‌هایی نصب می‌شود، و در آن محل‌ها توقف اتومبیل برای مدت معینی و با پرداخت پول مجاز است.

پارکینگ [pārkīng] (انگ. parking) (ا. ۱) ۱. توقف [وسیله نقلیه] ۲. محل توقف [وسیله نقلیه]: «پارکینگ اختصاصی».

پارلمان [pārlemān] (فران. parlement) (ا. ۱) (سیا.) مجلس و مجمع انتخابی است که وظیفه قانونگذاری و نظارت بر کار دولت یا قوه مجریه را بر عهده دارد.

پارمزان [pārmezān] (فران. از ایتا. parmesan) (ا. ۱) نوعی پنیر که از شیر گاو تهیه می‌شود و در اثر حرارت ذوب می‌شود.

پازل [pāzel] (انگ. puzzle) (ا. ۱) ۱. معما ۲. اسباب بازی که برای سنجش و تقویت فکر و حافظه ساخته می‌شود.

پاس I [pās] (فران. passe) (ا. ۱) عمل رد کردن توپ به یکی از افراد دسته خود در فوتبال، والیبال یا بسکتبال II (انگ. pass) مخفف پاسپورت\*.

پاساژ [pāsāž] (فران. passage) (ا. ۱) ۱. گذرگاه؛ معبر ۲. گذرگاه سه شیشه‌ای که دو طرف آن مغازه وجود دارد؛ بازار؛ بازارچه.

پاسپورت [pāsport] (انگ. passport) (ا. ۱) گذرنامه.

پاستوریزه [pāstorize] (فران. pasteurisé) (ا. ۱) ۱. چیزی که پاستوریزه شده باشد: «شیر پاستوریزه»؛ «ماست پاستوریزه»؛ «پاستوریزه کردن» (روشی برای از بین بردن باکتریهای مولد بیماری و کنترل فعالیت تخمیر باکتری)؛ ۲. (عا. - تد. - مج.) آدم و سواسی.

پاستیل [pāstil] (فران. pastille) (ا. ۱) نوعی آب نبات خمیری (تقریباً شبیه به راحت‌الحلقوم).

پاسیو [pāsiyo] (فران. patio از اسپا.) (ا.) محوطه بدون سقف که در داخل فضای بسته ساختمان ساخته می شود و حالت گلخانه دارد.

پاک [pāk] I (فران. pâque) (ا.) از اعیاد یهودیها که در آن نان فطیر می خورند؛ عید فصح؛ عید فطیر؛ پاسکا؛ باغوث II (فران. pâques) (ا.) از اعیاد مسیحیها که در فروردین ماه هر سال و در روز اولین یکشنبه پس از رؤیت ماه کامل به یاد برخاستن مسیح از میان مردگان برپا می شود؛ عید احیای مسیح؛ عید فصح نصارا؛ باغوث.  
پاگن ← پاگون.

پاگون [pāgon] (= پاگن) (روس.) (ا.) (نظ.) سردوشی.  
پال [pāl] (آلما. P. A. L.) یکی از سه سیستم تلویزیون رنگی که به وسیله آلمانیها اختراع شده و بیشتر در اروپا رایج است ← سکام.  
پالادیوم [pālādiyom] (فران. palladium) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Pd. فلزی است به رنگ سفید نقره‌ای که در تهیه آلیاژها و نیز به عنوان کاتالیزور به کار می رود.

پالئو - [pāle'o -] (فران. - paléo) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی قدیم، باستان، دیرین.

پالئونتولوژی [pāle'onto-loži] (فران. paléontologie) (ا.) علمی است که در آن بقایا و آثار موجودات زنده و دورانهای گذشته زمین مورد مطالعه قرار می گیرد؛ دیرین شناسی؛ سنگواره شناسی.

پالتو [pālto] (روس. از فران. paletot) (ا.) لباسی از پارچه ضخیم که در فصل سرما روی سایر لباسها می پوشند و معمولاً در قسمت جلو از بالا تا پایین دکمه می خورد؛ «پالتو بارانی»؛ «پالتوپوست».

پالمیتیک [pālmitik] (فران. palmitique) (ا.) (شیم.)

«اسیدپالمیتیک» اسید چرب است، جسمی است جامد و مومی شکل که به صورت تری پالمیتین در روغن نخل و چربیهای طبیعی دیگر یافت می شود.

پالیزی [pālisi] (انگ. policy) (۱.) سیاست؛ خط‌مشی.

پان [pān] (فران. pan) (پیشو.) (سیا.) پیشوندی است با ریشه یونانی به معنی «همه» و «همگانی» که در پاره‌ای از اصطلاحات به کار می‌رود: «پان‌ایرانیسم»؛ «پان‌عربیسیم»؛ «پان‌ژرمانیسم» ...

پاناویژن [pānā-vižen] (انگ. panavision) (۱.) (سینم. - فیلم.)

نوعی روش نمایش فیلم بر روی پردهٔ عریض ← وایداسکرین.

پانتئیست [pānte'ist] (فران. panthéiste) (۱. - ص.) معتقد به

پانتئیسم<sup>\*</sup>؛ پیرو آئین وحدت وجود؛ یکتاشناس؛ یکتاپرست.

پانتئیسم [pānte'ism] (فران. panthéisme) (۱.) همه خداگرایی؛ آئین

همه‌خدایی؛ آئین وحدت وجود؛ مذهب وحدت وجود؛ همه خداانگاری؛

یکتاشناسی.

پانتوتنیک [pāntotenik] (فران. pantothénique) (۱.) (شیم.)

«اسید پانتوتنیک» از انواع ویتامینهای ب کمپلکس است.

پانتوگراف [pāntogrāf] (فران. pantographe) (۱.) ابزاری است برای

نسخه‌برداری از روی نقشه با تغییر در مقیاس نقشه.

پانتومیم [pāntomim] (فران. pantomime) (۱.) هنر اجرای نمایش

بدون کلام و به کمک اشاره، حرکت یا رقص؛ لال‌بازی.

پانچ [pānč] (انگ. punch) (۱.) I ۱. دستگاه یا ماشینی که به وسیلهٔ آن

سوراخهای ریزی روی کاغذ یا مقوا ایجاد می‌کنند؛ منگنه‌زن؛ دستگاه

منگنه‌زنی ۲. «ماشین پانچ» یکی از وسایل ورود داده‌ها (data) به

سیستمهای پردازش و انتقال اطلاعات است: «پانچ کردن» II نوعی نوشابه شیرین که از ترکیب چند نوع آب میوه و گاهی الکل تهیه می شود. پانچيست [pānčist] (انگ. punchist) (۱.) که با دستگاه یا ماشین پانچ کار می کند (← پانچ؛ کامپیوتر؛ انفرماتیک).

پاندول [pāndul] (فران. pendule) (۱.) (فیز.) وزنه ای که به وسیله یک نخ از نقطه ای ثابت آویزان شده است و در یک صفحه قائم حرکت می کند؛ آونگ: «پاندول ساعت».

پانسمان [pānsemān] (فران. pansement) (۱.) مرهم روی زخم باز گذاشتن و آن را بستن؛ زخم بندی نیز ← بانداز.

پانسیون [pānsiyon] (فران. pension) (۱.) جایی که در ازای پرداخت مبلغی، غذا و محل خواب در اختیار می گذارد: «در یک پانسیون زندگی می کند»؛ «پانسیون شده است».

پانک [pānk] (انگ. punk) (۱. - ص.) نهضتی است که گروهی از جوانان انگلستان در سال ۱۹۷۶ و در اعتراض به نظم اجتماعی به وجود آوردند. طرفداران آنها معمولاً جوانهای ۱۴ تا ۱۹ ساله هستند که علامت مشخصه آنها آرایش عجیب و غریب موها و صورت، لباسهای رنگارنگ و زینت آلات مختلف است: «موسیقی پانک»؛ «لباس پانک».

پانکراس [pānkrās] (فران. pancréas) (۱.) (جانو. - پزشد.) غده گوارشی مهره داران که آنزیمهای گوارشی مخصوصی به داخل دوازدهه ترشح می کند. علاوه بر این به وسیله یاخته های مخصوص، هورمونی به نام انسولین به داخل خون می ریزد؛ لوزالمعده.

پانل [pānel] (انگ. panel) (۱.) ۱. صفحه سطح چوبی یا فلزی مربع یا مستطیل که به دیوار کوبیده می شود و روی آن اعلامیه می چسبانند؛ تابلو

۲. (مکان.) صفحهٔ مسطحی که به عنوان سینی یا پایه عمل می‌کند
۳. گروه منتخبی از افراد صاحب‌نظر که در رادیو، تلویزیون، سمینار و... در مورد مسائل علمی و اجتماعی بحث و گفت و گو می‌کنند.
- پانوراما** [pānorāmā] (فران. panorama) (عکا. - فیلم.) (۱.)
۱. منظرهٔ وسیعی که از هر سمت قابل مشاهده است ۲. پردهٔ نمایش مدور و بزرگی که تماشاگر در وسط آن قرار می‌گیرد ← پانورامیک.
- پانورامیک** [pānorāmik] (فران. panoramique) (ص نسب.)
- منسوب به پانوراما؛ روش عکسبرداری پشت سرهم یا فیلمبرداری از یک منظره به کمک حرکت دورانی دوربین مجهز به عدسی باز است، به گونه‌ای که منظره در هنگام نمایش به صورت پیوسته و یکپارچه به نظر می‌رسد نیز ← پانوراما.
- پاوند** [pawnd] ← پوند.
- پاویون** [pāviyon] (فران. pavillion) (۱.) ساختمان مجزا در نمایشگاه، ورزشگاه، فرودگاه و...
- پای** [pāy] (انگ. pie) (۱.) نوعی شیرینی که مرکب است از خمیر مخصوصی که روی آن نوعی میوه (سیب، زردآلو، توت‌فرنگی، لیموترش، موز و...) قرار می‌دهند.
- پایونیر** [pāyonir] (انگ. pioneer) (۱. - ص.) پیشرو؛ پیشقدم؛ پیشتاز ← آوانگارد.
- پیرونی** [peperoni] (انگ. از ایتا. peperoni) (۱.) نوعی سوسیس تند ایتالیایی.
- پپسین** [pepsin] (فران. pepsine) (۱.) (جانو. - پز. - شیم.) نوعی آنزیم گوارشی است که در معده ترشح می‌شود.

پ.ت.ت. [pe . te . te] (P . T . T) (امر.) علامت اختصاری برای  
پست و تلگراف و تلفن.

پتاسیم [potāsiyom] (فران. potassium) (۱.) (شیم.) عنصری است با  
علامت شیمیایی K که به صورت نمکهای مختلف در طبیعت فراوان  
است و از عناصر ضروری برای موجودات زنده مخصوصاً گیاهان به شمار  
می آید. نمکهای آن به عنوان کود مورد استفاده قرار می گیرد.

پتانسیل [potānsiyel] (فران. potentiel) (۱.) ۱. شرایط موجود در یک  
نقطه از فضا که ناشی از جاذبه یا دافعه محلی است، و جرم یا بار برقی و  
غیره واقع در آن نقطه را قادر به انجام دادن کار می کند ۲. (فیز.) اختلاف  
پتانسیل.

پتروشیمی [petro-šimi] (فران. pétrochimie) (۱.) شاخه‌ای از شیمی  
صنعتی است که به مطالعه ترکیبات و خواص شیمیایی نفت و  
فرآورده‌های نفتی اختصاص دارد؛ نفت شیمی.

پترولوژی [petro-loži] (فران. pétrologie) (۱.) (زمیند.) شعبه‌ای است  
از علم زمینشناسی که به مطالعه منشأ، تغییرات و وضع کنونی سنگها  
اختصاص دارد؛ سنگ‌شناسی.

پته [pate] (فران. pâté) (۱.) خمیری است از گوشت یا محصولات  
گوشتی (کالباس، ژامبون ...) پخته شده که به عنوان پیش غذا (اردور\*) به  
صورت سرد خورده می شود: «پته جگر».

پتی‌بور [poti-bor] (فران. petit - beurre) (۱.) نوعی بیسکویت که با  
کره درست می کنند.

پد [pad] (انگ. pad) (۱.) پارچه یا دستمال کاغذی پاکیزه‌ای که روی  
زخم می گذارند؛ تنزیب؛ نوار بهداشتی نیز ← تامپون.

**پدال** [pedāl] (فران. pédale) (ا.) ابزاری است در اتومبیلها و دستگاههای دیگر که با فشار پا، فرمان انتقال قدرت یا حرکت را می‌گیرد: «پدال دوچرخه»؛ «پدال گاز»؛ «پدال ترمز».

**پدیکور** [pedikur] (فران. pédicure) (ا.) در اصطلاح فارسی‌زبانان به عمل مراقبت و تمیز کردن پوست و ناخنهای پا و دست (در آرایشگاه) اطلاق می‌شود **توضیح:** در زبان فرانسه به شخصی که این عمل را انجام می‌دهد «پدیکور» می‌گویند.

**پدیکوریست** [pedikur-ist] (انگ. pedicurist) (ا.) شخصی که در آرایشگاه به مراقبت و تمیز کردن ناخنهای دست و پای مشتریان می‌پردازد ← پدیکور.

**پر -** [per -] (فران.، انگ. - per) (پیشو.) پیشوندی است که در نامگذاری شیمیایی دلالت بر بیشتر از مقدار معمولی یک عنصر در مولکول جسم می‌کند مانند «پراکسید».

**پر -** [pere -] (فران. - pré) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه لاتینی به معنی «پیش»؛ «قبل».

**پرابلم** [p(e)rāblem] (انگ. problem) (ا.) مشکل؛ مسئله.

**پراتیک** [perātik] (فران. pratique) (ص.) عملی (در مقابل تئوری<sup>۳</sup>).

**پراسس** [p(e)roses] (انگ. process) (ا.) پویش؛ روند؛ فراگرد؛ فرایند؛ فراشد؛ فراروند.

**پراسسور** [p(e)rāsesor] (انگ. processor) (ا.) (انف.) پردازشگر؛ پردازنده.

**پراسسینگ** [prāsesing] (انگ. processing) (ا.) (انف.) آماده‌سازی؛ به عمل آوردن؛ پردازش (نیز ← دیتا).

پرانتر [parāntez] (فران. parenthèse) (۱.) هر یک از دو نشانه قوسی شکل روبروی هم که در بین آنها، کلمه، جمله یا علامتی از متن نوشته می شود: ( )؛ قوس؛ هلال؛ کمان.

پرت [pert] I (فران. perte) (۱.) افت II (انگ. P. E. R. T.، مخفف Program Evaluation and Review Technique) (۱.) ابزار مدیریت برای ارزشیابی و بازبینی پروژه، از نظر نیروی کار و هزینه مصرف شده.

پرتابل [portable] (فران. portable) (ص.) قابل حمل؛ حمل کردنی؛ دستی: «تلویزیون پرتابل».

پرتره [portre] (فران. portrait) (۱.) طرح، عکس یا تصویری که چهره کسی را بنمایاند.

پرتکل ← پروتکل.

پرتوپلاسم ← پروتوپلاسم.

پرتوزا ← پروتوزا.

پرزیدنت [prezident] (انگ. president) (۱.) رئیس جمهوری.

پرژسترون ← پروژسترون.

پرژکتور ← پروژکتور.

پرس [peres] (فران. presse) (۱.) ۱. دستگاهی است که برای ایجاد فشار در صنایع سبک و سنگین به کار می رود ۲. خبرگزاری؛ مرکز تهیه و انتشار خبر: «آسوشیتد پرس؛ یونایتد پرس؛ فرانس پرس ...».

پرس [pors] (از فران. portion) (۱.) سهم معین غذا مخصوص یک نفر که در رستورانها به مشتری داده می شود: «یک پرس جوجه کباب»؛ «چند پرس غذا؟».

پرسپکتیو [perspektiv] (فران. perspective) (ا.ا) ۱. هنر نمایاندن اشیا بر صفحه با انتخاب نقطه دید، به همان ترتیبی که در فضا دیده می شود.  
۲. پرده ای که چشم اندازی از طبیعت را نشان می دهد؛ دورنما؛ منظره.

پرستات [porostāt] (فراند. prostate) (ا.ا) (جانو. - پز.ش.) غده ای است در پستانداران نر در عمل ساختن مایع منی دخالت دارد.  
پرستیژ [perestiž] (فراند. prestige) (ا.ا) آنچه که ایجاد احترام و تحسین می کند؛ اعتبار؛ حیثیت؛ وجهه؛ آبرو: «پرستیژ اجتماعی»؛ «بی پرستیژ»؛ «با پرستیژ».

پرسنل [personel] (فراند. personnel) (ا.ا) مجموعه افرادی که در اداره یا نهادی استخدام شده اند: «پرسنل اداری»؛ «پرسنل ارتش»؛ «پرسنل بیمارستان».

پرسنلی [personel-i] (فراند. - فا.) (ص نسب.) ۱. منسوب به پرسنل ← پرسنل ۲. شخصی: «عکس پرسنلی»؛ «پرونده پرسنلی».  
پرسوناژ [personāž] (فراند. personnage) (ا.ا) فردی که در فیلمنامه ای دارای نقش است و این نقش توسط هنرپیشه ایفا می شود؛ آدم بازی؛ شخص بازی.

پرفسور [porofosor] (فراند. professeur) (ا.ا) (ص.ا.) استاد دانشگاه؛ شخصی که دارای بالاترین درجه در یک رشته تخصصی و علمی است.  
پرفکت [perfekt] (انگ. perfect) (ص.) کامل؛ پرداخته؛ تمام؛ بی عیب.

پرفکشن [perfekšən] (انگ. perfection) (ا.ا) کمال.

پرفورما ← پروفورما.

پرفیکس [perefiks] (فراند. préfixe) (ا.ا) (زبان - دست.) پیشوند نیز ←

سوفیکس.

پرکلرات [per-kolorāt] (فران. perchlorate) (۱.) (شیم.) نمک اسید  
پرکلریک است.

پرکامبرین [perekāmbriyan] (فران. précambrien) (۱.) (زمین.) نام  
دوران قبل از دوره اول زمینشناسی.

پرگرام ← پروگرام.

پرلتاریا ← پرولتاریا.

پرمنگنات [permanganāt] (فران. permanganate) (۱.) (شیم.)  
ماده‌ای شیمیایی است با نام پرمنگنات پتاسیم، به رنگ بنفش تیره و حلال  
در آب. در پزشکی برای شستشو و ضد عفونی زخمها و در منزل برای  
گندزدایی سبزیها و میوه‌ها (به صورت محلول ۴ تا ۱۰ گرم در لیتر) مورد  
استفاده قرار می‌گیرد.

پرمین [permien] (فران. permien) (۱.) (زمین.) نام پنجمین و آخرین  
دوران اول زمینشناسی است.

پرنس [p(e)rans] (فران. prince) (۱.) ۱. شاهزاده ۲. بالاترین عنوان  
نجیب‌زادگان فرانسوی نیز ← پرنسس.

پرنسس [p(e)ranses] (فران. princesse) (۱.) شاهدخت؛ مؤنث پرنس  
← پرنس.

پرنسیپ [p(e)ransip] (فران. principe) (۱.) ۱. اصل، اساس ۲. اصول  
اخلاقی ۳. اصول آداب معاشرت: «با پرنسیپ» (مبادی آداب؛  
آداب‌دان)؛ «بی پرنسیپ» (بی ادب؛ بی تربیت).

پرو - [poro-] (فران. ، انگ. pro-) (پیشو.) پیشوندی است یونانی به معنی  
«پیش، قبل».

پروبلم ← پرابلم.

پروپاگاندا [p(o)ropāgānd] (فران. propagande) (ا.) (سیا.) به معنی تبلیغ و ترویج است و در جهان معاصر مهمترین وسیله تأثیر بر افکار عمومی است.

پروتئین [p(o)rote'in] (فران. protéine) (ا.) (شیم. - جانو.) پروتئینها دسته‌ای از ترکیبات آلی ازت‌دار و جزء اصلی سازنده بدن موجودات زنده‌اند.

پروتز [p(o)rotez] (فران. prothèse) (ا.) (پزش.) ساختمان مصنوعی که به جای عضو طبیعی بدن (مانند چشم یا دندانها) کار گذاشته می‌شود. پروتستان [porotestān] (فران. protestan) (ص. - ا.) یکی از فرقه‌های مسیحیت نیز ← ارتودوکس؛ کاتولیک.

پروتکل [porotokol] (فران. protocole) (ا.) ۱. مدارک سیاسی مربوط به مجامع بین‌المللی؛ صورتجلسات و مصوبه‌های این مجامع ۲. مجموعه قواعد و دستورالعملهایی که در هر مجمع رسمی بایستی مراعات شود: «اداره پروتکل» (واحدی که برای تهیه و تنظیم مجموعه قواعد و دستورالعملهای مربوط به مجامع رسمی تشکیل می‌شود): «رئیس پروتکل وزارت امور خارجه».

پروتو - [poroto -] (فران. ، انگ. - proto) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «اولین».

پروتوپلاسم [p(o)rotopelāsm] (فران. protoplasme) (ا.) (جانو. - گیا.) ماده زنده تمام یاخته‌های جانوری و گیاهی است که دارای قدرت نمو و تولیدمثل و سایر آثار حیاتی است و به صورت ماده مایع مانند، بیرنگ و شفاف با ساختمان پیچیده است؛ پیش‌مایه.

پروتوزآ [porotozo'ā] (انگ. protozoa) (۱.) (جانو.) شاخه‌ای از موجودات زنده میکروسکوپی تک‌یاخته هستند.

پروتون [poroton] (فران. proton) (۱.) (شیم.) یکی از ذره‌های بنیادی است با بار برقی مساوی با بار برقی الکترون و با علامت مخالف آن.

پروژسترون [porožesteron] (فران. progestérone) (۱.) (جانو.) - پزش.) نوعی هورمون است که به وسیله تخمدان پستانداران به داخل خون ترشح می‌شود و ترشح آن موجب آمادگی اندامهای تناسلی برای دوره آبستنی می‌شود.

پروژکتور [p(o)rožektor] (فران. projecteur) (۱.) (فیز.)  
 ۱. دستگاهی که برای ایجاد روشنایی زیاد به کار می‌رود؛ نورافکن  
 ۲. دستگاهی که به کمک آن فیلم یا تصویر را روی پرده (اکران) نمایش می‌دهند.

پروژه [porože] (فران. projet) (۱.) برنامه کار؛ طرح؛ نقشه: «پروژه مترو»؛ «پروژه ساختمان‌سازی»؛ «پروژه دیپلم»...

پروس [p(o)rus] (فران. Prusse) (۱.) (شیم.) «آبی پروس» (فران. bleu de Prusse) ماده‌ای است آبی‌رنگ که از اثر نمکهای فریک بر فروسیانور پتاسیم به دست می‌آید.

پروستات ← پرستات.

پروسس ← پراسس.

پروسسور ← پراسسور.

پروسسینگ ← پراسیسینگ.

پروسه [p(o)rose] (فران. procès) (۱.) روند؛ روال؛ فرایند؛ جریان؛ سیر؛ نشو و نما؛ پویش.

پروسیک [prusik] (فران. prussique) (ا.) (شیم.) «اسید پروسیک»  
محلول اسید سیانیدریک در آب است. مایعی فزّار، بیرنگ با بوی بادام  
تلخ و دارای اثر سمی شدید است.

پروفسور ← پرفسور.

پروفورما [p(e)r(o)formā] (فران. pro forma) (ا.) پیش فاکتور  
مدت داری که بر طبق قواعد و قوانین تجارت تهیه می‌شود و اگر مشتری در  
مدت اعتبار آن اقدامی نکند و آن را به جریان نیاندازد، تعهدی برای  
هیچیک از طرفین ایجاد نمی‌کند و پس از انقضای مهلت خودبخود از  
درجه اعتبار ساقط می‌شود.

پروفیل [p(o)rofil] (فران. profil) (ا.) ۱. نیمرخ ۲. (معمّا.) فولادی که  
دارای مقطع هندسی منظم است و در ساختمان‌سازی مورد استفاده قرار  
می‌گیرد: «پروفیل نیمه‌سبک» (پروفیلی که به جای فولاد، آلومینیم در  
آن به کار رفته است).

پروگرام [p(o)rogrām] (انگ. program) (ا.) برنامه.

پروگرامر [p(o)rogrāmer] (انگ. programmer) (ا.) (انف.)  
برنامه‌نویس.

پروگرامینگ [p(o)rogrām-ing] (انگ. programming) (ا.) (انف.)  
برنامه‌نویسی.

پرولتاریا [p(o)roletāriyā] (فران. prolétariat) (ا.) (سیا.)  
پائین‌ترین طبقات جامعه که فاقد مالکیت ابزار تولید است و جز نیروی  
کار خود وسیله‌ای برای تأمین معاش ندارد؛ طبقهٔ زحمتکش اجتماع  
متضد: بورژوازی\*.

پروموشن [p(o)romošen] (انگ. promotion) (ا.) ارتقاء (مقام).

پری I [p(e)ri] (فران. prix) (۱.) جایزه؛ کادو II (فران. péri) (پیشو.)  
پیشوندی است یونانی به معنی «اطراف»؛ «حدود»؛ «محیط».

پریز [p(e)riz] (فران. prise) (۱.) (فیز.) وسیله‌ای است برای اتصال  
دوشاخه برق، تلفن، سیم آنتن یا سیم زمین که در محل ثابتی روی دیوار  
نصب می‌شود و گاهی به صورت سیار هم مورد استفاده قرار می‌گیرد:  
«پریز برق»؛ «پریز تلفن».

پریمات [p(e)rimāt] (فران. primate) (۱.) (جانو.) پریماتها گروهی از  
پستاندارانند که بوزینگان، میمونها و آدمها را شامل می‌شوند؛ پستانداران  
عالی.

پرینت [p(e)rint] (انگ. print) (۱.) (انف.) چاپ؛ طبع.  
پرینتر [p(e)rint-er] (انگ. printer) (۱.) (انف.) دستگاه چاپ؛ چاپگر.  
پریود [periyod] (انگ. period) (۱.) ۱. دوره، دوران؛ مدت؛ زمان  
۲. رگل.\*

پریودیک [periyod-ik] (انگ. periodic) (ص.) دوری؛ دوره‌ای.  
پز [poz] (فران. pose) (۱.) ۱. حالت؛ شکل؛ وضع ۲. سر و وضع ظاهری  
از حیث لباس: «پز عالی، جیب خالی» (وضع ظاهری مرتب ولی فقیر و  
بی چیز)؛ «پز آمدن؛ پز دادن» (فیس و افاده کردن؛ ژست گرفتن) نیز ←  
ژست.

پزسیون [pozisiyon] ← پوزسیون.

پزیشن [pozišen] (انگ. position) (۱.) ← پوزیشن.

پست I [post] (فران. - post) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه لاتینی  
به معنی «بعد» II (فران. poste) ۱. سازمانی که به کار دریافت و ارسال  
بسته‌ها و پاکتها و امانتهای مردم اشتغال دارد؛ پستخانه: «صندوق پست»؛

«پست شهری»؛ «پست خارجه»؛ «پستچی»؛ (مأمور اداره پست)؛  
 «پست اکسپرس»؛ «پست رستانت»؛ «کد پستی»؛ «صندوق پستی»  
 ۲. محل خدمت: «چون پستش را ترک کرده بود تنبیه شد» ۳. شغل و  
 مقام اداری: «پست سازمانی»؛ «پست دولتی»؛ «پست نان و آبدار».  
 پستی [post-i] (فرانز - فا.) (ص نسب.) منسوب به پست: «تمبر پستی»؛  
 «بسته پستی»؛ «صندوق پستی».

پسیکانالیز [p(e)sikānāliz] (فرانز. psychanalyse) (۱).  
 (= روانکاوی) مکتب و روش جامع و منظمی است در بررسی و مطالعه  
 رفتار که اصول کلی آن رازگموند فروید، روانپزشک اتریشی پایه گذاری  
 کرده است و شامل یکی از تئوریهای سازمان و تکوین شخصیت و عمل  
 آن و روشهای روان درمانی و تحقیق رفتار و شخصیت است. پسیکانالیز بر  
 مفهومیهای ناخودآگاه، انگیزش، تعارض و رمزگرایی بنیانگذاری شده  
 است و هدف آن بیرون کشیدن محتویات ناخودآگاه و آشکار ساختن  
 عقده‌ها و تعارضهای عقلی و روانی است که بیمار روانی به آنها مبتلاست  
 و نیز ایجاد تغییرات دائمی در شخصیت از راه افزودن نیروی سازندگی  
 خود (ego).

پسیکانالیست [p(e)sik-ānālist] (فرانز. psychanalyste) (۱).  
 متخصص پسیکانالیز\*.

پسیکولوژی [p(e)siko-loži] (فرانز. psychologie) (۱).  
 (= روانشناسی) ۱. علم رفتار انسان و حیوان است ۲. علمی است که  
 سازگاری موجودات زنده به ویژه انسان را با محیط متغیر مطالعه می‌کند  
 ۳. مطالعه رفتار انسان و عوامل طبیعی و ارادی است که در رفتار تأثیر  
 می‌کند).

پسی میست [p(e)simist] (فران. pessimiste) (ص.) بدبین؛ مأیوس.  
 پسی میسم [p(e)simism] (فران. pessimisme) (ص.) بدبینی؛ یأس؛  
 آیین بدبینی.

پسیو [pasiv] (انگ. passive) (ص.) غیرفعال، منفعل متض.: اکتیو\*.  
 پشمبلا [pešmelbā] (فران. Pêches Melba) (ا.) از انواع دسر و متشکل  
 است از هلوئ پوست‌کنده و بستنی و خامه.

پکتین [pektin] (فران. pectine) (ا.) (شیم.) پکتین‌ها گروهی از چند  
 قندیهای پیچیده گیاهی هستند که در میوه‌های نارس وجود دارند. محلول  
 پکتین با آب و قند ایجاد ژله می‌کند.

پلاتین [p(e)lātin] (فران. platine) (ا.) فلزی سخت و گرانبها با جلای  
 نقره‌ای است که قابل مفتول شدن و ورقه شدن است. در تهیه وسایل  
 علمی به عنوان کاتالیزور مورد استفاده قرار می‌گیرد و در جواهرسازی نیز  
 مصرف دارد. علامت شیمیایی آن Pt است؛ طلای سفید.

پلاژ [p(e)lāž] (فران. plage) (ا.) محوطه شنی کنار دریا؛ ساحل کم‌شیب  
 دریا: «پلاژ خصوصی»؛ «پلاژ عمومی».

پلاست [p(e)lāst] (فران. plaste) (ا.) (جانو.) پلاستها ذراتی هستند که  
 در داخل سیتوپلاسم یاخته‌های گیاهی دیده می‌شوند.

پلاستو - [plasto -] (فران. ، انگ. - plasto) (پیشو.) پیشوندی است  
 دارای ریشه یونانی به معنی «شکل گرفته»؛ «نرم‌شده».

پلاستیک [p(e)lāstik] (فران. plastique) (ا.) ۱. ماده‌ای آلی که از  
 اجتماع مولکولی ترکیبات غیرفلزی ساخته می‌شود و دارای خاصیت  
 شکل‌پذیری و تورق زیاد است و در ساختن انواع وسایل صنعتی و خانگی  
 مورد استفاده قرار می‌گیرد ۲. (پزش.) «جراحی پلاستیک» (نوعی

جراحی که شکل خارجی عضو را ترمیم می‌کند).  
**پلاستیکی** [p(e)lāstik-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به پلاستیک:  
 «توپ پلاستیکی».

**پلازما** [p(e)lāsmā] (فران. plasma) (ا.) (جانو. - پزشکی) بخش مایع  
 خون است که در حالت طبیعی گویچه‌های خون در داخل آن شناورند.  
**پلاستا** [p(e)lāsentā] (فران. placenta) (ا.) (جانو. - پزشکی) اندامی که  
 به وسیله آن، نوزاد پستانداران در داخل رحم تغذیه می‌شوند؛ جفت.

**پلاک** [p(e)lāk] (فران. plaque) (ا.) ۱. صفحه فلزی نازک و محکمی  
 که اطلاعاتی روی آن حک می‌شود: «پلاک اتومبیل» (صفحه فلزی که  
 روی آن شماره ردیف اتومبیل نوشته می‌شود)؛ «پلاک منزل» (صفحه  
 فلزی که روی آن شماره ردیف منزل یا ساختمان نوشته می‌شود و به در  
 ساختمان نصب می‌شود؛ شماره؛ کاشی ۲. ورقه نازک فلزی (طلا، نقره،  
 پلاتین...) که مشخصات فرد روی آن حک می‌شود و آن را با زنجیر به میچ  
 دست یا به گردن می‌آویزند.

**پلان** [p(e)lān] (فران. plan) (ا.) ۱. (معمّا) تصویر افقی مجموعه  
 ساختمان، زمین یا جزئیات ساختمان است: «پلان زیرزمین»؛ «پلان  
 عمومی»؛ «پلان موقعیت» ۲. طرح؛ برنامه.

**پلیستوسن** [p(e)le'istosen] (فران. pléistocène) (زمیند.) (ا.) نام  
 اولین دوران چهارم زمینشناسی است.

**پلمب** [polomb] (فران. plombe) (ا.) سرب: «پلمب کردن» (سرب  
 کردن؛ مهر و موم کردن).

**پلمیر** [polombi(ye)r] (فران. plombière) (ا.) نوعی بستنی که با میوه  
 تزیین شده باشد.

- پلمیک [polemik] (فران. polémique) (۱.) مشاجره و مناظرهٔ قلمی.
- پلوتون [p(o)loton] (فران. pluton) (۱.) یکی از سیاره‌های منظومهٔ شمسی و دورترین سیاره، نسبت به خورشید است.
- پلوتونیم [p(o)lotoniyom] (فران. plutonium) (۱.) (شیم.) عنصری است رادیواکتیو با علامت اختصاری Pu.
- پلونیم [poluniyom] (فران. polonium) (۱.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Po.
- پلی - [poli -] (فران. - poly) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشهٔ یونانی به معنی «چند» متضد: مونو\*.
- پلی‌آمید [poli-y-amid] (فران. polyamide) (۱.) (شیم.) پلیمری است که اجزاء سازندهٔ آن آمیدها هستند.
- پلی‌استر [poliester] (انگ. polyester) (۱.) الیاف و رزینهایی که از به هم پیوستن استرالکلهای چندظرفیتی با اسیدهای چندظرفیتی ساخته می‌شوند.
- پلیپ [polip] (فران. polype) (= پولیپ) (۱.) (پزش.) تومور پایه‌داری از بافت‌های تازه نمو کرده است که خصوصاً در غشاهای مخاطی مانند بینی، مثانه، معده، رودهٔ بزرگ یا رحم پدید می‌آید. اغلب خوش‌خیم است اما ممکن است بدخیم شود.
- پلی‌تکنیک [poli-teknik] (فران. polytechnique) (۱.) آموزشگاه عالی است که به تدریس رشته‌های مختلف فنی و مهندسی می‌پردازد.
- پلیتیک [politik] (فران. politique) (۱.) (۱.) (سیا.) سیاست ۲. (عا.) حقه‌بازی؛ کلک.
- پلیس [polis] (فران. police) (۱.) ۱. مجموعهٔ ارگان‌هایی که کارشان حفظ

نظم عمومی و منع تخلفات است؛ شهربانی: «پلیس کشور»؛ «پلیس تهران»؛ «اداره پلیس» ۲. مأمور اداره پلیس که وظیفه اش حفظ نظم و امنیت شهر است؛ پاسبان؛ آژان<sup>۳</sup>: «افسر پلیس»؛ «درجه دار پلیس»؛ «پلیس مخفی».

**پلیسه [p(e)lise]** (فران. plissée) (ص.) دارای چینهای مرکب که روی هم تا شده باشد: «دامن پلیسه».

**پلیسی [polis-i]** (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به پلیس: «داستان پلیسی»؛ «فیلم پلیسی».

**پلیش [poliš]** (انگ. polish) «پلیش کردن» نرم و براق کردن (چوب، چرم، فلز و ...).

**پلی کپی [poli-kopi]** (فران. polycopie) (ا.) نسخه های متعددی که به وسیله دستگاه تکثیر از یک متن یا تصویر اصلی تهیه می شود: «پلی کپی کردن» نیز ← کپی؛ فتوکپی.

**پلی کلینیک [poli-klinik]** (فران. polyclinique) (ا.) (پزشد.) بیمارستان یا درمانگاهی که دارای بخشهای مربوط به بیماریهای گوناگون است ← کلینیک.

**پلی گامی [poli-gāmi]** (فران. polygamie) (ا.) ۱. (جانو.) عمل آمیزش جنسی با چند فرد از جنس مخالف است؛ بَشْگانی ۲. (جامع.) چند همسرگزینی؛ چند همسری؛ چند زنی؛ تعدد ازدواج؛ تعدد زوجات متضد: مونوگامی<sup>۴</sup>.

**پلیمر [polimer]** (فران. polymère) (ا.) محصول پدیده پلیمریزاسیون است؛ بسیار.

**پلیمریزاسیون [polimerizāsiyon]** (فران. polymérisation) (ا.)

(شیم.) اتحاد شیمیایی دو یا چند مولکول از یک ترکیب برای تشکیل مولکول بزرگتر است؛ بسپارش.

پلیوسن [p(e)liyosen] (فران. pliocène) (۱.) (زمین.) نام چهارمین و آخرین دوره دوران سوم زمینشناسی است.

پلی ویژن [poli-vižen] (انگ. poly vision) (۱.) (سینم. - فیلم.) به ادامه یک تصویر سینمایی مجزا یا تصاویر متعدد بر روی چند پرده نمایش فیلم اطلاق می شود؛ نمایش چند تصویری.

پماد [pomād] (فران. pommade) (۱.) (پزش.) ماده دارویی نرم و روغنی که در موارد ناراحتی های جلدی (التهاب، زخم، سوختگی، خارش و...) مورد استعمال خارجی قرار می گیرد: «پماد پنی سیلین».

پمپ [pomp] (فران. pompe) (۱.) دستگاهی است که برای جابه جا کردن مایعات (آب، بنزین و...) به کار می رود؛ تلمبه: «پمپ بنزین».

پمپاژ [pompāž] (فران. pompage) (۱.) عمل تلمبه زدن (با پمپ).

پنالتی [penālti] (انگ. penalty) (۱.) (ورز.) ۱. امتیازی است که در اثر خطای یک بازیکن به تیم مقابل داده می شود ۲. [در بازی فوتبال] اگر بازیکن یک تیم در محوطه جریمه زمین خود خطا کند، داور پنالتی اعلام می کند و جریمه به صورت یک ضربه مستقیم به دروازه آنها زده می شود.

پنچر [pančar] (انگ. puncture) ۱. ۱. سوراخی که در لاستیک چرخ اتومبیل، دوچرخه و امثال آن ایجاد می شود و باعث می شود که باد آن خالی شود و چرخ روی زمین بخوابد؛ پنچری: «ماشینش پنچر شده است»؛ «پنچرگیری» (ترمیم پنچر لاستیک چرخ) ۲. (تد. - عا.) (ص.) خسته؛ زوار در رفته: «تمام روز را کار کردم، دیگه پنچر شدم».

پنس [pans] (فران. pince) (۱.) ۱. ابزار کوچک دوشاخه ای شبیه به قیچی

و با خاصیت اهرمی که برای فرو بردن، بیرون آوردن، فشار دادن یا گرفتن چیز کوچک به کار می‌رود؛ گیره: «پنس ابرو» (موچین)؛ «پنس جزّاحی» ۲. (خیا.) چین کوچکی که در پشت پارچه در قسمتهای گشاد لباس دوخته می‌شود تا لباس قالب تن بشود.

پنس [pens] (انگ. pence) (۱.) یک صدم پوند (واحد پول انگلستان) ← پوند.

پنگوئن [panguwan] (فران. pingouin) (۱.) (جانو.) پرنده‌ای از راسته پرندگان دریایی و بی‌پرواز است. بالهایش از پره‌های پولک مانند به رنگ سیاه و سفید پوشیده شده و بدون شاهپر است. در زیر پوست چربی فراوان ذخیره شده است. پنگوئن می‌تواند به طور قائم بایستد. در قطب جنوب دیده می‌شود.

پنی [peni] (انگ. penny) (۱.) واحد قدیم پول کشور انگلستان و بعضی از ممالک مشترک المنافع.

پنیسیلین [penisilin] (فران. pénicillin) (۱.) (پزش. - دارو.) داروی آنتی‌بیوتیکی است که رشد و نمو میکروبهای گرم مثبت را متوقف می‌سازد: «قرص پنی‌سیلین»؛ «آمپول پنی‌سیلین».

پوار [powār] (فران. poire) (۱.) ابزار تنقیه که به شکل گلابی است. پوان [powan] (فران. point) (۱.) امتیاز: «پوان دادن»؛ «پوان گرفتن». پوت [put] (روس.) (۱.) مقیاس وزن روسی که تقریباً معادل ۱۵ کیلوست. پوتین [putin] (فران. bottine) (۱.) کفش محکم و ساقه بلند که با بند، تکه‌مه یا زیپ بسته می‌شود: «پوتین سربازی».

بودر [pudr] (فران. poudre) (۱.) ماده‌ای جامد که به ذرات همسان بسیار ریز و غبارمانندی تقسیم شده باشد؛ گرد؛ آرد: «بودر سیر»؛ بودر فلفل؛

پودر پیاز».

**پودینگ** [puɔdɪŋ] (انگ. pudding) (ا.) (آشپ.) از انواع شیرینیهای انگلیسی است که از آرد، روغن، تخم مرغ و کشمش تهیه می شود.

پورتابل ← پرتابل.

**پورت فوی** [port fɔi] (فران. porte feuille) (ا.) (اقتصاد.) ترکیب دارایی های هر شخص یا مؤسسه.

پورسانت ← پورسانتاژ.

**پورسانتاژ** [pursāntāž] (فران. pourcentage) ۱. (ا.) مقدار پورسانت؛ میزان درصد ۲. (تد.) پورسانت.

**پورسلن** [porselen] (فران. porcelaine) (ا.) نوعی چینی: «ظروف پورسلن».

**پورنو** [porno] (مخفف پورنوگرافی \*).

**پورنوگرافی** [pornog(e)rāfi] (فران. pornographie) (ا.) نمایش (تصویری یا نوشتاری) بخش مستهجن و قبیح روابط جنسی؛ قبیح نگاری؛ پورنو.

**پوره** [pure] (فران. purée) (ا.) (آشپ.) از انواع مخلفات کنار غذاست که از پختن و له کردن حبوبات، سبزیها یا سیب زمینی تهیه می شود: «پوره عدس؛ پوره اسفناج؛ پوره سیب زمینی».

**پوزیترون** [pozitron] (فران. positron) (ا.) یکی از ذره های بنیادی است. الکترون مثبت است. دارای جرمی برابر با جرم الکترون و بار برقی مساوی و مختلف علامت با بار برقی الکترون است.

**پوزیتو** [pozitiv] (فران. positive) (ص.) مثبت؛ اثباتی؛ تحقیقی؛ ایجابی متضاد: نگاتیو \*.

پوزیتویست [pozitiv-ist] (فران. positiviste) (۱.) پیرو پوزیتویسم\*.  
 پوزیتویسم [pozitiv-ism] (فران. positivisme) (۱.) (فلد.) فلسفه  
 تحقیقی؛ مذهب تحصّلی؛ مذهب اصالت تحصّل؛ اثباتیگری؛ مثبت‌گرایی.  
 پوزیسیون [pozisiyon] (فران. position) (۱.) وضع؛ وضعیت؛  
 نهاد؛ جاه؛ منصب؛ مقام؛ موقعیت؛ سمت.

پوزیشن [pozišen] (انگ. position) ← پوزیسیون.  
 پوستر [poster] (انگ. poster) (۱.) تصویر یا اعلامیه مصور رنگی یا  
 سیاه و سفید که به دیوار می‌چسبانند نیز ← آفیش.  
 پوستیش [postiř] (فران. postiche) (۱.) تگه موی طبیعی (یا مصنوعی)  
 که برای آرایش موی سر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

پوش [puř] (انگ. push) «پوش کردن» (با زور جلو بردن؛ فشار آوردن؛  
 هل دادن)؛ تشویق کردن).

پوشت [pořet] (فران. pochette) (۱.) ۱. جیب کوچکی که در قسمت  
 سینه کت قرار دارد ۲. دستمال تزیینی که در جیب کوچک بالای کت  
 می‌گذارند.

پوکر [poker] (فران. poker) (۱.) از انواع بازی قمار با ورق: «یک دست  
 پوکر».

پولی‌استر ← پلی‌استر.

پولپ ← پلیپ.

پولیتیک ← پلیتیک.

پولیش ← پلیش.

پون [powan] ← پوان.

پوند [pond] (انگ. pound) (۱.) ۱. واحد وزن در سلسله آحاد انگلیسی و

آمریکایی و تقریباً معادل با ۴۵۳ گرم است و با علامت اختصاری lb مشخص می‌شود ۲. واحد پول انگلیسی؛ لیره استرلینگ؛ اجزای آن پنس است و هر پوند به صد پنس تقسیم می‌شود ← پنس [- pe].

پونز [punez] (فران. punaise) (۱.) میخ کوچکی با سر مسطح و گرد، و نوک کوتاه که برای ثابت کردن کاغذ یا ورقه روی یک سطح (مثلاً بر دیوار) به کار می‌رود.

پونکتواسیون [ponktuwāsiyon] (فران. ponctuation) (۱.) نقطه گذاری (در متن).

پوینت [poynt] (انگ. point) (۱.) پوان\*.

پی [pi] (فران.، انگ. pi) (۱.) (ریاض.) نام یکی از حروف الفبایی یونانی ( $\pi$ ) و نشان‌دهنده عددی است که برابر نسبت محیط دایره به قطر آن است. این عدد تقریباً برابر با ۳/۱۴ است.

پی.اچ.دی [pi - eč - di] (انگ. Ph. D.، مخفف Doctor of

Philosophy مأخوذ از لاتینی Philosophiae Doctor) (۱.) دکترا.

پیانو [piyāno] (فران.، ایتا. piano) (۱.) (موس.) یکی از ابزارهای موسیقی که دارای شاسی است و با فشار سرانگشتان دست بر روی شاسیها و نیز کم و زیاد کردن طنین موسیقی به وسیله پدال نواخته می‌شود نیز ← ارگ [- o].

پیانیست [piyānist] (فران. pianiste) (ص.) (موس.) نوازنده پیانو ← پیانو.

پیپ [pip] (فران. pipe) (۱.) لوله‌ای است که به یک آتشدان کوچک منتهی می‌شود، در داخل آتشدان توتون می‌گذارند و از سر لوله می‌مکند و توتون را دود می‌کنند نیز ← سیگار.

**پی پت** [pipet] (فران. pipette) (ا.) (شیم.) لوله‌ای است شیشه‌ای با جدار ضخیم و یک مجرای کوچک که برای برداشتن مقادیر اندک مایع از راه مکش مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ نی‌چه.

**پی پی** [pipi] (فران. pipi) (ا.) (تد. کودکان) جیش؛ شاش.

**پیتزا** [pitzā] (فران. ، ایتا. pizza) (ا.) نوعی غذای ایتالیایی است که برای تهیه آن خمیر مخصوص را در داخل ظرف نسوز پهن می‌کنند و آن را با سس گوجه‌فرنگی و انواع فرآورده‌های گوشتی (کالباس، سوسیس، ژامبون ...) گوشت چرخ‌کرده، پیاز، قارچ، فلفل سبز و غیره تزئین می‌کنند، پنیر مخصوص روی آن می‌ریزند و در فر می‌پزند.

**پیتزریا** [pitzeriyā] (فران. ، ایتا. pizzeria) (ا.) رستورانی که در آن پیتزا می‌فروشند ← پیتزا.

**پیج** [peyʒ] (انگ. page) «پیج کردن» (در بیمارستان، فروشگاه و سایر مکانهای عمومی) برای احضار کسی نام او را (معمولاً در بلندگو) اعلام کردن.

**پی جین** [pijin] (انگ. pidgin) (ا.) (زبان.) زبانی غیرطبیعی (دستکاری‌شده) و صورت ساده‌شده زبانهایی است که مورد استفاده سخنگویان زبانهای مختلف قرار می‌گیرد. اکثر پی‌جین‌ها بر پایه یکی از زبانهای انگلیسی، فرانسه، پرتغالی یا اسپانیایی قرار گرفته‌اند. یعنی یکی از این زبانها ساده شده و عناصر قرضی محلی در آنها وارد شده است.

**پیرکس** [pireks] (فران. Pyrex) نام تجاری تولیدکننده ظروف شیشه‌ای نسوز آشپزخانه (ا.) شیشه نسوز و مقاوم در آتش.

**پیرو -** [piro -] (فران. ، انگ. - pyro) (پیشو.) پیشوندی است که دلالت بر آتش یا گرما می‌کند. در نامگذاری شیمیایی به موادی که از گرما دادن

جسم دیگر به دست می‌آید گفته می‌شود. مثلاً از گرما دادن اسیدبوریک،  
 («اسید پیروبوریک» به دست می‌آید.

پیروسولفوریک [piro-sulfurik] (فران. pyrosulfurique) (۱.)

(شیم.) («اسید پیروسولفوریک» اسید سولفوریک دودکننده است.

پیریدوکسین [piridoksin] (فران. pyridoxine) (۱.) ویتامین B<sub>۶</sub> ←  
 ویتامین.

پی‌رول [peyrol] (انگ. payroll) (۱.) لیست اسامی کارکنان یک موسسه  
 و مقدار حقوق و دستمزد هر یک از آنان.

پیرولیز [piroliz] (فران. pyrolyse) (۱.) تجزیهٔ مواد در اثر گرما است؛  
 آشکافت.

پیرولینیو [piroliniyo] (فران. pyroligneux) (۱.) (شیم.)  
 («اسید پیرولینیو» مایعی است صاف که اسید استیک، الکل متیلیک،  
 استون و مقدار کمی از سایر ترکیبات آلی دارد.

پیروویک [pirovik] (فران. pyruvique) (۱.) (شیم.) («اسید پیروویک»  
 اسیدی است که در سوخت و ساز بدن نقش مهمی را داراست.

پیریت [pirit] (فران. pyrite) (۱.) (شیم.) به سولفور طبیعی بعضی از  
 فلزها گفته می‌شود.

پیژاما [pižamā] (فران. pyjama، از فارسی پاجامه) (۱.) شلواری از  
 پارچهٔ نازک که در خانه می‌پوشند؛ پیژامه.  
 پیژامه ← پیژاما.

پیس [piyes] (فران. pièce) (۱.) (۱.) (نما.) نمایشنامه ۲. قسمت؛ تکه:  
 («دو پیس» (لباسی که از دو تکه تشکیل شده است؛ بلوز و دامن).

پیست [pist] (فران. piste) (۱.) محدوده‌ای که برای ورزش، مسابقه،

رقص، نمایش و ... درست می شود: «پیست اسکی؛ پیست رقص...».

**پیستوله [pistolet]** (فرانز. pistolet) (۱). ۱. سلاح کمری گرم نیز ← رولور ۲. (نقا.) دستگاهی که با آن رنگ می پاشند؛ اسپری \* ۳. (مهند.) نوعی خط کش که برای ترسیم منحنی های نامنظم به کار می رود.

**پیستون [piston]** (فرانز. piston) (۱). ۱. (فیز.) استوانه متحرکی که در سیلندر (موتور یا پمپ حرکت می کند و این حرکت انتقالی معمولاً به حرکت دورانی موتور می انجامد ۲. (تد.) حمایت کننده؛ که کار راه می اندازد؛ پارتی \* : «برای این کار یک پیستون قوی لازم است».

**پیک [pique]** (فرانز. pique) (۱). ورق قمار که تصویر سرنیزه روی آن نقش شده است.

**پیکاپ [pick-up]** (انگ. pick-up) (۱). (فیز.) دستگاهی که ارتعاشات ضبط شده روی صفحه را به امواج الکتریکی و نهایتاً فرکانس صوتی تبدیل می کند.

**پیک نیک [piknik]** (فرانز. pique-nique) (۱). ۱. غذایی که در هوای کاملاً آزاد و باز خورده می شود ۲. (عا.) محلی در هوای آزاد که در آنجا جمع می شوند و غذای سبکی می خورند.

**پیگمه [pygmée]** (فرانز. pygmée) (۱). (جانو.) هر یک از افراد گونه های انسان که کوتاه قد هستند و در آفریقا زندگی می کنند.

**پیل [pil]** (فرانز. pile) (۱). (فیز.) اسبابی است که در آن انرژی حاصل از تغییرات شیمیایی مستقیماً به انرژی الکتریکی تبدیل می شود: «پیل اتمی»؛ «پیل لکلانشه» (فرانز. pile leclanché)؛ «پیل ولتا» (فرانز. pile de Volta).

**پیل اتمی [pil-e atom-i]** (فرانز. pile atomique) نام عمومی

رئاکتورهای اتمی است.

**پینگ پنگ** [ping-pong] (انگ. ، فران. ping - pong) (ا.) (ورز.)

تنیس روی میز که با توپ تخم مرغی و راکت گرد دسته کوتاه انجام

می شود ← تنیس.

**پیوره** [piyore] (فران. pyorrhée) (ا.) (پزش.) نوعی بیماری که با

خروج چرک از پای دندان و لثه همراه است.



ت [te] (فراند. té) (۱.) (نقا. - معما.) نوعی خط کش مسطح متشکل از دو قسمت عمود بر هم به شکل T که برای اندازه گیری و ترسیم خطوط عمود بر هم به کار می رود.

تابلو [tāblo] (فراند. tableau) (۱.) ۱. پرده نقاشی: «تابلوی رنگ و روغن؛ تابلوی آبرنگ» ۲. چارچوبی که روی آن پرده نقاشی را سوار می کنند؛ قاب ۳. صفحه ای که روی آن مشخصات سازمان، مغازه، یا عنوان شخص (پزشک، وکیل دادگستری ...) را می نویسند و به سر در محل مربوط نصب می کنند ۴. صفحه چوبی یا فلزی به رنگ سیاه (یا سبز یا سفید) که به دیوار کلاس درس نصب می کنند و با گچ یا ماژیک روی آن می نویسند؛ تخته؛ تخته سیاه نیز ← پانل ۵. (عا. جوانان) آدم خودنما.

تابو [tābo] (فراند. tabou از پولینزی) (۱.) ۱. تحریم اجتماعی یک عمل

یا یک کلمه ۲. شخص یا چیز یا جایی که برای افراد یک قبیله تحریم می شود نیز ← توتم.

**تاپ** [tāp] (انگ. top) ۱. (ص.) عالی؛ اعلا: «یک رستوران تاپ و درجهٔ یک»؛ «یک محیط تاپ» ۲. بلوز (زنانه): «این دامن با یک تاپ سفید جور می شود».

**تارت** [tārt] (فران. tarte) (ا.) نوعی شیرینی است که خمیر آن را در فر می پزند و روی آن را با انواع میوه ها یا مرباها یا کرم تزیین می کنند و حاشیهٔ خمیر را خاکه قند می پاشند.

**تارتار** [tārtār] (فران. tartare) (ا.) «سس تارتار» نوعی سس که از مایونز و خردل تهیه می شود و به عنوان چاشنی با گوشت پخته به مصرف می رسد.

**تارترات** [tārterāt] (فران. tartrate) (ا.) (شیم.) نمک یا استر اسید تارتریک است.

**تارتریک** [tātrik] (فران. tartrique) (ا.) (شیم.) «اسید تارتریک» اسیدی است آلی. در رنگرزی، چیت سازی و ساختن گرد نانوایی به کار می رود.

**تارتین** [tārtin] (فران. tartine) (ا.) (آشپ.) نوعی نان شیرینی که روی آن کره و مربا می مالند.

**تاش** [tāš] (فران. tache) (ا.) نقطهٔ رنگی متفاوت و مشخص در مجموعهٔ رنگهای همسان.

**تافی** [tāfi] (انگ. toffee) (ا.) نوعی آب نبات کشدار که با شکر قهوه ای ساخته می شود.

**تاکتیک** [tāktik] (فران. tactique) (ا.) ۱. (نظ.) دانش و هنر به کار

بردن نیروها و امکانات در رزم است ۲. (نظ.) ترتیب منظم مانور یگانها نسبت به یکدیگر و نسبت به دشمن است به ترتیبی که حداکثر استفاده از قدرت آنها به عمل بیاید ۳. (سیا.) شیوه‌های عملی اجرای یک برنامه سیاسی که ممکن است در ظاهر با اصل طرح یا برنامه سیاسی هماهنگ نباشد.

**تاکس** [tāks] (فران. tax) (۱.) مالیات.

**تاکسی** [tāksi] (فران. taxi) (۱.) اتومبیل کرایه‌ای که مسافران را از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌برد و معمولاً تاکسی‌متر دارد: «تاکسی تلفنی» (تاکسی‌ای است که از طرف یک مؤسسه در اختیار مشتری قرار می‌گیرد و برای خبر کردن آن می‌باید به آن مؤسسه تلفن کرد).

**تاکسی‌متر** [tāksi-metr] (فران. taximètre) (امر.) دستگاهی است که در تاکسی نصب می‌شود و کار آن تعیین مبلغ کرایه بر اساس مسافت و زمان طی شده است ← تاکسی.

**تالاسمی** [tālāsemi] (فران. thalassémie) (۱.) (پزش.) نوعی کم‌خونی ارثی با شیوع فAMILI و نژادی است.

**تالاموس** [tālāmus] (فران. thalamus) (۱.) (جانو.) یکی از دو توده خاکستری رنگ بزرگی که در طرفین بطن سوم قرار دارند.

**تالان** [tālān] (فران. talent از یو.) (۱.) واحد وزن در یونان قدیم که تقریباً معادل ۲۵ کیلوگرم بوده است.

**تالیم** [tāliyom] (فران. thallium) (۱.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Tl.

**تالک** [tālk] (فران. talk) (۱.) سیلیکات طبیعی منیزیم است که در فراورده‌های دارویی موضعی به مصرف می‌رسد: «پودر تالک».

تامپون [tāmpōn] (فران. tampon) (۱). استوانه کوچکی از جنس پارچه یا پنبه فشرده که برای بستن یک سوراخ و جذب مایع (مثلاً خون) به کار می‌رود نیز ← پد نیز ← گاز.

تاندون [tāndon] (فران. tendon) (۱). (جانو). دسته‌های بافت پیوندی است که موجب اتصال عضلات می‌شود؛ زردپی.

تانژانت [tānzānt] (فران. tangente) (۱). (۱). (هند). خطی است که فقط در یک نقطه به منحنی برخورد می‌کند؛ مماس (۲). (ریاضه). نسبت سینوس هر زاویه به کسینوس همان زاویه ← کوتانژانت.

تانک [tānk] (انگ. tank) (۱). (۱). منبع بزرگ معمولاً استوانه‌ای برای نگهداری مایعاتی چون آب، بنزین، گاز مایع و... نیز ← تانکر (۲). (نظ). از وسایل نقلیه جنگی که بدنه آن زره پوش و مجهز به توپ و مسلسل است و روی چرخهای زنجیره‌ای حرکت می‌کند.

تانکر [tānker] (انگ. tanker) (۱). (۱). نفت‌کش.

تانگو [tāngo] (فران. tango) (۱). (۱). از انواع رقصهای آرام دونفره که اصل آن آرژانتینی است.

تایپ [tāyp] (انگ. type) (۱). (۱). «ماشین تایپ» دستگاهی است دارای شاسیهایی که هر یک معرف یک حرف الفبا یا نشانه نوشتاری است و به کمک آن می‌توان مطلبی را تحریر کرد؛ ماشین تحریر؛ دستگاه ماشین‌نویسی (۲). «تایپ کردن» تحریر کردن به کمک ماشین تایپ؛ ماشین کردن.

تایپیست [tāyp-ist] (انگ. typist) (۱). (۱). که شغلش کار کردن با ماشین تایپ است؛ ماشین‌نویس نیز ← پانچ‌یست نیز ← ماشین.

تایپی [tāyp-i] (انگ. fa). (ص نسب). منسوب به تایپ؛ آنچه که با ماشین

تایپ نوشته شده است: «نامهٔ تایپی» نیز ← تایپ.

تایر [tāyer] (انگ. tyre) (۱.) لاستیک رویی چرخ اتومبیل نیز ← تیوپ نیز ← رینگ.

تایم [tāym] (انگ. time) (۱.) زمان؛ وقت: «تایم بازی»؛ «تایم بگیریم» نیز ← هاف تایم؛ فول تایم.

تئاتر [te'ātr] (فران. théâtre) (= تآتر) ۱. (نما.) ساختمان یا سالنی که به منظور نمایش یک نمایشنامه بر روی صحنه ساخته می شود ۲. (نما.) برنامه‌ای که در آن یک نمایشنامه به صورت زنده اجرا می شود نیز ← سینما.

تئوری [te'ori] (فران. théorie) (۱.) مجموعهٔ منظم اندیشه‌ها و مفاهیم و طرحهایی که برای پیاده کردن یک ایدئولوژی یا یک مفهوم علمی یا فلسفی تدوین می شود؛ نظریه؛ نگره نیز ← دکترین؛ تز؛ هیپوتز.

تئوریسین [te'orisiyan] (فران. théoricien) (۱.) که تئوری را می شناسد؛ که تئوری را می سازد؛ نظریه پرداز: «تئوریسین اقتصادی؛ تئوریسین سیاسی».

تئوکراسی [te'okrāsi] (فران. théocratie) (۱.) (سیا.) حکومتی که در آن پیشوای مذهبی بر تمام امور کشور نظارت عالیه دارد؛ حکومت الهی؛ حکومت مذهبی.

تئیست [te'ist] (فران. théiste) (۱.) خداپرست؛ معتقد به خدا.

تئیسم [te'ism] I (فران. théisme) (۱.) خداپرستی؛ اعتقاد به وحی؛ ایمان به خدا و مشیت او؛ خداگرایی لاهوتی؛ خداشناسی؛ یکتاشناسی؛ وحدانیت؛ توحید II (۱.) (پزشد.) نوعی ناراحتی مرضی که بر اثر افراط در مصرف چای در انسان ایجاد می شود.

تئین [te'in] (فران. théine) (ا.) (شیم.) آلکالوئیدی است شبیه به کافئین.

تترا - [tetra -] (فران. tétra) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «چهار».  
تدانشان ← ته دانشان.

تراپوتیک [terāpotik] (فران. thérapeutique) (ا.) (پزش.) شاخه‌ای از علم پزشکی است که با درمان بیماریها سروکار دارد؛ درمان‌شناسی؛ طب دارویی.

- تراپی [- terāpi] (فران. thérapie -) (پسو.) (پزش.) در ترکیبات به معنی «درمانی» می‌آید: «رادیوتراپی»؛ «فیزیوتراپی».

ترادیسئون [t(e)rādisiyon] (فران. tradition) (ا.) سنت؛ رسم؛ آنچه که در طول قرون و اعصار به وسیله افراد یک جامعه حفظ شده و سینه به سینه به دیگران منتقل شده است؛ سنت.

تراژدی [t(e)rāžedi] (فران. tragédie) (ا.) نوعی نمایشنامه یا اثر ادبی که دارای موضوعی غم‌انگیز است متضاد: کمدی\* نیز ← دراماتیک.  
تراژیک [t(e)rāžik] (فران. tragique) (ص.) مربوط به تراژدی؛ منسوب به تراژدی نیز ← دراماتیک.

تراس [terās] (فران. terrasse) (ا.) قسمتی از فضای جلوی آپارتمان که در هوای آزاد قرار دارد و گاهی با نرده کوتاهی احاطه شده است؛ مهتابی نیز ← بالکن.

تراست [t(e)rāst] (انگ. trust) (ا.) ۱. (اقتصاد.) مجموعه شرکت‌های صنعتی و تجارتی وابسته به یک گروه و دارای تأسیسات مختلف، از قبیل کارخانجات تولیدی و شرکت‌های تجارتی و بانک و غیره ۲. (سیا.) نفوذ

تراستها در جریانات سیاسی که از طریق اعمال نفوذ در انتخابات یا وسایل ارتباط جمعی صورت می‌گیرد.

**ترافیک** [t(e)rāfik] (فران. trafik) (ا. ۱). میزان عبور و مرور در خیابان، در مسیر قطار، در مسیر هوایی یا دریایی ۲. (فا). راه‌انداز: «در ترافیک گیر کردم»؛ «ترافیک سنگین».

**تراکتور** [t(e)rāktor] (فران. tracteur) (ا. ۱). نوعی وسیله نقلیه که به منظور کشیدن ابزار و ماشین آلات کشاورزی، شخم‌زدن؛ خرمن‌کوبی و غیره به کار می‌رود؛ ماشین زراعتی.

**تراهما** [t(e)rāmva] (انگ. tramway) (ا. ۱). نوعی وسیله نقلیه عمومی، و به صورت واگنی است که در سطح شهر روی خط آهن حرکت می‌کند.

**ترانزیت** [t(e)rānzit] (فران. transit) (ا. ۱). گذراندن کالای تجارتي از مملکتی که بر سر راه مملکت مقصد قرار دارد بدون پرداخت حق گمرک و مالیات ۲. توقف کوتاه مسافری در مملکتی که سر راه مملکت مقصد قرار دارد بدون پرداخت حق گمرک و کنترل پلیس محلی: «ویزای ترانزیت»؛ «سالن ترانزیت».

**ترانزیستور** [t(e)rānzistor] (فران. transistor) (ا. ۱). قطعه الکترونیکی‌ای است شامل سه نیمه هادی الکترودار که برای تقویت یا قطع و وصل جریان برق به کار می‌رود. اخیراً مدارهای الکترونیکی چاپی جای ترانزیستورها را گرفته‌اند.

**ترانس** [t(e)rāns] ← ترانسفورماتور.

**ترانس‌پران** [t(e)rānsparān] (فران. transparent) (ص. شفاف متض.: اپک \* opak).

**ترانسپورت** [t(e)rānsport] (انگ. transport) (ا. ۱). حمل و نقل.

ترانسفورماتور [t(e)rānsformātor] (فران. transformateur) (۱.)

دستگاهی است که جریان برق را تنظیم و تبدیل می‌کند.

ترانسکریپسیون [فونتیک] [t(e)rānskripsiyon] (فران.

transcription phonétique) (۱.) (آوا.) نوشتن آواهای زبان است و

در آن تمام آواهای زبان که تلفظ و به وسیله گوش دریافت می‌شوند، با

استفاده از نشانه‌های قراردادی خاصی بر کاغذ نوشته می‌شوند؛

آوانگاری؛ آوانویسی.

ترانسکریپشن [t(e)rānsk(e)ripšən] (انگ. transcription) (۱.)

ترانسکریپسیون \*.

تراورتن [t(e)rāvertan] (فران. travertin) (۱.) (معم. - بنا.) سنگ

آهکی است با خلل و فرج زیاد که در نمای ساختمان به کار می‌رود.

تراولر چک [t(e)rāvel - ček] ← تراولرز چک.

تراولرز چک [t(e)rāvelerz - ček] (انگ. traveler's check) (۱.)

چک مسافرتی ← چک.

تربانتین [terebāntin] (فران. térébenthine) (۱.) مایعی است که از

تقطیر رزین درخت کاج به دست می‌آید.

تریبیم [terbiyom] (فران. terbium) (۱.) (شیم.) عنصری است کمیاب

با علامت اختصاری Tb.

تریپسین ← تریپسین.

ترلیون ← ترلیون.

ترم [term] (انگ. term) (۱.) ۱. هر یک از تقسیمات یک دوره تحصیلی

(معمولاً دانشگاهی) است که زمان آن مشخص است. دانشجو می‌تواند

دوره تحصیلی را در تعداد معینی ترم که حداقل و حداکثری برای آن

منظور شده است بگذرانند. تعداد واحدهای درسی نیز که در هر ترم می‌توان گذراند با توجه به پیش‌درسها محدود و مشخص شده است (به عنوان مثال دوره لیسانس حداقل هفت ترم است و حداکثر نباید از ۱۲ ترم تجاوز کند). بعضی از آموزشگاههای تخصصی نیز دوره آموزشی خود را به چند ترم تقسیم کرده‌اند: «ترم ۵ انجمن فرهنگی ایران و ایتالیا» نیز ← سیمستر ۲. واژه یا عبارتی که در یک رشته تخصصی یا هنری دارای معنی و مفهوم خاصی است؛ اصطلاح: «ترم پزشکی» نیز ← ترمینولوژی.

**ترمز [tormoz]** (روس. (ا). (مکان. وسیله‌ای در اتومبیل و وسایط نقلیه مشابه آن، که با فشار آوردن بر کاسه چرخها سبب توقف می‌شود: «پدال ترمز»؛ «ترمز دستی»؛ «ترمز کردن»؛ «ترمز گرفتن».

**ترمودینامیک [thermo-dināmik]** (فران. thermodynamique) (ا). شاخه مشترکی است از علم فیزیک و شیمی که به رابطه بین انرژی حرارتی (گرما) و انرژی مکانیکی (کار) و قوانین عمومی پدیده‌های مربوط به تغییر یا تبدیل انرژی حرارتی می‌پردازد.

**ترموستا [thermostā]** (فران. thermostat) (ا). دستگاه مخصوص تولید دمای ثابت است. این دستگاه به‌طور خودکار دما را ثابت نگه می‌دارد. دستگاه تنظیم آن، مبتنی بر قطع و وصل یک اتصال فلز (جیوه یا دو فلز ناهمجنس دیگر) است که به طریق الکترونیکی یا اختلاف انبساط در اثر گرما کار می‌کند؛ دماپای.

ترموستات ← ترموستا.

**ترمو شیمی [thermo-šimi]** (فران. thermochimie) (ا). شعبه‌ای است از علم شیمی فیزیک، که به مطالعه تغییرات گرمایی واکنشها اختصاص

دارد؛ شیمی گرمایی؛ گرماشیمی.

**ترموکوپل** [thermo-kupl] (فران. thermocouple) (ا.) (فیز.)

دستگاهی که برای نشانه گذاری دماهای خیلی زیاد و اندازه گیری انرژی متشعشع آن به کار می رود.

**ترموگرافی** [thermo-g(e)rāfi] (فران. thermographie) (ا.) (پزش.)

روشی است برای تهیه نمودار حرارت سطح بدن که در بعضی از مواقع به منظور تشخیص به کار می رود؛ گرمانگاری.

**ترمولیز** [thermo-liz] (فران. thermolyse) (ا.) (شیم.) تجزیه شیمیایی

توسط گرما؛ دماکافت.

**ترمومتر** [thermo-metr] (فران. thermomètre) (ا.) (فیز.) دماسنج؛

گرماسنج؛ میزان الحرارة.

**ترمیک** [termik] (فران. thermique) (ص.) حرارتی؛ گرمایی؛ دمای.

**ترمینال** [termināl] (انگ. terminal) (ا.) ۱. نقطه پایانی خط حمل و

نقل؛ پایانه: «ترمینال اتوبوس» ۲. (انف.) دستگاهی که به وسیله آن

اطلاعات به یک سیستم مخابراتی یا الکترونیکی وارد یا از آن خارج می شود؛ پایانه.

**ترمینولوژی** [terminoloži] (فران. terminologie) (ا.) ۱. علمی که به

مطالعه اصطلاحهای زبان می پردازد؛ اصطلاحشناسی ۲. مجموع

اصطلاحها یا ترمهای مربوط به یک تخصص، یا یک گونه زبانی خاص:

«ترمینولوژی پزشکی» ← ترم.

**ترن** [t(e)ran] (فران. train) (ا.) از وسایط نقلیه عمومی و مرکب از

لکوموتیو و مجموعه ای از واگنهاست که به دنبال هم روی خط آهن

(ریل) حرکت می کند؛ قطار نیز ← ریل؛ واگن نیز ← مترو.

تروپوسفر [t(e)ropos-fer] (فران. troposphère) (ا.) (زمین. - هوا).  
 لایهٔ زیرین آتمسفر که از سطح زمین شروع می‌شود و بیشتر پدیده‌های  
 هواشناسی مانند تغییرات فشار؛ ابر، باد و باران در آن روی می‌دهد؛  
 گشتکره.

تروتسکیست [t(e)rotskist] (فران. trotskyste) (ا.) طرفدار  
 تروتسکیسم\*.

تروتسکیسم [t(e)rotskism] (فران. trotskysme) (ا.) نظریهٔ  
 تروتسکی (رقیب استالین) مبنی بر استفاده از کمونیسم روسیه برای  
 تحقق انقلاب دائمی جهان.

ترور [teror] (فران. terreur) (ا.) ۱. ترس و وحشت بیش از حد ۲. (فا.)  
 کشتن: «ترور کردن» ← تروریسم.

تروریست [terrorist] (فران. terroriste) (ا.) که ایجاد ترس و وحشت  
 می‌کند؛ که ترور می‌کند ← ترور؛ تروریسم.

تروریسم [terrorism] (فران. terrorisme) (ا.) (سیا.) شیوهٔ حکومت از  
 طریق ایجاد رعب و وحشت است: «تروریسم بین‌المللی» (اعمال  
 تروریستی که به منظور تأمین مقاصد سیاسی در سطح بین‌المللی اعمال  
 می‌شود).

تروریستی [terrorist-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به تروریست:  
 «عملیات تروریستی» ← ترور، تروریست؛ تروریسم.

ترومپت [t(e)rompet] (فران. trompette) (ا.) (موس.) از انواع  
 سازهای بادی مسی است.

تریا [t(e)riyā] ← کافه تریا.

تریاس [t(e)riyās] (فران. trias) (ا.) (زمین.) نام اولین دورهٔ دوران دوم

زمینشناسی است.

تربائتین ← تربائتین.

تریون [t(e)ribun] (فران. tribune) (ا.) کرسی نطق؛ میز سخنرانی؛ محلّ خطابه؛ منبر.

تری پالمیتین [t(e)ri-pālmitin] (فران. tripalmitine) (ا.) (شیم.) گلیسیرید اسید پالمیتیک است. جسمی است جامد و چرب که در روغن نخل و بسیاری از چربیهای طبیعی وجود دارد.

تریپسین [t(e)ripsin] (فران. trypsin) (ا.) (جانو.) نوعی آنزیم است که به وسیلهٔ لوزالمعدهٔ مهره‌داران ترشح می‌شود.

تریشین [t(e)rišin] (فران. trichine) (ا.) (جانو.) کرم کوچکی به شکل نخ که به صورت انگل در روده و معدهٔ انسان و نیز بعضی از پستانداران زندگی می‌کند.

تریکو [t(e)riko] (فران. tricot) (ا.) منسوجی که از الیاف گوناگون (پشم، نخ، ابریشم و...) (به کمک ماشین یا میل بافتنی) تهیه می‌شود: «بلوز تریکو».

تریلر [t(e)reyler] (انگ. trailer) (ا.) اتاقک بزرگ چرخداری که به کمک یک وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری کشیده می‌شود.

تریلیون [t(e)rilyun] (فران. trillion) (عد.) از اعداد اصلی و معادل یک میلیون میلیون یا ۱۰۰۰ میلیارد (۱۰<sup>۱۲</sup>) است. در انگلستان و آلمان یک تریلیون برابر با یک میلیارد میلیارد (۱۰<sup>۱۸</sup>) است نیز ← میلیون؛ میلیارد؛ بیلیون.

تز [tez] (فران. thèse) (ا.) ۱. رساله‌ای که در پایان دورهٔ تحصیلی می‌نویسند؛ پایان‌نامه؛ رساله: «تز فوق‌لیسانس»؛ «دفاع از تز دکترا»

۲. پیشنهاد یا نظریه خاصی که برای صحت و اثباتش در مقابل هیئت داوران از آن دفاع می‌شود نیز ← دکترین نیز ← تئوری.

تزار [tezār] (فران. tsar) (۱.) عنوان امپراتوران قدیم روسیه؛ قیصر.  
تست [test] (انگ. test) (۱.) ۱. آزمایش؛ آزمون ۲. نوعی آزمایش که در آن سؤالات کوتاه همراه با جوابهای گوناگون مطرح می‌شود که یکی از پاسخها را باید انتخاب کرد و علامت زد: «تست سه جوابه»؛ «تست زدن» (به سؤالات تستی پاسخ دادن)؛ «تست کردن» (آزمایش کردن؛ آزمودن).

تست [tost] (انگ. toast) (ص.) برشته؛ نان برشته: «نان تست» (بریده‌های باریک و مستطیلی شکل که آن را در دستگاه برقی مخصوص برشته می‌کنند): «تست کردن» (برشته کردن [ نان ] ) ← تستر.  
تستر [toster] (انگ. toaster) (۱.) دستگاه برقی مخصوص برای برشته کردن نان؛ نان تُست‌کن؛ تُست‌کن برقی ← تست [to-].

تستوسترون [testosteron] (فران. testostérone) (۱.) (جانو. - پزش.) یکی از مهمترین هورمونهای جنسی است که به وسیله بیضه مهره‌داران به داخل خون ترشح می‌شود و موجب بروز صفات و اختصاصات جنسی در جانور نر می‌شود.

تسه تسه [tese-tese] (فران. tsé tsé) (۱.) (جانو. - پزش.) از حشرات مکنده خون است که موجب انتقال بیماری خواب به انسان می‌شود.

تفلون [teflon] (فران. ، انگ. teflon) (۱.) مأخوذ از نام تجارتی «تفلون» است و به ماده پلاستیکی مشتق از اتیلن فلوئور اطلاق می‌شود که برای ایجاد پوششهای بسیار مقاوم در برابر گرما و عوامل شیمیایی مورد استفاده قرار می‌گیرد: «ظروف آشپزخانه تفلون».

تکست [tekst] (انگ. text) (۱.ا) متن [درسی]؛ کتاب درسی.

تکست‌بوک [tekst-buk] (انگ. text book) (۱.ا) کتاب درسی؛ متن درسی (خصوصاً متنی که در دانشگاه تدریس می‌شود)؛ کتاب اصلی در یک موضوع درسی.

تکنوکرات [teknok(e)rāt] (فران. technocrate) (۱.ا) (سیا.) متخصص امور تکنیکی که به کارهای سیاسی و اداری مملکت می‌پردازد؛ فن‌سالار نیز ← تکنوکراسی.

تکنوکراسی [tekno-k(e)rāsi] (فران. technocratie) (۱.ا) (سیا.) ادارهٔ جامعه به وسیلهٔ متخصصان یا کارشناسان فنی یا بر طبق اصولی که تکنیسینها (متخصصان) وضع کرده‌اند؛ فن‌سالاری نیز ← تکنیسین؛ تکنوکرات.

تکنولوژی [tekno-loži] (فران. technologie) (۱.ا) مطالعهٔ فنون، ابزار، ماشین‌آلات و مواد اولیه است نیز ← تکنیک: «تکنولوژی آموزشی» (کاربرد یافته‌ها و نظریه‌های روانشناسی در تعلیم و تربیت).

تکنیسین [teknisiyan] (فران. technicien) (۱.ا) ۱. که در یک فن خاص مهارت دارد؛ متخصص؛ دانای فن ۲. که زیر نظر مهندسان و متخصصان به کارهای فنی می‌پردازد: «تکنیسین برق»؛ «تکنیسین آزمایشگاه» نیز ← تکنولوژی؛ تکنیک.

تکنیک [teknik] (فران. technique) (۱.ا) مجموعهٔ روشهای منظمی که بر شناخت علمی مبتنی است؛ فن نیز ← تکنیسین؛ تکنولوژی.

تکنی کالر [tekni-kāler] (انگ. technicolor) (ص.) (فیلم. سینم.) نوعی فرایند فیلم رنگی که در آن تصاویر رنگی را به طریقهٔ مرحلهٔ دورنگی تولید می‌کنند، بدین ترتیب که رنگهای قرمز، نارنجی و زرد روی

یک فیلم منفی، و رنگهای سبز، آبی و ارغوانی بر روی فیلم منفی دوم تولید می‌شود.

**تکواندو** [tekvāndo] (انگ. taekwondo) (ا. (ورز.)) نوعی ورزش رزمی که اصل آن کره‌ای است و خشونت آن بیشتر از کاراته است ← کاراته.

**تگ** [tag] (انگ. tag) (ا. کارت، کاغذ، قطعه فلزی و مانند آن که به عنوان برجسب شناسایی به کالا می‌زنند.

**تد** - [tele -] ← تله.

**تلفن** [telefon] (فران. téléphone) (ا. دستگاهی است که با آن می‌توان به کمک مدار و سیستمهای مخصوص، صدا را به مسافت دور انتقال داد یا دریافت کرد: «مشترک تلفن» (شخص حقیقی یا حقوقی که امتیاز استفاده از یک شماره تلفن را دارد)؛ «شماره تلفن»؛ «راهنمای تلفن»؛ «تلفن عمومی» (همگانی)؛ «تلفن زدن»؛ «تلفن کردن»؛ «تلفن چی» (مأمور برقراری ارتباط تلفنی؛ اپراتور تلفن)؛ «تلفن خانه» (اداره‌ای که از آنجا می‌توان به جایی تلفن کرد)؛ «کابین تلفن»؛ «کیوسک تلفن».

**تلفن‌گرام** [telefon-gerām] (فران. téléphone-gramme) (امر.) پیام تلفنی که به منظور انتقال سریع پیامهای کتبی روی کاغذ نوشته می‌شود. پیام به وسیله تلفن قرائت می‌شود و گیرنده و فرستنده مشخص است؛ خبر تلفنی؛ نامه تلفنی نیز ← تلگراف؛ تلکس.

**تلکس** [teleks] (فران. télex) (ا. ۱. دستگاهی که به وسیله آن پیام نوشتاری مستقیماً بین دو مشترک مبادله می‌شود ۲. متن پیامی که به وسیله تلکس مخابره می‌شود نیز ← تلگراف؛ تلفن؛ تله‌فاکس نیز ← تله‌تایپ.

**تلگراف** [tele-grāf] (فران. télégraphe) (ا. ۱. سیستمی است که در

آن پیام نوشتاری به کمک نشانه‌های الکتریکی به راه دور منتقل می‌شود نیز ← مرس ۲. (فا.) تلگرام\* : «این تلگراف از مشهد رسیده است».

**تلگرافی** [telegrāfi] (فراذ. - فا.) ۱. (ق.) از طریق تلگراف؛ به صورت تلگراف ۲. (ص نسب.) (عا. - تد.) جمله کوتاه و مختصر: «تلگرافیدن» (فراذ. - فا.) (عا. - مص. جعلی.) تلگراف زدن؛ تلگراف مخابره کردن توضیح: معمولاً برای خلاصه کردن پیام تلگراف به کار می‌رود: «سلامتی خود تلگرافید نگرانم» نیز ← تلکس؛ تلفن؛ تله فاکس.

**تلگرام** [tele-grām] (فراذ. télégramme) (ا.) متن پیامی که تلگراف می‌شود: «تلگرام تبریک»؛ «تلگرام تسلیت» نیز ← تلگراف.

**تلویزیون** [tele-viziyon] (فراذ. télévision) (ا.) ۱. مجموعه روشها و فنونی است که برای انتقال آنی تصاویر از طریق امواج تلویزیونی مورد استفاده قرار می‌گیرد ۲. سازمانی که برای فعالیتها و خدمات مربوط به پخش و انتشار برنامه‌های تلویزیونی برای عامه مردم تشکیل شده است: «سازمان رادیو و تلویزیون» ۳. دستگاه گیرنده تصاویر تلویزیونی: «تلویزیون سیاه و سفید»؛ «تلویزیون رنگی»؛ «تلویزیون ۲۰ اینچ» (دستگاه تلویزیونی است که قطر صفحه تصویر آن ۲۰ اینچ است)؛ «تلویزیون ۱۴ اینچ» نیز ← پال؛ سکام.

**تله -** [tele -] (فراذ. - télé) (پیشو.) پیشوندی است به معنی «دور؛ از دور»:

«تله پاتی؛ تلفن؛ تله کابین».

**تله اسکی** [tele-(e)ski] (فراذ. téléski) (ا.) نوعی تله فریک است که اسکی بازها برای صعود از سراسیبی از آن استفاده می‌کنند ← تله فریک نیز ← اسکی.

**تله پاتی** [tele-pāti] (فراذ. télépathie) (ا.) ایجاد ارتباط از راه دور به

وسیله تفکر.

تله تایپ [tele-tāyp] (از فران. télétype) (امر.) دستگاه پایانه خطوط  
تلکس ← تلکس.

تله فاکس [tele-fāks] (آلما. telefax ، فران. téléfax) (ا.) سیستمی  
است که به وسیله آن می توان عین یک نوشته یا نقاشی را از راه دور کپی  
گرفت؛ فاکس.

تله کابین [tele-kābin] (به سیاق فران. télé + cabine) (ا.) نوعی  
تله فریک است که اتاقکی به آن آویزان است ← تله فریک.

تله فریک [tele-ferik] (فران. téléferique) (ا.) نوعی سیستم  
حمل و نقل در محلهای پرشیب کوهستانی و متشکل است از تسمه  
نقاله ای متحرک که روی پایه های متعدد نصب شده و به آن اتاقک،  
صندلی، دستگیره... آویزان است نیز ← تله اسکی؛ تله کابین.

تم [tem] (فران. thème) (ا.) ۱. موضوع؛ درونمایه: «تم اصلی  
نمایشنامه» ۲. زمینه.

تمات [tomāt] ← تومات.

تماته [tamāte] (از فران. tomate) (ا.) گوجه فرنگی نیز ← تومات.

تمبر [tambr] (فران. timbre) (ا.) تکه کاغذ کوچکی (به شکل مربع یا  
مستطیل) که روی آن طرحی نقش شده است و پشت آن چسب دارد. روی  
تمبر رقمهای مختلفی نوشته شده است که مشخص کننده ارزش آن است.  
چسباندن تمبر روی نامه ها و بسته های پستی نشانه آن است که هزینه  
پستی پرداخت شده است: «تمبر مالیاتی»؛ «تمبر یادبود»؛ «کلکسیون  
تمبر» (آلبومی است که در آن تمبرهای مختلف [باطل شده یا  
باطل نشده] را نگهداری می کنند).

تمر [tamr] ← تمر.

تن I [ton] (فران. tonne) (ا.) واحد وزن و برابر با هزار کیلوگرم است؛ سه خروار II (فران. ton) (ا.) ۱. (آوا.) از کاربردهای زیر و بمی در زبان به شمار می‌آید و آن چنان است که در امتداد زنجیره گفتار دامنه گسترده‌گی محدود به واژه باشد؛ نواخت ۲. (عا.) آهنگ صدای شخص: «از تن صدایش بدم می‌آید» III (از انگ. tuna) (ا.) ۱. نوعی ماهی است ۲. گوشت ماهی که به صورت فشرده کنسرو می‌شود: «تن ماهی».

تستورید [tantur-e-yod] (فران. teinture d'iode) (ا.) (شیم. - پز.) محلولی است ضد عفونی‌کننده که از ترکیب ید و الکل ساخته می‌شود.

تندرایزر [tenderāyzer] (انگ. tenderizer) (ا.) ماده‌ای (به صورت پودر) که برای نرم کردن ماده دیگری (معمولاً گوشت) مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ گرد نرم‌کننده.

تنس [tens] (انگ. tense) (ص.) تحت فشار (روانی)؛ تنیده؛ ناراحت (از نظر روحی)؛ مضطرب.

تنشن [tenšən] (انگ. tension) (ا.) (روان.) فشار درونی؛ کشمکش درونی؛ فشار عصبی؛ تنش؛ تنیدگی.

تنیس [tenis] (انگ. tennis) (ا.) (ورز.) نوعی ورزش است که در آن دو یا چهار بازیکن توپی را به کمک راکت متناوباً به سوی یکدیگر پرتاب می‌کنند. این ورزش روی زمین با ابعاد مشخصی که با یک پرده توری کوتاه به دو قسمت تقسیم شده است صورت می‌گیرد: «تنیس روی میز» ← پینگ‌پنگ.

توالت [towālet] (فران. toilette) (ا.) ۱. عملی که ضمن آن صورت را

- می آرایند؛ آرایش: «توالت غلیظ»؛ «توالت متین و دخترانه»؛ «میز توالت» ۲. قسمتی از ساختمان که مستراح و دستشویی در آن واقع شده است ۳. مستراح: «سیفون توالت»؛ «دستمال توالت».
- توبرکولوز [tuberkuloz] (فران. tuberculose) (ا.) (پزشد.) نوعی بیماری عفونی که توسط نوعی باکتری (باسیل کخ) ایجاد می شود؛ سل نیز ← توبرکولین.
- توبرکولین [tuberkulin] (فران. tuberculine) (ا.) (پزشد.) پروتئین یا مشتق پروتئینی است که از کشت میکروب سل به دست می آید و برای آزمایش تعیین حساسیت نسبت به عامل بیماری سل به کار می رود نیز ← توبرکولوز.
- توپوگرافی [topog(e)rāfi] (فران. topographie) (ا.) (جغذ.) نمایش عوارض موجود هر منطقه اعم از طبیعی یا مصنوعی.
- توتالیتیر [totaliter] (فران. totalitaire) (ا.) (سیا.) به آن دسته از رژیمهای استبدادی اطلاق می شود که تمام شئون جامعه را از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب و فرهنگ و هنر تحت کنترل خود درمی آورند و در جهت ایدئولوژی سیاسی خود هدایت می کنند.
- توتم [totem] (انگ. totem) (ا.) (روان.) حیوانی (و گاهی گیاه یا شیئی) که به عنوان سمبل گروه مورد پرستش قرار می گیرد نیز ← تابو.
- توتمیست [totem-ist] (فران. totémiste) (ا.) توتم پرست؛ توتم گرا؛ توتم آئین ← توتم.
- توتمیسم [totem-ism] (فران. totémisme) (ا.) توتم پرستی؛ توتم گرایی؛ توتم آئینی ← توتم.
- تور [tur] (فران. tour) (ا.) گردش؛ سیر: «تور مسافرتی» (مسافرت

معمولاً دسته‌جمعی، که به منظور سیر و سیاحت و گردش صورت می‌گیرد)  
نیز ← توریست؛ توریسم.

**تورب [turb]** (فران. tourbe) (۱.) (زمینه.) نوعی زغال‌سنگ متخلخل است.  
**توربین [turbine]** (فران. turbine) (۱.) دستگاهی گردان است که برای  
تبدیل انرژی یک مایع (آب) و انتقال حرکت به ژنراتور به منظور تولید  
جریان الکتریسیته متناوب مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ توربین دارای انواع  
گوناگونی است: «توربین محوری؛ توربین هیدرولیک؛ توربین گازی، ...».  
**تورندو [turnodo]** (فران. tournedos) (۱.) (آشپ.) ورقه فیله پخته شده  
گاو.

**تورنسل [turnosol]** (فران. tournesol) (۱.) (شیم. - گیا.) ماده‌ای  
محلول ارغوانی‌رنگ است که منشأ گیاهی دارد. به وسیله اسیدها قرمز و  
به وسیله قلیاها آبی می‌شود. از این جهت به عنوان شناساگر اسید و قلیا به  
کار می‌رود.

**توریست [tur-ist]** (فران. touriste) (۱.) جهانگرد؛ سیاح؛ مسافری که  
قصد گردش دارد نیز ← تور؛ توریسم.

**توریسم [tur-ism]** (فران. tourisme) (۱.) جهانگردی؛ سیاحت؛  
«صنعت توریسم» نیز ← توریست؛ تور.

**توکسیک [toks-ik]** (انگ. toxic) (دارو. - پزشکی.) (ص.) سمی؛ زهری؛  
زهردار؛ زهراگین.

**توکسیکولوژی [toksiko-loži]** (فران. toxicologie) (۱.) (پزشک.)  
شاخه‌ای از علم پزشکی که به مطالعه سمها اختصاص دارد؛ سم‌شناسی.

**توکسین [toksin]** (فران. toxine) (۱.) (شیم. - پزشکی.) آن دسته از  
پروتئینها یا مواد پروتئینی که به وسیله برخی از گیاهان، جانوران و

میکروبهای بیماریزا تولید می‌شود و برای موجودات زنده دیگر سم است؛  
زهر؛ سم؛ زهرابه.

**توکوفرول** [tokoferol] (فران. tocophérol) (ا.) ویتامین E ← ویتامین.  
**تولیپ** [tulip] (فران. tulipe) (ا.) (گیا.) لاله: «تولیپ سیاه».  
**تومات** [tomāt] (فران. tomate) (ا.) گوجه‌فرنگی: «سوپ تومات»  
(سوپ گوجه‌فرنگی).

**تومور** [tumor] (انگ. tumor) (ا.) (پزش.) ۱. توده‌ای از بافت  
غیرعادی که از نظر ساختمان شبیه بافت عادی است اما کار مفیدی انجام  
نمی‌دهد. تومور ممکن است خوش‌خیم باشد که در این صورت اغلب  
پوشه‌دار است و به بافت مجاور هجوم نمی‌کند و اگر با عمل جراحی  
برداشته شود، عود نمی‌کند ۲. (عا.) غده.

**توموگرافی** [tomo-g(e)rāfi] (فران. tomographie) (ا.) (پزش.)  
عکسبرداری از طبقات مختلف بدن به وسیله نوعی لوله اشعه مجهول که  
در یک جهت و معمولاً با مسیر منحنی حرکت می‌کند.  
- **تومی** [- tomie] (فران. - tomie) (پسو.) (پزش.) پسوندی است به  
معنای برش و قطع.

**تون** [tun] I (انگ. tuna) ← تن II (فران. ton) ← تن.  
**تون‌آپ** [tun-āp] (انگ. tune up) (ا.) تنظیم اجزای موتور به منظور  
کارکرد بهینه (که شامل بازدید سیستم برق، بنزین و هوای موتور است).  
**تونالیت** [tonālite] (فران. tonalité) (ا.) ۱. (نقا.) رنگمایه سراسری [در  
هر پرده نقاشی] ۲. تنظیم درجه‌های گوناگون یک رنگمایه؛ رنگ‌آرایی.  
**تونل** [tunnel] (فران. tunnel) (ا.) دالانی است زیر زمینی برای عبور  
خطوط ارتباطی (جاده، راه‌آهن) یا عبور کانال، فاضلاب و غیره احداث

می شود و دو طرف آن باز است: «تونل کندوان؛ تونل کوهرنگ».

**تونیک [tonik] I** (فرانز. tonique. انگ. tonic) (ص.) (آوا.) زبانهایی را می گویند که از زیر و بمی استفاده نواختی می کنند؛ نواخت دار (مانند زبان چینی) **II** (فرانز. tonique، انگ. tonic) (ص.) مقوی؛ انرژی زا؛ محرک **III** (انگ. tonic) (ا.) نوشابه ای گازدار که با مشروب الکلی (جین، ودکا ...) مخلوط می کنند **IV** (انگ. tunic) (ا.) لباسی شبیه بلوز (ولی بلندتر از آن به طوری که تا نزدیک زانو می رسد) که روی شلوار می پوشند.

**تویست [tuwist]** (انگ. twist) (ا.) نوعی رقص تند غربی.

**ته دانسان [te-dānsān]** (فرانز. thé dansant) (ا.) میهمانی رقص و چای.

**تیامین [tiyāmin]** (فرانز. thiamine) (ا.) (شیم.) جسمی است سفید، متبلور و محلول در آب و الکل؛ ویتامین B<sub>۱</sub>.

**تی بگ [ti-bag]** (انگ. tea bag) (ا.) کیسه توری یا کاغذی کوچکی که محتوی چای خشک است و با قرار دادن آن در آب جوش می توان چای فوری درست کرد؛ چای کیسه ای.

**تیپ I [tip]** (فرانز. type) (ا.) ۱. نوع؛ جنس ۲. طبقه ای از افرادی که در چند صفت مهم همانند و مشترک هستند: «تیپ اقتصادی»؛ «تیپ از خود راضی»؛ «تیپ جوان» نیز ← تیپولوژی ۳. (تد.) ظاهر؛ وضع ظاهر: «خوش تیپ»؛ «آدم خوش تیپی است!» ۴. (نظ.) بخشی است از یک لشکر و بالاتر از گردان است: «قرارگاه تیپ» **II** (انگ. tip) (ا.) پولی که به گارسون کافه یا پادوها داده می شود؛ پول چای؛ انعام.

**تی پارتی [ti - pārti]** (انگ. tea party) (ا.) میهمانی چای؛ میهمانی که

برای صرف چای برگزار می شود.

تیپولوژی [tipo-loži] (فران. typologie) (ا.) مطالعه تیپ‌ها یا انواع افراد مفاهیم مختلف و طبقه‌بندی آنها از روی خصوصیات مشترکشان؛ تیپ‌شناسی؛ نوع‌شناسی؛ سنخ‌شناسی.

تیپیک [tip - ik] (فران. typique) ۱. (ص.) سنخی؛ نوعی؛ نمونه‌ای؛ نمونه بارز ۲. (عا.) خوش تیپ.

تیپیکال [tipik-āl] (انگ. typical) (ص.) تیپیک \*.

تیتراژ [titr] (فران. titre) (ا.) عنوان: «تیتراژ کتاب»؛ «تیتراژ روزنامه»؛ «تیتراژ دکتر» نیز ← سوتیترا.

تیتراژ [titr-āž] (فران. titrage) (ا.) تیتربندی؛ تهیه عنوان (برای فیلم) ← تیترا.

تیراژ [tirāž] (فران. tirage) (ا.) مجموعه نسخه‌های روزنامه، مجله، کتاب یا هر نوع نشریه که در یک نوبت چاپ می‌شود: «تیراژ فلان کتاب ۵۰۰۰ نسخه است».

تیروئید [tiro'id] (فران. thyroïde) (ا.) (پزش. - جانو.) یکی از غدد داخلی است که در بخش جلویی حنجره پستانداران قرار دارد و در سایر مهره‌داران نیز در نقاط مشابه آن دیده می‌شود نیز ← تیروکسین؛ پاراتیروئید.

تیروکسین [tiroksin] (فران. thyroxine) (ا.) (جانو. - پزش.) نوعی هورمون است که به وسیله غده تیروئید به داخل خون ترشح می‌شود نیز ← تیروئید.

تی شرت [ti-šert] (انگ. T - shirt) (ا.) بلوز بدون یقه با آستینهای کوتاه (که شباهت به حرف T دارد).

**تیفوئید** [tifu'id] (فران. typhoïde) (ا.) (پزش.) نوعی بیماری عفونی و واگیردار است که با تب دائم و بروز لکه‌های قرمز رنگ روی سینه و شکم و پشت بدن همراه است؛ حصبه.

**تیفوس** [tifus] (فران. typhus) (ا.) (پزش.) نوعی بیماری عفونی و خطرناک که به وسیلهٔ شپش سرایت می‌کند.

**تیک** [tik] (انگ. tic) (ا.) (روان.) ۱. انقباض ناگهانی عصبی که تحت کنترل و ارادی نیست ۲. حرکت غیرارادی عضله.

**تیک آف** [teyk-af] (انگ. take - off) (ا.) لحظه‌ای که جهش و پرش آغاز می‌شود (در حرکت اتومبیل، پرواز هواپیما، ...).

**تیک تاک** [tik-tāk] (فران. tic - tac) (اصت.) صدای خشکی که تکرار می‌شود: «تیک تاک ساعت».

**تیم** [tim] (انگ. team) (ا.) گروه؛ اکیپ\*: «تیم پزشکی»؛ «تیم مهندسی»؛ «تیم امداد»؛ «تیم ورزشی».

**تیم** [tim] (انگ. thyme) (ا.) (گیا.) آویشن.

**تیموس** [timus] (فران. thymus) (ا.) (جانو.) یکی از غدد درون‌ریز است که معمولاً در بخش گردن یا سینهٔ بسیاری از مهره‌داران وجود دارد.

**تین ایجر** [tin - eyjer] (انگ. teen ager) (ا.) به جوانانی اطلاق می‌شود که سن آنها بین ۱۳ تا ۱۹ سال است.

**تیوب** [tiyub] (انگ. tube) (= تیوپ) (ا.) لاستیک تویی چرخ در وسایل نقلیه.

**تی.وی.گیم** [ti - vi - geym] (انگ. T. V. game) بازی تلویزیونی که به وسیلهٔ کامپیوترها یا پروسسورهای کوچک تهیه می‌شود و برای سرگرمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

## ج

**جارگون** [jārgon] (انگ. jargon) (ا.) (زبان.) زبان حرفه‌ای نیز ←

پی‌جین.

**جاز** [jāz] (انگ. آمریکایی jazz) (ا.) (موس.) نوعی موسیقی که به سبک موسیقی ضربی سیاهان آفریقا ساخته شده است؛ موسیقی جاز: «جاز زدن» (نواختن جاز).

**جامبوجت** ← جمبوجت.

**جت** [jet] (انگ. jet) (ا.) هواپیمایی که با موتور جت کار می‌کند.

**جغرافی** ← جغرافیا.

**جغرافیا** [joqrāfiyā] (فران. géographie) (ا.) دانشی که به مطالعه و بررسی پدیده‌های فیزیکی، طبیعی، سیاسی و اقتصادی نقاط مختلف کره زمین می‌پردازد.

**جک [jak]** (انگ. jack) (۱.) (مکان.) نوعی اهرم است که برای بالا بردن و نگاهداشتن اتومبیل یا ماشینهای سنگین به کار می‌رود.  
**جمبوجت [jambo-jet]** (انگ. jumbo-jet) (۱.) هواپیمای جت با بدنه بزرگ ← جت.

**جنتلمن [jentel-man]** (انگ. gentleman) (ص.) ۱. نجیب، نجیب‌زاده  
 ۲. (تد.) خوش پوش ۳. باوقار: «خیلی جنتلمن است»؛ «مرد جنتلمن».  
**جنرال [jeneral]** (انگ. general) (۱.) ۱. ژنرال \* ۲. عمومی؛ کلی.  
**جودو [judo]** (انگ. judo، از ژاپنی) (۱.) نوعی ورزش که به آموزش دفاع از خود بدون استفاده از سلاح می‌پردازد.

**جوک [jok]** (انگ. joke) (۱.) ۱. داستان کوتاهی که به منظور خنداندن دیگران ساخته می‌شود: «جوک دسته اول»؛ «جوک بی مزه»؛ «جوک بی ادبانه!» ۲. که مضحکه و مایه خنده است؛ مسخره؛ مضحک: «کارهایش جوکه»؛ «قیافه اش جوکه»؛ «سرتا پا جوکه».  
**جوکر [joker]** (انگ. joker) ← ژوکر.

**جولای [julay]** (انگ. july) (۱.) هفتمین ماه از سال میلادی؛ ژوئیه \*.  
**جون [jun]** (انگ. june) (۱.) ششمین ماه از سال میلادی؛ ژوئن \*.  
**جیپ [jip]** (انگ. jeep) (۱.) اتومبیل کوچک شاسی بلند، دارای موتور قوی و چهارچرخ متحرک که برای گذشتن از جاده‌های ناهموار ساخته شده است و بیشتر در مأموریت‌های نظامی و کوهستانی از آن استفاده می‌شود.  
**جیپسی [jipsi]** (انگ. gypsy) (۱.) کولی؛ چادرنشین.

**جین I [jin]** (انگ. jean) (۱.) نوعی پارچه کتانی ضخیم و محکم که از آن لباس کار و لباس غیررسمی می‌دوزند: «شلوار جین»؛ «دامن جین»؛ «مانتوی جین» II (انگ. gin) (۱.) نوعی مشروب الکلی.



چاپ استیک [čāp-estik] (انگ. chopsticks، اسم جمع از چینی) (۱).  
دو چوب بلند و باریک که (در بعضی از کشورهای آسیایی مانند ژاپن و  
چین) برای برداشتن غذا به کار می‌رود.

چاچا [čā - čā] (فرانز، از آمریکای جنوبی cha - cha - cha) (۱). نوعی  
رقص که در اصل مکزیکی است و مأخوذ از رقصهای رامبا و مامبو است.  
چارت [čārt] (انگ. chart) (۱). نمودار؛ نقشه؛ نگاره: «چارت سازمانی»  
نیز ← فلوچارت.

چاینیز [čāyniz] (انگ. chinese) (ص.). چینی؛ مربوط به چین:  
«رستوران چاینیز».

چتول [čatval] (= چتور) (روس.). (۱). واحد اندازه‌گیری که تقریباً معادل  
۱۲۰ گرم است.

چدار [čedār] (انگ. cheddar) (ا. از انواع پنیر.

چرونس [červons] (روس. (ا. واحد پول روسیه معادل ده روبل.

چک [ček] I (فران. chèque) (ا. (بانکد. نوشته‌ای است که یک شخص به وسیله آن اجازه می‌دهد که مبلغ معینی را از حساب بانکی او بردارند یا به کسی دیگر حواله کنند: «چک بی محل» (چکی است که موجودی حساب آن کمتر از مبلغ چک باشد)؛ «چک مسافرتی» (تراولرز چک) (چک تضمین شده‌ای است با رقم مشخص که بیشتر در مسافرتها استفاده می‌شود و دارنده آن یکبار در هنگام دریافت آن را امضاء کرده است و در هنگام هزینه کردن نیز با ارائه مدرک شناسایی یکبار دیگر آن را امضاء می‌کند. این چکها از نظر سرقت بیمه شده‌اند و به وسیله مؤسسه صادرکننده که اغلب بانکها هستند به سرعت جایگزین می‌شوند) II (انگ. check) (ا. بازبینی؛ رسیدگی: «چک کردن» نیز ← کنترل.

چکاپ [čekāp] (انگ. check up) (ا. بازرسی کلی؛ معاینه عمومی؛ آزمایش پزشکی.

چمدان [čamadān] (روس. ، از فارسی جامه‌دان) (امر.) کیف بزرگ (از جنس چرم، برزنت، مشماعت، یا پارچه ضخیم و...) که در آن لباس و غیره می‌گذارند و با خود به مسافرت می‌برند نیز ← ساک.

چیپ [čip] (انگ. cheap) (ص.) پست؛ ناچیز؛ حقیر؛ ارزان.

چیپس [čips] (انگ. chips) (ا. ورقه نازک سیب‌زمینی که در روغن سرخ شده است: «یک بسته چیپس».

چیز [čiz] (انگ. cheese) (ا. پنیر: «چیزبرگر»<sup>\*</sup>.

چیزبرگر [čiz-berger] (انگ. cheese burger) (ا. همبرگری که روی

آن پنیر مخصوص گذاشته باشند ← همبرگر.

چیلی [čili] (انگ. chili، از مکزیکی) (۱.) پودر فلفل قرمز تند.

چین چِلا [čincillā] (فران.، انگ. chinchilla) (۱.) ۱. (جانو.) نوعی

پستاندار که در پرو و شیلی زندگی می‌کند ۲. پوست حیوان مزبور که زیبا

و قیمتی است.

چیکن [čiken] (انگ. chicken) (۱.) جوجه: «چیکن کاری» (خوراک

جوجه که با پودر کاری درست شده است)؛ «چیکن کباب» (جوجه کباب)

نیز ← فراید چیکن.

چیلر [čiler] (انگ. chiller) (۱.) دستگاه سردکننده در سیستم تهویه

مطبوع.





دابل [dabel] ← دابل؛ دبل.

داتا ← دیتا.

دادا [dādā] (فران. dada) ← دادائیسم.

دادائیسم [dādā'ism] (فران. dadaisme) (ا.) (ادب.) مکتبی است

که به ثبات و دوام هیچ امری امید ندارد و چیزی را در زندگی

پابرجا و محکم نمی‌شمارد. بنای این مکتب بر نفی بوده است نیز ←

سوررئالیسم.

داروینیسیم [dārvīn-ism] (فران. darwinisme) (ا.) به مجموعه

نظریه‌های داروین (Darwin) و طرفداران او اطلاق می‌شود.

داشبورد [dāšbord] (انگ. dashboard) (ا.) صندوق کوچکی که در

قسمت جلوی داخل اتومبیل در سمت راست فرمان قرار دارد و در آن

ابزارهای کوچک و ضروری اتومبیل را قرار می دهند.

داکومان [dākumān] (فران. document) (۱.) سند؛ مدرک.

داکیومنٹ [dākyument] (انگ. document) (۱.) داکومان\*.

داگی بگ [dāgi-bag] (انگ. doggie bag) (۱.) پس مانده و استخوانهای غذا که از رستوران یا میهمانی که در کیسه می کنند و برای سگ خانگی به منزل می برند.

دامبل ← دمبل.

دانتل [dāntel] (فران. dentelle) (۱.) نوعی پارچه توری: «بلوز دانتل».

دانس [dāns] (فران. danse) (۱.) رقص نیز ← دانسینگ؛ ته دانسان.

دانسینگ [dānsing] (انگ. dancing) (۱.) محلی که برای رقصیدن در نظر گرفته شده است نیز ← ته دانسان.

دایناسور [dāynāsor] (انگ. dinosaur) (۱.) (جانور.) خزنده مشخص دوران دوم زمینشناسی که از ابتدای دوره تریاس تا اواخر دوره کرتاسه زندگی کرده است. قد آن از یک تا ۵۰ متر می رسیده است.

د. او. آ [de - 'o - 'a] (فران. D. E. A., مخفف Diplômes d'Etudes Approfondis) (۱.) دوره بعد از فوق لیسانس و قبل از دکترا (در کشور فرانسه) نیز ← ام. فیل.

دایو [dāyv] (انگ. dive) (۱.) تخته ای که از روی آن به داخل آب شیرجه می روند؛ تخته شیرجه.

دئودورانت [de'odorānt] (انگ. deodorant) (۱.) ۱. ماده ای که بوی بد را از بین می برد یا پنهان می سازد؛ بوبر؛ ضدبو ۲. هر ماده معطر که برای خوشبو کردن بدن به کار می رود نیز ← ادوتوالنت؛ ادوکلن؛

اسپری.

**دبل** [dabel] (انگ. double) (ا.) مجدد؛ دوباره؛ دوپل\*.

**دبل چک** [dabel - ček] (انگ. double - check) «دبل چک کردن»

(بازرسی مجدد کردن؛ بازیابی دوباره کردن).

**دبلیوسی** [dabel-yu-si] (انگ. W. C.، مخفف water closet) (ا.)

مستراح؛ توالت.

**دبی** [debi] (انگ. débit) (ا.) (مکا.) مقدار مایع یا گازی است که توسط

منبعی در واحد زمان به دست می‌آید.

**دپارتمان** [depārtemān] (فران. département) (ا.) بخش

سازمان یافته اداری.

**دپرسیون** [depresi-yon] (فران. dépression) ۱. (ا.) (روان.) حالت

مرضی عاطفی است که با احساس نومیدی، بی‌کفایتی، گناه، ترس و

بی‌ارزشی همراه است؛ افسردگی؛ غمگینی؛ روان - افسردگی ۲. (نجد.)

پائین افتادگی یک نقطه از افق چشم ناظر است که به وسیله

زاویه‌ای که شعاع رؤیت نقطه با افق می‌سازد سنجیده می‌شود؛

انخفاض افق.

**دترژان** [deteržān] (فران. détergent) (ا.) (شیم. - دارو.) موادی که

مانند صابون برای پاک کردن رویه‌ها به کار می‌روند ولی خلاف صابون

مستقیماً از روغن‌ها و چربی‌ها مشتق نشده‌اند؛ زدایا.

**د. د. ت** [de - de - te] (فران. D. D. T.، مخفف Dichloro

Diphényl Trichlorethane) (ا.) جسمی است سفید، جامد با بوی

مخصوص که به عنوان حشره کش به کار می‌رود.

**ددی** [dadi] (انگ. daddy) (ا.) عنوانی است که در بعضی از خانواده‌های

به اصطلاح فرنگی مآب ایرانی به «پدر» اطلاق می‌شود؛ بابا نیز ← پاپا.  
**دراپ بال** [d(e)rāp-bāl] (انگ. drop ball) (ا. (ورز. [در بازی  
 فوتبال] عمل انداختن توپ بین دو بازیکن از دو تیم رقیب برای شروع  
 مجدد بازی.

**دراگ استور** [derāg-estor] (انگ. drug store) (ا. داروخانه بزرگی که  
 در آن معمولاً اجناس دیگری نیز مانند لوازم آرایش، لوازم بچه، وسایل  
 ورزش، اسباب بازی، اشیاء کوچک و لوکس و... می‌فروشند.

**درام** [derām] (فران. drame) (ا. (نما. ۱. نمایشنامه و داستان اعم از  
 شاد یا غم‌انگیز ۲. (تد. نمایشنامه و داستان غم‌انگیز ۳. (تد. اسفبار؛  
 ناجور: «اوضاعش خیلی درام است».

**دراماتیک** [derāmatik] (فران. dramatique) (ص نسب. (نما.  
 منسوب به درام؛ نمایشنامه‌ای؛ نمایشی: «هنرهای دراماتیک».

**دراور** [drāwer] (انگ. drawer) (ا. قفسه کشودار.  
**درای کلینینگ** [derāy-kelining] (انگ. dry cleaning) (ا.  
 خشکشویی.

**دراوین سینما** [derāyv-in-sinemā] (انگ. drive - in cinema) (ا.  
 شکلی از سینما در هوای آزاد؛ سینمای ماشین‌رو.

**درتی** [derti] ← دیرتی.  
**درشکه** [doroške] (روس. (ا. اتاقکی که دارای چرخ است و با اسب  
 کشیده می‌شود. درشکه در زمان قدیم برای حمل مسافر به کار می‌رفته و  
 امروزه جای خود را به وسایل نقلیه موتوری داده است: «درشکه‌چی» نیز  
 ← تاکسی.

**درم -** [derm -] (فران. ، انگ. - derm) (پیشو. - پسو. دارای ریشه

یونانی و به معنی «پوست».

دریل [derel] (انگ. drill) (۱.) متۀ برقی.

درینک [d(e)rink] (انگ. drink) (۱.) ۱. نوشابه ۲. نوشابه الکلی.

دزانیفکته [dezānfekte] (فران. désinfecté) (ص. ۱.)

۱. ضد عفونی شده؛ گندزدوده ۲. (عا. - تد.) مکش مرگ‌ما.

دسر [deser] (فران. dessert) (۱.) میوه یا شیرینی که بعد از غذا می‌خورند

نیز ← آوردور.

دسی - [desi -] (فران. déci) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه لاتینی

به معنی یک دهم. مثلاً در سلسله متری دسی متر. (دهم متر)، دسی لیتر

(دهم لیتر) و... نیز ← دکا.

دسی لیتر [desi - litre] (فران. déci litre) (۱.) یک دهم لیتر ← لیتر.

دسیمال [desimāl] (فران. décimal) (۱.) (ریاض.) از عدد ۱۰ درست

شده است و به عنوان مبنای عدد شماری به کار می‌رود؛ اعشاری:

«عددشماری دسیمال»؛ «کسر دسیمال»؛ «عدد دسیمال».

دسیمتر [desi-metr] (فران. décimètre) (۱.) یکدهم متر.

دسی نرمال [desi-normāl] (فران. décinormal) (۱.) (شیم. - دارو.)

دهم نرمال: «محلول دسی نرمال» (یک دهم والانس گرم هر ماده در یک

لیتر آب).

دشارژ [dešarž] (فران. décharge) (۱.) تخلیه انرژی الکتریکی

ذخیره شده [از باتریها] نیز ← شارژ.

دفرمه [deforme] (فران. déformé) (ص.) از ریخت افتاده؛ از شکل

افتاده.

دفس [defos] «دفس کردن» (از فعل فرانسوی se défausser) [در بازی

با ورق [کارت غیرقابل استفاده یا مزاحم را از میان کارتهای دست خود خارج کردن.

**دفیله** [defile] (فران. défilé) (۱.) رژه: «دفیله مد» (رژه مانکنها در سالن نمایش مد و در مقابل تماشاگران)؛ «دفیله رفتن» (رژه رفتن).  
**دک** [dek] (از انگ. tape deck) (۱.) مجموعه دستگاه کاست خوان یا نوارخوان.

**دکا** - [dekā] (فران. déca) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی عدد ده: «دکا گرم»؛ «دکالیترا»؛ «دکامتر».

**دکا گرم** [dekā-geram] (فران. déca gramme) (۱.) ده گرم.

**دکالیترا** [dekā-litr] (فران. déca litre) (۱.) ده لیتر.

**دکامتر** [dekā-metr] (فران. décamètre) (۱.) ده متر.

**دکتر** [doktor] (فران. docteur) (۱.) ۱. که بالاترین مراحل تحصیل را در رشته خاصی طی کرده باشد: «دکتر حقوق»؛ «دکتر طب»؛ «دکتر ادبیات»؛ «دکتر فیزیک» ۲. (تد.) دکتر طب؛ پزشک: «مطب دکتر»؛ «ویزیت دکتر».

**دکترا** [doktorā] (فران. doctorat) (۱.) درجه دکتری: «دکترای حقوق»؛ «دکترای طب» ← دکتر.

**دکترین** [doktorin] (فران. doctrine) (۱.) نظریه؛ اندیشه؛ فکر؛ آموزه نیز ← تز؛ هیپوتز.

**دکلمه** [deklame] «دکلمه کردن» (فران. déclamer) قطعه‌ای را با آوای رسا و آهنگ مناسب و با ژست‌های مطابق کلام اجرا کردن: «خیلی قشنگ دکلمه می‌کند».

**دکوپاژ** [dekupaz] (فران. découpage) (۱.) (سینم.) تقطیع یا برش

فیلم.

**دکور** [dekor] (فران. décor) (ا. ۱). ۱. (نما. - سینم.) مجموعه اشیا و اثاثیه‌ای که در صحنه نمایش قرار می‌دهند ← دکوراتور ۲. مجموعه وسایل و اثاثه خانه نیز ← دکوراسیون.

**دکوراتور** [dekor-ātor] (فران. décorateur) (ا. ۱). که کارهای مربوط به دکوراسیون را انجام می‌دهد: «دکوراتور صحنه» ← دکوراسیون؛ دکور.  
**دکوراتیو** [dekorātiv] (فران. décorative) (ص.). تزینی؛ مربوط به دکوراسیون.

**دکوراژه** [dekorāže] (فران. découragé) (ص.). مأیوس؛ نومید: «دکوراژه کردن»؛ «دکوراژه شدن».

**دکوراسیون** [decorasyon] (فران. décoration) (ا. ۱). ۱. (نما. - سینما.) عمل تزین صحنه نمایش یا فیلم و قرار دادن اشیا و وسایل در جای مناسب ۲. عمل تزین و قرار دادن وسایل و اثاثه خانه در جای مناسب ۳. (تد.) دکور: «دکوراسیون خانه‌اش را عوض کرده است».

**دگم** [dogm] (فران. dogme) (ا. ۱). ۱. عقیده جزمی ۲. (ص.). که در مورد معتقدات خود جزمی است؛ متعصب.

**دگماتیسم** [dogm-ātism] (فران. dogmatisme) (ا. ۱). تعصب افراطی در معتقدات؛ خشک‌اندیشی؛ جزم‌گرایی؛ جزم‌اندیشی.  
**دگماتیک** [dogmātik] (فران. dogmatique) (ص.). خشک‌اندیش؛ جزمی؛ جزم‌گرا ← دگماتیسم.

**دلار** [dolār] (انگ. dollar) (ا. ۱). واحد پول ایالات متحده آمریکا: «دلار آزاد»؛ «دلار رسمی».

**دلتا** [deltā] (فران. delta. یو. delta) (ا. ۱). چهارمین حرف از الفبای یونانی به

شکل Δ ۲. (زمیند.) تلی از خاک یا رسوب که جلوی مسیر رودخانه‌ای را می‌گیرد و آن را به دو شاخه تقسیم می‌کند و جزیره‌ای در مصب رود به وجود می‌آورد.

**دلفین [dolphin]** (انگ. dolphin) (۱.) (جانو.) پستاندار دریایی که دارای سر دراز مسلح به دندان است.

**دلکو [delco]** (فران. delco، از انگ.، مخفف Dayton Engineering Laboratories Company) (۱.) ۱. سیستم روشن کردن موتورهای انفجاری با استفاده از بوبین رمکورف ۲. بوبین رمکورف.

**دلیجان [delijān]** (فران. diligence) (۱.) وسیله نقلیه‌ای که با اسب کشیده می‌شود و برای حمل و نقل مسافر مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

**دماگوژی [demāgoži]** (فران. démagogie) (۱.) (سیا.) عوام‌فریبی و سوء استفاده از احساسات و عواطف مردم برای پیشرفت مقاصد سیاسی؛ مردم‌فریبی.

**دمبل [dambel]** (انگ. dumb-bell) (۱.) (ورز.) ابزاری است سنگین دارای دسته‌ای کوتاه و دو سر گرد که در بدنسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ورزشکار هر یک از دمبل‌ها را در یک دست می‌گیرد و ضمن باز و بسته کردن دست، عضلات بازو، پشت بازو، ساعد و کتف را تقویت می‌کند.

**دمده [demode]** (فران. démodé) (ص.) از مد افتاده؛ که دیگر مد نیست ← مد.

**دموکرات [demokrāt]** (فران. démocrate) (۱.) ۱. (سیا.) که طرفدار

دموکراسی است ۲. که در مورد افراد زیرنظر یا سلطه خود با دموکراسی رفتار می‌کند: «رئیس دموکرات»؛ «پدر دموکرات» نیز ← دموکراسی.

**دموکراتیک** [demokrātik] (فران. démocratique) (ص.) مربوط به دموکراسی: «حکومت دموکراتیک».

**دموکراسی** [demokrasi] (فران. démocratie) (ا.) (سیا.) حکومت مردم بر مردم و برقراری تساوی بین افراد جامعه و برخوردار کردن آنها از آزادیها و ارزشهای یکسان اجتماعی و نیز دخالت دادنشان در تصمیمگیریهای زندگی فردی و اجتماعی.

**دموگرافی** [demogrāfi] (فران. démographie) (ا.) بررسی وضع جمعیت و چگونگی رشد آن در جهان؛ جمعیت‌شناسی. **دمونستراسیون** [demonstrā-siyon] (فران. démonstration) (ا.) (سیا.) تظاهرات دسته‌جمعی.

**دندرون** [dandron] (فران. dendron) (ا.) (جانو.) دندریت. **دندریت** [dandrit] (فران. dendrite) (ا.) (جانو.) زائیده کوتاه و منشعب یاخته عصبی است که جریان عصبی را به داخل یاخته هدایت می‌کند؛ دندرون.

**دو** [do] (فران. do) (ا.) (موس.) ۱. نخستین نوت از نوت‌های هفتگانه موسیقی است ۲. علامتی که نمایانگر نوت دو است.

**دوئل** [do'el] (فران. duel) جنگی است بین دو نفر که در آن پیروزی از آن کسی است که زودتر روی دیگری سلاح بکشد و او را از پای درآورد. **دوبل** [dubl] (فران. double) (ق.) دو برابر؛ دوچندان: «حقوقش دوبل شده است»؛ «حسابداری دوبل» (حسابداری دوطرفه؛ بستانکار و

بدهکار) نیز ← سوبل.

**دوبلاژ** [dubl-āž] (فران. doublage) (ا.) (سینم.) مکالمهٔ فیلم را از

زبانی به زبان دیگر برگرداندن نیز ← دوبله؛ دوبلور.

**دوبلور** [dublör] (فران. doublure) (ا.) (سینم.) که در برگردان صدای

یک فیلم از زبان اصلی به زبان دیگر به جای هنرپیشهٔ فیلم حرف می‌زند

← دوبله؛ دوبلاژ.

**دوبله** [duble] (فران. doublé) (امف.) ۱. فیلمی که مکالمهٔ آن از زبانی

به زبان دیگر برگردانده شده باشد: «فیلم انگلیسی دوبله به فارسی»

۲. (تد.) **دوبل** <sup>\*</sup>: «حقوقش دوبله شده است».

**دوپینگ** [doping] (انگ. doping) (ا.) ۱. وسیله‌ای که در کسی یا چیزی

مصنوعاً نیرویی موقتی کاذب ایجاد می‌کند ۲. نیروی کاذب حاصل از

داروهای غیرمجاز.

**دوز** [doz] (فران. ، انگ. dose) (ا.) (دارو.) مقدار مصرف؛ یک مقدار از

عامل درمانی (دارو یا اشعه) که در یک نوبت تجویز می‌شود.

**دوزاژ** [doz-āž] (فران. dosage) (ا.) (دارو.) تعیین مقدار مصرف (دارو

یا اشعه).

**دوسیه** [dosiye] (فران. dossier) (ا.) (ناد.) پرونده.

**دوش** [duš] (فران. douche) (ا.) ابزاری است مرکب از یک لولهٔ بلند و

باریک و نیز یک دهانهٔ آبپاش که به منظور شست و شوی سر و بدن در

حمام نصب می‌شود: «دوش دستی» (دوشی که دهانهٔ آب‌پاش آن ثابت

نیست)؛ «دوش گرفتن» (زیر دوش رفتن؛ زیر دوش رفتن و خود را

شستن) **توضیح**: این ترکیب ترجمه‌ای است از اصطلاح فرانسوی

prendre une douche و انگلیسی to take a shower.

- دوشس [došes] (فران. duchesse) (۱.) همسر دوک ← دوک.
- دوک [duk] (فران. duc) (۱.) شخصی که لقب اشرافی دوک را بر خود دارد و این لقب بعد از پرنس بالاترین لقب اشرافی بوده است نیز ← دوشس نیز ← پرنس.
- دولفین ← دلفین.
- دولوکس [do-luks] (فران. de luxe) (ص.) آنچه که لوکس است ← لوکس.
- دون ژوان [don-žuan] (فران. Don Juan) (۱.) عاشق پیشه.
- دی - [di -] (فران. di - ، از لاتین) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی، که در کلمات علمی به معنی «دو برابر» و «توأم» به کار می رود: «دی اکسید»؛ «دی کلور».
- دیابت [diyābet] (فران. diabète) (۱.) (پزش.) نوعی بیماری که در اثر ازدیاد مقدار قند خون ایجاد می شود؛ بیماری قند؛ مرض قند.
- دیاپازون [diyāpāzon] (فران. diapason) (۱.) (فیز.) ابزار کوچکی فولادی به شکل چنگال دوشاخه که برای امتحان کردن ارتعاشات یا میزان کردن فرکانس صورت به کار می رود.
- دیاره [diyāre] (فران. diarrhée) (۱.) اسهال نیز ← دیسانتری.
- دیاستاز [diyāstāz] (فران. diastase) (۱.) (شیم.) آنزیم \*.
- دیفراگم [diyāfrāgm] (فران. diaphragme) (۱.) (۱.) (جانو.) پرده ماهیچه ای که در حد فاصله سینه و شکم پستانداران قرار گرفته است. در نتیجه بالا آمدن و پایین رفتن این پرده در هنگام عمل دم و بازدم فشار قفسه سینه کم و زیاد می شود. این تغییر فشار موجب انقباض و انبساط ششها می شود؛ پرده جنب؛ حجاب حاجز؛ میان پرده ۲. (عکا.)

پرده‌ای مدور در جلو دوربین عکاسی است که روزنه وسط آن را نسبت به کمی یا زیادی نور، تنگ و گشاد می‌کنند.

**دیاگرام** [diyāgrām] (فران. diagramme) (۱.) نمودار؛ تصویر.

**دیالکتیک** [diyālektik] (فران. dialectique) (۱.) ۱. جست و جوی حقیقت از راه مباحثه ۲. مباحثه منطقی از طریق پرسش و پاسخ؛ مناظره و مباحثه جدلی؛ جدال؛ احتجاج.

**دیالوگ** [diyālog] (فران. dialogue) (۱.) ۱. مکالمه؛ گفت و گوی دوجانبه بین دو فرد یا دو گروه نیز ← مونولوگ ۲. مجموعه صحبت‌هایی که بین پرسوناژهای یک نمایشنامه رد و بدل می‌شود ۳. (ادب.) اثر ادبی که به صورت گفت و گو ارائه می‌شود.

**دیالیز** [diyāliz] (فران. dialyse) (۱.) ۱. عمل جدا کردن کلوئیدهای داخل یک محلول از سایر مواد (بلورنماها) در اثر نفوذ انتخابی یک جدار نیمه تراو است؛ تراکافت ۲. (پزش.) استفاده از خاصیت فوق در مورد بیمارانی که دچار اختلال کلیه هستند، برای گرفتن موادی از خون که از راه ادرار دفع نشده است؛ کلیه مصنوعی.

**دیاموند** [diyāmond] (انگ. diamond) (۱.) الماس.

**دیپارتمنت** [dipārtment] (انگ. department) (۱.) دپارتمان\*.

**دپرشن** [diprešen] (انگ. depression) ← دپرسیون.

**دیپلم** [diplom] (فران. diplôme) (۱.) ۱. گواهینامه‌ای که پس از گذراندن یک دوره آموزشی به شخص داده می‌شود: «دیپلم خیاطی»؛ «دیپلم آرایشگری» ۲. گواهینامه پایان دوره دبیرستان: «دیپلم ریاضی»؛ «دیپلم طبیعی» نیز ← دیپلمه.

**دیپلمات** [diplomāt] (فران. diplomate) (۱.) (سیا.) در لغت به معنی

- سیاستمدار یا دانشمند علم سیاست است، ولی عموماً به اعضای هیئتهای نمایندگان سیاسی هر کشوری در کشور دیگر اطلاق می‌شود.
- دیپلماسی** [diplomāsi] (فرانز. diplomatie) (ا.) (سیا.) فن یا هنر اداره روابط خارجی یک کشور.
- دیپلمه** [diplome] (فرانز. diplôme) (ص. - ا.) که دیپلم گرفته است: «دیپلمه مامایی»، «دیپلمه طبیعی»، «دیپلمه خانه‌دار»، «دیپلمه بیکار!» ← دیپلم.
- دی پورت** [diport] (انگ. deport) «دی پورت کردن» اخراج کردن.
- دیت** [deyt] (انگ. date «تاریخ») «دیت گذاشتن» (تاریخ ملاقات تعیین کردن) ← راندو و نیز ← آپ تودیت.
- دیتا** [deytā] (انگ. data) (ا.) یافته‌ها، مفروضات؛ داده‌ها؛ اطلاعات خام.
- دیتا بانک** [deyta bānk] (انگ. data bank) (ا.) (انف.) مجموعه‌ای است که در آن اطلاعات مشخصی را به صورت متمرکز و با سیستم انفورماتیک نگهداری می‌کنند و با اولویتهای مشخصی در اختیار استفاده کنندگان قرار می‌دهند؛ بانک اطلاعاتی؛ بانک اطلاعات.
- دیجستيو** [dijestiv] (انگ. digestive) (ص.) هضم کننده؛ گوارنده.
- دیجیتال** [dijital] (انگ. dijital) (ص.) عددی، رقمی.
- دیرتی** [derti] (انگ. dirty) (ص.) کثیف؛ بی ادبانه.
- دیرتی جوک** [derti-jok] (انگ. dirty joke) (ا.) جوک بی ادبانه ← جوک.
- دیرکسیون** [direksiyon] (فرانز. direction) (ا.) راستا؛ سو؛ جهت.
- دیزاین** [dizāyn] (انگ. design) (ا.) طرح.

**دیزل [dizel]** (فران. diesel) (۱.) موتور احتراقی که مصرف آن به جای بنزین، گازوئیل است.

**دیژیتال [dižital]** (فران. digitale) ۱. (۱.) (دارو.) گلیکوزیدهای قلبی که نیروی انقباض قلب را بدون افزایش نیاز به اکسیژن زیاد می‌کند و در درمان نارسائیهای قلبی به کار می‌روند ۲. (دارو.) برگهای خشک شده گیاه گل انگشتانه که باعث تقویت قلب و منظم شدن ضربه‌های آن و افزایش خون می‌شود و همچنین باعث افزایش دفع ادرار می‌گردد ۳. (ص.) عددی؛ رقمی: «ساعت دیژیتال».

**دیسانتري [disānteri]** (فران. dysenterie) (۱.) (پزش.) اسهال؛ اسهال خونی نیز ← دیاره.

**دیسک [disk]** (فران. disque) (۱.) ۱. (ورز.) صفحه چوبی یا فلزی یا پلاستیکی که ورزشکاران آن را در میدان ورزش پرتاب می‌کنند: «پرتاب دیسک» ۲. (انف.) حافظه جانبی کامپیوتر که زمان دستیابی به آن کندتر از حافظه اصلی است و برای نگهداری سیستمها، برنامه‌ها یا داده‌ها به کار می‌رود ۳. (پزش. - جانو.) لایه‌ای از بافت پیوندی فیبری که در فواصل مهره‌های ستون فقرات وجود دارد (← دیسکوپاتی) ۴. (تد. - عا.) بیماری دیسک ← دیسکوپاتی.

**دیسکت [disket]** (فران. disquette) (۱.) (انف.) دیسک کوچک با ظرفیت کمتر از دیسک معمولی، که بیشتر در کامپیوترهای شخصی (P.C.) مورد استفاده قرار می‌گیرد ← دیسک.

**دیسکوپاتی [disco-pāti]** (فران. discopathie) (۱.) (پزش.) بیماری مربوط به ستون فقرات است، و زمانی به وجود می‌آید که بافت پیوندی فواصل مهره‌های ستون فقرات به دلایلی از بین برود، ساییده شود یا

پاره شود و باعث تغییر در فاصله طبیعی بین مهره‌ها، اشکال در حرکت مهره‌ها و نهایتاً سایدگی استخوانها و چسبیدن مهره‌ها به یکدیگر شود توضیح: در اصطلاح معمول و عامیانه از این بیماری به عنوان «دیسک» یاد می‌شود.

**دیسکوتک [diskotek]** (فران. discothèque) (۱). محل رقص که در آنجا آهنگهای ضبط‌شده روی نوار یا صفحه را پخش می‌کنند نیز - دانسینگ.

**دیسپیلین [disipilin]** (فران. discipline) (۱). ۱. نظم و ترتیب؛ انضباط: «دیسپیلین نظامی»؛ «دیسپیلین اداری»؛ «دیسپیلین اقتصادی»؛ «دیسپیلین در محیط کار»؛ «دیسپیلین در منزل» ۲. رشته خاص تحقیقی یا تحصیلی: «دیسپیلین علوم».

**دیفتری [difteri]** (فران. diphtérie) (۱). (پزش.) نوعی بیماری میکروبی و واگیردار است که با بروز غشای خاکستری رنگ و نرمی روی حلق و حنجره مشخص می‌شود؛ خناق.

**دیفتونگ [diftong]** (فران. diphtongue) (۱). (آوا.) واژه‌ای است که در جریان تولید آن، حالت اندامهای گویایی دستخوش تغییر می‌شود (مانند واژه مرکب [au] در واژه انگلیسی [haus] house)؛ واژه مرکب؛ واژه دوتایی.

**دیفرانسیل [difransiyel]** (فران. différentiel) (۱). (۱). (مکان.) دستگاهی است در اتومبیل که نیروی لازم را بنابر احتیاج چرخها به آنها منتقل می‌کند. در اتومبیلهایی که چرخهای عقب آنها متحرکند و می‌چرخند، چرخش دورانی موتور از طریق میل لنگ و گاردان به دیفرانسیل می‌رسد و سپس به چرخهای عقب منتقل می‌شود. اتومبیلهایی

که چرخ جلوی آنها متحرک است، دیفرانسیل ندارند ۲. «محاسبه دیفرانسیل» (ریاضه). بخشی از علوم ریاضی که به مطالعه تغییرهای بینهایت کوچک توابع ریاضی می‌پردازد.

**دیفن باخیا** [difen - bāxiyā] (آلما. dieffenbachia) (ا.) (گیا). گیاهی است از سرزمین آمریکا، با ساقه‌ای ساده که سرتاسر آن پوشیده از برگهای غلافی رنگارنگ و خالدار است. سازش این گیاهان با محیط آپارتمان گرم حتی با نور کم خوب است.

**دیکتاتور** [diktātor] (فران. dictateur) (ا.) ۱. که با قدرت و زور افکار و عقاید خود را به دیگران تحمیل می‌کند؛ مستبد؛ خودرأی ۲. (سیا). زمامداری که به‌طور غیرقانونی اختیارات و قدرت حکومت را به دست خود بگیرد و برای مردم نقشی در حکومت قایل نباشد.

**دیکتاتوری** [diktātor-i] (فران. - فا.) (حامص.) (سیا). حکومت دیکتاتور ← دیکتاتور.

**دیکته** [dikte] (فران. dictée) (ا.) املا: «دیکته گفتن»؛ «امتحان دیکته»؛ «دیکته کردن» (مطلبی را به دیگری گفتن و برای او خط‌مشی تعیین کردن).

**دیکسیونر** [diksiyoner] (فران. dictionnaire) (ا.) کتابی است که واژه‌های زبان را به صورت منظم و مسلسل فهرست می‌کند و اطلاعاتی در مورد هر یک از آنها به دست می‌دهد؛ فرهنگ.

**دین** [din] (فران. dyne) (ا.) (فیز.) واحد نیرو در دستگاه C.G.S. و برابر با  $10^{-5}$  نیوتون است ← نیوتون.

**دینام** [dinām] (فران. dynamo) (ا.) (مکاند.) دستگاهی که انرژی مکانیکی را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند.

**دینامیت** [dināmit] (فران. dynamite) (۱.) ماده منفجره‌ای است که از آغشته کردن نیتروگلیسرین و مواد جامد یا متخلخل دیگر (از قبیل نیترات سود، زغال، پارافین، سلولز ...) حاصل می‌شود.

**دینامیک** [dināmik] (فران. dynamique) ۱. (ص.) پراز نیرو؛ متحرک؛ پویا ۲. (ا.) (مکان.) شاخه‌ای از علم مکانیک که در آن تغییرات حرکت اجسام مادی در اثر نیرو، از نظر ریاضی و فیزیکی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ نیروشناسی نیز ← استاتیک؛ سینماتیک؛ مکانیک.

**دینگ** [ding] (انگ. ding) (۱.) صدایی شبیه به صدای زنگ.  
**دینوسور** [deynosor] ← دایناسور.

**دیوپتری** [diyoptri] (فران. dioptrie) (۱.) واحدی است که برای سنجش توان دستگاه‌های نوری به کار می‌رود. توان یک عدسی، متناسب است با عکس فاصله کانونی آن، توان عدسیهای همگرا مثبت، و توان عدسیهای واگرا منفی است.

**دیوتی فری شاپ** [diyuti-f(e)ri-šāp] (انگ. duty free shop) (۱.) فروشگاه‌ای که در مرزهای خروجی کشورها قرار دارد و برخی از اجناس را بدون مالیات می‌فروشد.

**دیود** [diyod] (فران. diode) (۱.) ساده‌ترین نوع لامپ که از دو قطب مثبت و منفی تشکیل شده و برای یکسو کردن جریان متناوب به کار می‌رود؛ لامپ دوقطبی.





ر [re] (فران. ré) (ا.) (موس.) ۱. دومین نوت از نوت‌های موسیقی است  
۲. علامتی است که نمایانگر نوت «ر» است.

راتاتوی [rātatuy] (فران. ratatouille) (ا.) (آشپ.) غذایی که از  
بادنجان، کدو، گوجه‌فرنگی و پیاز سرخ‌شده تهیه می‌شود.

راپورت [rāport] (فران. rapport) (ا.) ۱. گزارش ۲. گزارشی که به  
مافوق می‌دهند و ممکن است جنبهٔ محرمانه و خبرچینی داشته باشد نیز ←  
رپورتر؛ رپورتاژ.

رادار [rādār] (انگ. RADAR، مخفف Radio Detecting and Ranging) (ا.) سیستم یا دستگاه کشف و ردیابی که از طریق ارسال  
امواج الکترومغناطیسی و کنترل برگشت آنها کار می‌کند، و به این وسیله  
جهت و فاصلهٔ شیئی موجود در فاصلهٔ مشخصی را تعیین می‌کند.

رادیات [rādiyāt] ← رادیاتور.

رادیاتور [rādiyātor] (فران. radiateur) (ا.) دستگاهی است که برای خنک کردن موتورهای احتراقی مورد استفاده قرار می‌گیرد.  
رادیان [rādiyān] (فران. radian) (ا.) (ریاض.) واحد اندازه‌گیری زاویه است.

رادیکال [rādikāl] (فران. radical) (ص.) ریشه‌ای؛ اساسی  
۲. (سیا.) طرفدار رادیکالیسم (← رادیکالیسم) ۳. (ریاض.) نشانه  $\sqrt{\quad}$  که در جبر برای تعیین ریشه عدد به کار می‌رود:  $\sqrt[3]{\quad}$  (کعب)؛  $\sqrt{\quad}$  (جذر)؛  
 $\sqrt[3]{27} = 3$ .

رادیکالیسم [rādikāl-ism] (فران. radicalisme) (ا.) (سیا.)  
طرفداری از تغییرات اساسی و ریشه‌ای در جامعه، تجددخواهی.  
رادیوم [rādyom] (فران. radium) (ا.) (شیم.) عنصری است کمیاب و قیمتی. جسمی است سفیدرنگ، درخشان و موجد گرما. علامت اختصاری آن Ra است.

رادیو - [radyo] (فران. - radio) (پیشو.) در اول نام بعضی از شعبه‌های علوم قرار می‌گیرد و موارد استفاده از رادیواکتیو را در آن شعبه علمی نشان می‌دهد؛ پرتو ← رادیواکتیو؛ رادیوترابی؛ رادیوسکوپی؛ رادیوگرافی؛ رادیولوژی.

رادیو [rādyo] (فران. radio) (ا.) ۱. طریقه انتقال امواج و علایم الکترومغناطیسی بدون استفاده از سیم است. به مقیاس وسیع‌تری این اصطلاح در ارتباطات رادیو تلفنی، رادیوتلگرافی، تلویزیون و رادار مورد استفاده قرار می‌گیرد. در انتقال رادیویی انرژی الکترومغناطیسی به وسیله یک آنتن در فضا منتشر شده به وسیله آنتن گیرنده اخذ می‌شود.

۲. دستگاه گیرنده امواج و علایم الکترومغناطیسی است که توسط فرستنده‌های رادیویی با فرکانسهای مجاز روی طول موجهای مشخصی (اعم از FM و AM) پخش می‌شود. موج FM دارای برد کوتاه و از نظر کیفیت صوت بالاست. باند AM شامل امواج بلند، متوسط و کوتاه است. امواج کوتاه SW برای فاصله زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. امواج MW برای فاصله‌های متوسط و کوتاه و امواج بلند LW منحصرأً برای فاصله‌های کوتاه و فرستنده‌های محلی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**رادیواکتیو** [rādyo-aktiv] (فران. radioactive) (ا.) جسمی که دارای تشعشعات اتمی است؛ که دارای خاصیت رادیواکتیویته است ← رادیواکتیویته.

**رادیواکتیویته** [rādyo-aktivite] (فران. radio - activité) (ا.) خاصیتی که در اثر آن برخی از عناصر قادرند با تغییر در هسته اتم به عنصر دیگر تبدیل شود و این تغییر معمولاً با انتشار ذرات باردار (آلفا یا بتا) و اشعه گاما همراه است؛ رادیواکتیوایی ← رادیواکتیو؛ رادیو.

**رادیویی** [rādyo-'i] (فران. - فا.) (ص نسب.) مربوط به رادیو: «برنامه رادیویی»؛ «مصحف رادیویی» ← رادیو.

**رادیوتراپی** [rādyo-terāpi] (فران. radiothérapie) (ا.) (پزش.) عمل درمان بیماریها از راه تابش اشعه است؛ پرتودرمانی.

**رادیوسکوپی** [rādyo-skopi] (فران. radioscopie) (ا.) (پزش.) معاینه اعضای بدن به وسیله عبور اشعه ایکس برای تشخیص بیماری؛ پرتوینی.

**رادیوگرافی** [rādiyo-g(e)rāfi] (فران. radiographie) (ا.) ایجاد تصویر بر یک صفحه عکاسی به وسیله تابشهایی با طول موج کوتاه، نظیر

اشعهٔ ایکس و اشعهٔ گاما؛ پرتونگاری.

**رادیوگرام** [rādiyo-g(e)rām] (فران. radiogramme) (ا.) ۱. تصویر حاصل از رادیواکتیوایی بر روی یک صفحهٔ حساس عکاسی است. مثل رادیوگرام اشعهٔ ایکس؛ پرتونگاره ۲. (تد.) دستگاهی مرکب از رادیو و گرامافون.

**رادیولوژی** [rādyo-loži] (فران. radiologie) (ا.) علم مربوط به اشعهٔ ایکس و مواد رادیواکتیو و کاربرد آنها در پزشکی و غیره است؛ پرتوشناسی.

**رادیولوژیست** [rādyo-ložist] (فران. radiologiste) (ا.) متخصص رادیولوژی؛ پرتوشناس؛ رادیولوگ.

**رادیولوگ** [rādyo-log] (فران. radiologue) (ا.) رادیولوژیست\*.  
**رادیوم** ← رادیم.

**راسیست** [rāsist] (فران. raciste) (ا. - ص.) طرفدار راسیسم؛ نژادپرست.

**راسیسم** [rāsism] (فران. racisme) (ا.) (سیا.) نظریه‌ای است که بر مبنای فلسفهٔ برتری نژاد استوار شده است و تمام نظریاتی را که مبتنی بر برتری یک نژاد یا قوم بر نژادها و اقوام دیگر است شامل می‌شود؛ نژادپرستی نیز ← آپارتاید.

**راشیتیزم** [rāšitism] (فران. rachitisme) (ا.) (پزش.) نوعی بیماری که در سن رشد و در اثر کمبود ویتامین D و املاح کلسیم بروز می‌کند و سبب تغییر شکل یافتن استخوانها می‌شود؛ نرمی استخوان.

**راک** [rāk] (انگ. rock) (ا.) نام یکی از انواع آهنگها و رقصهای غربی است.

- راک اندرول [rāk-and-rol] (انگ. rock and roll) (ا.) ← راک.
- راکت [rāket] (فران. raquette) (ا.) (ورز.) ابزاری به شکل یک صفحه گرد مسطح یا توری که دارای دسته است و با آن توپ را پرتاب می کنند: «راکت تنیس»؛ «راکت پینگ پنگ».
- راکینگچر [rākin(g)-čer] (انگ. rocking chair) (ا.) نوعی صندلی که مانند گهواره تکان می خورد.
- راگبی ← رگبی.
- راگو [rāgo] (فران. ragoût) (ا.) (آشپ.) نوعی غذای گوشتی متشکل از تکه های گوشت آب پز و سیب زمینی و هویج و پیاز و غیره.
- رامبا [rāmbā] (فران. rumba) (ا.) نوعی رقص که اصل آن کوبایی است.
- رامی [rāmi] (انگ. rummy) (ا.) نوعی بازی ورق.
- ران [rān] (انگ. run) (ا.) (انف.) اجرای برنامه نوشته شده به وسیله کامپیوتر.
- راندمان [rāndemān] (فران. rendement) (ا.) نتیجه؛ بازده: «راندمان کارش خیلی کم است»؛ «راندمانش صفر است».
- راندوو [rāndevu] (فران. rendez-vous) (ا.) قرار ملاقات.
- راندوم [rāndom] (انگ. random) (ا.) الله بختی؛ بختانه؛ الله بختکی.
- رئاكتور [re'āktor] (= رآكتور) (فران. réacteur) (ا.) دستگاهی است که در آن شکافت هسته ای زنجیری به وسیله یک ماده شکافت پذیر به نام سوخت هسته ای (اورانیم، پلوتونیم) انجام می شود.
- رئاكسیون [re'āksiyon] (= رآكسیون) (فران. réaction) (ا.) عکس العمل؛ واکنش.

رئالیست [re'ālist] (= رآلیست) (فرانس. réaliste) (ص.).

۱. حقیقت‌بین؛ واقعگرا ۲. اثری که وابسته به سبک رئالیسم است ←

رئالیسم.

رئالیسم [re'ālism] (= رآلیسم) (فرانس. réalisme) (ا.) (ادب.) مشاهده

دقیق واقعیتهای زندگی، تشخیص درست علل و عوامل آنها و بیان و تشریح و تجسم آنهاست؛ واقعگرایی؛ حقیقت‌جویی نیز ← ناتورالیسم.

رئوستا [re'ostā] (فرانس. rhéostat) (ا.) (فیز.) مقاومت برقی که وقتی در

مدار قرار گیرد امکان تغییر شدت جریان و تنظیم آن را فراهم می‌سازد.

رباط [robāt] ← ربوت.

ربدو شامبر [rob-do-šām(b)r] (فرانس. robe de chambre) (ا.) در

فارسی به مانتوی بلند راحت اطلاق می‌شود که در خانه به تن می‌کنند.

ربوت [robut] (= ربوط = رباط) (انگ. robot) (ا.) دستگاه اتوماتیکی

که می‌تواند در انجام دادن بعضی از کارها جانشین انسان بشود؛ آدم ماشینی.

ربوط ← ربوت.

رپرتاژ ← رپورتاژ.

رپرتر ← رپورتر.

رپرتوار [repertwār] (فرانس. répertoire) (ا.) فهرست و جدولی که

مندرجات آن به راحتی قابل مراجعه است؛ فهرست؛ لیست.

رپورت [report] (انگ. report) (ا.) خبر؛ گزارش: «رپورت دادن».

رپورتاژ [reportāž] (فرانس. reportage) (ا.) گزارش: «رپورتاژ

سیاسی»؛ «رپورتاژ خبری».

رپورتر [reporter] (انگ. reporter) (ا.) خبرگزار؛ گزارشگر: «رپورتر

ورزشی».

رتوش [rotuš] (فران. retouche) (ا.) (عکا.) دستکاری عکس روی فیلم یا شیشه بعد از ظهور به منظور زیبا کردن تصویر: «شش قطعه عکس رتوش نشده».

رز [roz] (فران. rose) (ا.) (گیا.) گل سرخ؛ گل محمدی: «رز صورتی»؛ «رز قرمز».

رزکسیون [rezeksiyon] (فران. résection) (ا.) (پزش.) عمل برداشتن یک قسمت از بدن یا قسمت اعظم یک عضو به کمک عمل جراحی؛ قطع.

رزرو [rezerv] (فران. réserve) (ا.) ۱. یدکی ۲. آنچه که برای استفاده کسی کنار گذاشته شود: «رزرو کردن»؛ «بلیت سینما را رزرو کردیم»؛ «یک میز شش نفره در رستوران ... رزرو کردیم» ۳. (تد.) رزرواسیون<sup>\*</sup>: «رزرو بلیت»؛ «رزرو اتاق»؛ «رزرو میز» ۴. ذخیره: «اسامی دانشجویان رزرو کنکور سراسری».

رزرواسیون [rezervāsiyon] (فران. réservation) (ا.) عمل رزرو کردن جا (اتاق، بلیت، صندلی ...).

رزنانس [rezonāns] (فران. résonance) (ا.) ۱. طنین اندازی ۲. انعکاس صوت و تموج آن.

رزونانس ← رزنانس.

رزیدنت [rezident] (انگ. resident) (ا.) پزشکی که پس از دوره کارورزی برای آموزش بیشتر در بیمارستان می ماند؛ پزشک مقیم نیز ← انترن.

رزین [rezin] (فران. résine) (ا.) ماده ترشگی بعضی از گیاهان و درختان

است؛ صمغ؛ انگم.

رژ [rož] ← روژ.

رژیم [režim] (فران. régime) (ا. ۱). (سیا.) شکل حکومت؛ طرز اداره امور مملکت: «رژیم جمهوری»؛ «رژیم سلطنتی» ۲. وضع مرتب و منظم تغذیه که پزشک برای بیمار توصیه می‌کند؛ پرهیز ۳. وضع خاص تغذیه به منظور لاغر شدن (یا چاق شدن)؛ «رژیم لاغری»؛ «رژیم چاقی»؛ «رژیم دارد»؛ «توی رژیم است».

رستانت [restānt] (فران. restante) (ا. ۱) «پست رستانت» بخشی که در اداره پست مسئولیت نگهداری نامه‌های دریافتی را تا زمان مراجعه گیرنده به عهده دارد.

رسپسیون [resepsiyon] (فران. réception) (ا. ۱) پذیرش (هتل، بیمارستان، باشگاه، ...).

رسپشن [resepšen] (← رسپشن).

رستوران [restorān] (فران. restaurant) (ا. ۱) محلی که در آن در مقابل دریافت حق الزحمه، غذا را برای مشتریان سرو می‌کنند: «رستوران درجه یک»؛ «رستوران هندی»؛ «رستوران ایرانی»؛ «کافه رستوران»؛ «رستوران هتل»؛ «رستوران دانشگاه».

رستیتال [resitāl] (فران. récital) (ا. ۱) (موس.) یک سئانس موسیقی که ضمن آن یک نوازنده یا خواننده هنر خود را به نمایش می‌گذارد: «رستیتال پیانو»؛ «رستیتال ویولن».

رسیور [resiver] (انگ. receiver) (ا. ۱) (پزش.) ظرف ادرار برای بیمارانی که قادر به برخاستن و به توالت رفتن نیستند توضیح: این اصطلاح در بیمارستانها رایج است.

رفراندوم [refrāndom] (فران. référendum) (ا.) (سیا.) رأی‌گیری  
مستقیم از مردم برای رد یا قبول یک طرح یا پیشنهاد؛ همه‌پرسی نیز ←  
سونداژ.

رفرانس [referāns] (فران. référence) (ا.) مرجع؛ مأخذ.

رفرم [reform] (فران. réforme) (ا.) تغییر شکل؛ اصلاح؛ بهبود: «رفرم  
ایجاد کردن» (ایجاد تغییر در امری به منظور اصلاح و بهبود آن).

رفرمیست [reformist] (فران. réformiste) (ا.) (سیا.) طرفدار اصلاح  
(یا رفرم)؛ اصلاح‌طلب.

رفرمیسم [reformism] (فران. réformisme) (ا.) (سیا.) دکترین  
سیاست رفرمیستها؛ اصلاح‌طلبی.

رفلکس [refleks] (فران. réflexe) (ا.) بازتاب؛ انعکاس؛ عمل  
انعکاسی.

رفورم ← رفرم.

رفوزه [rofuze] (فران. refusé) (امف. - ص.) مردود (در امتحانات  
دبستان و دبیرستان): «پارسال رفوزه شد»؛ «رفوزه، یه‌وری می‌ره تو  
کوزه».

رکتام ← رکتوم.

رکتوم [rektom] (فران. rectum) (ا.) (پزش. - جانو.) بخش انتهایی  
روده که به مخرج ختم می‌شود؛ روده مستقیم؛ راست روده.

رکورد [rekord] (فران. record) (ا.) (ورز.) بالاترین امتیاز در بازی  
ورزشی: «رکورد شکستن» (به دست آوردن بالاترین امتیاز در مسابقه یا  
در بازی؛ گوی سبقت را از همگنان ربودن).

رگی [ragbi] (انگ. rugby) (ا.) (ورز.) نوعی ورزش گروهی است که

در آن توپ بیضی شکلی را روی خط گُل حریف می گذارند و آن را از بین دو تیرک گل عبور می دهند. تعداد بازیکنان پانزده یا سیزده نفر است.  
**رگل** [regl] (فران. règle) (۱.) (جانو. - پز. ش.) عادت ماهانه زنان؛  
 پر بود.

**رگلاتور** [reglātor] ← رگولاتور.

**رگلاژ** [reglāž] (فران. réglage) (۱.) تنظیم: «رگلاژ موتور اتومبیل».  
**رگولاتور** [regulātor] (فران. régulateur) (۱.) ابزار تنظیم سوخت و  
 هوا در انواع ماشینها.

**رل** I [rol] (فران. rôle) (۱.) ۱. نقشی که بازیگر به عهده دارد: «رل دزد را  
 بازی می کند»؛ «رل نعل را بازی می کند» (هیچکاره است) ۲. فرمان  
 (اتومبیل یا وسایل نقلیه) II (انگ. roll) (۱.) لوله؛ توپ (کاغذ و  
 پارچه).

**رله** [rele] (انگ. re - lay) (۱.) عمل گرفتن و فرستادن یک پیام: «رله  
 کردن» (گرفتن و دوباره ارسال کردن یک صوت یا پیام).

**رم** [rom] (فران. rhum؛ انگ. rum) (۱.) از انواع نوشابه الکلی.  
**رمانتیسیم** [romātism] (فران. rhumatisme) (۱.) (پزش.) نوعی  
 بیماری حاد و مزمن که با درد مفاصل ها همراه است.

**رمان** [romān] (فران. roman) (۱.) (ادب.) داستانی تخیلی که ضمن آن  
 نویسنده به بررسی سرنوشت ماجراهای زندگی قهرمانانش و نیز  
 روانکاوی آنها می پردازد: «رمان اخلاقی»؛ «رمان پلیسی»؛ «رمان  
 عشقی».

**رمانتیسیم** [romāntism] (فران. romantisme) (۱.) (ادب.) نهضت ادبی  
 و هنری که در نیمه اول قرن نوزدهم در اروپا صورت گرفته است:

«رمانتیسم نه تحقیر قانون سه وحدت کلاسیک است، نه درآمیختن کمدی با تراژدی و نه چیز دیگری از این قبیل. بیهوده برای گرفتن پروانه‌ای به بالهای او می‌چسبید. زیرا رشته‌های ظریفی که این بال را به بدن او وصل می‌کند در میان انگشتان ناپود خواهد شد. رمانتیسم ستاره گریانی است، رمانتیسم نسیم نالانی است، رمانتیسم پرتو ناگهانی و سرمستی بیماری است...» (آلفرد دو موسه) نیز ← کلاسیسم.

**رمانتیک [romāntik]** (فرانز. romantique) (ص. ۱). اثری که وابسته به سبک رمانتیسم است ← رمانتیسم ۲. احساساتی: «جوان رمانتیک» ۳. آنچه که احساسات عاطفی و عشقی را در انسان بیدار کند؛ عاشقانه: «موسیقی رمانتیک»؛ «فضای رمانتیک».

**رمانس [romāns]** (فرانز. romance) (۱). آواز عاشقانه و رمانتیک ← رمانتیک.

**رنجر [ranger]** (انگ. ranger) (۱). (نظ.). فردی با مقاومت جسمانی عالی که با شرکت در دوره آموزشی مشکل و زندگی در شرایط سخت، آمادگی لازم را برای هرگونه مأموریت دشوار کسب می‌کند؛ تکاور. رندوم ← راندوم.

**رنسانس [ronesāns]** (فرانز. renaissance) (۱). تولد دوباره (صرفنظر از مفهوم آن در تاریخ اروپا).

**روبان [rubān]** (فرانز. ruban) (۱). ۱. نوار ۲. نوار پارچه‌ای زینتی: «موهایش را با روبان می‌بندد».

**روبل [rubl]** (روس. ، فرانز. rouble) (۱). واحد پول روسیه شوروی که برابر با  $\frac{1}{100}$  چرونس است.

**روتی [roti]** (فرانز. rôti) (۱). (آشپ.). گوشت فیله یا راسته سرخ‌شده:

«روتی گوساله».

روتین [routin] (انگ. routine) (۱.) معمولی؛ عادی؛ بی‌تغییر: «کارهای روتین».

روژ [ruž] (فران. rouge) (۱.) از انواع لوازم آرایش خانمهاست: «روژ گونه» (پودر یا کرم صورتی‌رنگی که روی گونه‌ها می‌مالند)؛ «روژ لب» (ماتیک \*).

روستیک [rustik] (فران. rustique) (۱.) روستایی؛ به سبک روستایی: «مبل‌مان روستیک» (مبل‌مانی که به سبک سنتی و با سادگی روستایی تهیه شده باشد).

روف [ruf] (انگ. roof) (۱.) پشت‌بام؛ بام؛ پوشش سقف.

رول [rol] ← رل.

رولت [rolet] (فران. roulette) (۱.) ۱. نوعی بازی است که در آن یک توپ کوچک روی صفحه چرخان شماره‌داری می‌گردد و به طور شانسی روی یکی از خانه‌های کوچک شماره‌دار می‌نشیند ۲. (خیابان) ابزار کوچکی که بر سر آن چرخ دندانه‌دار متحرکی قرار دارد و برای تهیه الگوی لباس به کار می‌رود ۳. (آشپز) گوشت راسته یا چرخ‌کرده که روی آن تخم‌مرغ پخته، هویج و غیره می‌گذارند و آن را لوله می‌کنند و سرخ می‌کنند: «رولت گوشت» ۴. نوعی کیک که خمیر یا نان آن را خامه می‌مالند و لوله می‌کنند.

رولور [revolver] (فران. از انگ. revolver) (۱.) نوعی سلاح کمربندی که فشنگ‌های آن در استوانه‌ای مشبک در پشت لوله قرار دارد؛ ششلول نیز ← پیستوله.

رولوسیون [revolusiyon] (فران. révolution) (۱.) انقلاب.

روماتیسم ← روماتیسم.

رومانتیسم ← رمانتیسم.

رومانتیک ← رمانتیک.

رومانس ← رمانس.

روم میت [rum-meyt] (انگ. room mate) (ا. هم اتاق؛ همخانه.

روند [rond] I (فران. ronde) «روند کردن» (ریاضد.) گرد کردن؛

سر راست کردن [ عدد ] II (انگ. round) (ا. (ورز.) هر دور بازی:

«روند اول مسابقهٔ بکس».

رویال [royāl] (فران. royale) (ا. سلطنتی؛ پادشاهی.

رویالیست [royāl-ist] (فران. royaliste) (ص.) طرفدار سلطنت؛

سلطنت طلب.

رویالیسم [royāl-ism] (فران. royalisme) (ا. سلطنت طلبی؛

پادشاهی خواهی؛ طرفدار حکومت سلطنتی؛ سلطنت گرایی.

ریبوفلاوین [ribofelāvin] (فران. riboflavine) (ا. ویتامین B<sub>۲</sub>

ویتامین G ← ویتامین.

ریپورت [riport] (← رپورت).

ریتم [ritm] (فران. rythme) (ا. ۱. حرکات دوره‌ای منظم ۲. (موسد.)

توالی ضربات آهنگ برای موزون کردن نوای موسیقی؛ ضرب: «ریتم

تند، ریتم آرام».

ریتمیک [ritm-ik] (فران. rythmique) (ص.) دارای ریتم؛ دارای وزن

← ریتم.

ری جکت [rejekt] (انگ. reject) «ری جکت کردن» پس زدن؛ عقب

زدن؛ رد کردن؛ دفع کردن؛ بیرون انداختن؛ پس افکندن.

ریزوپودا [rizopodā] (انگ. rhizopoda) (۱.) (جانو.) گروهی از تکیاختگان جانوری که به وسیله زائده‌های پروتوپلاسمی به نام پاهای کاذب تغذیه و حرکت می‌کنند؛ ریشه‌پائیان.

ریسپشن [risepšen] (انگ. reception) ← رسپسیون.

ریسرچ [riserč] (انگ. research) (۱.) تحقیق؛ بررسی؛ پژوهش؛ مطالعه. ریسک [risk] (فران. risque) (۱.) خطر احتمالی که می‌توان آن را کمابیش پیش‌بینی کرد: «جاده‌ها لغزنده‌اند، بهتر است ریسک نکنید و مسافرت را به هفته آینده موکول کنید».

ریشتر [rišter] (آلما. richter) (۱.) (زمین.) «درجه ریشتر» سیستم متداول اندازه‌گیری درجه شدت زمینلرزه که در سال ۱۹۳۵ به وسیله C. F. Richter لرزه‌شناس آمریکایی در کالیفرنیا ارائه شده است. این درجه‌بندی از ۱ شروع می‌شود و به ۱۰ پایان می‌یابد.

ریفرنس [riferens] (انگ. reference) (← رفرنس).

ریکاوری [rikāveri] (انگ. recovery) (۱.) محلی در بیمارستان که بیمار را پس از عمل جراحی در آنجا نگهداری می‌کنند تا به هوش بیاید و حالت طبیعی خود را به دست آورد.

ریل [reyl] (انگ. rail) (۱.) هریک از دو خط موازی که توأمأً جاده راه‌آهن را می‌سازند.

ری‌لکس [rilaks] (انگ. relax) (۱.) سست؛ سبک؛ راحت متضاد: تنس\*.

ریمل [rimel] (فران. rimmel) (۱.) از انواع لوازم آرایش برای سیاه کردن مژه‌ها.

ریموت سنسینگ [rimot-sensing] (انگ. remote sensing) (۱.) شاخه‌ای از علم فیزیک و مهندسی است که به مطالعه خواص فیزیکی و

شیمیایی اشیا از راه دور می‌پردازد؛ سنجش از دور؛ دورسنجی.

**ریموت کنترل** [rimot-kontrol] (انگ. remote control) (ا.ا.)  
 دستگاهی برای کنترل از راه دور.

**رینگ** [ring] (فران. ring) (ا.ا.) ۱. زمین مربع شکلی که دور آن سه ردیف  
 طناب کشیده شده است و بوکسورها روی آن زورآزمایی می‌کنند:  
 «حریف را گوشه رینگ گیر آورد» ← بوکس ۲. قسمت وسط چرخ  
 اتومبیل که لاستیک و تویی در آن می‌افتد؛ رینگ چرخ.

**ری وایز** [rivāyz] (انگ. revise) «ری وایز کردن» (تجدید نظر کردن؛  
 اصلاح کردن؛ حک و اصلاح کردن).

**ری وایند** [rivāynd] (انگ. rewind) «ری وایند کردن» ( [نوار کاست،  
 فیلم و غیره را ] به عقب بردن؛ بازپیچاندن).





زاپاس [zāpās] (روس.) (۱.) ذخیره؛ رزرو؛ یدکی: «لاستیک زاپاس اتومبیل».

زاماسکه [zāmāske] (روس.) (۱.) ماده‌ای که قبل از رنگ‌کاری در و پنجره و میز و غیره برای صاف کردن ناهمواریها روی آن می‌مالند؛ بطانه. زئولیت [ze'olit] (فران. zéolite) (۱.) (زمین.) نام عمومی گروهی از سیلیکاتهای آبدار آلومینیم است که در آنها سدیم، کلسیم، باریم، پتاسیم وجود دارد.

زبرا [zebrā] (انگ. zebra) (۱.) (جانو.) از انواع اسب وحشی که در آفریقا زندگی می‌کند، پوست بدن آن راهراه است؛ گور اسب.

زنیت [zenit] (فران. zénith) (۱.) ۱. نقطه‌ای از کرهٔ عالم که درست در بالای سر ناظر قرار گرفته است؛ سمت‌الرأس؛ سرسو ۲. بالاترین نقطهٔ

آسمان، نزدیکترین نقطه هر ستاره یا سیاره به خورشید؛ سمت الشمس.  
**زوئو - [zu'o-]** (فران. ، انگ. - zoo) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی جانور.

**زوئولوژی [zu'o-loži]** (فران. zoologie) (ا.) (جانو.) شاخه‌ای از علم زیستشناسی که به مطالعه اقسام جانوران، شیوه زندگی، ساختمان بدن و تکامل آنها می‌پردازد؛ جانورشناسی.

**زودیاک [zodiāk]** (فران. zodiaque) (ا.) (هوا.) نوار یا باریکه‌ای از کره عالم، که موازی با دایرة البروج و در طرفین آن واقع شده است؛ منطقه البروج.

**زولوژی** ← زوئولوژی.

**زوم [zoom]** (انگ. zoom) «زوم کردن» (عکا. - فیلم.) عمل دور و نزدیک کردن تصویر با تغییر مداوم فاصله کانونی عدسی دوربینها.

**زون [zon]** (فران. zone) (ا.) ۱. منطقه، ناحیه ۲. مدار، عرض جغرافیایی ۳. مناطق پنجگانه آب و هوا: «منطقه حاره، منطقه معتدله شمالی، منطقه معتدله جنوبی، منطقه منجمد شمالی، منطقه منجمد جنوبی».

**زیپ [zip]** (از انگ. zipper) (ا.) وسیله‌ای است که برای به هم پیوستن دو لبه پارچه، چرم، مشام، جیر و... به لباس، چمدان، ساک و... می‌دوزند. زیپ متشکل از دو نوار باریک از جنس پارچه محکم است که از یک سر به یکدیگر وصلند و در طول آنها یک ردیف دندانه منظم فلزی یا پلاستیکی قرار دارد. برای بستن زیپ زائده کوچکی را که در محل اتصال دو نوار قرار دارد بالا می‌کشند تا دندانه‌های فلزی در هم گیر کنند.

**زیراکس [zirāks]** (ا.) (Xerox) ۱. نام تجارتی دستگاهی است که برای اولین بار فتوکپی به صورت خشک را متداول کرد نیز ← فتوکپی ۲. (تد.)

«زیراکس کردن» (کیی خشک گرفتن).

زیرکون [zirkon] (فران. zircon از فارسی «زرگون») (۱). (شیم.)  
اکسید زیرکونیم است که به عنوان رنگ نقاشی و گل آتشخوار به کار  
می‌رود.

زیرکونیم [zirkoniyom] (فران. انگ. zirconium از «زرگون» فارسی)  
(۱). (شیم.) عنصری کمیاب که در ساختن بعضی از آلیاژها به کار می‌رود  
و علامت شیمیایی آن Zr است.

زیگزاگ [zigzāg] (فران. zigzag) ۱. (ص. - ق.) به صورت خط منکسر  
۲. (۱). (خیا.) نوعی دوخت که در آن حرکت سوزن و نخ به صورت خط  
منکسر است.

زیگوت [zigot] (فران. zygote) (۱). (گیا. - جانو.) گانه ماده بارور شده  
است قبل از آنکه شروع به تکثیر و تولیدمثل کند؛ تخم.  
زیماز [zimāz] (فران. zymase) (۱). نوعی آنزیم است که از مخمر آبجو  
به دست می‌آید.

زینک [zink] (انگ. zinc) (۱). (شیم.) عنصری است با علامت  
Zn. فلزی است سخت و به رنگ سفید مایل به آبی؛ روی.





ژاکت [žakat] ؛ [-ket] (فران. jaquette) (ا.) بلوز بافته شده نسبتاً ضخیم: «ژاکت می‌بافم».

ژامبون [žāmbon] (فران. jambon) (ا.) از فرآورده‌های گوشتی است که معمولاً از ران یا شانه خوک (یا گوساله، یا مرغ) تهیه می‌شود: «ساندویچ ژامبون».

ژاندارم [žāndārm] (فران. gendarme) (ا.) (نظ.) فرد نظامی مسلح به جنگ افزار سازمانی که در پاسگاه مربوطه، وظایف محوله را به منظور برقراری حفظ امنیت در حوزه استحقاقی ژاندارمری انجام می‌دهد؛ امنیه نیز ← ژاندارمری.

ژاندارمری [žāndārmeri] (فران. gendarmerie) (ا.) (نظ.) سازمان و اداره‌ای است که مأموریت حفظ و تأمین راهها، پوشش مرزهای کشور و

امنیت داخل کشور (به استثنای داخل شهرها) را به عهده دارد ← ژاندارم.  
ژانویه [žānviye] (فران. janvier) (۱). اولین ماه از سال میلادی و مطابق  
است با یازدهم دیماه تا یازدهم بهمن ماه شمسی.

ژاول [žāvel] (فران. javel) (۱). (شیم. - دارو.) «آب ژاول»  
(eau de Javel) محلولی است محتوی هیپوکلریت سدیم که برای  
بیرنگ کردن و گندزدایی مورد استفاده قرار می گیرد.

ژئو - [ž'e'o -] (فران. géo-) (پیشو.) از عناصر زبان علمی به معنی «زمین»  
است: «ژئوپلیتیک»؛ «ژئودزی»؛ «ژئولوژی».

ژئوپلیتیک [ž'e'o-politik] (فران. géopolitique) (۱). (سیا.) رابطه بین  
وضع و موقعیت جغرافیایی یک کشور با وضع و موقعیت سیاسی آن است.  
ژئودزی [ž'e'odezi] (فران. géodésie) (۱). علم مطالعه شکل و اندازه  
ابعاد زمین است؛ زمین سنجی.

ژئوشیمی [ž'e'o-šimi] (فران. géochimie) (۱). شعبه ای از علم شیمی که  
به مطالعه ترکیب زمین، قوانین بخش و تقسیم و نیز وسایل ترکیب و  
راههای مهاجرت عناصر شیمیایی پوسته زمین اختصاص دارد؛  
زمین شیمی.

ژئوفیزیک [ž'e'o-fizik] (فران. géophysique) (۱). علمی است که به  
مطالعه خصوصیات فیزیکی کره زمین می پردازد؛ زمین فیزیک.

ژئولوژی [ž'e'o-loži] (فران. géologie) (۱). علم مطالعه شکل، ساختمان  
و تاریخ کره زمین است؛ زمینشناسی.

ژئولوژیست [ž'e'o-ložist] (انگ. geologist فران. géologue) (۱).  
متخصص ژئولوژی؛ زمینشناس.

ژئومورفولوژی [ž'e'o-morfo-loži] (فران. géomorphologie) (۱).

علم بررسی عوارض طبیعی زمین، یا ترتیب و شکل پیوسته آن، و رابطه میان عوارض طبیعی و ساختمان زیر پوسته زمین است؛ زمین ریختشناسی. ژتون [žeton] (فران. jeton) (۱). مهره فلزی، کائوچویی یا پلاستیکی که در جاهای خاصی (مانند رستوران، کازینو، ...) ارزش پول را دارد. ژرژت [žoržet] (فران. georgette) (۱). نوعی پارچه کرب نازک که از آن پیراهن و بلوز می‌دوزند؛ کرب ژرژت.

ژرسه [žerse] (فران. jersey) (۱). نوعی پارچه نازک نرم: «بلوز ژرسه». ژست [žest] (فران. geste) (۱). حرکات ارادی یا غیرارادی بدن (خصوصاً دستها و بازوها و سر): «ژست گرفتن» ۱. (عکا). پز مناسب به قیافه و اندام خود دادن و در مقابل دوربین عکاسی ۲. (عا). فیس و افاده کردن؛ پز دادن: «خیلی ژست می‌گیرد».

ژستی [žest-i] (فران. -فا). (ص نسب.) منسوب به ژست؛ که ژست می‌گیرد ← ژست.

ژلاتین [želātin] (فران. gélatine) (۱). ماده‌ای است که از جوشاندن استخوان در آب به دست می‌آید. در آب گرم حل می‌شود و در هنگام سرد شدن به حالت ژله درمی‌آید. در صنایع تهیه مواد غذایی، عکاسی و نساجی مورد استفاده قرار می‌گیرد ← ژله.

ژله [žele] (فران. gelée) (۱). آب میوه پخته شده در شکر که در یخچال منعقد می‌شود و به حالت لرزانک درمی‌آید: «ژله لیمو»؛ «ژله توت‌فرنگی» ...

ژن [žen] (فران. gène) (۱). (جانو. -پزش.) عامل انتقال‌دهنده صفات ارثی و واحد کیفیت وراثت است. ژن دارای قدرت انتقال صفات و اختصاصات ارثی از نسلی به نسل دیگر است نیز ← ژنتیک.

**ژنتیک** [ženetik] (فران. génétique) (۱.) علمی است که به مطالعه قوانین وراثت و شناسایی شباهتها و اختلافات جانداران می‌پردازد.  
**ژنراتور** [ženerātor] (فران. générateur) (۱.) تولیدکننده نیروی برق؛ دستگاهی است که یک نوع انرژی را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند: «ژنراتور گازی»؛ «ژنراتور بخاری».

**ژنریک** [ženerik] (فران. générique) (۱.) ۱. عمومی ۲. (دارو.) «نام ژنریک» نامی است که در مورد داروها در مقابل نام تجاری قرار دارد و همان خلاصه نام شیمیایی است. مثلاً Cebion نام تجاری، و اسید اسکوربیک نام شیمیایی و Vitamin C نام ژنریک است ۳. (گیاه - جانور.) نام همگانی که به تیره‌های گوناگون گیاهی و جانوری داده می‌شود.

**ژنرال** [ženerāl] (فران. général) (۱.) (نظ.) امیر ارتش.  
**ژنی** [ženi] (فران. génie) (ص.) نابغه؛ خیلی باهوش.  
**ژنیتال** [ženitāl] (فران. génital) (ص.) مربوط به اندامهای تناسلی؛ تناسلی: «مجرای ژنیتال»؛ «سرخرگ ژنیتال».

**ژوئن** [žuwan] (فران. juin) (۱.) ششمین ماه از سال میلادی مطابق با یازدهم خرداد تا نهم تیرماه شمسی است.  
**ژوئیه** [žu'iye] (فران. juillet) (۱.) هفتمین ماه از سال میلادی مطابق با دهم تیرماه تا نهم مردادماه شمسی است.

**ژوپ** [žup] (فران. jupe) (۱.) دامن - مینی ژوپ؛ ماکسی ژوپ؛ میدی ژوپ.

**ژوپن** [župon] (فران. jupon) (۱.) زیردامنی پف‌دار.  
**ژوپیتر** [župiter] (فران. jupiter) (۱.) از سیاره‌های منظومه شمسی؛

مشتري.

ژور [žur] (فران. jour) (۱.) هر يك از شبکه‌ها يا سوراخ‌های تزئينى بافتنى: «ژور زدن».

ژوراسيك [žurāsik] (فران. jurassique) (۱.) (زمين.) نام دومين دورهٔ دوران دوم زمينشناسى است.  
ژورژت [žoržet] ← ژرژت.

ژورنال [žurnāl] (فران. journal) (۱.) ۱. روزنامه ۲. مجله.  
ژورناليست [žurnāl-ist] (فران. journaliste) (۱.) روزنامه‌نويس؛ روزنامه‌نگار.

ژورناليسم [žurnāl-ism] (فران. journalisme) (۱.) روزنامه‌نگارى؛ روزنامه‌نويسى.

ژورى [žuri] (فران. jury) (۱.) هيئت داوران: «ژورى رسالهٔ دكتر».  
ژوژمان [žužmān] (فران. jugement) (۱.) قضاوت؛ داورى.  
ژوكر [žoker] (فران. joker) (۱.) كارتى در بازى با ورق كه به جاي هر ورق ديگر با هر ارزشى مى‌نشيند.

ژول [žul] (فران. joule) (۱.) (فيز.) واحد كار در دستگاه C. G. S. است.  
ژیان [žiyān] (از فران. Dyane) (۱.) نوعى اتومبيل سوارى سيتروئن ساخت ايران.

ژیگو [žigo] (فران. gigot) (۱.) (آشپ.) خوراكى از گوشت ران گوساله يا گوسفند تهيه مى‌شود. قبل از طبخ در سطح آن چند حبه سير فرو مى‌کنند و گوشت را با نخ محكم مى‌پيچند و پس از پختن با كارد به صورت ورقه‌هاى باريك مى‌برند و در ظرف مى‌گذارند.  
ژیگول [žigul] ← ژيگولو: «ژيگول كردن» (خود را آراستن).

ژیگولت [žigolet] (فرانز. gigolette) (ا.) (ناد.) دختر جوانی که به سر و ظاهر خود می‌رسد و می‌کوشد تا نظر پسرها را جلب کند.

ژیگولو [žigolu] (فرانز. gigolo) (ا.) پسر جوانی که به سر و ظاهر خود خیلی می‌رسد و می‌کوشد تا نظر دخترها را جلب کند؛ قرتی.

ژیلِه [žile] (فرانز. gilet) (ا.) جلیقه.

ژیمناستیک [žimnāstik] (فرانز. gymnastique) (ا.) مجموعه حرکات نرمشی و ورزشی خاصی که برای زیبایی و استحکام اندام صورت می‌گیرد: «قهرمان ژیمناستیک»؛ «کلاس ژیمناستیک».

## س

**ساباتیکال** [sābātikāl] (انگ. sabbatical) (ا.) مرخصی، استراحت و تحقیق برای استادان دانشگاه و محققان.

**سابوتاژ** [sābotāž] (فران. sabotage) (ا.) (نظ. - سیا.) هر نوع اقدام خرابکارانه‌ای است که نظم عمومی را برهم بزند؛ خرابکاری؛ کارشکنی؛ ویرانگری.

**سپورت** [sāport] (انگ. support) (ا.) حمایت؛ تقویت؛ پشتیبانی: «سپورت کردن».

**ساتلیت** [satelit] (فران. satellite) (ا.) نام عمومی گروهی از اجرام آسمانی است که روی مدار مشخصی به گرد برخی از سیارات منظومه شمسی می‌گردند. مانند ماه که ساتلیت زمین است؛ قمر.

**ساتن** [sātan] (فران. satin) (ا.) نوعی پارچه نخی شبیه به اطلس.

ساخارین [sāxārin] (فران. saccharine) (ا.) (شیم. - پزش.) گرد بسیار شیرینی است که اغلب جانشین قند می شود. بیماران مبتلا به بیماری قند به جای قند از ساخارین استفاده می کنند.

سادیست [sādīst] (فران. sadiste) (ا.) (روان.) که مبتلا به سادیسم است؛ دیگرآزار؛ آزاردوست ← سادیسم.

سادیسیم [sādism] (فران. sadisme) (ا.) (روان.) یکی از انحرافهای جنسی است که در آن ارضای تمایلات جنسی از راه آزار و شکنجه دیگران حاصل می شود؛ دیگرآزاری؛ آزاردوستی نیز ← مازوخیسم.

ساردین [sārdin] (فران. sardine) (ا.) نوعی ماهی کوچک که خصوصاً به صورت کنسرو مصرف می شود.

ساسون [sāson] (روس.) (ا.) (خیا.) چین کوچکی که در پشت پارچه در قسمتهای گشادتر لباس دوخته می شود تا لباس قالب تن شود؛ پنس\*.

سافت ویر [sāft-veyr] (انگ. software) (امر.) (انف.) به مجموعه اقدامات منطقی، تجزیه و تحلیل و برنامه نویسی اطلاق می شود که برای بهره برداری از سخت افزار (هاردویر)\* ضروری است؛ نرم افزار ← کامپیوتر؛ انفورماتیک.

سافیسیم [sāfism] (فران. saphisme) (ا.) همجنس خواهی زنان.

ساک [sāk] (فران. sac) (ا.) کیف دستی؛ کیسه.

ساکارز [sākāroz] (فران. sacchareuse) (ا.) ماده ای که از نیشکر تهیه می شود و از نظر شیمیایی شبیه چغندر است؛ قند نیشکر.

ساکسیفون [sāksifon] (فران. saxophone) (ا.) یکی از ابزارهای بادی موسیقی.

سالاد [sālād] (فران. salade) (ا.) مخلوطی است از انواع سبزیهای پخته

یا خام، یا میوه‌ها، یا انواع گوشت یا محصولات گوشتی که با سس مخصوص سالاد خورده می‌شود: «سالاد فصل»؛ «سالاد کاهو»؛ «سالاد اولیویه»؛ «سالاد میوه».

**سالامی** [sālāmi] (انگ.، از ایتا. salami) (ا.) از فرآورده‌های گوشتی که شبیه سوسیس است و از گوشت خوک و گاو تهیه می‌شود.

**سالن** [sālon] (فران. salon) (ا.) ۱. اتاق بزرگی برای اجتماع شمار زیادی از مردم: «سالن اجتماعات»؛ «سالن چلوکبابی»؛ «سالن سینما»؛ «سالن کنفرانس» ۲. قسمتی از منزل که مخصوص پذیرایی از میهمانان است. **سانتر** - [sāntr -] (فران. centr-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه لاتینی به معنی مرکز.

**سانترال** [sāntrāl] (فران. central) (ص.) مرکزی: «شوفاز سانترال» (حرارت مرکزی).

**سانتی** - [sānti -] (فران. centi-) (پیشو.) به معنی یک صدم است: «سانتیمتر» (صدم متر)؛ «سانتی لیتر» (صدم لیتر).

**سانتیگراد** [sānti-g(e)rād] (فران. centigrade) (ا.) «ترمومتر سانتیگراد» دماسنجی که بر پایه درجرات سلسویس (celcuis) درجه‌بندی شده است، و در آن فاصله دمای نقاط ذوب و جوش آب در سطح دریا به ۱۰۰ درجه تقسیم شده است.

**سانتی گرم** [sānti-g(e)ram] (فران. centigramme) (ا.) یکصدم گرم.

**سانتیم** [sāntim] (فران. centime) (ا.) یک صدم فرانک ← فرانک.

**سانتیمانتال** [sāntimāntāl] (فران. sentimental) (ص.) احساساتی؛ عاشقانه.

**سانتیمتر** [sānti-metr] (فران. centimètre) (ا.) واحد طول و برابر

با  $\frac{1}{4}$  متر است: «سانتیمتر مربع» (واحد سطح و برابر است با سطح مربعی به ضلع یک سانتیمتر)؛ «سانتیمتر مکعب» (واحد حجم و برابر است با حجم مکعبی به ضلع یک سانتیمتر).

**ساندویچ** [sānd(e)vič] (انگ. sandwich) (۱.) غذایی که در نان می‌گذارند؛ لقمه: «ساندویچ کالباس»؛ «ساندویچ نان و پنیر»؛ «ساندویچ تخم‌مرغ»؛ «نان ساندویچی» (نانی که مرکب از دو تکه مربع، یا به صورت باگت است)؛ «ساندویچ فروشی».

**سان روف** [sān-ruf] (انگ. sun roof) (۱.) پنجره سقف اتومبیل.

**سانس** [sāns] (= سئانس \*).

**سانسور** [sānsur] (فران. censure) (۱.) کنترل و نظارت در فعالیتهای سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... خصوصاً در مطبوعات: «سانسور کردن»؛ «مطالبش سانسور شده است»؛ «خودسانسوری» (کنترل و نظارت بر اعمال و اظهار نظرات خود)؛ «سانسورچی» (عامل اعمال سانسور در جامعه).

**سایت** [sāyt] (انگ. site) (۱.) محوطه؛ مکان؛ جا؛ محل.

**سایدبای ساید** [sāyd-bāy-sāyd] (انگ. side by side) (ص.) پهلو به پهلو: «یخچال فریزر سایدبای ساید» (یخچال و فریزری که به یکدیگر متصل است و هر یک دارای در جداگانه‌ای است).

**سایز** [sāyz] (انگ. size) (۱.) اندازه: «سایز شلوار»؛ «بلوز سایز شما نداریم»؛ «این سایز به شما می‌خورد»؛ «سایز بالا»؛ «سایز متوسط»؛ «چه سایزی؟»؛ «سایز کوچک» نیز ← فری سایز.

**سایکانالیز** [sāykānālis] (انگ. psychoanalysis) ←  
پسیکانالیز.

سایکالاجی [sāykolāji] (انگ. psychology) ← پسیکولوژی.  
 سایکالوجی [sāykoloji] (انگ. psychology) ← پسیکولوژی.  
 سئانس [se'āns] (= سانس) (فران. séance) (۱.) زمانی که برای نمایش فیلم یا تئاتر در نظر گرفته می‌شود: «سئانس ۳ تا ۵ سینما».  
 سپتامبر [septāmbre] (فران. septembre) (۱.) نهمین ماه از سال میلادی و برابر است با دهم شهریورماه تا هشتم مهرماه شمسی.  
 سپتیک [septik] (فران. septique) (۱.) (پزش.) عفونی.  
 سدیم [sodiyom] (فران. sodium) (۱.) (شیم.) عنصری است با علامت Na که فراوانترین فلز قلیایی روی زمین به شمار می‌آید و در میان تمام فلزات موجود در پوسته زمین مقام هفتم را دارد.  
 سدیمان‌تاسیون [sedimāntāsiyon] (فران. sédimentation) (۱.) رسوب؛ ته‌نشینی: «میزان سدیمان‌تاسیون» (رسوب گلبولهای سرخ خون که سرعت آن در حالت‌های بیماری مختلف فرق می‌کند).  
 سرامیک [serāmik] (فران. céramique) (ص.) ۱. هنر کوزه‌گری و سفال‌سازی ۲. اشیایی است که از گل پخته، سنگ، چینی، سفال و غیره درست می‌شود: «کاسه سرامیک»؛ «کاشی سرامیک».  
 سرم [serom] (فران. sérum) (۱.) (پزش.) دارویی مایع است که برای جلوگیری از بیماری به بدن تزریق می‌کنند: «سرم فیزیولوژی» (محلول ۹ گرم نمک طعام در یک لیتر آب مقطر که با خون هم غلظت است).  
 سرنگ [sorang] (فران. seringue) (۱.) تلمبه کوچک شیشه‌ای یا پلاستیکی که برای تزریق دارو به داخل بدن به کار می‌رود؛ آبدزدک.  
 سرو [serv] (انگ. serve) ۱. «سرو کردن» (ورز.) (شروع کردن بازی با انداختن توپ به سوی حریف) ۲. «سرو کردن [غذا]» (غذا را به میهمان

تعارف کردن، یا در بشقاب او کشیدن و از او پذیرایی کردن).  
**سرویس** [servis] (فران. service) (ا. ۱). ۱. (تد.) وسیله نقلیه‌ای که  
 کارمندان یک اداره یا کارگران یک کارخانه، یا دانش‌آموزان یک مدرسه  
 یا دانشجویان یک دانشکده و... را به محل کار یا مدرسه و دانشکده  
 می‌رسانند: «اتومبیل سرویس» (اتومبیلی که در خدمت یک فرد، یا  
 مؤسسه یا سازمان است) ۲. خدمت ۳. شست و شو و تعمیر اتومبیل یا  
 ماشینها و وسایل دیگر: «سرویس اتومبیل»؛ «سرویس ماشین  
 لباسشویی» ... ۴. هنگام کار: «سرویس اداری» ۵. مجموعه ظروف و  
 غیره؛ دست؛ سری: «سرویس غذاخوری»؛ «سرویس چایخوری» ۶.  
 (تد.) توالت و دستشویی و حمام: «آپارتمان دواتاقه با سرویس کامل»  
 ۷. مؤسسه بزرگی که به یکی از امور اجتماعی یا سیاسی و... اختصاص  
 دارد: «سرویس خبری» ۸. (عا.) تنبیه: «حسابی سرویشش کردم» (او را  
 سر جایش نشاندم).

**سری** [seri] (فران. série) (ا. ۱). ۱. سلسله؛ مجموعه؛ رشته؛ دوره: «سری  
 برنامه‌های تلویزیونی»؛ «سری کتابهای درسی»؛ «سری داستانهای  
 کودکان»؛ «یک سری روابط نادرست» نیز ← سریال ۲. ردیف؛ طبقه.  
**سریال** [seriyāl] (فران. sérial) (ص.) پشت سر هم؛ مسلسل؛ به صورت  
 سری: «سریال تلویزیونی» ← سری.

**سریو** [seriyo] (فران. sérieux) (ص.) جدی.

**سزار** [sezār] (فران. César) (ا.) عنوان امپراتوران روم؛ قیصر.

**سزارین** [sezāriyan] (فران. césarienne) (ا.) (یزش.) عمل جراحی  
 خروج نوزاد از رحم از طریق شکافتن شکم مادر.

**سشوار** [sešwār] (فران. sechoir) (ا.) دستگاهی که برای خشک کردن

موی سر به کار می‌رود؛ خشک‌کن مو.

**سفال** - [sefāl -] (فران. céphal - (o) (پیشو.) پیشوندی است به معنی «سر».

**سفالو** - [sefālo -] (پیشو.) ← سفال.

**سفلیس** ← سیفلیس.

**سک** [sek] (فران. sec) (ص.) بدون آب.

**سکام** [sekām] (فران. SECAM؛ مخفف عبارت Séquantiel A Mémoire) روش فرانسوی سیستم تلویزیون رنگی است که در فرانسه، روسیه و بعضی از کشورهای اروپایی و ایران مورد استفاده است نیز ← پال.

**سکانس** [sekāns] (فران. séquence) (ا.) ۱. (سینم.) هر یک از قسمت‌های فیلمبرداری مربوط به یک صحنه سینمایی ۲. (انف.) مجموعه مرتب‌شده عناصر، دستورالعملها و عملیات در یک برنامه کامپیوتری است. هر برنامه کامپیوتر دارای چند سکانس است که هر یک به موضوع خاصی می‌پردازد.

**سکرت** [sekret] (انگ. secret) (ا.) راز؛ رمز؛ محرمانه.

**سکرتر** [sekreter] (فران. secrétaire) (ا.) کارمندی که مستقیماً با رئیس کار می‌کند و کارش پاسخگویی به تلفنها و تعیین وقت ملاقات برای مراجعان، تایپ کردن نامه‌ها و... است؛ منشی.

**سکس** [seks] (فران. sexe، انگ. sex) ۱. جنسیت (زن یا مرد بودن) ۲. (تد.) قسمت‌هایی از بدن زن یا مرد که تحریک‌کننده احساسات و غریزه جنسی است: «سکسش را بیرون انداخته است» ۳. روابط جنسی زن و مرد: «سکسی» (منسوب و مربوط به سکس؛ دارای جاذبه جنسی).

سکندکلاس [sekend-k(e)lās] (انگ. second - class) (ص.)  
درجهٔ دو.

سل [sol] (فران. sole) (ا.) (موس.) ۱. پنجمین نوت از نوت‌های موسیقی  
۲. علامتی که نمایانگر نوت سل است.

سلفژ [solfež] ← سولفر.

سلف سرویس [self-servis] (انگ. self service) (ا.) رستورانی است  
که مشتریها خودشان غذا را در بشقاب می‌گذارند و به سر میز خود  
می‌آورند نیز ← رستوران؛ کافه.

سلو [solo] ← سولو.

سلوفان [selofān] (= سلوفون) (فران. cellophane ، مأخوذ از عبارت  
Cellulose o di phane) (ا.) ورقهٔ نازک و شفاف است که از  
هیدرات سلولز ساخته شده: «کتاب با جلد سلوفان» (کتابی که جلد آن  
روکش سلوفان داشته باشد)؛ «کاغذ سلوفان» (ورقه‌های سلوفان که برای  
نگهداری غذا در داخل یخچال هم به کار می‌رود).

سلول [sellul] (فران. cellule) (ا.) ۱. (جانو.) یاخته ۲. اتاقک کوچک  
مترکه‌ای که در آن بسته است: «سلول زندان» (اتاقی در زندان که  
زندانیان به صورت انفرادی یا گروهی در آن زندانی می‌شوند).

سلولز [selluloz] (فران. cellulose) (ا.) (شیم.) مادهٔ شیمیایی جامد،  
بی‌بو، بی‌طعم و سفیدرنگ که در صنعت برای تهیهٔ کاغذ، ابریشم مصنوعی  
و مواد منفجره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سلولوئید [sellulo'id] (فران. celluloid) (ا.) پلاستیک‌هایی که از ترکیب  
نیتрат سلولز و کافور به دست می‌آیند.

سلیست [solist] (← سولیست).

سمانتیک [semāntik] (فران. sémantique) ۱. (ا.) معنی‌شناسی  
۲. (ص.) معنی‌شناختی.

سماور [samāvar] (روس.) (امر.) ابزاری فلزی که با آن به کمک برق،  
نفت یا زغال، آب را جوش می‌آورند و خصوصاً برای دم کردن چای مورد  
استفاده قرار می‌گیرد.

سمبول [sambol] (فران. symbole) (ا.) نشانه؛ مظهر؛ علامت؛ نماد؛  
«گل سرخ سمبول عشق است» نیز ← سمبولیسم.

سمبولیست [sambolist] (فران. symboliste) (ص. - ا.) (ادب.)  
طرفدار مکتب سمبولیسم\* نیز ← سمبول؛ سمبولیک.

سمبولیسم [sambol-ism] (فران. symbolisme) (ا.) (ادب.) نهضت  
ادبی و شعری که از اوایل قرن بیستم به عنوان عکس‌العمل ناتورالیسم در  
اروپا ایجاد شد. تحت تأثیر فلسفه ایدئالیسم بود. از متافیزیک الهام  
می‌گرفت و می‌کوشید جهان را با نظر سمبولیک و روحانی بررسی کند در  
این مکتب: الف) حالت اندوهبار و ماتم‌زای طبیعت و مناظر و حوادثی  
که مایهٔ یأس، عذاب، نگرانی و ترس انسان است، بیان می‌شود، ب) به  
اشکال و نمادها و آهنگها و قوانینی که نه عقل و منطق، بلکه احساسات  
آنها را پذیرفته است توجه می‌شود، ج) تا حد امکان از واقعیت عینی دور  
و به واقعیت ذهنی نزدیک می‌شود، د) حالات روحی به مدد احساس و  
تخیل، با موسیقی کلمات و با آهنگ و رنگ و هیجان تصویر می‌شود نیز  
← سمبول؛ سمبولیست؛ سمبولیک.

سمبولیک [sambolik] (فران. symbolique) (ص.) چیزی که دارای  
ارزش و کارآیی خاص خود نیست و نشانه و مظهر چیزی دیگر است.

سمپاتی [sampāti] (فران. sympathie) (ا.) همدردی؛ مشارکت

وجدانی؛ همنوایی؛ همدلی؛ هم‌حسی.

**سمپاتیک** [sompātik] (فران. sympathique) ۱. (ا.) (جانو.) بخشی از دستگاه عصبی نباتی است که از ناحیه سینه‌ای و کمری مغز تیره منشأ می‌گیرد نیز ← پاراسمپاتیک ۲. (ص.) جذاب؛ جالب توجه؛ دوست‌داشتنی.

**سمپوزیوم** [sampoziyom] (فران. از انگ. symposium) (ا.) گردهمایی تعداد محدودی از متخصصان به منظور بررسی یک موضوع خاص علمی؛ کنفرانس علمی نیز ← سمینار؛ کنگره. **سمستر** [semestr] (= سیمستر\*).

**سمفونی** [samfoni] ← سنفونی.

**سمنت** [sement] (انگ. cement) (ا.) ۱. ماده استخوان‌مانندی است که به صورت نازکی روی بخش ریشه دندان مهره‌داران را پوشانیده است؛ ساروج ۲. سیمان\*.

**سمینار** [seminār] (فران. séminaire) (ا.) مجمعی است که در آن دانشجویان و متخصصان تحت نظر یک پرفسور یا متخصص ارشد گردهم می‌آیند و مسائل تخصصی را بررسی می‌کنند نیز ← کنگره؛ سمپوزیوم.

**سن** [sen] (فران. scène) (ا.) صحنه؛ صحنه نمایش نیز ← میزانشن.

**سنا** [senā] (فران. sénat) (ا.) اغلب در حکومت‌های مشروطه و جمهوری علاوه بر مجلس نمایندگان که مجلس شورا نامیده می‌شود، مجلس دیگری با تعداد کرسی کمتر وجود دارد که اعضای آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند، و تعدادی از آنها انتصابی هستند. مصوبات مجلس نمایندگان پس از بررسی و تأیید مجلس سنا برای اجرا به قوه مجریه ابلاغ می‌شود ← سناتور.

- سناتور [senātor] (فران. sénateur) (ا.) عضو مجلس سنا\*.
- سناریست [senārist] (فران. scénariste) (ا.) نویسنده سناریو؛ فیلمنامه‌نویس ← سناریو.
- سناریو [senāriyo] (فران. scénario از ایتا.) (ا.) (سینم.) داستانی که برای فیلم (یا تئاتر) نوشته شده باشد؛ فیلمنامه.
- سنت [sent] (انگ. cent) (ا.) واحد پول ایالات متحده آمریکا که معادل یک صدم دلار است ← دلار.
- سنتز [senter] (انگ. centre) (ا.) ساتر\*.
- سنتز [santez] (فران. synthèse) (ا.) ۱. (شیم.) عملی است که ضمن آن جسم مرکب را از عناصر ساده یا جسم مرکب و ساده‌تر تهیه می‌کنند؛ ساخت نیز ← فتوسنتز ۲. برداشت کلی به صورت چکیده: «گزارش سنتز از پروژه عمرانی».
- سندروم [sandrom] (فران. syndrome) (ا.) (پزش.) مجموعه‌ای از نشانه‌های ذهنی و عینی که حالت یا بیماری را مشخص می‌کنند.
- سندل [sandal] (انگ. sandal) (ا.) نوعی کفش چوبی یا چرمی سبک با کفه ساده و بند یا تسمه‌هایی که روی پا یا مچ پا بسته می‌شود.
- سندیکا [sandikā] (فران. syndicat) (ا.) تشکیلات و اتحادیه‌هایی است که کارگران برای حفظ حقوق صنفی خود در کشورهای مختلف تشکیل می‌دهند.
- سندیکالیسم [sandikālism] (فران. syndicalisme) (ا.) (سیا.) نهضتی که از اوایل قرن بیستم در اروپا آغاز شده است و جناح افراطی آن خواهان به دست گرفتن قدرت از طریق تسلط بر صنایع و تولیدات هستند.
- سنفونی [sanfoni] (فران. symphonie) (ا.) (موس.) قطعه موسیقی

کلاسیک که برای اجرا با تمام سازها نوشته می‌شود و به وسیله ارکستر کامل اجرا می‌شود: «سنفونی شماره ۹ بتهوون»؛ «سنفونی شماره ۴۰ موتزارت»؛ «ارکستر سنفونی» (ارکستر کاملی که دارای رده کامل تمام سازها و نوازندگان است) نیز ← ارکستر؛ کنسرت.  
**سنفونیک** [sanfonik] (فران. symphonique) (ص.) مربوط به سنفونی: «ارکستر سنفونیک».

**سنگوپ** [sankop] (فران. syncope) (ا.) توقف یا کند شدن ضربان قلب همراه با مشکلات تنفسی و کاهش میزان هوشیاری.  
**سنگولیه** [sanguliye] (فران. singulier) (ا.) (دستور زبان) مفرد.  
**سواره** [sowāre] (فران. soirée) (ا.) مهمانی شب؛ شب‌نشینی.  
**سوبستانس** [substāns] (فران. substance) (ا.) گوهر؛ جوهر؛ ذات؛ جسم؛ ماده؛ عنصر.

**سوبسید** [subsid] (فران. subside) (ا.) مبلغی که دولت در جهت رفاه عمومی، به دستگاه تابع خود می‌پردازد، تا کالا یا خدمتی که از طریق آن دستگاه عرضه می‌شود، با قیمتی پایینتر از قیمت واقعی به دست مصرف‌کننده برسد.

**سوبیل** [subl] (عا.) (تد.) (به سیاق دوبل\*) سه برابر.  
**سوبژکتیو** [subžektiv] (فران. subjective) (ص.) ذهنی؛ درونی؛ انفسی؛ درون‌بودی؛ درون‌ذاتی.

**سوبلیمه** [sublime] (= سوبلمه) (فران. sublimé) (ا.) (شیم.) جسمی است سفید و محلول در آب که بسیار سمی است و به عنوان کشنده باکتری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**سوپ** [sup] (فران. soupe) (ا.) نوعی آش رقیق که قبل از غذا خورده

می‌شود: «سوپ جو»؛ «سوپ تومات»؛ «سوپ خوری» (منسوب و مربوط به خوردن سوپ)؛ «ظرف سوپ خوری»؛ «روزی دو قاشق سوپ خوری».

**سوپاپ [supāp]** (فران. soupape) (ا. مکان.) پولکی که روی دهانه دریچه‌های سرسیلندر قرار گرفته است و به کمک نیروی فنر، نیروی ثقل یا نیروی هیدرولیک دریچه‌ها را بسته نگاه می‌دارد و فشار در جهت مخالف (معمولاً داخل سیلندر) می‌تواند دریچه را برای مدتی باز کند: «سوپاپ اطمینان».

**سوپر [super]** (انگ. super) ۱. (ص.) عالی؛ برتر؛ بهتر: «بنزین سوپر» ۲. بزرگ؛ آبر ۳. (تد.) سوپرمارکت. سوپراسکوپ ← سوپرسکوپ.

**سوپرانو [suprāno]** (فران. suprano) (ا. موس.) صدای زیر و ظریف آوازخوان.

**سوپر دولوکس [super - do - luks]** (فران. super de luxe) (ص.) شیک‌تر و برتر از دولوکس؛ عالی؛ خیلی عالی ← لوکس؛ دولوکس. سوپرسکوپ [super-eskop] (انگ. super scope) (ا. سینم.) - فیلم. نوعی روش نمایش فیلم بر روی پرده عریض است ← وایداکترین.

**سوپرلاتیو [superlātiv]** (فران. superlative) (ا. - ص.) (دستور زبان) [صفت] عالی.

**سوپریم [suprem]** (فران. suprême) «بالا تر از همه چیز؛ برتر از هر مقام و هر کس» (ا.) «سس سوپریم» (آشپ. - نوعی سس که از آب گوشت و آرد سفید و زرده تخم مرغ و خامه تهیه می‌شود و به مصرف انواع گوشت‌های

سفید مثل مرغ و بوقلمون و ماهی می‌رسد).

**سوپرمارکت** [super-mārket] (انگ. super market) (ا.) فروشگاه بزرگ که معمولاً در آن مواد غذایی به فروش می‌رسد و مشتریان چیزهای موردنیاز خود را شخصاً و به صورت سلف‌سرویس برمی‌دارند و پای صندوق قیمت آن را محاسبه می‌کنند.

**سوپرمن** [super-man] (انگ. superman) (ا.) (نام قهرمان فیلم کارتون آمریکایی) مردی با قدرت فوق‌العاده.

**سوپرنوا** [super-novā] (فران. supernova) (ا.) (نج.) به ستارگان متغیر نادری اطلاق می‌شود که از انواع نواختران هستند و درخشندگی آنها ۱۰,۰۰۰ برابر نواختران است ← نوا.

**سوپروایزر** [super-vāyzer] (انگ. supervisor) (ا.) مدیر؛ ناظر؛ سرپرست.

**سوتیتر** [su-titr] (فران. sous-titre) (ا.) ۱. عنوان فرعی (در مقاله و کتاب و روزنامه و...) ۲. زیرنویس فیلم صامت.

**سوتین** [sutiyan] (از فران. soutien - gorge) (ا.) سینه‌بند؛ کرست.

**سود** [sud] (فران. sude) (شیم.) (ا.) هیدروکسید سدیم است و در صنعت صابون‌سازی به کار می‌رود؛ سود سوزآور.

**سودا** [sodā] (انگ. soda) (ا.) حاصل ترکیب آب و گازکربنیک **توضیح:** به صورت نوشابه مصرف می‌شود.

**سور** [sever] (فران. sévère) (ص.) جدی؛ سختگیر.

**سوربه** [sorbe] (فران. sorbet) (ا.) نوعی بستنی که با لیکور و عصاره میوه تهیه می‌شود.

**سورپریز** [surp(e)riz] (فران. surprise) (ص.) ۱. شگفت‌زده؛

متعجب؛ حیرت زده؛ غافلگیر شده: «سورپریز کردن»؛ «سورپریز شدن»  
۲. حیرت آور؛ شگفت آور.

سوررئالیست [sur-re'ālist] (= سوررئالیست) (فران. surréaliste)  
(ص. ۱-). پیرو مکتب سوررئالیسم\*.

سوررئالیسم [sur-re'ālistism] (= سوررئالیسم) (فران. surréalisme)  
(۱.) مکتبی هنری و ادبی است که در آن به خلق آثاری مافوق حقیقت که  
با عقل جور در نمی آید می پردازد؛ واقعیت برتر نیز ← رئالیسم.

سوژه [suže] (فران. sujet) (۱.) موضوع: «سوژه داستان»؛ «سوژه بحث».  
سوس ← سس.

سوسپانسیون [suspānsiyon] (فران. suspension) (۱.) تعلیق؛ توقف؛  
وقفه؛ تعطیل؛ بی تکلیفی.

سوسیال [sosiyāl] (فران. social) (ص.) اجتماعی.

سوسیالیسم [sosiyālism] (فران. socialisme) (۱.) (سیا.) سیاستی  
است که بر اساس تقدم جامعه بر فرد و اولویت منافع و مصالح اجتماعی بر  
منافع فردی قرار گرفته است نیز ← کمونیسم.

سوسیالیست [sosiyālist] (فران. socialiste) (۱. - ص.) طرفدار  
سوسیالیسم ← سوسیالیسم.

سوسیته [sosiye] (فران. société) (۱.) اجتماع؛ جامعه.

سوسیس [sosis] (فران. saucisse) (۱.) از انواع فراورده های گوشتی است  
که از گوشت چرخ کرده بسیار ریز و چربی و سویا درست می شود و در  
قالب روکش نایلونی استوانه ای شکل عرضه می شود: «ساندویچ  
سوسیس»؛ «سوسیس آلمانی»؛ «سوسیس کوکتل»؛ (نوعی سوسیس  
کوچک که در مهمانی کوکتل سرو می شود).

- سوسیسیون [sosison] (فران. saucisson) (ا.) سوسیسیس\*.
- سوسیولوژی [sosiyo-loži] (فران. sociologie) (ا.) دانشی است که مظاهر مختلف حیات اجتماعی انسان را به طریق علمی مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ علم جامعه؛ جامعه‌شناسی.
- سوفلور [suflor] (فران. souffleur) (ص.) (نما.) که از زیر صحنه نمایش یا پشت پرده جمله‌ها و عبارتهای نمایشنامه را به بازیکنان یادآوری می‌کند.
- سوفله [suflé] (فران. soufflé) (ا.) (آشپ.) نوعی غذا که روی آن پنیر می‌ریزند و آن را در فر می‌پزند: «سوفله بادنجان»؛ «سوفله سیب‌زمینی».
- سوفیکس [sufiks] (فران. suffixe) (ا.) (زبان.) پسوند.
- سوکمیتِه [su-komite] (فران. sous - comité) (ا.) کمیته فرعی؛ زیر کمیته.
- سوکمیسیون [su-komisyon] (فران. sous - commission) (ا.) کمیسیون فرعی.
- سولفات [sulfat] (فران. sulfate) (ا.) (شیم.) نمک اسید سولفوریک است: «سولفات آمونیم»؛ «سولفات باریم».
- سولفژ [solfež] (فران. solfège) (ا.) (موس.) مطالعه اصول ابتدایی موسیقی و نوت خوانی.
- سولفور [sulfur] (فران. sulfur) (ا.) (شیم.) ۱. نمک اسید سولفیدریک است: «سولفور کربن»؛ «سولفور آهن»... ۲. گوگرد.
- سولفوریک [sulfurik] (فران. sulfurique) (ا.) (شیم.) «اسید سولفوریک» به حالت خالص مایعی است بیرنگ، بی‌بو و روغنی شکل و برای تهیه مواد انفجاری مانند نیتروگلیسرین و نیز برای تهیه رنگها و

پالایش نفت مصرف می‌شود؛ جوهر گوگرد.

**سولفیدریک** [sulfidrik] (فران. sulfhydrique) (ا. (شیم.)) «اسید سولفیدریک» سولفور هیدروژن به فرمول  $\text{SH}_2$  است.

**سولو** [solo] (فران. از ایتا. solo) (ا. (موس.)) ۱. تنها؛ تکنفره؛ انفرادی: «ساز سولو» ۲. تکنوازی؛ تکخوانی ۳. موسیقی مخصوص تکنوازی یا تکخوانی متضد: کر\*.

**سولیست** [sol-ist] (فران. soliste) (ا. (موس.)) خواننده یا نوازنده‌ای که به تنهایی می‌خواند یا می‌نوازد؛ تکخوان؛ تکنواز: «تکنواز ارکستر».

**سونا** [sonā] (فران. souna) (ا. حمام بخار.

**سونات** [sonāt] (فران. sonate) (ا. (موس.)) قطعه‌ای از موسیقی که برای اجرا با یک یا دو ابزار موسیقی تهیه می‌شود و شامل سه یا چهار بند است: «سونات برای ویولون و پیانو».

**سوند** [sond] (فران. sonde) (ا. (ا.)) ۱. چاهی که برای آزمایش قنات حفر می‌کنند؛ گمانه ۲. (پزش.) ابزاری که برای تخلیه مجاری بدن به کار می‌رود: «سوند مثانه»؛ «سوند مری».

**سونداژ** [sondāž] (فران. sondage) (ا. (ا.)) ۱. (سیا.) تحقیق و بررسی در باره یک مسئله سیاسی یا اجتماعی از طریق مراجعه به افکار عمومی؛ نظرخواهی نیز ← رفراندوم ۲. شناسایی و تحقیق در باره یک مسئله خاص توضیح: این اصطلاح در رشته‌های فنی هم به کار می‌رود: «سونداژ پی».

**سونوگراف** [sono-g(e)rāf] (انگ. sonograph) (ا. (فیز. - پزش.)) دستگاهی که برای تهیه سونوگرام به کار می‌رود.

**سونوگرام** [sono-g(e)rām] (انگ. sonogram) (ا. (پزش.)) به تصویر

حاصل از امواج انعکاسی صدا در یک معاینه فراصوتی تشخیصی اطلاق می‌شود.

**سویا** [soyā] (فران. soja) (۱.) گیاهی شبیه به لوبیا که دانه‌های آن خوردنی است: «روغن سویا»؛ «سس سویا».

**سویت** [suit] (انگ. suite) (۱.) ۱. آپارتمان کوچک: «یک سویت در هتل اجاره کرده است» نیز ← آپارتمان؛ استودیو ۲. (موس.) قطعهٔ موسیقی که شامل چند نمایشنامه است.

**سویچ** [suwič] (انگ. switch) (۱.) ۱. دستگاه اتصال برق: «سویچ برق» ۲. کلیدی که در اتومبیل یا وسایل نقلیه موتوری دیگر با به کار انداختن استارت موجب روشن شدن موتور می‌شود.

**سی** [si] (فران. si) (۱.) (موس.) ۱. هفتمین نوت از نوت‌های موسیقی ۲. علامتی که نمایانگر نوت سی است.

**سی. آی. ا** [si - āy - e] (انگ. C. I. A) (← سیا).

**سیا** [siyā] (انگ. C. I. A) (۱.) مخفف نام انگلیسی «سازمان اطلاعات مرکزی امریکا» (Central Intelligence Agency) است که فعالیتهای جاسوسی و اطلاعات آمریکا را در خارج از آن کشور رهبری می‌کند: «سازمان سیا».

**سیاتیک** [siyātik] (فران. sciatique) (۱.) (جانو.) درشت‌ترین عصب بدن که دنبالهٔ رأس مثلث شبکهٔ خارجی است.

**سیانور** [siyānur] (فران. cyanure) (۱.) (شیم.) نمک اسید سیانیدریک که سمی و کشنده است.

**-سیت** [- sit] (فران. - cyte) (پسو.) پسوندی است به معنی «یاخته».

**سیت بلت** [sit-belt] (انگ. seat belt) (۱.) کمربند ایمنی وسیلهٔ هوایی

یا اتومبیل.

**سیتریک** [sitrik] (فران. citrique) (ا.) (شیم.) جسمی است سفید و متبلور، ترش مزه و به حالت آزاد در لیموترش و میوه‌های ترش دیگر وجود دارد. در تهیهٔ نمک میوه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**سیتو - I [sito -]** (فران. cyto -) (پیشو.) پیشوندی است به معنی «یاخته»  
(← سیتوبلاست؛ سیتوپلاسم) **II [sito -]** (فران. sito -) (پیشو.) پیشوندی است به معنی «غله؛ غذا؛ خوراک» (← سیتولوژی).

**سیتوبلاست** [sito-b(e)lāst] (فران. cytoblaste) (ا.) (جانو.) هستهٔ یاخته.

**سیتوپلاسم** [sitop(e)lāsm] (فران. cytoplasm) (ا.) (جانو.) بخشی است از یاخته که در حد فاصل هسته و شامهٔ یاخته وجود دارد. ضمائم داخلی آن ممکن است جاندار یا بی‌جان باشد؛ میان‌مایه نیز ← پروتوپلاسم.

**سیتوفوبی** [sito-fobi] (فران. sitophobie) (ا.) (پزش.) بیماری ترس بی‌مورد و بی‌اساس از خوراک؛ غذا ترسی.

**سی‌تی‌اسکن** [siti-eskan] (انگ. CT scan، مخفف Computed Tomography) (ا.) (پزش.) توموگرافی محوری کامپیوتری.

**سیتولوژی** [sito-loži] (فران. sitologie) (ا.) علمی که به مطالعهٔ اصول تغذیه و بیماری‌های ناشی از سوء تغذیه می‌پردازد؛ علم تغذیه.

**سیتیزن** [sitizen] (انگ. citizen) (ا.) کسی که در شهر زندگی می‌کند و از حقوق و مزایای مدنی برخوردار است؛ شهرنشین؛ شارمند؛ هموطن؛ شهروند؛ تابع.

**سیرک** [sirk] (فران. cirque) (ا.) نوعی تئاتر که معمولاً در یک چادر

بسیار بزرگ اجرا می‌شود و در آن هنرمندان، شعبده‌بازان، بندبازان، دلقک‌ها، حیوانات تعلیم‌دیده و... هنرنمایی می‌کنند.

**سیروپ [sirup]** (فران. sirop) (ا. شربت).

**سیستم [sistem]** (فران. système) (ا. ۱. روش؛ طریقه: «سیستمهای تجزیه و تحلیل»؛ «سیستم ادارهٔ مملکت» ۲. دستگاه؛ نظام: «سیستم گوارشی»؛ «سیستم ارتباطات»؛ «سیستم اداری»؛ «سیستم زبان» ۳. مدل: «اتومبیل آخرین سیستم».

**سیستماتیک [sistem-ātik]** (فران. systématique) (ص. منظم؛ مرتب؛ روشدار؛ مبتنی بر نظام؛ نظام‌پذیر.

**سیستماتیکمان [sistemātik-mān]** (فران. systématiquement) (ق. به‌طور سیستماتیک).

**سیستم آنالیز [sistem - ānāliz]** (انگ. system analysis) (ا. تجزیه و تحلیل روشها و سیستمها؛ سیستم‌کاوی.

**سیستم آنالیست [sistem - ānālist]** (انگ. system analyst) (ا. تحلیل‌گر سیستم؛ متخصص تجزیه و تحلیل سیستم.

**سیستو - [sisto -]** (فران. - cysto) (ا. (پزش. - جانو.) پیشوندی است به معنی «کیست» و «مثانه».

**سیستوسکوپ [sistoskop]** (فران. cystoscope) (ا. (پزش. ابزاری که برای تشخیص و گاهی درمان بیماریها و ضایعات مثانه، حالب و کلیه به کار می‌رود.

**سیستوگرافی [sisto-g(e)rāfi]** (فران. cystographie) (ا. (پزش. معاینهٔ پرتونگاری از مثانه بعد از داخل کردن مادهٔ حاجب در آن؛ پیشابدان نگاری.

سیسموگراف [sismogerāf] (فران. séismographe) (۱.) (زمین.)

اسبابی است که به وسیله آن زمان شروع و زمان خاتمه زلزله، شدت و جهت آن رسم می‌شود؛ زلزله‌نگار.

سیسموگرافی [sismo-gerāfi] (فران. séismographie) (۱.) (زمین.)

رسم شدت و جهت زلزله به وسیله سیسموگراف؛ زلزله‌نگاری.

سیسمولوژی [sismo-loži] (فران. séismologie) (۱.) علم مطالعه

پدیده زلزله و انواع آن است؛ زلزله‌شناسی.

سی سی [sisi] (انگ. CC) (۱.) نشانه Cubic Centimeter و به معنی

سانتیمتر مکعب است.

سی سی یو [si-si-yu] (انگ. CCU، مخفف Cardiac Care Unit)

(۱.) (پزش.) بخشی از بیمارستان که در آن به مراقبت‌های ویژه از بیماران

قلبی می‌پردازد.

سیف [seyf] (انگ. safe) (ص.) ایمن؛ بی‌خطر؛ اطمینان‌بخش؛ قابل

اطمینان؛ دور از خطر.

سیفلیس [siflis] (فران. syphilis) (۱.) (پزش.) مرضی عفونی و واگیردار

که از طریق ارث و به‌طور مادرزادی به افراد منتقل می‌شود، و از افراد مبتلا

به‌طور مستقیم به افراد سالم سرایت می‌کند؛ کوفت.

سیفون [sifon] (فران. siphon) (۱.) لوله خمیده‌ای که برای انتقال مایعات

از یک سطح به سطح پائین‌تر به کار می‌رود: «سیفون توالت» (سیفونی که

برای خالی کردن مایعات و جلوگیری از تصاعد گازهای داخلی مستراح به

کار می‌رود).

سیکل [sikl] (فران. cycle) (۱.) ۱. یک دوره حرکت؛ گردش؛ دوره

۲. دوره تحصیل متوسطه: «سیکل اول» (دوره سه ساله اول دبیرستان)؛

«سیکل دوم» (دوره سه ساله دوره دبیرستان) توضیح: این اصطلاح در نظام آموزشی قدیم به کار می‌رفته است.

**سیکلامن** [siklāmen] (فران. cyclamen) (۱). ۱. (گیا.) نوعی گیاه زینتی از تیره پامچالها که دارای گل‌هایی به رنگ قرمز تیره و سفید و صورتی هستند؛ سیکلمه؛ گل نگونسار ۲. گل گیاه سیکلامن.

**سیکلمه** [siklame] (۱). ۱. (گیا.) سیکلامن\* ۲. به رنگ گل سیکلامن.

**سیگار** [sigār] (فران. cigare) (۱). توتون ریزشده‌ای که در کاغذ نازکی لوله شده است و از انواع دخانیات به شمار می‌آید؛ سیگارت\*: «سیگار برگ» (برگ توتون خشک‌شده به هم پیچیده که به مصرف دخانیات می‌رسد)؛ «سیگار فیلتردار» (سیگاری است که در انتهای آن فیلتر مخصوصی قرار دارد که کار آن تصفیه‌دود قبل از وارد شدن به ریه است)؛ «سیگار بی‌فیلتر» نیز ← سیگارت.

**سیگارت** [sigāret] (فران. cigarette) (۱). ۱. سیگار\* ۲. (خیا.) قرقره باریک به شکل سیگار که نخ نازک به دور آن پیچیده شده است.

**سیگموئید** [sigmo'id] (فران. sigmoïde) (۱). ۱. (ص.) آنچه که شبیه حرف S یا C باشد؛ سینی شکل ۲. (۱). قسمت انتهای قولون؛ روده سینی شکل.

**سیگموئیدوسکوپ** [sigmo'ido-skopi] (فران. sigmoïdoscopie) (۱). معاینه قسمت داخلی روده سینی شکل.

**سیلاب** [silāb] (فران. syllabe) (۱). (آوا.) هجا.

**سیلک** [silk] (انگ. silk) (۱). حریر؛ ابریشم.

**سیلندر** [silandr] (فران. cylindre) (۱). ۱. (مکان.) معمولاً به شکل استوانه ساخته می‌شود و پیستون موتور در داخل آن حرکت می‌کند: «موتور دوسیلندر»؛ «موتور چهارسیلندر» ۲. دستگاهی است که

در صنعت برای ایجاد فشار ثابت و یکنواخت به کار می‌رود ۳. محفظه نگهداری گاز تحت فشار: «سیلندر گاز».

**سیلو** [silu] (فران. silo) (۱) انبار مخصوص نگهداری گندم (و سایر محصولات کشاورزی).

**سیلورین** [siluriyan] (فران. silurien) (۱) (زمین. نام دومین دوره دوران اول زمینشناسی است.

**سیلیس** [silis] (فران. silice) (۱) (شیم.) انیدرید سیلیسیم و فرمول شیمیایی آن  $\text{SiO}_2$  است. جسمی است ثابت و در حالت تبلور مانند جسمی شیشه‌ای سخت است.

**سیلیسیم** [silisiyom] (فران. silicium) (۱) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Si.

**سیلیکات** [silikāt] (فران. silicate) (۱) (شیم.) نام نمک اسید سیلیسیک است.

**سیمان** [simān] (فران. ciment) (۱) (شیم.) گردی که در اثر اختلاط با آب تبدیل به جسم سخت می‌شود و در ساختمان‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ سمنت نیز ← بتن: «سیمان پرتلند» (سیمانی است که از گرما دادن مخلوطی از سنگ آهک و خاک رس و آسیاب کردن به دست می‌آید)؛ «سیمان‌کار» (که با سیمان کار می‌کند و دیوارها را در ساختمان‌سازی سیمان می‌کشد) «سیمان‌کاری» (به کار بردن سیمان در ساختمان).

**سیمستر** [simestr] (انگ. semester) (۱) نیمسال تحصیلی توضیح: هر سال تحصیلی معمولاً به دو نیمسال تقسیم می‌شود که هر یک را یک سیمستر می‌گویند نیز ← ترم.

سینتاکس [sintaks] (انگ. syntax) (۱) (زبان. نحو).

سینتی اسکن [sinti-eskan] (انگ. scinti-scan) (۱) (پزش. ترسیمی است دوبعدی از اشعه گاما که از مواد رادیوایزوتوپ خارج شده است. این ترسیم تمرکز این اشعه را در بافتهای مختلف مانند مغز، کلیه و غیره نشان می دهد).

سینتی اسکنر [sinti-eskan-er] (انگ. scintiscanner) (۱) (پزش. دستگاهی است که میزان تراکم ایزوتوپ گاما در بافتها را ثبت می کند).  
سینتی گرافی [sinti-g(e)rāfi] (انگ. scintigraphy) (۱) (پزش. ثبت نمودار خطی ذرات به وسیله سینتی اسکنر).

سینتی گرام [sinti-g(e)rām] (انگ. scintigram) (۱) (پزش. نمودار خطی ذرات که به وسیله سینتی اسکنر پس از تجویز یک ایزوتوپ رادیو اکتیو ثبت می شود).

سینتیک [sinetik] (فران. cinétique) (ص. جنبشی: «انرژی سینتیک» (انرژی ای است که یک جسم در نتیجه حرکت خود پیدا می کند).  
سینک [sink] (انگ. sink) (۱) (لگنچه دستشویی یا ظرفشویی که در توالت یا آشپزخانه کار گذاشته می شود).

سینما [sinemā] (فران. cinéma) (۱) (۱) فعالیتی که ضمن آن تصاویر متحرک را ضبط و پخش می کنند: «سینمای صامت» (سینمایی که صدای هنرپیشگان ضبط نمی شود)؛ «سینمای ناطق» (سینمایی که در آن سخنان هنرپیشگان ضبط می شود)؛ «هنر سینما» (هنر تهیه فیلم سینمایی، که از آن به عنوان هنر هفتم نیز یاد کرده اند) نیز ← فیلم؛ «هنرپیشه سینما» ← آکتریس؛ آکتور؛ آر티ست نیز ← سناریو ۲. سالن نمایش فیلم؛ ساختمانی که در آن فیلم نمایش می دهند.

**سینماتک** [sinemātek] (فران. cinématheque) (۱.) محلی که در آن فیلمهای سینمایی را نگهداری می‌کنند و گاه برای استفادهٔ عموم نمایش می‌دهند.

**سینماتوگرافی** [sinemāto-gerāfi] (فران. cinématographie) (۱.) سینما؛ فیلمبرداری.

**سینماتیک** [sinemātik] (فران. cinématique) (۱.) (۱.) (فیز.) شاخه‌ای از علم فیزیک است که حرکت اجسام را بدون در نظر گرفتن نیرو و جرم مورد مطالعه قرار می‌دهد نیز ← دینامیک؛ استاتیک؛ مکانیک (۲.) (سینم.-فیلم.) (ص.) سینمایی.

**سینماسکوپ** [sinemā-skop] (فران. cinémascope) (۱.) (سینم.-فیلم.) نوعی روش نمایش فیلم بر روی پردهٔ عریض است ← وایداسکرین.

**سینوزیت** [sinozīt] (فران. sinusite) (۱.) (پزش.) ورم و التهاب سینوسها ← سینوس.

**سینوس** [sinus] (فران. sinus) I (۱.) (جانو.-پزش.) حفرهٔ استخوانهای پیشانی و فکٔ اعلی نیز ← سینوزیت II (۱.) (ریاض.) طول خط مستقیمی که از نقطه‌ای بر پیرامون دایره‌ای به شعاع واحد روی محور طولها وارد می‌شود. این مقدار سینوس زاویه‌ای است که بین شعاع موردنظر و محور طولها ایجاد شده است نیز ← کسینوس **توضیح:** سینوس زاویه همیشه بین ۱- و ۱+ است.

**سینونیم** [sinonim] (فران. synonyme) (۱.) (زیان.) مترادف.  
**سینه‌راما** [sine-rāmā] (فران. از انگ. cinérama) (۱.) روشی در صنعت سینما که ضمن آن، فیلم به وسیلهٔ سه پروژکتور روی سه اکران بزرگ که

مجاور هم قرار دارند نمایش داده می شود نیز ← پانوراما نیز ←  
وایداسکرین.

سینور [siniyor] (فراند. seigneur) (ا. آقا؛ ارباب.

سیویل [sivil] (فراند. civil) (ص. ۱. شهری؛ مدنی ۲. غیرنظامی؛  
شخصی) «لباس سیویل».

سیویلیزاسیون [sivilizāsiyon] (فراند. civilisation) (ا. تمدن؛  
شهرنشینی.

سیویلزه [sivil-ize] (فراند. civilisé) (ص. متمدن؛ شهرنشین.



شاپو [šāpo] (فران. chapeau) (۱.) کلاه‌هی که دور تا دور لبه دارد؛ کلاه  
شاپو نیز ← کپی.  
شاتو [šāto] (فران. château) (۱.) قصر.  
شاتوبریان [šāto-berīān] (فران. chateaubriand) (۱.) (آشپ.) نوعی  
خوراک گوشت که از فیله تهیه می‌شود.  
شارپ [šārp] (انگ. sharp) (ص.) هوشیار؛ دقیق؛ تیز.  
شارژ [šārž] (فران. charge) ۱. (۱.) هزینه نگهداری واحدهای مجتمع  
مسکونی، اداری و تجاری: «شارژ ماهانه این آپارتمان ۲۰۰۰ تومان  
است» ۲. «شارژ کردن» ذخیره کردن انرژی الکتریکی [در باتریها] نیز  
← دشارژ ۳. (ص.) (تد. فارسی) پُر؛ اشباع؛ راضی (از نظر روحی):  
«شارژ شدن».

شارلاتان [šārlātān] (فران. charlatan) (ص. ۱). آنکه به دروغ ادعا می‌کند که در رشته خاصی مهارت دارد ۲. حقه‌باز؛ متقلب.

شارلاتانیسم [šārlātān-ism] (فرانس. charlatanisme) (ا. ۱). شارلاتان‌بازی.

شارم [šārm] (فران. charme) (ا. ۱). جذابیت؛ جذبه.

شاسی [šāsi] (فران. châssis) (ا. ۱). ۱. چارچوب: «شاسی اتومبیل» (استخوان‌بندی و چارچوب فلزی که قسمت‌های دیگر اتومبیل را بر آن سوار می‌کنند) ۲. (عکا.) قابی که شیشه عکس و کاغذ حساس را در آن جا می‌دهند تا بر اثر تابش نور تصور به دست بیاید.

شاله [šāle] (فران. challet) (ا. ۱). خانه چوبی کوچک کوهستانی؛ خانه ییلاقی: «یک شاله در شمشک دارد».

شامپانزه ← شمپانزه.

شامپانی [šāmpāny] ← شامپاین.

شامپاین [šāmpāyn] (فران. champagne) (= شامپانی) (ا. ۱). نوعی شراب انگور سفید کف‌دار که گرانقیمت است و در میهمانی‌های رسمی می‌نوشند.

شامپو [šāmpo] (انگ. shampoo) (ا. ۱). ماده‌ای است که برای شست و شوی موی سر به کار می‌رود: «شامپو با زرده تخم‌مرغ»؛ «شامپوی ضدشوره».

شامپیون [šāmpiyon] (فران. champion) (ا. ۱). قهرمان.

شانتاژ [šāntāž] (فران. chantage) (ا. ۱). سعی در به دست آوردن چیزی از طریق تقلب، تزویر و تهدید.

شانس [šāns] (فران. chance) (ا. ۱). بخت؛ اقبال: «خوش‌شانس»؛ «خدا

شانس بدهد؛ «کچلها شانس دارند»؛ «اگه یک جو شانس داشتیم!...». شانس **[šāns-i]** (فران. - فا.) (ص نسب. - ق.) از روی بخت و اقبال؛ از روی شانس؛ تصادفاً؛ اتفاقاً؛ «مسابقه شانس»؛ «امروز شانس او را دیدم» ← شانس.

شانکر **[šānkr]** (فران. chancre) (ا.) (پزش.) زخم کوچکی که نسجهای اطراف خود را فرا می گیرد نیز ← سیفلیس.

شت **[šot]** (روس.) (ا.) ماهوت پاک کن؛ برس\*.

شکلات **[šokolāt]** (فران. chocolat) (ا.) ۱. خمیر نسبتاً سفت شده کاکائو و شکر و وانیل؛ «شکلات خارجی»؛ «شکلات شیری» ۲. پودر شکلات یا کاکائو؛ «شیر و شکلات».

شکلاتی **[šokolāt-i]** (فران. - فا.) (ا.) ۱. به رنگ شکلات؛ قهوه ای سیر؛ «بلوز شکلاتی» ۲. از جنس شکلات؛ مثل شکلات؛ «بستنی شکلاتی»؛ «کیک شکلاتی».

شلنگ **[šelang]** ← (شیلنگ).

شیلنگ ← شیلینگ.

شما **[šemā]** (فران. schéma) (ا.) شکلی که با خطوط ساده و مختصر نکات اساسی و مهم یک جسم، روش یا طرح را نشان می دهد؛ «شمای عملیات تصفیه نفت».

شماتیک **[šemātik]** (فران. schématique) (ص.) مربوط به شما؛ صورت متشاکل؛ تمهیدی؛ نمایش کلی.

شمپانزه **[šampānze]** (= شامپانزه) (فران. chimpanzé) (ا.) (جانو.) نوعی میمون آدم نما که بدنش از موهای بلند پوشیده شده است و دم ندارد. شمیم **[šomiz]** (فران. chemise) (ا.) ۱. پوشه ۲. بلوز آستین بلند یقه

مردانه.

شنل [šenel] (روس.) (۱.) لباس گشاد و بدون آستین که روی دوش می‌اندازند.

شنیتسل [šenitsel] (انگ. schnitzel) (۱.) ورقه گوشت یا سینه و ران مرغ که در آرد غلتانده و در روغن سرخ شده باشد.

شو [šow] (انگ. show) (۱.) نمایش؛ برنامه نمایشی: «شو تلویزیونی».

شو آف [šo-āf] (انگ. show off) خودنمایی: «شو آف کردن».

شوالیه [šovāliye] (فران. chevalier) (۱.) نجیب‌زاده.

شوت [šut] (انگ. shoot) (ورز.): «شوت کردن» در کردن؛ پرتاب کردن؛ شلیک کردن؛ ضربه زدن.

شورت [šort] (انگ. short) (۱.) ۱. شلوار کوتاه ۲. تنکه ۳. کوتاه.

شورت استوری [šort-estori] (انگ. short story) (۱.) (ادب.) داستان کوتاه.

شورت‌هند [šort-hand] (انگ. shorthand) (۱.) تندنویسی؛ فن تندنویسی؛ مختصرنویسی.

شورو [ševro] (فران. chevreau) ۱. (۱.) پوست بزغاله؛ چرم بزغاله ۲. (فا.) چرم مات متضد: ورنی\*.

شوسه [šuse] (فران. chaussée) (۱.) جاده آسفالتی و مناسب برای رانندگی.

شوافژ [šofaž] (فران. chauffage) (۱.) ۱. گرمایش ۲. شوافژ سانترال؛ حرارت مرکزی ۳. (تد.) هریک از رادیاتورهای سیستم حرارت مرکزی.

شوفر [šufer] (فران. chauffeur) (۱.) راننده وسیله نقلیه موتوری؛ راننده:

«شوفر تا کسی»؛ «شوفر کامیون»؛ «شاگرد شوفر».

**شوگ** [šok(k)] (فران. choc) (ا). ۱. ضربه؛ ضربه شدید ۲. حالتی که ناگهان به شخص عارض شود: «شوگ عصبی»؛ «به او شوگ وارد شد»؛ «شوگ الکتریکی» (رواند). (تأثیر ناگهانی یک جریان برق قوی که از بدن می‌گذرانند).

**شوکه** [šokke] (از فران. choquer) (ص). که شوگ به او دست داده است: «از دیدنش شوکه شدم»؛ «از شنیدن این خبر شوکه شد» نیز ← شوگ.

**شومن** [šo-man] (انگ. show man) (ا). مجری برنامه نمایشی.  
**شومینه** [šomine] (فران. cheminée) (ا). سیستم حرارتی که از یک اجاق (کانون حرارتی) و یک لوله تشکیل شده است. سوخت آن با چوب است ولی اخیراً با سوخت گازی نیز ساخته شده است. معمولاً در سالن ساختمانها بعنوان منبع گرمای شیک به کار می‌رود.

**شیست** [šist] (فران. schiste) (ا). (زمین). نوعی از سنگهای دگرگونی است که به سادگی ورقه ورقه می‌شود؛ اردوال [ardavāl].

**شیفت** [šift] (انگ. shift) (ا). نوبت کار: «شیفت صبح»؛ «شیفت شب»؛ «پرستار شب شیفت خود را تحویل داد»؛ «هر روز صبح شیفت بیمارستان عوض می‌شود».

**شیفتی** [šift-i] (انگ. - fa). (ص نسب). منسوب به شیفت: «شیفتی کار می‌کنند» ← شیفت.

**شیک** [šik] (فران. chic) (ص). ۱. زیبا؛ قشنگ؛ ظریف: «خانه شیک»؛ «لباس شیک» ۲. «شیک پوش» (خوش لباس) «خانم شیک؛ آقای شیک» (خانم و آقای که شیک پوش هستند).

شیلنگ [šilang] (آلما. (ا.) لوله لاستیکی که برای انتقال آب یا مواد سوختنی به کار می‌رود: «شیلنگ آب»؛ «شیلنگ گاز».

شیلینگ [šiling] (انگ. shilling) (ا.) ۱. واحد قدیمی پول انگلیسی معادل ۱/۴ لیره استرلینگ که از سال ۱۹۷۱ منسوخ شده است نیز ← پنس ۲. واحد پول برخی از کشورها (مثلاً کشور اتریش).

شیمی [šimi] (فران. chimie) (ا.) علم مطالعه ترکیب مواد و تغییر ترکیب آنهاست. مهمترین شاخه‌های آن عبارتند از: شیمی کانی؛ شیمی آلی؛ شیمی فیزیک: «شیمیدان» (شیمیست<sup>\*</sup>).

شیمیایی [šimiyā-yi] (فران. -فا.) (ص نسب.) منسوب به شیمی «داروهای شیمیایی»؛ «بمب شیمیایی» ← شیمی.

شیمیست [šimist] (فران. chimiste) (ا.) دانشمند شیمی؛ شیمیدان ← شیمی.

شیمی فیزیک [šimi-ye-fizik] (فران. chimie physique) (ا.) علم مطالعه وابستگی و ارتباط خصوصیات فیزیکی با ترکیبات شیمیایی، نیز بررسی تغییرات فیزیکی است که به دنبال واکنشهای شیمیایی پدید می‌آیند.

شینون [šiniyon] (فران. chignon) (ا.) نوعی آرایش که موها در پشت سر جمع می‌شود.



عربسک [arabesk] (فرانس. arabesque) (ا.) (هنر) نقشهای شاخ و  
برگی گردان و درهم تابیده.  
غانقاریا [qānqāriyā] ← قانقاریا.





فا [fā] (فراند. fa) (ا.) (موس.) ۱. چهارمین نوت از نوت‌های موسیقی  
۲. علامتی که نمایانگر نوت فا است.

فابریک [fābrik] (فراند. fabrique) (ا.) (تد.) به قطعات یدکی  
ماشین‌آلاتی اطلاق می‌شود که در همان کارخانه‌ای که ماشین‌آلات را  
ساخته، تولید شده است؛ قطعه‌ی اصل.

فاراد [fārād] (فراند. farad) (ا.) (فیز.) ظرفیت خازنی است که در آن  
اختلاف پتانسیلی برابر یک ولت ظاهر می‌شود.

فارماکولوژی [fārmāko-loži] (فراند. pharmacologie) (ا.) (دارو.)  
علم مطالعه‌ی تأثیر مواد و داروهای شیمیایی بر روی انسان و حیوان است؛  
داروشناسی.

فارنژیت [fāranžit] (فراند. pharyngite) (ا.) (پزش.) التهاب

حلق؛ التهاب گلو.

فارنکس [fārank] (فران. pharynx) (ا.) حلق، گلو.

فاز [fāz] (فران. phase) (ا.) ۱. (فیز.) زاویه‌ای که مقدار آن تأخر یا تقدم یک حرکت نوسانی یا موجی را نسبت به حرکت نوسانی یا موجی دیگر بیان می‌کند. وقتی که در مداری ولتاژهای متناوب با اختلاف فازی نسبت به یکدیگر وجود داشته باشد، هر کدام از آن ولتاژها را یک فاز می‌گویند: «برق یک فاز»؛ «برق سه فاز» ۲. مرحله ۳. (تد.) منطقه: «فاز ۴ شهرک قدس».

فاستونی [fāstuni] (روس.) (ا.) پارچهٔ پشمی ساده یا نخی که از آن لباس درست می‌کنند: «یک دست‌کت و شلوار فاستونی پشمی».

فاشیست [fāšist] (فران. fasciste) (ا. - ص.) پیرو فاشیسم ← فاشیسم. فاشیسم [fāšism] (فران. fascisme) (ا.) (سیا.) نهضت یا حرکتی است که هدف آن برپاداری رژیم دیکتاتوری بر پایهٔ تفوق دولت و نیز عداوت با دموکراسی، لیبرالیسم و سوسیالیسم است نیز ← فالانژیسم.

فاکت [fakt] (انگ. fact) (ا.) نکته؛ واقعیت؛ امر مسلم؛ حقیقت.

فاکتور I [fāktor] (فران. facteur) (ا.) ۱. هر یک از عناصر سازندهٔ یک نتیجه یا محصول؛ عامل: «فاکتورهای لازم برای تولید محصول» ۲. (ریاض.) هر یک از اجزای تشکیل‌دهندهٔ یک جملهٔ ریاضی است مانند مضرب، مضروب، فاکتور عددی، فاکتور جبری، فاکتور مشترک: «فاکتور گرفتن» (۱. [ریاض.] خارج کردن ضریب مشترک از جملات مختلف ریاضی و جبری ۲. [تد.] از چیزی صرفنظر کردن) ۳. (شیم.) تعداد والانس گرمهای یک جسم حل شده در یک لیتر آب مقطر است؛ نرمالیه II (فران. facture) (ا.) صورتحساب: «فاکتور برق»؛

«فاکتور آب».

فاکتوریل [fäktoriyel] (فران. factorielle) (ا.) (ریاضه.) حاصلضرب

اعداد صحیح متوالی از یک تا عدد مورد نظر است.

فاکس [fäks] (انگ. fax) (ا.) ← تله فاکس.

فاگو - [fägo-] (فران. ، انگ. - phago) (پیشو.) پیشوندی است دارای

ریشه یونانی به معنی خوردن: «فاگوسیت».

فاگوسیت [fägosit] (فران. phagocyte) (ا.) نوعی از گویچه های سفید

خون است که با کتریها یا سایر جانداران ذره بینی بیگانه را احاطه می کند و

آنها را از بین می برد؛ بیگانه خوار.

فالانژ [fälanž] (فران. phalange) (ا.) ۱. نام یکی از حزبهای اسپانیا که

بر قدرت و حاکمیت دولت تکیه می کند ۲. (تد.) فالانژیست.

فالانژیست [fälanž-ist] (فران. phalangiste) (ا. - ص.) عضو یا

طرفدار حزب فالانژ اسپانیا ← فالانژ.

فامیل [fämil] (فران. famille) (ا.) خانواده؛ قوم: «فامیل عروس»؛

«فامیل نجیب»؛ «فامیل سرشناس».

فامیلی [fämil-i] (فران. - فا.) ۱. (ص نسب.) مربوط به فامیل: «مهمانی

فامیلی» ۲. (حامص.) فامیل بودن: «تو مرا حبس می کنی آوخ / شرم

بادت زننگ فامیلی» (بهار) ۳. (ق مر.) به طور دسته جمعی و خانوادگی:

«فامیلی به مهمانی رفتیم»؛ «فامیلی، اینجور بددهنی می کنند» ← فامیل.

فانتزی [fäntezi] (فران. fantaisie) (ا.) ۱. چیزی که ابتکاری است؛

تفنی و غیر ضروری است و مورد پسند قرار می گیرد: «کالای فانتزی»؛

«نان فانتزی» ۲. (هنر - ادب.) نوعی داستان یا فیلم که در خیالات و

روایاها یا اوهام یکی از شخصیتها به وقوع می پیوندد.

**فانفار** [fānfār] (فران. fanfare) (ا.) (تد. - فا.) مجموعه تفریحی - ورزشی نوجوانان است که در فضای باز تشکیل می‌شود.

**فاویسم** [fāvism] (فران. fabism، انگ. favism) (ا.) (پزش.) نوعی مسمومیت یا حساسیت است که از مصرف باقلای تازه در فصل بهار به وجود می‌آید. شدت بروز این عوارض به نحوی است که ممکن است گاهی سبب مرگ شود. عوارض ناشی از مصرف باقلای تازه، کم‌خونی، یرقان، آشفته‌گیهای روحی، هذیان، ناراحتی‌های قلبی و حتی مرگ به ویژه در کودکان است.

**فایبرگلاس** [fāyber-g(e)lās] (انگ. Fiberglass، نام تجارتي) (ا.) الیاف شیشه به هم بافته که با مواد پلاستیکی ترکیب شده است و در تهیه لوازم مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**فایل** [fāyl] (انگ. file) (ا.) ۱. پرونده: «فایل کردن» (مرتب کردن اوراق و قرار دادن آنها در جای مناسب و صحیح به‌طوری‌که به سادگی قابل دسترسی باشد) ۲. قفسه مخصوص پرونده.

**فئودال** [fe'odāl] (فران. féodal) (ص.) مالکین و حکام محلی - فئودالیسم.

**فئودالیسم** [fe'odālism] (فران. féodalisme) (ا.) (سیا.) یکی از مراحل سیر تکامل اجتماعی است که در آن قدرت در دست مالکان زمینهای زراعی و رؤسای قبایل است و مالکان بزرگ یا خانها با استفاده از امکانات محلی خود، یا با تشکیل نیروی مسلحی که تحت فرمان خود دارند، حکومت مستقلی برای خود تشکیل می‌دهند؛ ملوک الطوائفی؛ خانخانی.

**فتالیک** [fetalik] (فران. phthalique) (ا.) (شیم.) «اسید فتالیک»

ترکیبی است جامد که در آب محلول است، در دمای ذوب یک مولکول از دست می‌دهد و به انیدرید فتالیک تبدیل می‌شود.

**فتو - [foto -]** (فران. - photo) ۱. (پیشو.) پیشوندی است به معنی نور: «فتوسنتز» ۲. (پیشو.) پیشوندی است به معنی عکس: «فتوکی»؛ «فتوژنیک» ۳. (تد. فارسی) عکاس: «آقای فتو».

**فتوژنیک [foto-ženik]** (فران. photogénique) (ص.) که چهره‌اش در عکس (یا در فیلم) بهتر از خود اوست؛ خوش عکس.

**فتوسنتز [foto-santez]** (فران. photosynthèse) (ا.) (گیا.) سنتز هیدراتهای کربن به وسیله گیاهان کلروفیل دار در اثر نور؛ نورساخت.

**فتوکی [foto-kopi]** (فران. photocopie) (ا.) تصویری که از روی کاغذ برداشته می‌شود: «دستگاه فتوکی»؛ «فتوکی نامه به پیوست تقدیم می‌گردد»؛ «فتوکی تمام صفحات پاسپورت»؛ «فتوکی بگیرید» نیز ← پلی‌کی؛ کی.

**فتوکرومیک [foto-k(o)romik]** (انگ. photochromic) (ص.) طلق یا شیشه‌ای که مقابل نور تیره می‌شود و با حذف نور به وضعیت اولیه خود برمی‌گردد: «عینک فتوکرومیک».

**فتولیز [fotoliz]** (فران. photolyse) (ا.) تجزیه یک ماده در اثر مجاورت با نور یا اشعه فرابنفش؛ تجزیه نوری؛ نورکافت.

**فتی‌شیست [fetišist]** (فران. fétichiste) (ص.) که به فتی‌شیسم مبتلا است ← فتی‌شیسم.

**فتی‌شیسم [fetišism]** (فران. fétichisme) (ا.) (روان.) علاقه اغراق‌آمیز به یک شخص یا یک شیء؛ شهوت بت پرستی.

**فدراسیون [federāsiyon]** (فران. fédération) (ا.) ۱. (سیا.) اتحاد

چند کشور که برای تأمین هدفهای مشترک سیاسی و اقتصادی، یک حکومت فدرال تشکیل داده باشند نیز ← کنفدراسیون ۲. (ورز.) سازمان ورزشی که یک رشته ورزشی را زیر نظر دارد: «فدراسیون کشتی»؛ «فدراسیون فوتبال».

**فدرال** [federāl] (فراند. fédéral) (ا.) (سیا.) سیستم حکومتی که به صورت فدراسیون داخلی است: «دولت فدرال» نیز ← فدراسیون؛ کنفدراسیون.

**فر** I [fer] (فراند. fer) (ا.) (شیم.) آهن II (فراند. four) (ا.) قسمتی از اجاق خورا کپزی است که می توان مواد غذایی را در آن قرار داد تا پخته شود III پیچ و خم ریز در مو: «فر طبیعی»؛ «فر مصنوعی»؛ «فر زدن» (از فراند. friser) (جعدهای ریز مصنوعی در مو ایجاد کردن).  
**فراز** [farāz] (فراند. phrase) (ا.) جمله؛ عبارت: «فرازهایی از نهج البلاغه».

**فراک** [f(e)rāk] (فراند. frac، انگ. frock) (ا.) نوعی لباس رسمی مردانه که قسمت عقب کت آن بلند است نیز ← اسمو کینگ.  
**فراکسیون** [f(e)rākسیون] (فراند. fraction) (ا.) (سیا.) گروههای همفکر که در داخل یک نهاد سیاسی مانند پارلمان یا حزب به وجود می آیند.

**فراماسون** [f(e)rāmāson] (فراند. franc-maçon) (ا.) عضو فراماسونری\*.

**فراماسونری** [f(e)rāmāsoneri] (فراند. franc-maçonnerie) (ا.) از تشکیلات بین المللی با فعالیت مخفی است، که اعضای آن با رمز و نشانه یکدیگر را شناسایی می کنند.

فرانک [f(e)rānk] (فران. franc) (ا. ۱) واحد پول کشور فرانسه  
۲. واحد پول کشور بلژیک ۳. واحد پول کشور سوئیس.

فرانکوفون [f(e)rānko-fon] (فران. francophone) (ا. فرانسه‌زبان.  
فرانکوفیل [f(e)rānko-fil] (فران. francophile) (ا. دوستدار فرانسه  
و فرانسویان.

فرایدچیکن [f(e)rāyd-čiken] (انگ. fried chicken) (ا. جوجه  
سوخاری.

فرت [f(e)ret] (انگ. freight، فران. fret) (ا. روشی برای حمل کالا  
مخصوصاً کالاهای پرحجم و سنگین که همراه مسافر نیست و هزینه  
حمل و نقل آن ارزانتر از بار همراه مسافر است: «فرت کردن» (ارسال  
بار به روش مذکور).

فرترن [fort(e)ran] ← فورترن.

فرس [fōrs] (انگ. force) (ا. قدرت؛ نیرو؛ توانایی.

فرسپس [forseps] ← فورسپس.

فرست‌کلاس [ferst-k(e)lās] (انگ. first - class) (ص. درجه یک.

فرس‌ماژور [fors-māžor] ← فورس‌ماژور.

فرکانس [ferekāns] (فران. fréquence) (ا. (فیز.) در حرکت موجی،  
تعداد ارتعاشات در واحد زمان (معمولاً ثانیه) است؛ بسامد؛ تواتر؛  
فراوانی.

فرم [form] (فران. forme) (ا. ۱. شکل؛ قالب ۲. ورقه کاغذ چاپی:  
«فرم پرسشنامه استخدام»).

فرمال [formāl] (انگ. formal) (ص. رسمی؛ صوری.

فرمالیته [formālite] (فران. formalité) (ا. مجموعه کارهایی که از

روی اجبار صورت می‌گیرد و جنبه تشریفاتی دارد.

**فرمالیست** [formāl-ist] (فراند. formaliste) (ص.) صورت‌گرا؛  
ظاهرپرست؛ شکل‌گرا.

**فرمالیسم** [formāl-ism] (فراند. formalisme) (ا.) صورت‌گرایی؛  
شکل‌گرایی؛ ظاهرپرستی.

**فرمالین** [formālin] (انگ. formalin) ← فرمل.

**فرمت** [format] ← فورمات.

**فرمل** [formol] (فراند. formol) (ا.) (شیم.) محلول ۴۰ درصد  
آلدئیدفرمیک در آب است. به عنوان ماده گندزدا مورد استفاده قرار  
می‌گیرد؛ فرمالین.

**فرمیک** [formik] (فراند. formique) (ا.) (شیم.) «اسیدفرمیک»  
مایعی است خورنده، دودکننده، بیرنگ با بوی تند و زننده. در بعضی از  
انواع گیاه گزنه و مورچه‌ها یافت می‌شود. در رنگرزی، دباغی و آبکاری  
فلزات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**فرمول** [formul] (فراند. formule) (ا.) ۱. نمونه؛ سرمشق ۲. روش ثابت  
نیز ← فرمالیته ۳. (فیز.) نمایش ریاضی بستگی چند کمیت است  
۴. (شیم.) نمایش کوچک‌ترین واحد یک ترکیب شیمیایی که به وسیله  
علامه اختصاری اتمهای عناصر شرکت‌کننده و تعداد آنها در مولکول یک  
ترکیب است ۵. (ریاض.) بیان رابطه‌ای معین.

**فریجیدر** [f(e)rijider] (انگ. از فراند. frigidaire) (ا.) ۱. علامت  
تجارتی نوعی یخچال برقی ۲. یخچال برقی.

**فرو** [ferro] (فراند. ferreux) (ا.) (شیم.) اصطلاحی است که یک  
ترکیب آهن دو ارزشی را بیان می‌کند.

**فریز** [feriz] «فریز کردن» (انگ. to freeze) منجمد کردن مواد غذایی در فریزر به منظور نگهداری آن در مدت طولانی ← فریزر.

**فریزر** [f(e)riz-er] (انگ. freezer) (۱.) دستگاهی که برای منجمد کردن و نگهداری مواد غذایی در مدت طولانی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ منجمدکننده: «فریزر خانگی»؛ «فریزر صنعتی».

**فری سایز** [f(e)ri-sāyz] (انگ. free size) (ص.) پوشاکی که برای هر کس با هر سایزی قابل استفاده است ← سایز.

**فری شاپ** ← دیوتی فری شاپ.

**فریک** [ferrik] (فران. ferrique) (۱.) (شیم.) اصطلاحی است که یک ترکیب آهن سه ارزشی را بیان می‌کند.

**فریم** [f(e)reym] (انگ. frame) (۱.) قاب: «فریم عینک»؛ «فریم اسلاید»؛ «فریم فیلم».

**فستیوال** [festivāl] (فران. festival) (۱.) مجموعه آثار هنری که در یک دوره زمانی به نمایش گذاشته می‌شود؛ جشنواره: «فستیوال فیلمهای کودکان»؛ «فستیوال هنر».

**فسفات** [fosfāt] (فران. phosphate) (۱.) (شیم.) به نمکها و استراسید ارتوفسفریک اطلاق می‌شود. فسفاتها بیشتر به عنوان کود مورد استفاده قرار می‌گیرند.

**فسفر** [fosfor] (فران. phosphore) (۱.) (شیم.) عنصری است جامد و زرد رنگ که سطح آن قهوه‌ای رنگ است و در آب غیرمحلول است.

**فسیل** [fossil] (فران. fossile) (۱.) (۱.) (زمیند.) بقایا و آثار گیاهان یا جانورانی است که در دورانهای گذشته زمینشناسی می‌زیسته‌اند. این بقایا و آثار در طبقات زمین در نتیجه شرایطی طبیعی محفوظ مانده‌اند؛

- سنگواره ۲. (تد.) که پویایی و قدرت ابتکار را از دست داده است: «بعد از سی سال کار کردن در این اداره فسیل شده است».
- فکت** [fakt] (انگ. fact) ← فاکت.
- فکل** [fokol] (فران. faux - col) (ا.) ۱. یقۀ پیراهن که به وسیلهٔ دگمه‌ها به پیراهن دوخته می‌شود: «اولاً عرض فکلها این قدر وسعت نداشت / ثانیاً فکر جوانان این قدر لاغر نبود» (بهار) ۲. کراوات \*.
- فکلی** [fokol-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به فکل: «جوان فکلی» ← فکل.
- فکونداسیون** [fekondāsiyon] (فران. fécondation) (ا.) لقاح؛ گشن‌گیری؛ عمل آبستن و بارور کردن.
- فلات** [f(e)lat] (انگ. flat) (ا.) سویت یا آپارتمانی که یک طبقه ساختمان را تشکیل می‌دهد.
- فلاسک** [f(e)lāsk] (فران. flasque) (ا.) ظرف مخصوصی که دهانهٔ آن محکم می‌شود و برای مدتی می‌توان در آن آشامیدنی و خوردنی داغ یا سرد را نگهداری کرد: «فلاسک چای»؛ «فلاسک آب یخ».
- فلاش** [f(e)lāš] (انگ. flash) (ا.) نور سریع و آنی.
- فلانل** [f(e)lānel] (فران. flanelle) (ا.) نوعی پارچهٔ پشمی یا پنبه‌ای: «شلوار فلانل».
- فلدسپات** [f(e)ldespāt] (فران. feldspath) (ا.) (زمین.) ترکیب اصلی آن سیلیکات آلومینیم است که در آن پتاسیم و سدیم وجود دارد. یکی از خانواده‌های مهم کانیهاست و در سنگهای آذرین اهمیت شایان توجهی دارد.
- فلش** [f(e)leš] (فران. flèche) (ا.) پیکان؛ نشانه (←) که مشخص‌کنندهٔ

جهت است و مفهوم آن در نقطه گذاری ارجاع است.

فلوئور [f(o)lo'ur] (فران. fluor) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری F که ترکیبات آن از نظر صنعت اهمیت زیادی دارند.

فلوئورسانس [f(o)loresāns] (فران. fluorescence) (ا.) به جذب تابشی با طول موج معینی به وسیله یک جسم و تابش مجدد آن با طول موجی بزرگتر اطلاق می شود.

فلوئورور [f(o)lo'orur] (فران. fluorure) (ا.) (شیم.) به نمکهای اسید فلوئوریدریک اطلاق می شود.

فلوئوریدریک [f(o)lo'ridrik] (فران. fluorhydrique) (ا.) (شیم.) «اسید فلوئوریدریک» مایعی است خورنده و دودکننده خورنده شیشه است و از این جهت برای علامتگذاری روی شیشه به کار می رود.

فلوت [f(o)lut] (فران. flute) (ا.) (موس.) نوعی نی که با آن می توان انواع آواهای موسیقی را اجرا کرد.

فلوچارت [f(e)lo-čart] (انگ. flow chart) (ا.) نمودار گردش؛ روندنما.

فلورسانس ← فلوئورسانس.

فلورن [f(e)loran] (فران. florin) (ا.) واحد پول کشور هلند.

فمی نن [feminan] (فران. féminin) (ص.) زنانه؛ مادین؛ مؤنث.

فمی نیست [feminist] (فران. féministe) (ص.) هوادار نهضت طرفداری از حقوق زن.

فمی نیسم [feminism] (فران. féminisme) (ا.) نهضتی است که از اواخر قرن نوزدهم برای کسب حقوق سیاسی برای زنان و تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی آنها با مردان در اروپا و آمریکا آغاز شده است؛ نهضت

طرفداری از حقوق زن؛ طرفداری از پیشرفت زن در جامعه؛ اعتقاد به اصالت حقوق زن.

**فنا‌تیس‌م** [fanātism] (فران. fanatisme) (ا). ۱. تعصب خشک و مفرط دینی ۲. طرفداری افراطی از یک فرقه، حزب یا ایدئولوژی ۳. تحجر؛ کهنه‌پرستی نیز ← دگماتیس‌م.

**فنا‌تیک** [fanātik] (فران. fanatique) (ص). ۱. متعصب افراطی در دین و مذهب ۲. طرفدار افراطی یک فرقه، حزب یا ایدئولوژی ۳. متحجر نیز ← فنا‌تیس‌م.

**ف‌نکس** [foneks] (انگ. phoenix) (ا). (گیا.) نخلی است که در کرانه‌های مدیترانه می‌روید و به عنوان گیاه زینتی در آپارتمان و گلخانه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**ف‌ن‌کویل** [fankoyl] (انگ. fan coil) (ا). دستگاه تهویه مطبوع که برای داخل ساختمان به کار می‌رود نیز ← کولر.

**ف‌نل** [fenol] (فران. phénol) (ا). (شیم.) جسمی است جامد، متبلور و سفیدرنگ که محلول آن در آب خورنده و سمی است. برای ضدعفونی کردن و نیز در صنایع تهیه پلاستیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**ف‌نومن** [fenomen] (فران. phénomène) (ا). ۱. پدیده ۲. چیز غیرعادی و نادر.

**ف‌نیک** [fenik] (آلم. pfennig) (ا). واحد پول آلمان برابر با یک صدم مارک.

**فوبی** [fobi] (فران. phobie) (ا). ۱. (پزش.) ترس مرضی؛ ترس بی‌اساس ۲. (پسو.) پسوندی است به معنی ترس مرضی: «هیدروفوبی؛ سیتوفوبی».

فوت [fut] (انگ. foot) (۱.) واحد انگلیسی طول، برابر با  $\frac{1}{3}$  یارد، ۱۲ اینچ، یا ۳۰/۴۸ سانتیمتر نیز ← یارد.

فوتبال [fut-bāl] (انگ. football) (۱.) (ورز.) از بازیهای میدانی بسیار رایج که در زمین مستطیل شکل دوقسمتی تشکیل شده است. هر یک از این دو قسمت دارای یک دروازه است. بازیکنان دو دسته ۱۱ نفری هستند و هر دسته می‌کوشد تا توپ را از دروازه طرف مقابل عبور دهد. فوتبالیست [fut-bāl-ist] (۱.) بازیکن فوتبال توضیح: این واژه ساخته فارسی‌زبانان است. برابر آن در فرانسه footballeur، و در انگلیسی footballer است.

فوتو ← فتو.

فورترن [fort(e)ran] (انگ. FORTRAN، از Formula Translation) (۱.) (انف.) زبان کامپیوتر که برای کاربردهای علمی و ریاضی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فورسپس [forseps] (انگ. forceps) (۱.) (پزش.) وسیله‌ای است با دو برگه و دو دسته که برای کشیدن یا گرفتن یا فشردن قسمتی به کار می‌رود. فورس‌ماژور [fors-māžur] (فران. force majeure) (= فرس‌ماژور) (۱.) (حق. - سیا.) حالتی است که یک شخصیت حقیقی یا حقوقی برخلاف میل خود مجبور به فعل یا ترک فعلی می‌شود؛ قوه قهریه.

فورمات [format] (= فرمت) (انگ. format) (۱.) قالب؛ هیئت؛ شکل. فوروارد [forvārd] (انگ. forward) (۱.) (ورز.) در بازی فوتبال و هاکی و غیره به بازیکنی گفته می‌شود که در وضعیت حمله قرار دارد؛ مهاجم.

فوریه [fevriye] (فران. février) (۱.) دومین ماه از سال میلادی و مطابق

است با دوازدهم بهمن ماه تا نهم اسفند ماه شمسی (در سال کبیسه از دوازدهم بهمن تا دهم اسفند است).

**فوکوس** [fokus] (انگ. focus) (ا.) «فوکوس کردن» کانونی کردن؛ تمرکز کردن.

**فول** [fol] (انگ. foul) (ا.) (ورز.) خطا؛ غلط.

**فول** [ful] (انگ. full) (ص.) تکمیل؛ کامل؛ تمام و کمال؛ پر؛ اشباع؛ سیر. **فول تایم** [ful-tāym] (انگ. full-time) (ص.) تمام وقت: «کار فول تایم».

**فولکلور** [folk(o)lor] (فران. folklore) (ا.) مجموعه آداب و سنتها و هنر عامه مردم یک کشور.

**فولکلوریک** [folk(o)lor-ik] (فران. folklorique) (ص.) مربوط به فولکلور.

**فولیکول** [folikul] (فران. follicule) (ا.) (گیا.) میوه خشک و شکوفایی است که از یک برچه تشکیل شده است و پس از رسیدن با یک شکاف طولی باز می شود (مانند میوه زبان در قفا)؛ برگه. **فونتیسین** [fonetisiyan] (فران. phonéticien) (ا.) متخصص فونتیک؛ آواشناس ← فونتیک.

**فونتیک** [fonetik] (فران. phonétique) (ا.) علمی که به مطالعه و توصیف آواهای زبان می پردازد؛ آواشناسی؛ صوت شناسی؛ خن شناسی نیز ← فونولوژی.

**فوندو** [fondeu] (فران. fondue) (ا.) (آشپ.) غذایی است که سر میز و در مقابل میهمان طبخ می شود و احتیاج به چراغهای مخصوص الکلی یا برقی دارد که سر میز قرار می دهند. برای تهیه آن تکه های کوچک گوشت را به

کمک چنگال مخصوص در روغن جوشان می‌ریزند و بعد از چند لحظه بیرون می‌آورند و صرف می‌کنند.

**فونداسیون** [fondāsiyon] (فران. fondation) (ا.) شالوده؛ پی؛ پایه؛ اساس.

**فونکسیون** [fonksiyon] (فران. fonction) (ا.) نقش؛ عملکرد؛ کارکنش؛ کارکرد؛ کنش؛ عمل؛ وظیفه.

**فونم** [fonem] (فران. phonème) (ا.) (زبان.) به آواهای ویژه یک زبان که نقش تقابل دهنده معنی دارند، اطلاق می‌شود. مثلاً «تار» [tār] از [t]، [ā] و [r] تشکیل شده است، اگر به جای [t] آوای [b] را قرار دهیم زنجیره [bār] به دست می‌آید که نشانگر این است که [t] و [b] در تقابل معنایی هستند، بنابراین فونم زبان فارسی به شمار می‌آیند؛ واج ← فونولوژی.

**فونولوژی** [fono-loži] (فران. phonologie) (ا.) (زبان.) دانش مطالعه فونم‌ها (یا واجهای) یک زبان خاص است؛ واجشناسی نیز ← فونم نیز ← فونتیک.

**فونوکاردیوگرافی** [fono-kārdiyo-g(e)rāfi] (فران. -phono cardiographie) (ا.) (پزش.) رسم مکانیکی صداهاى قلب.

**فوایل** [foyl] (انگ. foil) (ا.) ورقه فلزی: «فوایل آلومینیومی».

**فیبر** [fibr] (فران. fibre) (ا.) ۱. (جانو. -پزش.) نسج؛ لیف ۲. نوعی مقوای ضخیم که به جای تخته نازک در کارهای نجاری به کار می‌رود.

**فیبروم** [fibrom] (فران. fibrome) (ا.) (پزش.) تومور خوش خیم مرکب از بافت لیفی.

**فیت** [fit] (انگ. fit) (ص.) جور؛ متناسب.

**فیدبک** [fid-bak] (انگ. feedback) (ا.) ۱. فرایندی است که نتیجه آن موجب تغییر در عوامل تصمیمگیری می شود ۲. (فیز.) پس خوراند؛ پس خورند؛ پس خوران؛ بازخور؛ بازخورد؛ پس خور.  
**فیدل** [fidel] (فران. fidèle) (ص.) مؤمن؛ وفادار.  
**فیزیسین** [fizisiyan] (فران. physicien) (ا.) متخصص فیزیک؛ فیزیکدان.

**فیزیک** [fizik] (فران. physique) (ا.) علم تحقیق در خواص و اجسام و قوانینی است که به وسیله آن قوانین، تغییر حالت و حرکت اجسام، بدون تغییر ماهیت آنها، مورد مطالعه قرار می گیرد: «فیزیک نجوم»؛ «فیزیک هسته ای».

**فیزیکدان** [fizik-dān] (فران. -fa.) (ا.) دانشمند علم فیزیک ← فیزیک.  
**فیزیوتراپی** [fiziyo-t(e)rāpi] (فران. physiothérapie) (ا.) شاخه ای از پزشکی که با استفاده از عوامل طبیعی (هوا، آب و نور) به درمان بیمارها می پردازد؛ طب فیزیکی؛ فیزیکدرمانی.

**فیزیولوژی** [fiziyo-loži] (فران. physiologie) (ا.) شاخه ای از زیستشناسی (بیولوژی) که کنشهای موجودات زنده یا اجزا و ساختمانهای آنها را بررسی می کند؛ علم وظایف الاعضا.

**فیزیولوژیست** [fiziyo-ložist] (فران. physiologiste) (ا.) دانشمند فیزیولوژی\*.

**فیزیولوژیک** [fiziyo-ložik] (فران. physiologique) (ص.) فیزیولوژیایی؛ مربوط به فیزیولوژی.

**فیستول** [fistul] (فران. fistule) (ا.) (پزش.) پیدایی ارتباط غیرعادی بین دو سطح یا حفره های بدن.

**فیش** [fiš] (فران. fiche) (ا. ۱). برگه؛ ورقه: «فیش حقوق»؛ «فیش خرید از فروشگاه»؛ «فیش بانکی» ۲. کاغذ یا مقوایی که روی آن موقتاً مطالبی نوشته می‌شود که بعداً مورد استفاده قرار گیرد.

**فیشدان** [fiš-dān] (فران. -فا.) (امر.) فیشیه\*.

**فیشیه** [fišiye] (فران. fichier) (ا. ۱). جعبه یا قفسه‌ای است که فیشهای تحقیقاتی را در آن می‌گذارند؛ فیشدان.

**فیکس** [fiks] (انگ. fix، فران. fixe) (ص. ۱). ثابت، بدون حرکت: «فیکس کردن تابلو به دیوار» ۲. مقطوع: «قیمتها فیکس است» ۳. قطعی: «فیکس کردن زمان دیدار».

**فیکساتور** [fiksātor] (فران. fixateur) (ص. ۱). آنچه موجب ثبات می‌شود ۲. نوعی ماده شیمیایی که در عکاسی برای تثبیت تصویر مورد استفاده قرار می‌گیرد ۳. نوعی ماده شیمیایی که برای ثابت نگه داشتن آرایش موی سر به کار می‌رود و معمولاً به صورت اسپری ساخته می‌شود نیز ← فیکس.

**فیکساسیون** [fiksāsiyon] (فران. fixation) (ا. ۱). ۱. (پزش.) ثابت کردن و دوختن دو چشم به یک شیء به ترتیبی که تصویرش روی شبکه بیفتد ۲. (روان.) وابستگی عاطفی به یکی از والدین در کودکی، به طوری که وابستگیهای عاطفی به دیگران را در سنین بعدی دشوار سازد، تثبیت.

**فیکوس** [fikus] (فران. ficus) (ا. ۱). (گیا.) از گیاهان گرمسیری است و عالیت‌ترین انواع گیاهان آپارتمانی به شمار می‌آید. دارای برگهای درشت و پهن است.

**فیگور** [figur] (فران. figure) (ا. ۱). شکل، صورت، وجه، سیما، حالت. **فیلارمونیک** [filārmonik] (فران. philharmonique) (ص. ۱). انجمن

دوستاناران موسیقی.

**فیلتر [filter]** (انگ. filter) (۱.ا). ۱. صافی؛ آبکش ۲. مخلوط ریگ و شن و ماسه و زغال که برای تصفیه فیزیکی آب مورد استفاده قرار می‌گیرد ۳. جسم متخلخل یا سوراخ‌دار که برای جذب ذرات معلق روغن، سوخت یا هوای موتورها به کار می‌رود ۴. تلق مخصوصی که برای تکنیک‌های خاص عکاسی و فیلمبرداری یا جلوگیری از اشعه مزاحم در جلوی عدسی دوربین قرار می‌گیرد ۵. نوعی صافی که در ته‌سیگار برای جذب نیکوتین گذاشته می‌شود: «سیگار فیلتردار»؛ «سیگار بدون فیلتر».

**فیلد [field]** (انگ. field) (۱.ا). پهنه؛ میدان؛ رشته [تخصصی].

**فیلم [film]** (فران. film) (۱.ا). ۱. نوار قابل انعطاف سلولوئید است که با امولسیون حساس در برابر نور پوشیده شده است و در عکاسی و فیلمبرداری به کار می‌رود ۲. اثر سینمایی که روی فیلم ضبط شده باشد: «سناریو»؛ «مونتاز فیلم»؛ «صحنه‌های فیلم»؛ «فیلم صامت»؛ «فیلم ناطق»؛ «فیلم به زبان اصلی»؛ «فیلم سیاه و سفید»؛ «فیلم رنگی» ۳. ورقه بسیار نازک که برای محافظت روی صفحات الکترونیکی کشیده می‌شود.

**فیلمبرداری [film-bardār]** (فران. -فا). (ص.) که فیلم می‌گیرد ← فیلم. **فیلمبرداری [film-bardār-i]** (فران. -فا). (حامص.) عمل تهیه فیلم: «استودیوی فیلمبرداری»؛ «دوربین فیلمبرداری» ← فیلم.

**فیلموگرافی [filmo-gerāfi]** (فران. filmographie) (۱.ا). (سینم. -فیلم.) فهرست کردن تألیفی مجموعه‌ای از فیلمها. معمولاً این واژه به فهرست کردن مجموعه آثار سینمایی یک کارگردان یا بازیگر سینما اطلاق می‌شود.

فیلولوژی [filo-lozi] (فران. philologie) (۱.) مطالعه علمی یک زبان از طریق مقایسه متون گوناگون آن زبان؛ فقه‌اللغه.

فیله [file] (فران. filet) (۱.) گوشت نرم و لطیفی که در امتداد قسمت پشت گاو و گوسفند قرار دارد و از آن برای تهیه کباب، استیک، بیفتک و... استفاده می‌شود: «فیله کباب».

فینال [fināl] (فران. final) (ص. ۱-۱.) نهایی؛ آخری: «مسابقه فینال جام جهانی فوتبال».

فینچ [finç] (انگ. finch) (۱.) (جانو.) پرندۀ کوچک دانه‌خواری است با منقار کوچک.

فینگر تاچ [finger-tāč] (انگ. finger touch) (۱.) دکمۀ دستگاه‌های برقی که فقط با اشاره انگشت - و نه به صورت مکانیکی - عمل می‌کند. فی‌ور [feyver] (انگ. favour) (۱.) لطف و محبت دوستانه؛ مرحمت؛ کَرَم: «[به کسی] فی‌ور کردن».

فیوز [fiyuz] (انگ. fuse) (۱.) (فیز.) اسبابی که برای جلوگیری از عبور جریانهای شدید در یک مدار به کار می‌رود. غالباً از یک رشته سیم نازک فلزی که نقطه ذوب آن پایین باشد (مانند قلع) تشکیل شده است و در مدار جریان قرار داده می‌شود. عبور جریانی با شدت زیاد، باعث گرم شدن فیوز می‌شود و آن را ذوب می‌کند، در نتیجه جریان قطع می‌شود؛ فیوز برق.





**قانقاریا** [qānqāriyā] (معرب یونانی gaggraina ، فران. gangrène)  
(۱). (پزش.) مرگ قسمتی از بافت‌های بدن که معمولاً ناشی از ضربه، عفونت، یا نرسیدن خون به قدر کافی است.

**قرنطینه** [qarantine] (معرب. فران.، انگ. quarantaine) (= قرنطین)  
(۱). ۱. جایی که در آن مسافرانی را که از سرزمینی دیگر (که بیماری‌های خاصی چون وبا و طاعون شیوع دارد) وارد می‌شوند، برای مدتی (معمولاً ۴۰ روز) به‌طور جدا و بی‌آنکه با کسی تماس داشته باشند، نگهداری می‌کنند تا مطمئن شوند که ناقل بیماری نیستند ۲. محلی که افراد را در آنجا نگهداری می‌کنند ۳. هر نوع جداسازی یا محدودیت برای کالا یا مسافر یا حیوانات که به منظور رعایت بهداشت و جلوگیری از شیوع بیماری صورت می‌گیرد.

قرنیز [qarniz] (معمر. یونانی از ایتا. ، فران. ، انگ. cornice) (ا.) (معمما. - بنا.) جدولی که در حاشیه دیوارها و در اطراف داخلی بنا (اتاقها) از چوب یا سنگ ساخته می شود.

قزاق [qazzāq] (روس.) (ا.) سرباز سواره نظام روسی.

قناری [ganāri] (فران. canarie ، انگ. canary ، دارای ریشه لاتینی) (ا.) (جانو.) پرنده کوچک زردرنگی است از خانواده فینچها.

## ک

**کائوچو** [kǎ'ũçu] (فرانس. caoutchouc) (ا.) (گیا.) شیرهای است که از درختهای هوا (hévéa) و فیکوس گرفته می‌شود. ماده‌ای است الاستیک (کشسان) که در آب نامحلول ولی در سولفور کرین، بنزن و کلروفرم محلول است.

**کائوچویی** [kǎ'oçu-'i] (فرانس. - فا.) (ص نسب.) منسوب به کائوچو؛ از جنس کائوچو: «لیوان کائوچویی»؛ «اسباب بازی کائوچویی» ← کائوچو. **کائولن** [kǎ'olan] (فرانس. kaolin) (ا.) (زمین.) سیلیکات آبدار طبیعی آلومینیم است، از آن در ساختن انواع کرم آرایش استفاده می‌کنند؛ خاک چینی.

**کاباره** [kǎbāre] (فرانس. cabaret) (ا.) محلی که در آن نمایش می‌دهند و مشتریان می‌توانند ضمن تماشای برنامه رقص و آواز به آشامیدن، خوردن

و رقصیدن پیردازند.

**کابل** [kābl] (فران. câble) (۱.) مفتول فلزی روکش داری است که در زیر زمین یا زیر دریا یا در ساختمان بروی خطوط برق و تلفن و تلگراف نصب می شود: «کابل کشی» (کشیدن کابل برای برق و تلفن و تلگراف و...) .

**کابویی** [kābo-'i] (انگ. فا.) (ص نسب.) مربوط به کابوی: «فیلم کابویی» (فیلم وسترن آمریکایی که در آن بازیگران در نقش کابوی ظاهر می شوند)؛ «کلاه کابویی» (کلاه بزرگی که دور تا دور لبه دارد و کابوی ها به سر می گذارند) ← کابوی.

**کابوی** [kāboy] (انگ. cowboy) (۱.) گاوچران آمریکایی.  
**کابین** [kābin] (فران. cabine) (۱.) ۱. اتاق کوچک: «کابین تلفن»؛ «کابین رخت کن» ۲. محفظه ای که خلبان هواپیما یا هلیکوپتر؛ ناخدای کشتی یا راننده تراکتور در آنجا می نشیند و هدایت وسیله را به دست می گیرد.

**کابینت** [kābinet] (انگ. cabinet) (۱.) قفسه: «کابینت چوبی یا فلزی آشپزخانه».

**کابینه** [kābine] (فران. cabinet) (۱.) مجموع وزیران یک دولت؛ هیئت دولت: «اعضای کابینه».

**کاپ** I [kāp] (فران. cape) (۱.) شل نیم تنه زنانه که در مهمانیهای شبانه بر دوش می اندازند: «کاپ پوست مینک» نیز ← اشارپ II (انگ. cup) (۱.) جام طلا یا نقره یا برنز که به قهرمان مسابقه ورزشی داده می شود.

**کاپوت** I [kāput] (فران. capot) (۱.) سرپوش فلزی موتور اتومبیل II (از فران. capote anglaise) (۱.) پوششی حفاظتی که مردان در رابطه

جنسی به منظور پیشگیری از آبستنی یا بیماریهای مقاربتی استفاده می‌کنند؛ کاندوم.

**کاپیتان** [kāpitān] (فران. capitaine) (ا. ۱). ۱. (نظ.) فرمانده نظامی  
۲. ناخدای کشتی ۳. خلبان هواپیما ۴. سردهسته تیم ورزشی: «کاپیتان تیم فوتبال» ۵. سروان.

**کاپیتالیست** [kāpitāl-ist] (فران. capitaliste) (ا. - ص.) طرفدار کاپیتالیسم؛ سرمایه‌دار.

**کاپیتالیسم** [kāpitālism] (فران. capitalisme) (ا. ۱). ۱. (سیا.) سرمایه‌داری ۲. تفوق سرمایه‌داران در امور صنعتی **توضیح:** کاپیتال (فران. capital) به معنی «سرمایه» است.

**کاپیتولاسیون** [kāpitolāsiyon] (فران. capitulation) (ا. ۱). (سیا.) به قراردادهایی اطلاق می‌شود که بر اساس آن اتباع یک دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور متبوع خود می‌شوند؛ حق قضاوت کنسولی **توضیح:** قوانین توسط کنسول دولت مزبور در دولت میزبان اجرا می‌شود: «الغای کاپیتولاسیون».

**کات** [kā] (انگ. cut) (ا. ۱). برش؛ قطع ۱. (سینم. - فیلم.) فرمان کارگردان برای قطع فیلمبرداری است ۲. «کات کردن» چسباندن دو تکه فیلم به هم به منظور حفظ تداوم رویداد یا تغییر صحنه‌ها؛ بریدن؛ برش دادن؛ قطع کردن.

**کاتابولیسم** [kātabolism] (فران. catabolisme) (ا. ۱). (جانو.) مجموعه واکنشهایی است که منجر به تجزیه مواد مختلف در اندامها می‌شود. این واکنشها انرژی را هستند؛ فروساخت.

**کاتالوگ** [kātalog] (فران. catalogue) (ا. ۱). نام و مشخصات مربوط به

کالا که از طرف سازنده آن کالا تهیه می‌شود و در اختیار مشتریان قرار می‌گیرد نیز ← بروشور.

**کاتالیز** [kātālīz] (فران. catalyse) (ا.) (شیم.) تغییرات شیمیایی یک واکنش در حضور جسمی به نام کاتالیزور است.

**کاتالیزور** [kātālīzor] (فران. catalyseur) (ا.) موادی هستند که سرعت واکنشهای شیمیایی را افزایش می‌دهند و خود در پایان عمل، بدون تغییر باقی می‌مانند. فلزات به صورت گرد، اکسیدها و آنزیمها در واکنشهای حیاتی کاتالیزور محسوب می‌شوند.

**کاتد** [kātod] (فران. cathode) (ا.) (فیز.) ← الکترود.

**کاتر** [kāter] (انگ. cutter) (ا.) تیغ دسته‌دار بسیار تیز که در طراحی، عکاسی و کارهای مهندسی و نقشه‌برداری برای بریدن کاغذ و مقوا به کار می‌رود.

**کاتریج** ← کارتریج.

**کاتگوری** [Kategori] (فران. catégorie، انگ. category) (ا.) هر یک از تقسیمات در یک تقسیم‌بندی؛ مقوله؛ طبقه؛ حوزه.  
**کاتود** ← کاتد.

**کاتولیک** [kātolik] (فران. catholique) (ص.) پیرو فرقه‌ای از مسیحیت که پاپ را پیشوای دین خود می‌دانند: «پاپ رهبر کاتولیکهای جهان»؛ «کلیسای کاتولیک» نیز ← ارتودکس؛ پروتستان.  
**کادر** [kādr] (فران. cadre) قاب؛ چارچوب: «کادر بندی» (تهیه چارچوب؛ تهیه قاب)؛ فریم.\*

**کادو** [kādo] (فران. cadeau) (ا.) هدیه؛ ارمغان: «کادوی نامزدی»؛ «کادوی تولد»؛ «کاغذ کادو» (کاغذ رنگین و نقش‌دار که کادو را در آن

می‌پیچند)؛ «لطفأً این کتاب را کادوییچ کنید»؛ «کادو کردن» (هدیه کردن).

**کادویی** [kādo-'i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به کادو: «کاغذ کادویی»؛ «بسته کادویی» ← کادو.

**کاراته** [kārāte] (فران. karaté واژه ژاپنی به معنی «دست خالی») (ا.) نوعی ورزش رزمی ژاپنی است که از حرکات و ضربات دست و پا تشکیل شده و مبتنی بر اراده و کنترل اندام به منظور دفاع شخص از حمله دشمن است: «کاراته‌باز» (بازیکن کاراته).

**کارامل** [kārāmel] (فران. caramel) (ا.) (شیم.) جسمی قهوه‌ای رنگ که از گرما دادن زیاد به قند به دست می‌آید؛ قند سوخته نیز ← کرم کارمل. **کاربن** [kārbon] (فران. carbone) (ا.) ۱. کربن\* ۲. کاغذ کاربن؛ کاغذی که یک طرف آن رنگی است و از آن برای کپی برداشتن از نوشته در هنگام نوشتن استفاده می‌شود.

**کاربوراتور** [kārburator] (فران. carburateur) (ا.) (فیز.) دستگاهی است که هوا و بنزین را به نسبت معینی مخلوط و برای انفجار در محفظه سیلندرها آماده می‌سازد.

**کارت** [kārt] (فران. carte) (ا.) مقوای نازکی که روی آن مشخصات چیزی یا کسی نوشته می‌شود: «کارت ویزیت»؛ «کارت شناسایی»؛ «کارت عضویت در باشگاه»؛ «کارت عضویت در کتابخانه»؛ «کارت دانشجویی»؛ «کارت دعوت به عروسی»؛ «کارت تبریک»؛ «کارت عروسی»؛ «کارت اعتباری» (کارت رمزداری است که از طرف بانک صادر می‌شود و در اختیار اشخاص معتبر قرار می‌گیرد. با ارائه این کارت می‌توان از فروشگاه خرید کرد که بعداً پول آن از حساب بانکی

برداشت می‌شود).

**کارتابل** [kārtābl] (فران. cartable) (ا.ا.) پوشه مخصوصی که نامه‌ها یا پرونده‌های رسیده و جاری را در آن می‌گذارند و برای صدور دستور لازم به نظر رئیس می‌رسانند.

**کارت پستال** [kārt-postal] (فران. carte postale) (امر.) کارتی که روی آن تصویری چاپ شده است و در قسمت پشت آن نامه‌نگاری کوتاه می‌کنند، می‌چسبانند و به مقصدی می‌فرستند.

**کارتریج** [kārtrij] (انگ. cartridge) (ا.) جعبه‌ای که در داخل آن نوار فیلم یا ضبط صوت و تصویر یا مدارهای الکترونی قرار دارد: «کارتریج نوار ویدئو»؛ «کارتریج کامپیوتر».

**کارت سژور** [kārt-sejur] (فران. car de séjour) (ا.) کارت اقامت نیز ← گرین کارت.

**کارتل** [kārtel] (فران.، انگ. cartel) (ا.) اجتماعی از صاحبان شرکتها و مؤسسات که به منظور به دست آمدن یک انحصار یا مونوپل تشکیل می‌شود نیز ← تراست؛ کنسرسیوم؛ مونوپل.

**کارتن** I [kārtōn] (فران. carton) (ا.) ۱. جلد مقوایی؛ پوشه ۲. جعبه مقوایی نیز ← باکس II (ا.) کارتن\*.

**کارتوگرافی** [kārtō-g(e)rāfi] (فران. cartographie) (ا.) نقشه‌برداری.

**کارتون** I [kārtōn] (انگ. cartoon از ایتا. cartone) (ا.) (سینم. - فیلم.) فیلمی که بانقاشی متحرک تهیه می‌شود نیز ← انیمیشن II (ا.) کارتن\*.

**کارتیه** [kārtiye] (فران. quartier) (ا.) محله.

**کاردینال** [kārdīnāl] (فران. cardinal) (ا.) یکی از مقامات روحانیت

در دین مسیحی که از نظر مقام کلیسا پس از پاپ مقام اول را دارد نیز ← پاپ.  
کاردیوگراف [kārдио-g(e)rāf] (فران. cardiographe) (ا.) (پزش.)  
دستگاهی که برای ثبت حرکات و نوسانات قلب در حالات مختلف مورد  
استفاده قرار می‌گیرد؛ قلب‌نگار.

کاردیوگرافی [kārдио-g(e)rāfi] (فران. cardiographie) (ا.)  
(پزش.) ثبت حرکات و نوسانات قلب در حالات مختلف؛ قلب‌نگاری.  
کاردیوگرام [kārдио-g(e)rām] (فران. cardiogramme) (ا.)  
نموداری که به وسیله کاردیوگراف ثبت می‌شود؛ قلب‌نگاشت.

کاردیولوژی [kārдио-loži] (فران. cardiologie) (ا.) بخشی از  
پزشکی که به مطالعه و درمان بیماری‌های قلبی می‌پردازد؛ قلب‌شناسی.  
کارناوال [kār-nāvāl] (فران. carnaval) (ا.) گروهی از مردم که با رقص  
و ساز و آواز در روزهای بخصوصی از سال در خیابان به راه می‌افتند.  
کارو [kāro] (فران. caro) (ا.) (شیم.) «اسید کارو» اسید  
پرمنوسولفوریک است.

کارواش [kār-vāš] (انگ. carwash) (ا.) ۱. شست و شوی اتومبیل  
۲. محلی که در آن به شست و شوی اتومبیل می‌پردازند.  
کاری [kāri] (انگ. curry) (ا.) نوعی ادویه هندی که از مخلوط کردن  
پودر فلفل و ادویه‌های تند و معطر دیگر تهیه می‌شود: «خورش کاری»؛  
«کوفته کاری»؛ «کاری پلو»؛ «پودر کاری».

کاریکاتور [kārīkātor] (فران. caricature) (ا.) نوعی نقاشی که بعضی  
از خصوصیات ظاهری یا باطنی را برجسته می‌کند.  
کاریکاتوریست [kārīkātor-ist] (فران. caricaturiste) (ا.) که  
کاریکاتور می‌کشد ← کاریکاتور.

کازینو [kāzino] (فران. casino) (۱.) محل اجتماع و تفریح و قمار.

کازیه [kāziye] (فران. casier) (۱.) جعبهٔ روباز فلزی یا چوبی که برای قرار دادن پرونده یا نامه‌های در دست اقدام روی میز قرار می‌دهند.

کاست [kāset] (فران. cassette از ایتا. cassetta) (۱.) جعبهٔ کوچکی که در آن نوار فیلم یا نوار ضبط صوت قرار دارد نیز ← کارت‌ریج.

کاسکت [kāsket] (فران. casquette) (۱.) کلاه فلزی که سر را از خطر حفظ می‌کند و معمولاً رانندگان اتومبیل‌های مسابقه، موتورسیکلت سواران و خلبانان هلیکوپتر این کلاه را بر سر می‌گذارند؛ کلاه کاسکت.

کافئین [kāfe'in] (فران. caféine) (۱.) (گیا.) آلکالوئیدی است که در دانهٔ قهوه، چای و کولا و بعضی از گیاهان دیگر یافت می‌شود. بر قلب اثر قوی دارد و در پزشکی به عنوان آرام‌کنندهٔ اعصاب و تقویت قلب مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کافور [kāfur] (فران. camphre) (۱.) (گیا.) نام درختی از تیرهٔ غاریها که در خاور دور خصوصاً ژاپن و چین می‌روید ۲. نام درختی از تیرهٔ پنیرکیان که در ژاپن و چین می‌روید ۳. جسمی است جامد، سفید، متبلور و با بوی مخصوص که از درخت کافور استخراج می‌شود و در صنعت سلولوئید و صنایع دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کافه [kāfe] (فران. café) (۱.) جایی که در آن چای و قهوه و امثال آن صرف می‌کنند.

کافه تریا [kāfe-teriyā] (فران. cafétéria) (امر.) محل عمومی که در آن نوشابهٔ غیرالکلی، قهوه، چای و شیرینی صرف می‌کنند نیز ← کافی شاپ.

کافه رستوران [kāfe-restorān] (فران. café restaurant) (امر.) محلی که در آن غذا و نوشابه صرف می‌کنند نیز ← کافی شاپ.

کافه گلاسه [kāfe-g(e)lāse] (فران. café glacé) (۱.) از انواع دسرها و مخلوطی است از شیر و شکر و قهوه و بستنی.

کافی شاپ [kāfi-šāp] (انگ. coffee shop) (۱.) رستورانی که در آن نوشابه و غذاهای سبک سرو می کنند؛ کافی شاپ رستوران نیز ← کافه تریا. کافی شاپ رستوران ← کافی شاپ.

کافی میت [kāfi-meyt] (انگ. coffee mate) (۱.) نام تجارتی نوعی شیر خشک پودر شده که در قهوه می ریزند.

کاکائو [kākā'o] (فران. cacao) (۱.) ۱. (گیا.) درختی است از تیره کاکائوئیان. دانه این گیاه آلکالوئیدی به نام تئوبرومین (فران. théobromine) است که محتوی مقدار زیادی مواد ازت دار و چربی است، و نیز مقوی قلب است ۲. پودر کاکائو که از میوه های درخت کاکائو تهیه و به بازار عرضه می شود. پودر کاکائو را به صورت مخلوط با شیر، شکر یا آب مصرف می کنند و یا به عنوان چاشنی در تهیه بستنی و انواع دسر به کار می برند: «شیر کاکائو» نیز ← شکلات.

کاکتوس [kāktus] (لا. ، فران. cactus) (۱.) (گیا.) گیاهی است از تیره کاکتوسیان. انواع آن بدون برگند. دارای ساقه سبز رنگ ضخیم و گوشتی است که عمل برگ را انجام می دهد. گل های آن به رنگ های مختلف است. در برابر گرمای شدید و هوای خشک مقاومت زیاد دارد. طول بعضی از انواع آن به ۲۴ متر می رسد.

کالامین [kālāmin] (فران. calamine) (۱.) (شیم.) سیلیکات طبیعی روی است.

کالباس [kālbās] (روس.) (۱.) از انواع فراورده های گوشتی و دارای انواع مختلف است: «کالباس خشک»؛ «کالباس ژامبون»؛ «کالباس سیردار»؛

«کالباس مارتادلا»؛ «ساندویچ کالباس» نیز ← سوسیس.

کالج [kālej] (انگ. college) (ا.) مدرسهٔ عالی؛ دانشکده.

کالچر [kālčer] (انگ. culture) (ا.) کولتور\*.

کالری [kālōri] (فران. calorie) (امر.) (فیز.) واحد مقدار گرماست و مقدار گرمایی است که در ارتفاع هم سطح دریا، دمای یک گرم آب ۱۴/۵ درجهٔ سانتیگراد را به ۱۵/۵ درجهٔ سانتیگراد می‌رساند.

کالسکه [kāleske] (روس.) (ا.) ۱. اتاقکی دارای چهار چرخ که به دنبال یک یا چند اسب کشیده می‌شود و از وسایل نقلیه (خصوصاً در قدیم) به شمار می‌آمده است ۲. چهارچرخه‌ای که برای حمل و نقل بچهٔ کوچک به کار می‌رود.

کالک [kāl(k)ek] (فران. calque) (ا.) ۱. «کاغذ کالک» (کاغذ شفاف و بیرنگ که معمولاً در نقشه‌کشی و کارهای مهندسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، و از روی آن می‌توان با دستگاه مخصوص به صورت ازالید تکثیر نمود) ۲. (زیانده.) یکی از شیوه‌های ترجمه است که در آن، عناصر بومی (یعنی واژه‌ها، پیشوندها یا پسوندها) جایگزین عناصر واژه خارجی می‌شوند؛ گرت‌برداری.

کالکت [kāl(l)ekt] (انگ. collect) «کالکت زدن» (هزینه را به پای طرف مقابل نوشتن)؛ مخارج تلفن را به حساب پیامگیر تلفنی گذاشتن.

کالیبر [kālibr] (فران. calibre) (ا.) ۱. قطر درونی حجمهای استوانه‌ای و لوله‌ها ۲. (نظ.) قطر داخلی لولهٔ هر جنگ‌افزار است.

کاما [kā mā] (انگ. comma) (ا.) از نشانه‌های نقطه گذاری است (،) و برای جدا کردن قسمتهای یک جمله از یکدیگر به کار می‌رود؛ ویرگول.

کامانکار [kā mān kār] (انگ. commandcar) (ا.) (نظ.) نوعی

خودرو موتوری که مورد استفاده فرماندهان و ستاد فرماندهی ارتش قرار می‌گیرد.

**کامبرین** [kāmbəriyan] (فران. cambrien) (ا.ا) (زمین. ) نام اولین دوره دوران اول زمینشناسی است.

**کامپیوتر** [kāmpiyuter] (انگ. computer) (ا.ا) دستگاه الکترونیکی که دارای حافظه‌ای با ظرفیت زیاد، و امکانات پردازش بسیار سریع اطلاعات است. این دستگاه قادر است با بهره‌گیری از برنامه‌ها و سیستمهای داده‌شده، مسائل پیچیده ریاضی و منطقی را حل کند؛ ماشین حساب الکترونیکی نیز ← سافت‌ویر؛ هاردویر.

**کامپیوتری** [kāmpiyuter-i] (انگ. -فا. ) (ص نسب. ) مربوط و منسوب به کامپیوتر؛ «سیستم کامپیوتری»؛ «ساعت کامپیوتری» (عا. - ساعت دیریتال ← دیریتال).

**کاملیا** [kāmeliya] (فران. camélia) (ا.ا) (گیا. ) درختچه‌ای زینتی است، همیشه سبز است و گل‌های درشت سفید یا صورتی یا قرمز دارد.

**کاموا** [kāmvā] ← کانوا.

**کامیون** [kāmyun] (فران. camion) (ا.ا) اتومبیل بزرگ برای حمل و نقل بار؛ اتومبیل باری.

**کامیونت** [kāmyunet] (فران. camionette) (ا.ا) کامیون کوچک ← کامیون نیز- ← وانت.

**کامیونیکیشن** [kāmyunikeyšen] (انگ. communication) (ا.ا) ارتباط؛ انتقال افکار و عواطف؛ اشتراک در انتقال معنی؛ تفهیم و تفاهم؛ گفت و شنود؛ رسانش.

**کاناپه** [kānāpe] (فران. canapé) (ا.ا) نوعی نیمکت دراز که تکیه‌گاه

دارد و چند نفر می‌توانند با هم بر روی آن بنشینند: «کاناپهٔ تختخواب شو»  
← کاناپه‌لی.

**کاناپه‌لی** [kānāpe-li] (فران. canapé-lit (ا). نوعی کاناپه که باز می‌شود و به صورت تختخواب درمی‌آید؛ کاناپهٔ تختخواب شو ← کاناپه.  
**کانال** [kānāl] (فران. canal (ا). I ترعه: «کانال سوئز» II ۱. مجرای که مایع یا گاز از آن می‌گذرد ۲. (فیز.) مجموعهٔ عناصری که پخش، انتقال و دریافت علایم را ممکن می‌سازد؛ هر یک از راههای ارتباطی ورودی و خروجی سیستم و دستگاههای ارتباطی، صوتی و تصویری: «کانال تلویزیون» (نوار فرکانسی که فرستندهٔ تلویزیونی روی آن برنامه پخش می‌کند): «کانال ۱؛ کانال ۲» ← تلویزیون ۳. (عا.) عامل یا وسیلهٔ انتقال: «از کانال دوستان این خبر را شنیدم».

**کانالیزه** [kānālize] (فران. canalisé (ص). کانال‌بندی شده؛ جهت‌داده شده.

**کانتکت** [kāntakt] ← کنتاکت.

**کانتین** [kāntin] (انگ. canteen، فران. cantine (ا). سالن غذاخوری.  
**کانتینر** [kāntiner] (انگ. container (ا). جعبهٔ بسیار بزرگ و استاندارد است که برای سهولت و سرعت حمل و نقل زمینی، هوایی و دریایی کالاهای تجارتي مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**کاندوم** [kāndom] (انگ. condom (ا). پوشش ارتجاعی نازکی است که مرد در هنگام مقاربت روی آلت تناسلی خود می‌کشد تا از آبستنی یا انتقال بیماری جلوگیری کند؛ کاپوت؛ ابریشمی.

**کاندید** [kāndid] (از فران. candidat (ا). (تد. فا.) کاندیدا<sup>۳۳</sup>: «خودش را برای نمایندگی کاندید کرده است».

کاندیدا [kāndidā] (فران. candidat) (ا.) نامزد انتخابات یا نامزد احراز یک شغل سیاسی و اداری.

کاندیداتور [kāndidātor] (فران. candidature) (ا.) حالت آنکه کاندید است ← کاندیدا.

کانسانت [kānsānent] (انگ. consonant) (ا.) کنسون \*.

کانفلیکت [kānfelikt] (انگ. conflict) (ا.) تنشها و تضادهایی که از عمل متقابل عناصر متضاد ناشی می شود؛ تعارض.

کانکریٹ [kānk(e)rit] (انگ. concrete) (ا.) ← کونکرت.

کانکس [kāneks] (فران. connexe) (ا.) مجاور؛ خیلی نزدیک؛ متصل؛ «انبار کانکس».

کانگورو [kāngoro] (فران. kangourou) (ا.) (جانو.) پستانداری از راسته کیسه داران علفخوار است که اندامی شبیه کیسه در جلوی بدن دارد. نوزاد کانگورو در زمان تولد بسیار کوچک و ناقص است و در دوران روایانی فاقد جفت است و فقط از ترشحات رحم مادر تغذیه می کند. کانگورو نوزاد خود را در کیسه شکمی خود قرار می دهد و به او شیر می دهد.

کانوا [kānvā] (فران. canevas) (ا.) (= کاموا) در زبان فارسی به نوعی نخ که از ابریشم یا کرک می ریسند و با آن لباس زمستانی می بافند نیز ← تریکو.

کاوالیه [kāvāliye] (فران. cavalier) (ا.) سواره نظام.

کاور [kāver] (انگ. cover) (ا.) پوشش؛ جلد؛ «کاور کتاب»؛ «کاور لباس».

کبالت [kobālt] (فران. cobalt) (ا.) (شیم.) فلزی است سخت و

شکننده با جلای نقره‌ای. رنگ آن سفید مایل به قرمز است. کبالت فعال (یا رادیو کبالت) در پزشکی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**کبرا** [kobrā] (فرانس. cobra) (۱). (جانو.) مار عینکی.

**کپسول** [kapsul] (فرانس. capsule) (۱). ۱. مخزنی برای نگاهداری انواع گازها یا گازهای مایع: «کپسول گاز»؛ «کپسول اکسیژن» ۲. (گیا.) نوعی میوه خشک شکوفاست که از یک برچه یا از اتصال چند برچه به وجود آمده است. پس از رسیدن از راه شکافها یا سوراخهای حاصل در دیواره، دانه‌های محتوی آن بیرون می‌ریزد (مانند میوه پنبه)؛ پوشینه ۳. (پزشک. - دارو.) پوشینه‌ای کوچک ثلاثینی که گردها یا مایعات و روغنهای دارویی را به منظور جلوگیری از طعم بدشان در آنها جای می‌دهند.

**کپک** [kopek] (روس.). (۱). سکه رایج روسیه (در دوره تزاری و شوروی).  
**کپی** [kopi] (فرانس. copie) (۱). ۱. تصویری که از روی مدرک یا سند اصلی بگیرند ← فتوکپی ۲. شبیه کامل چیزی: «این بچه کپی پدرش است» نیز ← پلی‌کپی.

**کپیّه** [kopiye] (۱). (تد.) کپی: «کپیّه پدرش شده».

**کت** [kot] (انگ. coat) (۱). نیم تنه آستین دار و معمولاً آستردار مردانه و زنانه: «کت و شلوار مردانه»؛ «کت و دامن»؛ «کت زمستانی» ← اورکت. کتانژانت ← کوتانژانت.

**کتری** [ketri] (انگ. kettle) (۱). ظرف فلزی که معمولاً برای جوشاندن آب به کار می‌رود: «کتری لعابی»؛ «کتری برقی».

کتگوری ← کاتگوری.

**کتکس** [koteks] (نام کارخانه تولیدکننده نوار بهداشتی) (۱). نوار بهداشتی.

کتگوری ← کاتگوری.

**کتلت** [kotlet] (فران. cotelette) (ا.) نوعی خوراک که برای تهیه آن گوشت چرخ کرده و سیب زمینی چرخ کرده و تخم مرغ را مخلوط می کنند و تکه های مسطح و منظمی از مخلوط را در روغن سرخ می کنند: «کتلت گوشت»؛ «کتلت مرغ»؛ «ساندویچ کتلت».

**کچ** [kač] (انگ. catch) (ا.) (ورز.) نوعی کشتی که در آن هر یک از کشتی گیران برای برنده شدن حق دارد که هرگونه خشونت و ضرب و شتم را به رقیب اعمال کند؛ کشتی کچ.

**کچاپ** [kečāp] (انگ. ketch up) (ا.) سس غلیظ گوجه فرنگی.

**کد** [kod] (انگ. code) (ا.) هر سیستم ارتباطی که در آن گروهی از علائم اختیاری معرف قسمت های کوتاه یا طولانی در یک پیام کشف است و به منظور اختصار یا تأمین به کار می رود؛ رمز: «کد پستی» (شماره ای است که به منظور سهولت تفکیک و توزیع مراسلات پستی، برای مناطق مختلف هر کشور در نظر گرفته می شود).

کدئین ← کودئین.

**گر** [kor] (فران. cœur) (ا.) (موس.) گروهی آوازه خوان که آواز دسته جمعی اجرا می کنند: «اجرای گر»؛ «گر اجرا می کنند»؛ «دسته گر»؛ «گروه گر» متضاد: سلو\*.

**کرامپ** [k(e)rāmp] (فران. crampe) (ا.) (پزشک.) ورزش. گرفتگی ماهیچه.

**کراوات** [k(e)rāvāt] (فران. cravate) (ا.) پارچه بلند و باریکی که مردان به دور گردن خود گره می زنند. کراوات زیرقعه پیراهن قرار می گیرد و در قسمت جلو گره می خورد: «گل کراوات»؛ «گره کراوات»؛

«کراوات پهن»؛ «کراوات باریک مد است»؛ «کراوات چرمی»؛  
 «کراوات کشی» (نوعی کراوات گره خورده که کش آن را دور گردن  
 [بچه ها] می اندازند) نیز ← پاپیون نیز ← فکل.

کراواتی [k(e)rāvāt-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) ۱. منسوب به کراوات  
 ۲. که کراوات می بندد: «آقای کراواتی».

کراکر [k(e)rāker] (انگ. cracker) (ا.) نوعی بیسکویت شور نازک.  
 کرئول [k(e)re'ol] (فران. créole) (ا.) (زبان.) زبان پی جینی است که  
 برای گروهی از مردم به صورت زبان مادری درآمده باشد (مانند زبانی که  
 در جزیره جامائیکا صحبت می شود و بر پایه زبان انگلیسی ساخته شده  
 است ← پی جین).

کربن [karbon] (فران. carbone، انگ. carbon) (ا.) (شیم.) عنصری  
 است با علامت شیمیایی C که به صورت چندشکلیهای گوناگون مانند  
 الماس، گرافیت، زغال و نیز دوده یافت می شود. کربن عنصر اساسی  
 حیات است. حیوانات انرژی مورد نیاز خود را از اکسایش ترکیبات کربن  
 (از طریق مواد غذایی) تأمین می کنند نیز ← کاربن.

کربنات [karbonāt] (فران. carbonate) (ا.) (شیم.) نمک  
 اسید کربنیک است: «کربنات سدیم»؛ «کربنات منیزیم».

کربنیفر [karbonifer] (فران. carbonifère) (ا.) (زمین.) نام چهارمین  
 دوره دوران اول زمینشناسی است؛ دوره زغالی.

کربنیک [karbonik] (فران. carbonique) (ا.) (شیم.)  
 «اسید کربنیک» اسیدی است ناپایدار و بسیار ضعیف به فرمول  
 $\text{CO}_2\text{H}_2$ .

کربور [karbur] (فران. carbure) (ا.) (شیم.) ترکیب دوتایی از کربن و

یک فلز است.

کربوکسیل [karboksil] (فران. carboxyle) (ا.) (شیم.) مجموعه

یک ارزشی COOH - یا عامل اسیدی در اسیدهای آلی است.

کربوکسیلیک [karboksilik] (فران. carboxylique) (ا.) (شیم.)

((اسید کربوکسیلیک)) اسیدی آلی است. بسیاری از اسیدهای کربوکسیلیک

به شکل آزاد یا نمک یا استر و به طور طبیعی در جانوران و گیاهان

وجود دارند.

کربوهیدرات [karbo-hidrāt] (انگ. carbohydrate) (ا.) (شیم.)

ترکیبی است از کربن، هیدروژن و اکسیژن.

کرپ [k(e)rep] (فران. crêpe) (ا.) ۱. نوعی پارچه لطیف ابریشمی:

((بلوز کرپ))؛ «شال کرپ» ۲. نوعی نان نازک که از آرد و شیر و

تخم مرغ تهیه می شود و در روغن داغ سرخ می شود نیز ← گالت.

کرپ دوشین [k(e)rep-do-šin] (فران. crêpe de chine) (امر.)

نوعی کرپ که منسوب به چین است: «دامن کرپ دوشین».

کرپ ژرژت [k(e)rep-žoržet] (فران. crêpe georgette) (ا.)

(← ژرژت).

کرتاسه [k(e)retāse] (فران. crétacée) (ا.) (زمیند.) نام سومین و

آخرین دوره دوران دوم زمینشناسی است.

کردیت [k(e)redit] (انگ. credit) (ا.) اعتبار؛ بستانکار؛ داین.

کرسِت [korset] (فران. corset) (ا.) نوعی پوشاک از جنس پارچه محکم

که کاملاً به بدن می چسبد و ماهیچه ها را تحت فشار قرار می دهد:

((کرسِت طبی)).

کرسستی [korset-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به کرسِت؛ مثل

کرسِت: «لباس کمرکستی» ← کرسِت.

کرکودیل ← کروکودیل.

کرم [k(e)rem] (فران. crème) I (ا). ۱. از لوازم آرایش و مراقبت از پوست که معمولاً به شکل خمیری تهیه می‌شود: «کرم شب»؛ «کرم روز»؛ «کرم زیر چشم»؛ «کرم بچه»؛ «کرم مالیدن»؛ «چه کرمی مصرف می‌کنید؟»؛ «کرم ضد چین و چروک» نیز ← لوسیون ۲. نوعی خمیر نرم که از تخم مرغ و شیر درست می‌شود و به مصرف تهیه انواع شیرینی یا غذا می‌رسد II (ا). رنگ سفید مایل به زرد؛ نخودی: «بلوز کرم».

کرم رانورسه [k(e)rem - rānverse] (فران. crème renversée) (ا). کرم کارامل\*.

کرم کارامل [k(e)rem-kārāmel] (فران. crème caramel) نوعی دسر که از شیر و شکر و تخم مرغ و وانیل درست می‌شود؛ کرم رانورسه. کرنر [kornr] ← کورنر.

کروشِه [k(o)roše] (فران. crochet) (ا). یکی از نشانه‌های نقطه گذاری است: [ ] نیز ← پرائتز؛ آکولاد.

کروکودیل [k(o)rokodil] (فران. crocodile) (ا). (جانو). تمساح.

کروکه [k(e)roke] (فران. croquet) (ا). (ورز). نوعی بازی روی چمن با چوبی شبیه چوب چوگان و گویهای چوبی و ۹ دروازه فلزی و ۲ میله که در آن هر بازیکن می‌کوشد که گوی حریف را با ضربه به وسیله تماس با گوی خود دور کند نیز ← گلف.

کروکی [k(o)ruki] (فران. croquis) (ا). طرحی که معمولاً با سرعت تهیه می‌شود و نشان‌دهنده نکات کلی و عمده سوژه است: «کروکی محل اقامت»؛ «کروکی ساختمان»؛ «کروکی تصادف».

**کروم** [k(o)rom] (فران. chrome) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Cr، فلزی است سفید و سخت.

**کروموزم** [k(o)romozom] (فران. chromosome) (ا.) (جانو.) به رشته‌های باریک واقع در هسته بیشتر یاخته‌ها گفته می‌شود که حامل اختصاصات ارثی است؛ رنگینتن.

**کرونولوژی** [k(o)rono-loži] (فران. chronologie) (ا.) دانش تاریخگذاری از راه تعیین دوره‌ها و تقسیمات زمان و تعیین زمان رویداد حوادث تاریخی در این دوره‌ها و تقسیمات است؛ گاهشماری.

**کرونومتر** [k(o)rono-metr] (فران. chronomètre) (ا.) وسیله اندازه‌گیری بسیار دقیق زمان است؛ زمان‌سنج.

**کریدور** [koridor] (فران. corridor) (ا.) دالان؛ سرسرا.

**کریستال** [k(e)ristāl] (فران. cristal) (ا.) ۱. (شیم.) جسمی است معمولاً جامد که اتمهای آن در شبکه‌ی معینی منظم شده‌اند ۲. بلور: «لیوان کریستال».

**کریسمس** [k(e)rismas] (انگ. christmas) (ا.) روز تولد حضرت مسیح (۲۵ دسامبر مطابق با چهارم دیماه) که در کشورهای مسیحی تعطیل رسمی و از اعیاد است: «شب کریسمس»؛ «درخت کریسمس» نیز ← نوئل.

**کریکت** [k(e)riket] (انگ. cricket) (ا.) (ورز.) نوعی ورزش انگلیسی شبیه چوگان‌بازی.

**کسینوس** [kosinus] (لا. -فران. cosinus) (ا.) (ریاض.) تصویر هر نقطه بر پیرامون دایره‌ای به شعاع واحد روی محور طولها. این مقدار کسینوس زاویه‌ای است که بین شعاع موردنظر و محور طولها ایجاد شده است نیز ←

سینوس.

کفال [kafāl] (روس.) (ا.) (جانو.) نوعی ماهی خوراکی است.

کلاب [k(e)lāb] (انگ. club) ← کلوب.

کک [kok] (فران. coke) (ا.) (شیم.) نوعی زغال سنگ است.

کلاپس [kolāps] (انگ. collapse) (ا.) ۱. از هم پاشیدگی و فروریزی  
آنی؛ از هم ریختگی ناگهانی ۲. از پافتادگی ناگهانی به علت خستگی و  
ضعف زیاد.

کلاچ [k(e)lāč] (انگ. clutch) (ا.) (مکان.) مکانیسمی در اتومبیل که  
در اثر اتصال به موتور، نیروی دوران موتور به جعبه دنده و چرخهای  
اتومبیل انتقال می یابد و در اثر انفصال آن از موتور، اتومبیل از حرکت  
بازمی ایستد: «پدال کلاچ» (پدالی که در زیر پای راننده اتومبیل قرار دارد  
و راننده به وسیله آن کلاچ را به کار می اندازد).

کلاژ [kolāž] ← کولاژ.

کلاس [k(e)lās] (فران. classe) (ا.) ۱. طبقه؛ درجه؛ مرتبه؛ رده: «کلاس  
اجتماعی» ۲. (عا.) طبقه اجتماعی: «کلاسش پائین است!»؛ «کلاس  
بالاست!» ۳. اتاق درس؛ محل تشکیل درس: «وارد کلاس شد»؛ «معلم  
از کلاس خارج شد» ۴. سال تحصیلی: «کلاس سوم دبستان»؛ «کلاس  
چندم هستی؟»؛ «کلاس اول راهنمایی»؛ «کلاس بندی» (طبقه بندی  
شاگردان یا دانشجویان در کلاسهای مختلف درس).

کلاسور [k(e)lāsor] (فران. classeur) (ا.) جزوه دان بزرگ که در آن  
کاغذ می گذارند.

کلاسه [k(e)lāse] (فران. classé) (ا.) طبقه بندی شده: «کلاسه کردن»؛  
«کلاسه شدن».

کلاسیسیسم [k(e)lāsīsisim] (فران. classicisme) (ا.) (ادب.) ← کلاسیک.

کلاسیک [k(e)lāsik] (فران. classique) ۱. (ص.) آنچه معمول و رایج است؛ که جدید نیست متضاد: مدرن\* ۲. (ادب.) کلمه کلاسیک به معنی وسیع خود به تمام آثاری که نمونه ادبیات یک کشور به شمار می آید و مایه افتخار ادبیات ملی آن کشور است اطلاق می شود. مثلاً می توان تمام آثار جاودانی شعرای بزرگ ایران را «کلاسیک ادبیات فارسی» نامید ۳. «مکتب کلاسیک» مکتبی است که پس از پیدایش سایر مکتبهای ادبی (از قرن پانزدهم تا قرن هفدهم) به تقلید از ادبیات قدیم یونان و روم در اروپا به وجود آمده است. وحدت موضوع، وحدت زمان و وحدت مکان از اصول مهم این مکتب به حساب می آید نیز ← رمانتیسم.

کلایماکس [k(e)lāymaks] (انگ. climax) (ا.) ۱. اوج؛ بحران ۲. (پزشد.) دوره شدت هر بیماری ۳. اوج لذت جنسی؛ ارگاسم. کلپس [kolaps] ← کولاپس.

کلر [k(o)lor] (فران. chlore) (ا.) (شیم.) گازی است سبزرنگ، با بوی نافذ و زننده و سمی. علامت شیمیایی آن Cl است. ترکیبات آن در طبیعت فراوانند (مانند نمک طعام و کلرور فنزات دیگر). از کلر برای تهیه گردهای گازی، کلرور آهک، اسیدکلریدریک، مواد گندزدا و برای تصفیه شیمیایی آب استفاده می شود.

کلرور [K(o)lor-ur] (فران. chlorure) (ا.) (شیم.) ترکیبات دوتایی کلر یا نمک اسیدکلریدریک است: «کلرور آهک»؛ «کلرور آمونیم». کلروفورم [k(o)loro-form] (فران. chloro-forme) (= کلروفرم) (ا.) (شیم. - پزشد.) مایعی است سنگین، بیرنگ و فزّار با مزه شیرین، در

پزشکی به عنوان بیهوش کننده و در صنعت به عنوان حلال مورد استفاده قرار می گیرد.

**کلروفیل** [k(o)lorofil] (فران. chlorophylle) (ا.) (گیا.) رنگدانه سبزی است که در تمام گیاهان و معدودی گیاهان گلدار وجود دارد؛ سبزینه.

**کلریدریک** [k(o)loridrik] (فران. chlorhydrique) (ا.) (شیم.) «اسید کلریدریک» مایعی است دودکننده و خورنده و در صنایع شیمیایی مورد استفاده قرار می گیرد.

**کلژ** [kolež] (فران. collègue) مدرسه راهنمایی (قبل از دبیرستان) در فرانسه.

**کلسترول** [kolesterol] (فران. cholestérol) (ا.) (شیم.) ماده ای است جامد، متبلور، به رنگ سفید یا کمی زرد. اندکی محلول در الکل و نامحلول در آب و محلول در چربیهاست. کلسترول در صفرا و بافتهای بدن انسان و جانوران به ویژه در بافت عصبی یافت می شود. نمکهای صفراوی جذب آن را آسان می کنند.

**کلسیم** [kalsiyom] (فران. calcium) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت شیمیایی Ca، نرم و سبک که در هوا به سرعت جلای خود را از دست می دهد. ترکیبات کلسیم از مواد اصلی سازنده استخوان و دندان است. بعضی از ترکیبات آن مانند آهک در صنعت مورد استفاده فراوان قرار دارد.

**کلک** [kalque] ← کالک.

**کلکسیون** [kol(l)eksiyon] (فران. collection) (ا.) مجموعه (خصوصاً مجموعه اشیاء جالب و قیمتی): «کلکسیون تمبر»؛ «کلکسیون عکس»؛

«کلکسیون کتاب» نیز ← آلبوم.

**کلکسیونر** [kol(l)eksiyon-er] (فران. collectionneur) (ا.) که کلکسیون دارد: «کلکسیونر اشیاء عتیقه».

**کلنل** [kolonel] (فران. colonel) (ا.) سرهنگ.

**کلنی** [koloni] (فران. colonie) (ا.) (سیا.) سرزمین مستعمره، سرزمین تحت استعمار.

**کلوئید** [kollo'id] (فران. colloïde) (ا.) (شیم.) ماده غیر متبلور چسب مانند که در آب شناور باشد ولی حل نشود و نتواند از غشاهای نیم تراوا بگذرد.

**کلب** [k(o)lub] (فران. club) (ا.) باشگاه.

**کلوزآپ** [k(e)loz-āp] (انگ. close - up) (ا.) (سینم. - فیلم.) نمایی که یک منظره بزرگ شده و محدود از یک شخصیت یا شیء موجود در صحنه ارائه می‌کند؛ نمای نزدیک؛ نمای درشت.

**کلیپس** [k(i)lips] (انگ. clip) (ا.) سنجاق؛ گیره کاغذ؛ پنس.

**کلیت** [kolit] (فران. colite) (ا.) (پزش.) التهاب قولون.

**کلیتوریس** [k(e)litoris] (فران. clitoris) (ا.) (جانو.) زائیده‌ای که در مهبل پستانداران ماده وجود دارد و از نظر تحریک‌پذیری و چگونگی جریان خون در آن، مشابه آلت تناسلی نر است؛ چوچوله.

**کلیشه** [k(e)liše] (فران. cliché) (ا.) ۱. (چاپ.) تصویر یا نوشته‌ای که بر فلز یا چوب حک می‌کنند و آن را در هنگام چاپ کردن کتاب، مجله و غیره به کار می‌گیرند؛ باسمه ۲. قالب.

**کلیشه‌ای** [k(e)liše-'i] (فران. - فا.) (ص نسب.) ۱. منسوب به کلیشه ۲. قالبی: «حرفهای کلیشه‌ای»؛ «جملات کلیشه‌ای»؛ «رفتار کلیشه‌ای»

← کلیشه.

کلیما [k(e)limā] (فران. climat) (ا. اقلیم).

کلیماتولوژی [k(e)limātoloži] (فران. climatologie) (ا. علمی است که آب و هوا و خصوصیات دیگر جوّی را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ اقلیم‌شناسی؛ آب‌وهواشناسی).

کلیمکس ← کلایماکس.

کلینکس [k(e)lineks] (مأخوذ از نام تجارتي محصولات بهداشتي kleenex) (ا. دستمال کاغذی).

کلینیک [k(e)linik] (فران. clinique) ۱. (ا. درمانگاه: «کلینیک شبانه‌روزی» نیز ← پلی‌کلینیک ۲. (ص. بالینی؛ سریری؛ کلینیکی. کلینیکال [k(e)linik-āl] (انگ. clinical) (ص. بالینی؛ سریری؛ کلینیکی).

کلینیکی [k(e)linik-i] (فران. -فا.) (ص نسب.) منسوب به کلینیک؛ بالینی: «روانشناسی کلینیکی».

کلیه [kollie] (فران. collier) (ا. گردنبند؛ طوق زینتی).

کما [komā] (فران. coma) (ا. (پزشد.) حالتی بحرانی که ضمن آن بیمار برای مدت طولانی شعور و حواس خود را از دست می‌دهد: «۵ سال در کُما به سر برد».

کماندو [komāndo] (فران. commando) (ا. (نظ.) فردی است که مقاومت جسمانی عالی دارد، ورزیده است، آموزشهای لازم و مشکل را دیده است، و با زندگی سخت آشنا و برای انجام دادن هرگونه مأموریت دشوار آماده شده است: «گروه کماندو» (گروهی از کماندوها که برای انجام دادن عملیات ویژه و سریع اعزام می‌شوند؛ کلاه‌سبزه‌ها).

کمپ [kamp] (انگ. camp) (۱. اردو؛ اردوگاه).

کمپانی [kompani] (فران. compagnie، انگ. company) (۱. شرکت تجارتی).

کمپایل [kompāyl] (انگ. compile) (۱. ۱. تلفیق؛ تألیف؛ گردآوری؛ ترکیب؛ همگردانی ۲. (انف.) تبدیل برنامه کامپیوتری از زبان برنامه نویسی به زبان ماشین).

کمپرس [komp(e)res] (فران. compresse) (۱. تکه پارچه خیس که روی قسمت زخم یا ملتهب بیمار می گذارند: «کمپرس آب سرد»؛ «کمپرس آب سرد»؛ «کمپرس کردن»).

کمپرسور [komp(e)res-or] (فران. compresseur) (۱. (مکاند.) دستگاهی که گازها یا بخارها از جمله هوا را متراکم می سازد: «کمپرسور موتور دیزل»).

کمپرسی [komp(e)res-i] (فران. -فا.) (ص نسب.) اتومبیل بارکش با شاسی بلند که قسمت عقب آن، که محل بار است، به وسیله یک پیستون بلند می شود و بار را تخلیه می کند؛ کامیون کمپرسی.

کمپلت [komp(e)let] (فران. complète) (ص. -ق.) کامل؛ کاملاً؛ تماماً: «پولهایش را کمپلت توی بانک گذاشته است».

کمپلکس [komp(e)leks] (فران. complex) (۱. ۱. (روان.) گروهی از اندیشه که رنگ تند عاطفی دارند و به وسیله ذهن خودآگاه به ضمیر ناخودآگاه رانده شده و از آنجا بر شخصیت فرد اثر می کنند؛ عقده نیز ← الکترا؛ اودیپ ۲. (عا.) ناراحتی روانی؛ عقده ۳. (دارو. -پزش.) مجموعه ای از مواد نزدیک به هم (مثلاً مجموعه ویتامین B) یا مجموعه ای از نشانه های بیماری؛ مختلط.

کمپلیمان [komp(e)limān] (فران. compliment (ا. تعارف؛ تهنیت؛ خوشامدگویی.

کمپوت [kompot] (فران. compote (ا. میوه‌ای که در شربت قند یا شکر پخته شده باشد: «کمپوت هلو»؛ «کمپوت آلبالو»؛ «کمپوت آناناس».

کمپوزیسیون [komposisiyon] (فران. composition (ا. ۱. (سینم. - فیلم. استفاده از نور، رنگ، زاویه دوربین و تعیین مکان شخصیت یا شیء در قاب فیلم جهت فیلمبرداری و بیان دراماتیک؛ ترکیب‌بندی؛ ترکیب هنری ۲. (موس. تصنیف؛ آهنگسازی.

کمپینگ [kamp-ing] (انگ. camping (ا. مسافرت توریستی همراه با لوازم و وسایل موردنیاز زندگی در فضای باز یا زیر چادر.  
کمد [komod] (فران. commode (ا. گنجه: «کمد لباس»؛ «کمد کتاب».

کمدی [komedi] (فران. comédie (ا. (نما. اثر نمایشی (تئاتر یا سینما) که دارای موضوع خنده‌دار باشد نیز ← کمدین؛ کمیک.

کمدی‌موزیکال [komedi-muzikāl] (فران. comédie musicale (امر. اثر کمدی که با موزیک و رقص همراه است ← کمدی.

کمدین [komediyan] (فران. comédien (ص. بازیگری که در نمایشنامه‌های کمدی بازی می‌کند ← کمدی.

کمون [komun] (فران. commune (ا. بلوک؛ ناحیه.

کمونیست [komon-ist] (فران. communiste (ا. - ص. (سیا. طرفدار کمونیسم.

کمونیسم [komon-ism] (فران. communisme (ا. (سیا. مکتبی

است که از نظر فلسفی و اقتصادی بر مالکیت عمومی وسایل تولید تکیه می‌کند و معتقد به حذف فعالیت بخش خصوصی است؛ مکتب اشتراکی نیز ← سوسیالیسم.

**کمیته** [komite] (فران. comité) (ا.ا) جلسهٔ اعضای انجمن یا مجلسی که برای مطالعه در کاری منتخب می‌شوند.

**کمیسر** [komiser] (فران. commissaire) (ا.ا) ۱. مأمور ویژه؛ نمایندهٔ مخصوص ۲. مأمور ویژهٔ پلیس؛ نمایندهٔ پلیس قضایی؛ کمیسر پلیس. **کمیسری** [komiser-i] (فران. -فا.) (امر.) محل کمیسر؛ کلانتری ← کمیسر.

**کمیسریا** [komiseriyā] (فران. commissariat) (ا.ا) کمیسر\*.  
**کمسیون** [komisyon] (فران. commission) (ا.ا) ۱. مجموعهٔ منتخب افراد یک سازمان که برای بررسی موضوع یا مسئلهٔ خاص تشکیل می‌شود: «کمسیون بودجهٔ مجلس» ۲. گردهمایی؛ جلسه ۳. حق واسطگی یا دلالی.

**کمسیونر** [komisyun-er] (فران. commissionnaire) (ص. -ا.ا) که حمل و نقل کالا یا خرید و فروش کالا را به عهده می‌گیرد؛ دلال ← کمسیون.

**کمیک** [komik] (فران. comique) (ص.) ۱. خنده‌آور: «فیلم کمیک» ۲. هنرپیشه یا نویسندهٔ نمایشنامهٔ کمدی ← کمدی.

**کنت** [kont] (فران. comte) (ا.ا) یکی از القاب نجیب‌زادگی است ← کنتس.

**کتاکت** [kontákt] (انگ. contact) (ا.ا) ۱. تماس ۲. برخورد؛ ضدیت؛ بگومگو: «کتاکت داشتن»؛ «هیچ کتاکتی نداریم».

کنتاکت لنز [kontāct-lenz] (انگ. contact lens) (ا.) (پزشد.) عدسی تصحیح‌کننده دید، که روی قرنیه چشم قرار می‌دهند و برحسب میزان آب متشکله آن به دو نوع سافت (soft «نرم»)، و هارد (hard «سخت») یافت می‌شود؛ لنز.

کنتاکی ← کینتاکی.

کنترات [kont(o)rāt] (فران. contrat) (ا.) قرارداد؛ پیمان: «کنترات کردن»؛ «کنترات بستن»؛ «کنترات ساختمان»؛ «کنترات لوله کشی گاز»؛ «کنتراتچی» (پیمانکار؛ مقاطعه کار).

کنتراتی [kont(o)rāt-i] (فران. -فا.) (ص نسب.) بر طبق کنترات؛ براساس قرارداد: «کنتراتی کار می‌کنند» ← کنترات.

کنتراست [kont(e)rāst] (فران. contraste) (ا.) تضاد احساسات و افکار و رنگها.

کنترباس [kont(e)rbās] (فران. contrebasse) (ا.) (موس.) نوعی ابزار بزرگ موسیقی که شبیه ویولن است ولی انتهایش به زمین متکی است و ایستاده نواخته می‌شود.

کنترل [kont(o)rol] (فران. contrôle) (ا.) ۱. وارسی؛ بازرسی: «کنترل کنید»؛ «کنترل گذرنامه مسافری» ۲. محافظت؛ مراقبت: «تحت کنترل شدید» ۳. تسلط؛ مسلط بودن: «خودتان را کنترل کنید» (بر خودتان مسلط باشید).

کنترل چی [kont(o)rol-či] (فران. -تر.) (ا.) که کارش کنترل است؛ مأمور کنترل: «کنترل چی بلیت سینما».

کنتس [kontes] (فران. comtesse) (ا.) همسر یا دختر کنت ← کنت. کنتور I [kontor] (فران. compteur) (ا.) دستگاهی که برای اندازه گیری

زمان، حجم، سرعت، جریان یا انرژی مورد استفاده قرار می‌گیرد: «کنتور برق»؛ «کنتور گاز»؛ «کنتور آب» II (فران. compte-tour) (ا). دستگاهی که برای شمارش دورهای چرخ یا موتور مورد استفاده قرار می‌گیرد: «کنتور دورشمار»؛ «کنتور کیلومترشمار».

کنتینانتال [kontināntāl] (فران. continental) (ص.) قاره‌ای.  
کنسانتره [konsāntre] (فران. concentré) (ص.) مایعی که آب آن را گرفته‌اند و به شدت غلیظ کرده باشند؛ غلیظ: «شیر کنسانتره»؛ «آب پرتقال کنسانتره».

کنسرت [konsert] (فران. concert) (ا). (موس.) برنامه موسیقی: «سالن کنسرت»؛ «کنسرت آواز»؛ «کنسرت رقص»؛ «کنسرت سرودهای انقلابی» نیز ← رستال.

کنسرتو [konserto] (فران. concerto) (ا). (موس.) قطعه موسیقی به صورت سونات که برای ارکستر و تکنوازی تهیه می‌شود.  
کنسرسیوم [konsersiyom] (فران. consortium) (ا). مجموعه چند شرکت که برای انحصار کالا یا بهره‌برداری از یک معدن و مانند آن تشکیل می‌شود: «کنسرسیوم نفت» نیز ← تراست؛ کارتل.

کنسرو [konserv] (فران. conserve) (ا). مواد غذایی که در یک قوطی فاقد هوا بسته‌بندی شده است: «کنسرو نخودفرنگی»؛ «کنسرو رب گوجه‌فرنگی»؛ «قوطی کنسرو»؛ «حنجره جوی آب را، قوطی کنسرو خالی زخمی می‌کرد» (سهراب سپهری).

کنسرواتوار [konservātowār] (فران. conservatoire) (ا). مدرسه تربیت موزیسین و کم‌دین: «کنسرواتوار موسیقی».

کنسرواتور [konserv-ātor] (فران. conservateur) (ص.) محافظه کار

نیز ← کنسرواتیسیم.

کنسرواتیسیم [konservātism] (فران. conservatisme) (ا.) (سیا.)  
محافظه کاری.

کنسرواتیو [konservātiv] (انگ. conservative) (ص.) (کنسرواتور\*  
کنسل [kansel] (انگ. cancel) (ا.) حذف؛ فسخ؛ لغو؛ «کنسل کردن»؛  
«کنسل شدن».

کنسول I [konsul] (فران. consul) (= قنصل) (ا.) (سیا.) نماینده یک  
دولت در کشور بیگانه که وظیفه اش دفاع از حقوق هموطنان خود در آن  
کشور و نیز انجام دادن وظایف گوناگون اداری و بازرگانی مربوط به دولت  
متبوع خود است: «سرکنسول» (سیا. - سرپرست کنسولگری) ←  
کنسولگری II (فران. console) (ا.) (انف.) ترمینال مرکزی کامپیوتر که  
امکان دریافت اطلاعات از واحد مرکزی و صدور دستورالعملها و  
سؤالات را فراهم می سازد.

کنسولتاسیون [konsultāsiyon] (فران. consultation) (ا.) مشاوره؛  
شور: «کنسولتاسیون کردن»؛ «کنسولتاسیون پزشکی».  
کنسولگری [konsul-gar-i] (فران. - فا.) (حامص. - ا.) (سیا.) اداره ای  
که کنسول با کارمندانش در آن کار می کنند: «کنسولگری ایران در  
هندوستان» ← کنسول.

کنسومه [konsome] (فران. consommé) (ا.) (آشپ.) نوعی بویون  
غلیظ گوشت.

کنسون [konson] (فران. consonne) (ا.) (آوا.) اگر واک یا هوای بازدم  
در گذر خود از اندامهای گویایی به مانعی از نوع انسدادی، سایشی، غلتان،  
کناری و غیره برخورد کند که در نتیجه آوای تازه ای به آن افزوده شود، آن

آوا را کنسون می نامند؛ همخوان نیز ← ویل.

**کُنسی** [konsey] (فران. conseil) (۱.) اندرز؛ پند؛ نصیحت؛ مشورت:  
«کنسی گرفتن»؛ «کنسی دادن».

**کنفدراسیون** [konfed(e)rāsiyon] (فران. confédération) (۱.)

۱. (سیا.) اتحاد چند دولت - با حفظ تمامیت و حق مالکیت هر کدام -  
برای دست یافتن به مقاصد مشترک یا دفاع متقابل است ۲. همکاری و  
همبستگی بین اتحادیه های کارگری و صنفی؛ اتحادیه نیز ← فدراسیون.  
**کنفرانس** [konferāns] (فران. conférence) (۱.) ۱. گردهمایی یک  
گروه برای شور و بحث در مسایل گوناگون: «اتاق کنفرانس»؛ «میز  
کنفرانس»؛ «کنفرانس بین المللی سدسازی» ۲. خطابه؛ سخنرانی:  
«کنفرانس دادن»؛ «سالن کنفرانس».

**کنکور** [konkur] (فران. concours) (۱.) مسابقه: «کنکور ورودی  
دانشگاه»؛ «کنکور سراسری»؛ «تست کنکور»؛ «فهرست قبولیهای  
کنکور ورودی دانشگاه»؛ «کلاس کنکور»؛ «کلاس تضمینی کنکور»؛  
«داوطلبان کنکور»؛ «کنکور پزشکی»؛ «کنکور اعزام دانشجویان به خارج از  
کشور».

**کنکوری** [konkur-i] (فران. - فا.) (ص نسب. - ا.) منسوب به کنکور؛ که  
کنکور می دهد: «پشت کنکوری»؛ «بچه کنکوری داریم» ← کنکور.

**کنگره** [kongere] (فران. congrès) (۱.) ۱. مجمع سیاسی: «کنگره وین»  
۲. گردهم آیی افراد به منظور تبادل اندیشه یا اطلاعات علمی نیز ←  
سمینار؛ سمپوزیم ۳. مجالس قانونگذاری ایالات متحده آمریکا.

**کنگلو مرا** [kong(e)lomerā] (فران. conglomerat) (۱.) (زمیند.)  
قطعاتی از سنگهای ساییده شده و گرد که به وسیله آب فرسایش یافته اند و

خمیره‌ای آنها را به یکدیگر چسبانده است؛ جوش سنگ.  
کنوانسیون [konvānsiyon] (فران. convention) (ا.) قرارداد؛  
عهدنامه.

کنیاک [konyāk] (فران. cognac) (ا.) نوعی مشروب الکلی.  
کوارتز [kuwārtz] (فران. quartz) (ا.) (زمیند.) درّ کوهی توضیح: از  
خواص پیزوالکتریکی کوارتز در ساختن میکروفن، بلندگو و  
ارتعاش‌کننده‌های با فرکانس ثابت استفاده می‌شود: «ساعت کوارتز».  
کوئیز [ku'iz] (انگ. quiz) (ا.) سؤالات مختصر و کوتاهی که برای  
آزمایش معلومات فرد (و معمولاً بدون قرار قبلی) صورت می‌گیرد.  
کوئور [ku'ivr] (فران. cuivre) (ا.) (شیم.) مس.

کوبالامین [kobālāmin] (فران. cobalamine) (ا.) ویتامین B<sub>۱۲</sub> ←  
ویتامین.

کوبالت ← کبالت.

کوبول [kobol] (انگ. COBOL، مخفف Common Business  
Oriented Language) (ا.) (انف.) یکی از زبانهای برنامه‌نویسی  
کامپیوتر است که برای کاربردهای تجاری و اداری مورد استفاده قرار  
می‌گیرد.

کوبیست [kubist] (فران. cubiste) (ص. - ا.) مربوط و منسوب به  
کوبیسم.

کوبیسم [kubism] (فران. cubisme) (ا.) هنر انتزاع است و می‌کوشد که  
بینش خود را از اشیا و حتی موجودات به صورت ترکیب اشکال هندسی  
درآورد؛ حجم‌گری نیز ← سوررئالیسم.

کوپ [kup] (فران. coupe) (ا.) عمل کوتاه کردن موی سر: «قیمت کوپ

- چقدر می شود؟»؛ «موهای شما کوپ لازم دارد».
- کوپ [kup] (فران. couple) (ا.) جفت؛ زوج.
- کوپل [kupil] (فران. couple) (ا.) جفت، زوج.
- کوپن [kopon] (تد. - عا. [kopen]) (فران. coupon) (ا.) ورقه جیره بندی: «کوپن بنزین»؛ «کوپن شکر»؛ «کوپن شش نفره قند».
- کوپنی [kopon-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به کوپن؛ آنچه که براساس کوپن جیره بندی شده است: «برنج کوپنی»؛ «کره کوپنی»؛ «قیمت کوپنی».
- کوپه [kupe] (روس. (ا.) هر یک از اتاقهای قطار راه آهن؛ اتاقک قطار: «کوپه چهار نفره»؛ «کوپه ۸ نفره».
- کوتانژانت [kotānzānt] (فران. cotangente) (ا.) (ریاض.) نسبت کسینوس زاویه به سینوس زاویه که بین  $\infty - \infty$  + تغییر می کند؛ معکوس تانژانت و تانژانت.
- کودئین [kode'in] (فران. codéine) (ا.) (شیم.) (پزش.) از دسته آلکالوئیدها و از نظر شیمیایی شبیه به مرفین است ← مرفین.
- کودتا [kudeta] (فران. coup d'état) (ا.) (سیا.) برانداختن یک حکومت با تغییر ناگهانی رژیم از طریق یک ضربه نظامی است.
- کودتاجی [kudetā-či] (فران. - تر.) (ا. - ص.) که کودتا می کند ← کودتا.
- کورال [korāl] (انگ. coral) (ا.) مرجان.
- کوران [kurān] (فران. courant) (ا.) (ا.) جریان؛ بحبوحه: «در کوران کار متوجه شدم که...» ۲. جریان هوا: «پنجره را باز کنید تا کوران شود»؛ «در مقابل کوران نایست سرما می خوری».
- کورتاژ [kurtāž] (ا.) (فران. courtage) (پزش.) عمل خارج کردن

جنین مرده (یا ناخواسته) از رحم مادر: «کورتاژ کردن».

**کورس** [kurs] (فران. course) (ا. ۱) ۱. مسابقهٔ دو ۲. مسابقه: «کورس گذاشتن» (مسابقه دادن) نیز ← کورسی ۳. مسافتی که با اتوبوس طی می‌شود ۴. (عا.) هر بار سوار و پیاده شدن از اتوبوس: «از اینجا تا منزل ما دو کورس راه است».

**کورسی** [kurs-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) مربوط به کورس؛ منسوب به کورس: «اتومبیل کورسی» ← کورس.

**کورنر** [korner] (انگ. corner) (ا. ۱) ۱. گوشه ۲. (ورز.) در بازی فوتبال به هر یک از گوشه‌های زمین فوتبال گفته می‌شود که از آنجا ضربه (کورنر) روی دروازهٔ حریف زده می‌شود.

**کوزموپولیتانیسم** [kozmpolitanism] (فران. cosmopolitanisme) (ا. ۱) (سیا.) مکتبی که هواداران آن خواهان از میان برداشتن حکومت ملی و تشکیل یک حکومت جهانی هستند؛ جهان‌وطنی.

**کوزمولوژی** [kozmo-loži] (فران. cosmologie) (ا. ۱) (نجم. - ریاض. - فیز.) پژوهش‌های علمی در بارهٔ قوانین کیهانی و فلسفهٔ طبیعت و هستی؛ کیهان‌شناسی.

**کوزمیک** [kozmic] (فران. cosmique) (ص.) کیهانی؛ جهانی.

**کوسن** [kusan] (فران. coussin) (ا. ۱) بالش کوچک که به عنوان پشتی استفاده می‌شود؛ نوعی پشتی کوچک.

**کوکائین** [kokā'in] (فران. cocaïne) (ا. ۱) (شیم. - پزشکی.) آکالوئیدی جامد و سفید است که از گیاهی به نام کولا گرفته می‌شود. خاصیت بیهوش‌کنندگی دارد. مصرل دارویی ساخته‌شده از آن ایجاد عادت می‌کند.

**کوکتل** [koktel] (فران. cocktail) (ا. ۱) ۱. مخلوطی از نوشابه‌های مختلف

که معمولاً با الکل همراه است ۲. مجلسی که در آن کوکتل می‌نوشند؛ میهمانی کوکتل؛ کوکتل پارتی: «سوسیسی کوکتل» ← سوسیسی.  
**کوکتل مولوتف** [koktel-molotof] (فران. Cocktail Molotov) (۱).  
 بطریهای پر شده از مواد آتشزا که به عنوان ماده منفجره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**کولا** [kolā] (انگ. cola) (۱). درختی در آفریقا که دانه‌ها یا میوه‌های آن دارای کافئین است و در داروسازی و تهیه نوشابه‌های غیرالکلی مورد استفاده قرار می‌گیرد: «پسی کولا»؛ «کوکاکولا».  
**کولا پس** ← کلاپس.

**کولاژ** [kolāž] (فران. collage) (۱). ۱. (نقا.) شاخه‌ای از نقاشی نوین مبتنی بر چسباندن یا نصب کردن مصنوعات و اشیایی دم دستی و ناچیز و کاملاً نامتجانس بر متن پرده و در آمیخته با خود نقاشی، چون بریده روزنامه یا قطعه‌ای حصیر یا ریسمان یا گونی و مانند آن، به منظور ایجاد تضاد یا ترکیبی نامعمول و تداعی‌انگیز، و نیز برای تأکید گذاردن بر اهمیت ماده و شیئی که عاری از بار عواطف و روابط مأنوس است؛ نقاشی چسباندنی ۲. (سینم. - فیلم.) فیلمی که تصاویرش از طریق روی هم گذاشتن و کنار هم چیدن عناصر و مواد مختلف شکل گرفته و فیلمبرداری آن به قصد ایجاد تأثیرات موزون بصری صورت می‌گیرد.

**کولتور** [kultur] (فران. culture) (۱). مجموع روشها، آداب و رسوم، ارزشهای یک اجتماع معین که متضمن نظام اقتصاد اجتماعی، ساخت سیاسی، علم، دین، تربیت، هنر و سرگرمیهاست؛ فرهنگ.

**کولر** [kuler] (انگ. cooler) (۱). دستگاهی است که برای خنک کردن هوای محلهای سرپوشیده مورد استفاده قرار می‌گیرد: «کولرگازی» نیز ←

فن کوئل؛ چیلر.

کولیت ← کلیت.

**کومولوس** [kumulus] (فران. cumulus) (ا.) (هوا.) ابری است که قسمتهای زیرین آن پهن و گسترده است و به صورت ستونی مرتفع که سر آن گنبدی یا کروی سفیدرنگ است در آسمان دیده می شود: «ابر کومولوس».

**کونکرت** [konkeret] (فران. concret) (ا. - ص.) ملموس؛ عینی؛ غیر مجرد؛ غیر انتزاعی متضاد: آبستره\*.

**کی بورد** [ki-bord] (انگ. keyboard) (ا.) مجموعه شاسی های یک دستگاه تایپ، تلکس، کامپیوتر و امثال آنها.

**کیت** [kit] (انگ. kit) (ا.) مجموعه ابزارها و اسباب مربوط به یک فعالیت: «کیت آزمایشگاه».

**کیتین** [kitin] (فران. chitine) (ا.) (شیم.) چند قندی ازت داری است که در ترکیب قندهای آمینه وجود دارد.

**کی ر** [keyr] (انگ. care) «کی ر کردن» مراقبت کردن؛ توجه کردن؛ پروا داشتن.

**کیست** [kiste] (فران. kyste) (ا.) (پزش.) هر یک از حفره های درونی بافتها و اعضای بدن که توسط طفیلی یا عوامل عفونی میکروبی ایجاد می شود: «کیست چربی».

**کیک** [keyk] (انگ. cake) (ا.) نوعی شیرینی که با آرد و تخم مرغ و شیر و غیره تهیه می شود و با خامه یا شکلات یا انواع میوه ها تزئین می شود: «کیک خامه ای»؛ «کیک شکلاتی»؛ «کیک کشمش»؛ «کیک گردویی»؛ «کیک میوه ای»؛ «کیک جشن تولد»؛ «کیک عروسی»؛

«کیک سه طبقه»؛ «کیک یک کیلویی».

**کیلو [kilo]** (فران. kilo) ۱. (پیشو.) پیشوندی است که در سلسله متری دلالت دارد بر هزار برابر یک واحد می‌کند: «کیلومتر»؛ «کیلوگرم» ۲. (ا.) (تد.) کیلوگرم.

**کیلوگرم [kilo-g(e)ram]** (فران. kilogramme) (ار.) واحد جرم که معادل هزار گرم است نیز ← کیلو نیز ← گرم. **کیلومتر [kilo-metr]** (فران. kilomètre) (امر.) واحد مسافت در دستگاه متریک که معادل هزار متر است: «از اینجا تا اصفهان چند کیلومتر راه است؟»؛ «کیلومتر مربع» (واحد سطح که برابر یک میلیون متر مربع است) نیز ← متر نیز ← کیلو.

**کیلوهرتز [kilo-hertz]** (فران. kilohertz) (ا.) (KHz) هزار هرتز ← هرتز.

**کیموس [kimus]** (معر.، فران. chyme) (ا.) (جانو.) ماده غلیظ اسیدی و شامل موادی است که یک گوارش آنها ناقص است. این ماده در معده وجود دارد و با مواد ترشحات معده مخلوط است. **کیوسک [kiyusk]** (فران. kiosque) (ا.) دکه‌ای در معابر عمومی: «کیسوک روزنامه‌فروشی»؛ «کیوسک گل»؛ «کیوسک تلفن» نیز ← کابین.

**کین تاکی [kentāki]** (انگ. kentucky، از نام فروشگاههای زنجیره‌ای جوجه‌سوخاری Kentucky Fried Chicken) (ا.) جوجه‌سوخاری. **کینین [kinin]** (فران. quinine) (ا.) (ا.) (پزش. - دارو. - شیم.) گردی است سفیدرنگ و غیرقابل حل در آب. آلکالوئید اصلی پوست درخت گنه‌گنه است و در درمان مالاریا به کار می‌رود.

کیوی [kivi] (فراند. kiwi) (۱.) (گیا.) میوه‌ای است تخم‌مرغی شکل که قسمت خوراکی آن سبزرنگ و دارای تخمهای ریز سیاه‌رنگ است. پوست نازکی اطراف آنرا فرا گرفته است که تقریباً به رنگ پوست سیب‌زمینی است. کیوی میوه‌ای لوکس است و دارای طعم ملمس می‌باشد.



- گاراژ [gāraž] (فرانز. garage) (ا. ۱). جای توقف اتومبیل؛ پارکینگ\*
۲. ایستگاه اتوبوسها و وسایل نقلیه مسافربری که مسافران در آنجا سوار یا پیاده می شوند: «گاراژدار» (که متصدی انجام دادن کارهای مربوط به گاراژ است) نیز ← ترمینال.
- گارانتی [gārānti] (فرانز. garantie) (ا. ۱). ضمانت: «گارانتی کردن»؛ «این ساعت مچی یک سال گارانتی دارد»؛ «من گارانتی می کنم»؛ «گارانتی است».
- گارد [gārd] (فرانز. garde؛ انگ. guard) (ا. ۱). مجموعه افرادی که معمولاً مسلح هستند و کارشان حفاظت از جان رئیس دولت یا مقامات مهم سیاسی است: «مأمور گارد»؛ «افسر گارد» ۲. (تد). محافظ: «چند نفر گارد او را همراهی می کردند» نیز ← بادی گارد.

گاردن پارتی [gārden-pārti] (انگ. garden party) (امر.) مجلس میهمانی که در باغ برپا می شود.

گارسون [gārson] (فران. garçon) (ا.) پیشخدمت کافه یا رستوران: «گارسون صورت حساب غذا را برای ما آورد» توضیح: کلمه گارسون در زبان فرانسه به معنی، پسر، پسرچه و پیشخدمت رستوران به کار می رود نیز ← آلا گارسون.

گاز I [gāz] (فران. gaz) (ا.) ۱. (شیم.) از حالات فیزیکی ماده است ۲. جسم مایع یا گازی شکلی که به مصرف سوخت می رسد: «کپسول گاز»؛ «گاز شهری» ۳. (مکان.) پدالی که در جلوی اتومبیل و پیش پای راننده قرار دارد و با فشار دادن بر آن بنزین بیشتری به کاربوراتور می رسد و با ترکیب هوا برای احتراق و انفجار وارد سیلندر می شود و پیستون را با سرعت بیشتری به حرکت درمی آورد II (فران. gaze) (ا.) ۱. پارچه نازک و لطیف و تورمانند ۲. پارچه نازک و توری درشت بافت که برای پانسمان به کار می رود.

گازوئیل [gāzo'il] (انگ. gaz oil) (ا.) محصول قابل اشتعال که از تصفیه نفت خام به دست می آید و به عنوان سوخت موتورهای دیزلی مورد استفاده قرار می گیرد؛ نفت گاز.

گازولین [gāzolin] (انگ. gasoline) (ا.) (شیم.) مخلوطی است از هیدروکربورهایی که از نفت خام استخراج می شود.

گازی [gāz-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب به گاز؛ که با گاز کار می کند: «بخاری گازی»؛ «چراغ گازی».

گاف [gāf] (انگ. goof) «گاف کردن» گند زدن؛ خیت کاشتن.

گلاکتوز [gālaktoz] (فران. galactose) (ا.) (شیم. - پزش.) قندی

است که از اجزای سازنده قند، شیر و بعضی از قندهای گیاهی که در آب به خوبی حل می‌شود.

**گالاکسی** [gālāksi] (فران. galaxie) (ا.) گروهی عظیم از ستارگان و اجرام سماوی دیگر؛ کهکشان.

**گالت** [gālet] (فران. galette) (ا.) نوعی شیرینی فرانسوی که صاف و نازک و پهن است نیز ← کرپ.

**گالری** [gāleri] (فران. galerie) (ا.) ۱. تالار دراز و سقف‌دار  
۲. سرسرای طویل ۳. نمایشگاه یا کارگاه نقاشی و عکاسی و اشیاء هنری.  
**گالش** [gāloš] (فران. galoche) (ا.) کفش لاستیکی که یا مستقیماً به پا می‌کردند یا روی کفش چرمی می‌پوشیدند تا کفش چرمی از گل و لای و باران حفظ شود.

**گالن** [gālon] (فران. gallon) (ا.) ۱. مقیاسی برای سنجش مایعات برابر با ۳/۷۸۵ لیتر یا ۲۳۱ اینچ مکعب. گالن انگلیسی معادل ۴/۵۴۵ لیتر یا ۴/۲۷۷ اینچ مکعب است ۲. ظرفی به گنجایش یک گالن.  
**گانگستر** [gāngester] (انگ. gangster) (ا.) هر یک از اعضای باند تبهکاران.

**گانگستری** [gāngester-i] (انگ. - gangster) (ص نسب.) مربوط به گانگستر: «فیلم گانگستری» (فیلمی سینمایی که در آن داستان، طرح و قراردادها حول رویدادهای جنایی، سرقت بانک و چهره‌های دنیای تبهکاران به کار گرفته می‌شود).

**گراد** [g(e)rād] (فران. grade) (ا.) واحد زاویه یا قوس در دستگاه متری است. اجزای آن عبارتند از دسی‌گراد (یک دهم گراد)؛ سانتیگراد (یک صدم گراد) و میلی‌گراد (یک هزارم گراد).

**گراف** [g(e)rāf] (فران. graphe) (ا.) در ترکیبات به معنی نگار (= که می‌نگارد) می‌آید: «الکتروکاردیوگراف».

**گرافم** [g(e)rāfem] (فران. graphème) (ا.) (زیانده) هر یک از واحدهای نوشتاری.

**گرافی** [g(e)rāfi] (فران. graphie) (ا.) در ترکیبات به معنی عمل نگاشتن و تصویر کردن در می‌آید؛ نگاری: «الکتروکاردیوگرافی»؛ «رادیوگرافی».

**گرافیت** [g(e)rāfit] (فران. graphite) (ا.) (شیم.) یکی از اشکال متبلور طبیعی کربن است، از آن برای ساختن مغز مداد و ظروفی که تحمل دماهای زیاد دارند، در موتورهای برقی و نیز در تکنولوژی پیشرفته استفاده می‌شود.

**گرافیک** [g(e)rāfik] (فران. graphique) (ا.) هنر گرافیک در آغاز به طراحی و نقاشی سیاه و سفید خطاطی گفته می‌شد که به وسیله فن چاپ تکثیر می‌شد. امروزه هنر گرافیک وسیله‌ای است برای آگاه کردن مصرف‌کننده (یا استفاده‌کننده) از کیفیت موضوع مصرف. درصد کمی از موضوعات مصرفی شامل کالاهای تجارتي است، و قسمت اعظم آن کیفیتی آموزشی و روشن‌کننده دارد، مانند شناساندن انواع فعالیتهای فکری انسان به کمک تصویر.

**گرام** I [g(e)rām] (ا.) (از فران. gramophone) گرامافون\*:  
«رادیوگرام»؛ «گرام‌برقی»؛ «گرام‌ترانزیستوری» II (فران. gramme -)  
(پسو.) در ترکیبات علمی به معنی «نوشته‌شده»؛ «ثبت شده» می‌آید:  
«تلگرام».

**گرامافون** [g(e)rāmāfon] (فران. gramophone)، مأخوذ از نام

- تجارتی یک محصول صنعتی انگلیسی در قرن نوزدهم) (۱). دستگاهی که صدا را روی دیسک (صفحه) ضبط و پخش می‌کند.
- گرامر [g(e)rāmer] (فران. grammaire) (۱). دستور زبان: «گرامر انگلیسی».
- گراندهتل [g(e)rānd-hotel] (فران. grand hôtel) (۱). هتل بزرگ و عالی: «گراندهتل تهران».
- گرانولیت [g(e)rānolit] (فران. granulite) (۱). (زمیند.) از انواع سنگ خارا است.
- گرانیت [g(e)rānit] (فران. granite) (۱). (زمیند.) یکی از سنگهای آذرین که بافت آن معمولاً دانه‌دانه است؛ سنگ خارا.
- گراور [g(e)rāvur] (فران. gravure) (۱). ۱. تصویری که روی صفحه فلزی حکاکی می‌شود و در چاپ به کار می‌رود نیز ← کلیشه ۲. تصویری که در مجله و کتاب و روزنامه و غیره چاپ می‌شود.
- گرل‌فرند [gerl-f(e)rend] (انگ. girl friend) (۱). دوست دختر نیز ← بوی‌فرند.
- گرم [g(e)ram] (فران. gramme) (۱). واحد جرم و از واحدهای اصلی اندازه‌گیری در سلسله C. G. S. و برابر با  $\frac{1}{1000}$  جرم کیلوگرم بین‌المللی است نیز ← کیلو.
- گرویر [g(e)ruyer] (فران. gruyère) (۱). از انواع پنیرهای سویسی و فرانسوی است که در اثر حرارت ذوب می‌شود.
- گریپ [g(e)rip] (فران. grippe) (۱). (پزشد.) آب ریزش و گرفتگی بینی که در اثر سرماخوردگی به وجود می‌آید و معمولاً با عطسه همراه است؛ زکام.

گریپاژ [g(e)ripāž] (فران. grippage) (ا.) (مکان.) آهستگی یا قطع حرکت دو قطعه مکانیکی که در اثر سایش یا انبساط یا روغن کاری سطوح درگیر حاصل شده باشد.

گریپ فروت [g(e)reyp-f(o)rut] (انگ. grape fruit) (ا.) از انواع مرکبات که دارای پوست ضخیم است.

گرید [g(e)reyd] (انگ. grade) (ا.) درجه؛ پایه.

گریس [g(e)ris] (انگ. grease) (ا.) (شیم. - مکان.) از محصولات نفتی است و از آن برای لغزنده کردن سطح تماس فلزات استفاده می کنند: «روغن گریس»؛ «گریس کاری».

گریل [g(e)ril] (انگ. grill) (ا.) کباب؛ خوراکی که مستقیماً روی آتش کباب شده باشد، یا در ظرف بدون روغن روی حرارت پخته و برشته شده باشد: «گریل کردن».

گریم [g(e)rim] (فران. grime) (ا.) (نما.) آرایش چهره بازیگر تئاتر یا سینما به تناسب نقشی که بازی می کند: «گریم کردن» نیز ← گریمور.

گریمور [gerim-or] (فران. grimeur) (افا. - ص.) که بازیگران را به فراخور نقشی که به عهده دارند گریم می کند ← گریم.

گرین کارت [g(e)rin-kārt] (انگ. green card) (ا.) کارت اقامت ایالات متحده آمریکا؛ کارت سبز نیز ← کارت سژور.

گرینویچ [g(e)rinvič] (انگ. Greenwich) (ا.) «نصف النهار گرینویچ» (جغ.) نصف النهاری که از رصدخانه گرینویچ (واقع در ۸ کیلومتری لندن و در ساحل جنوبی رود تیمز) عبور کرده است.

گزنون [gezenon] (فران. xénon) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت Xe که به مقدار بسیار کم در هوا وجود دارد.

گست‌هاوس [gest-hāws] (انگ. guest house) (۱.) خانه یا آپارتمانی که برای پذیرایی از مهمان آماده می‌شود.

گشتاپو [geštāpo] (آلما.) (۱.) پلیس سیاسی آلمان نازی.

گل [gol] (انگ. goal) (۱.) (ورز.) هر یک از دو دروازه زمین فوتبال که هدف توپ تیم حریف قرار می‌گیرد: «گل زدن»؛ «گل شدن» (به هدف رسیدن توپ، یعنی وارد دروازه حریف شدن آن).

گلادیاتور [g(e)lādiyātor] (فران. gladiateur) (ص. - ۱.) که در نمایشها و سیرکهای روم قدیم جنگاوری می‌کرده است.

گلّاسه [g(e)lāse] (فران. glacé) (ص.) یخزده؛ یخمال: «کافه گلّاسه».

گلایل [galāyol] ؛ [ge-] (فران. glaieul) (۱.) (گیا.) گیاهی است از تیره زنبقیها که برگهای بلند و شمشیری شکل و گلهایی با رنگهای مختلف و با آرایش خوشه‌ای یک طرفی دارد.

گلبول [g(o)l(o)bul] (فران. globule) (جانو. - پزشکی.) (۱.) یاخته‌هایی است که در داخل خون وجود دارد: «گلبول سفید خون»؛ «گلبول قرمز خون».

گلر [goler] (از انگ. goal keeper) (۱.) (ورز.) دروازه‌بان فوتبال یا راگی ← گل.

گلف I [golf] (انگ. golf) (۱.) (ورز.) نوعی ورزش است که در آن با میله‌ای چوبی یا آهنی توپ کوچکی را به سوی سوراخهایی که در فواصل مختلف قرار دارند سوق می‌دهند نیز ← بیس‌بال؛ کروکه II (انگ. gulf) (۱.) (جغ.) خلیج.

گلوبولین [g(o)lobulin] (فران. globulin) (۱.) (جانو. - گیا.) گلوبولین‌ها گروهی از پروتئین‌های جانوری و گیاهی هستند که در آب

نامحلولند و در اثر گرما منعقد می شوند.

**گلوین** [g(o)lobin] (ا.) (جانو.) پروتئینی است که با هماتین، هموگلوبین را می سازد.

**گلوٹ** [g(e)lot] (فرانز. glotte) (ا.) (جانو.) دستگاه صوتی حنجره که شامل تار آواها و فضای بین آنهاست.

**گلوٹیس** [g(e)lotis] (انگ. glottis) (ا.) گلوٹ \*.

**گلو سید** [g(o)lusid] (فرانز. glucide) (ا.) (شیم.) اصطلاحی کلی که در مورد کربوهیدراتها و گلیکوزیدها به کار می رود.

**گلوکز** [g(o)lokoz] (فرانز. glucose) (ا.) (شیم.) قندی که در تمام سلولهای گیاهان خصوصاً در میوه ها یافت می شود.

**گلیسرول** [g(e)liserol] (فرانز. glycérol) (ا.) (شیم.) گلیسرین.

**گلیسرید** [g(e)lisirid] (فرانز. glycéride) (ا.) (شیم.) استر گلیسرین با اسیدهای چرب گوناگون است.

**گلیسرین** [g(e)lisirin] (فرانز. glycérine) (ا.) (شیم.) مایعی است غلیظ و بیرنگ که از صابونی کردن اسیدهای چرب در هنگام تهیه صابون به دست می آید. گلیسرین در تهیه مواد منفجره (نیتروگلیسرین) مورد استفاده قرار می گیرد، و به عنوان ضدیخ نیز به کار می رود؛ گلیسرول.

**گلیسین** [g(e)lisin] (فرانز. glycine) (ا.) (گیا.) گیاهی است که به تکیه گاههای مجاور می پیچد و گلهای زیبای آبی دارد.

**گلیکوژن** [g(e)likožen] (فرانز. glycogène) (ا.) (شیم.) قند مرکبی است از گلوکز که در جگر و ماهیچه ها و سایر اعضای حیوانات ذخیره می شود؛ نشاسته حیوانی.

**گواتر** [guâtr] (فرانز. goitre) (ا.) (پزش.) توموری است خوش خیم که

بر اثر ازدیاد حجم غده تیروئید در جلوی گردن به وجود می آید؛ جنش غمباد.

**گواش** [guwāš] (فران. gouache) (۱.) (نقا.) نوعی رنگ خمیری چسبنده که در نقاشی آبرنگ به کار می رود.

**گوبلن** [gublan] (فران. gobelin، مأخوذ از نام کارخانه قالی بافی فرانسوی در قرن هفدهم میلادی) (۱.) نوعی گلدوزی با نخ ضخیم رنگی روی طرحهای آماده، این کاردستی معمولاً به عنوان تابلوی تزئینی مورد استفاده قرار می گیرد: «گوبلن دوزی».

**گوتیک** [gotik] (فران. gothique) (۱.) شیوه هنری اروپا از قرن ۱۲ تا ۱۶ که خاستگاهش فرانسه، و محتوای اصلیش مسیحیت بود. عنصر مهم هنر گوتیک، معماری کلیسایی بود که با عناصر قائم مکرر، بلندی ساختمان و به کارگیری قوس تیزه دار و پشتبند معلق و طاق و شیشه بندی منقوش می شد.

**گودبای پارتی** [gud-bāy-pārti] (انگ. goodbye party) (۱.) میهمانی خداحافظی؛ مجلس تودیع.

**گوریل** [guril] (فران. gorille) (۱.) (جانو.) پستانداری است عظیم الجثه از دسته میمونها و از گروه انسان نماهای بدون دم. موهای تنش سیاه و بلند و سینه اش کم موست. جمجمه اش بیضوی و دارای قوسهای برجسته ابروست.

**گولاش** [gulāš] (فران. goulache) (۱.) (آشپ.) غذایی مرکب از تکه های گوشت و پیاز و فلفل سبز و گوجه فرنگی و...

**گیپور** [gipur] (فران. guipure) (۱.) نوعی پارچه دانتل.

**گیربکس** [gir-boks] (انگ. gear-box) (۱.) (مکان.) جعبه ای است که

دنده‌های اتومبیل در آن قرار دارد. قدرت تحرک موتور به این جعبه منتقل می‌شود و سپس به کمک دسته دنده به دنده‌های مختلف منتقل می‌شود؛ جعبه دنده.

گیشه [giše] (فران. guichet) (ا.) باجه\*: «گیشه فروش تمبر»؛ «گیشه فروش بلیت».

گیلاس [gilās] (انگ. glass) (ا.) لیوان بلور یا کریستال پایه دار (یا بدون پایه): «گیلاس آب‌نوری»؛ «گیلاس مشروب‌خوری».

گیم [geym] (انگ. game) (ا.) بازی؛ بازی شرطی؛ مسابقه؛ سرگرمی؛ مسابقه ورزشی.

گیوتین [giyotin] (فران. guillotine) (ا.) یکی از ابزارهای قتاله که دارای تیغه برنده بوده است و با آن گردن گناهکاران را می‌زدند و سرشان را از تن جدا می‌کردند.

گیومه [giyume] (فران. guillemet) (ا.) نشانه‌ای است در نقطه گذاری به صورت « » که برای نقل قول، مشخص کردن یک کلمه یا مجموعه‌ای از کلمات به کار می‌رود.



- لا [la] (فران. la) (۱.) (موس.). ۱. ششمین نوت از نوت‌های موسیقی  
۲. علامتی که نمایانگر نوت لا است.
- لابراتوار [lāb(o)rātowār] (فران. laboratoire) (۱.) آزمایشگاه:  
«لابراتوار زبان»؛ «لابراتوار شیمی»؛ «لابراتوار فیزیک».
- لابی [lābi] (انگ. lobby) (۱.) سرسرای بزرگ ورودی: «لابی هتل».
- لابیرنت [lābirant] (فران. labyrinthe) (۱.) ۱. (معم.) ساختمانی که  
دهلیزهای تودرتو داشته باشد ۲. (جانو.) بخشی از گوش درونی  
مهره‌داران ۳. مارپیچی؛ تودرتو؛ پیچ در پیچ.
- لاتاری [lātāri] (فران. loterie) (۱.) نوعی بازی بخت‌آزمایی است.
- لارج [lārj] (انگ. large) (ص.) لارژ\*.
- لارژ [lārž] (فران. large) (ص.) ۱. بزرگ (از نظر اندازه): «پیراهن

لارژ» نیز ← مدیوم؛ اسمال ۲. دست و دلباز؛ بلندنظر.  
**لارنژیت** [lāranžit] (فران. laryngite) (ا.) (پزش.) آماس و التهاب  
 نسجهای حلق است نیز ← لارنکس.  
**لارنکس** [lārank] (فران. larynx) (ا.) (جانو. - پزشکی.) خشکناهی؛  
 حنجره.

**لارو** [lārv] (فران. larve) (ا.) (جانو.) حشره، در مرحله‌ای از زندگی که با  
 دگردیسی به شکل بالغ خود تبدیل می‌شود؛ شفیره؛ کرم حشره؛ کرمینه.  
**لازانیا** [lāzāniyā] (انگ.، از ایتا. lasagna) (ا.) (آشپ.) ورقه‌های خمیر  
 که مابین آنها گوشت و سس و پنیر می‌ریزند و در فر می‌پزند.  
**لازر** [lāzer] (فران. laser) (= لیزر<sup>\*</sup>).

**لاستیک** [lāstik] (از فران. elastique) (ا.) ماده‌ای که از کائوچو درست  
 می‌شود و در صنعت مورد استفاده قرار می‌گیرد.  
**لاستیکی** [lāstik-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) آنچه از لاستیک ساخته شده  
 است: «کفش لاستیکی».

**لاک** [lāk] (فران. laque) (ا.) ۱. ماده شیمیایی که خانمها به ناخنهای بلند  
 خود می‌مالند: «لاک زدن»؛ «لاک قرمز»؛ «لاک بیرنگ» نیز ← استون  
 ۲. ماده‌ای که از ترکیب بعضی از اکسیدهای فلزی با مواد رنگی گیاهی به  
 وجود می‌آید: «لاک الکل» (رنگ حاصل از اختلاط لاک و الکل)  
 ۳. (جانو.) محفظه‌ای که پوشش خارجی بدن لاکپشتان را به وجود  
 می‌آورد.

**لاکتوز** [lāktoz] (فران. lactose) (ا.) (شیم.) ماده‌ای است دوقندی،  
 جامد، سخت و متبلور، محلول در آب. شیرینی آن از قند معمولی کمتر  
 است. در شیر پستانداران وجود دارد و در بعضی از باکتریهای شیر (تخمیر

اسید لاکتیلی) تبدیل به اسید لاکتیک می شود؛ قند شیر.

لام [lām] (فران. lame) (۱.) ورقه شیشه‌ای که ماده مورد آزمایش

میکروسکوپی را روی آن می گذارند و با میکروسکوپ می بینند.

لامپ [lāmp] (فران. lampe) (۱.) حباب چراغ برق: «لامپ ۱۰۰ وات»؛

«لامپ ۶۰ وات».

لامپا [lāmpa] (از فران. lampadaire) (۱.) چراغی که دارای مخزن

سوخت (نفت و روغن و...) است و فتیله آن در مخزن قرار دارد و حبابی

شیشه‌ای شعله فتیله را احاطه می کند؛ چراغ لامپا.

لامل [lāmel] (فران. lamelle) (۱.) ورقه نازکی که از شیشه ساخته

شده است؛ تیغه ۲. (پزشد.) صفحه دارای دارو با روپوش ژلاتینی که در

زیر پلک گذاشته می شود.

لانچ باکس [lānç-bāks] (انگ. lunch+box) (۱.) نوعی فلاسک، که

برای نگهداری غذا استفاده می شود.

لانسِه [lānse] «لانسِه کردن» (فران. lancer) (مشهور و معروف کردن).

لانگ ترم [lāng-term] (انگ. long-term) (ص.) بلندمدت؛

درازمدت.

لانگرهانس [lāngerhāns] «جزایر لانگرهانس» (فران. ilots de

langerhans) (جانو.) اجزاء میکروسکوپی غده لوزالمعده است که

هورمون انسولین را ترشح می کند.

لانوین [lānolin] (فران. lanoline) (۱.) (شیم. - پزشد.) ماده

مومی شکلی است که از چربی پشم استخراج می شود. به آسانی جذب

پوست می گردد و در تهیه مرهمها و مواد آرایشی مورد استفاده قرار

می گیرد.

- لاوسیت [lāv-sit] (انگ. love seat) (۱.) مبل دونفره.
- لایم [lāym] (انگ. lime) (۱.) نوشابه‌ای که طعم لیمو دارد یا با آب لیموترش درست شده است.
- لاین [lāyn] (انگ. line) (۱.) خط؛ مسیر.
- لجستیک [lojestik] (انگ. logistics) (۱.) (نظ.) شاخه‌ای از علوم نظامی که به حمل و نقل افراد و تجهیزات اختصاص دارد.
- لجستیکی [lojestik-i] (انگ. - فا.) (ص نسب. - امر.) (نظ.) بخشی از اداره‌ها و واحدهای ارتش است که مسئولیت فعالیتهای مربوط به امور آماد ترابری، تعمیر و نگهداری، تخلیه، بستری کردن، خدمات ساختمان و امور کارگزاری را به عهده دارد ← لجستیک.
- لرد [lord] (انگ. lord) (۱.) عنوان اشراف در کشور انگلستان.
- لزار [lezār] (فران. lézard) (۱.) مارمولک؛ سوسمار: «پوست لزار».
- لزبین [lezbiyan] (فران. lesbien) (ص. - ا.) زن همجنس‌باز.
- لژ [lož] (فران. loge) (۱.) محل مخصوص و درجه یک در سالن نمایش.
- لژیون [ležiyon] (فران. légion) (۱.) در روم قدیم به گروهی از سربازان برجسته اطلاق می‌شده است: «لژیون خارجی» (نیروی نظامی در کشور خارجی).
- لژیون دونور [ležiyon-do-nor] (فران. légion d'honneur) (امر.) از نشانهای افتخار فرانسه که به پاس خدمتهای برجسته نظامی و سیویل اعطا می‌شود.
- لژیونر [ležiyon-er] (فران. légionnaire) (۱.) ۱. هر یک از افراد گروه لژیون ← لژیون ۲. دارای نشان افتخار لژیون دونور\*.
- لسین ← لزبین.

لسه پسه [lese-pase] (فران. laissez - passer) (۱.) اجازه ورود، توقف و خروج؛ آزادی عبور.

لفت لفت [left-left] (از انگ. left، به معنی چپ) (ق.) چپ‌چپ: «لفت لفت نگاه کردن» توضیح: این اصطلاح ساخته فارسی‌زبانان است و در زبان انگلیسی کاربرد ندارد.

لکسیک [leksik] (فران. lexique) (۱.) واژگان؛ واژه‌نامه.

لکسیکوگرافی [leksiko-gerāfi] (فران. lexicographie) (۱.) مجموعه اقداماتی که برای تهیه فرهنگ صورت می‌گیرد؛ فرهنگ‌نویسی؛ واژگان‌نگاری.

لکسیکولوژی [leksiko-loži] (فران. lexicologie) (۱.) (زبان.) شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به مطالعه علمی واژگان زبان می‌پردازد؛ واژگان‌شناسی.

لکوموتیو ← لوکوموتیو.

لگاریتم [logāritm] (فران. logarithme) (۱.) (ریاض.) در صورتی که  $a = b^n$  و  $b$  عدد صحیح باشد،  $n$  برابر است با لگاریتم  $a$  در پایه  $b$ ؛ در لگاریتم اعشاری  $b = 10$  و در لگاریتم نپرین (néperien)،  $b = e$  است.

لگو [lego] (انگ. LEGO، نام کارخانه سازنده اسباب‌بازی) (۱.) قطعات کوچک کائوچویی یا پلاستیکی که می‌توان آنها را روی هم سوار کرد و برای بازی و سرگرمی چیزی مثل خانه، قطار، کشتی و... ساخت.

لنت [lent] (روس.) (۱.) (مکان.) قطعه فیبر فشرده‌ای است که سطح کفشکهای مرکز را در اتومبیل می‌پوشاند. هنگام ترمز این فیبر با کاسه چرخ تماس حاصل می‌کند و سبب متوقف شدن چرخ می‌شود.

«لنت کوبی» (تعویض لنت).

لندروور [land-rover] (انگ. Land Rover) (۱.) علامت تجارتي اتومبيلهای شاسی بلند نظیر جیپ که برای مسافرت در جاده‌های ناهموار و کوهستانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

لنز [lenz] (انگ. lens) (۱.) عدسی ۱. (فیلم.) ابزاری که از طریق آن، تصاویر (در حین فیلمبرداری) هدایت می‌شوند و روی لایه فیلم تمرکز می‌یابند ۲. (فیز.) جسم بلوری یا شفاف که برای انکسار نور به کار می‌رود و در یک یا هر دو سطح خود دارای تحدب یا تقعر منظمی باشد ۳. (جانو.) عدسی چشم که عدسی محدب‌الطرفینی است که در پشت عنبیه قرار دارد ۴. (پزش.) کنتاکت لنز\*.

لنف [lanf] (فران. lymphe) (۱.) (جانو. - پزش.) مایع بیرنگی است که بخش اصلی آن را پلاسمای خون تشکیل می‌دهد. لنف واسطه رسیدن مواد غذایی و اکسیژن از خون به یاخته‌هاست. بافتهای بدن مواد اضافی خود را به آن می‌ریزند.

لنفاوی [lanf-avi] (فران. - فا.) ← لنفی.

لنفوسیت [lanfosit] (فران. lymphocyte) (۱.) (پزش. - جانو.) نوعی گلبول سفید خون مهره‌داران است.

لنفی [lanf-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب و مربوط به لنف: «غدد لنفی».

لوبریکانت [lubrikant] (انگ. lubricant) (۱.) (دارو. - پزش.) ماده‌ای است شفاف و محلول در آب که برای نرم و لغزنده کردن موضع (در هنگام معاینات بیماریهای زنان، جراحی و...) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

لوپ [lup] (انگ. loop) (۱.) حلقه.

- لوژی [loži] (- logie. فران. (پسو.) در واژه‌های علمی به معنی «شناسی» می‌آید: «ژئولوژی» (زمینشناسی)؛ «بیولوژی» (زیستشناسی).

- لوژیست [ložist] (- logiste. فران. (پسو.) پسوندی است به معنی متخصص یک علم؛ لوگ؛ شناس.

لوژیک [ložik] (فران. logique) ۱. (ص.) منطقی ۲. (پسوند صفت‌ساز) در واژه‌های علمی به معنی «شناختی» می‌آید: «ژئولوژیک» (زمینشناختی)؛ «بیولوژیک» (زیستشناختی).

لوستر [lust(e)r] (فران. lustre) (ا.) نوعی چراغ سقفی که حباب آن تزئینی است: «لوستر ۵ شاخه».

لوسیون [losiyon] (فران. lotion) (ا.) مایعی که برای محافظت پوست به کار می‌رود و از انواع لوازم آرایش است.

لوکس I [luks] (فران. luxe) ۱. (ا.) تجملاتی و گرانبه ۲. (ص.) عالی؛ بسیار عالی: «کالای لوکس؛ زندگی لوکس؛ ماشین لوکس» نیز ← دولوکس؛ سوپردولوکس II (lux. فران. (ا.) واحد روشنایی.

لوکوموتیو [lokomotiv] (فران. locomotive) (ا.) ماشینی که به وسیله بخار، برق یا موتورهای دیزل حرکت می‌کند و واگنهای قطار راه آهن را به حرکت درمی‌آورد.

- لوگ [- log] (فران. logue -) (پسو.) پسوندی است به معنی متخصص یک علم: «پسیکولوگ».

لول [level] (انگ. level) ۱. (ا.) سطح ۲. (تد.) سطح اجتماعی: «لول بالا»؛ «لول پایین».

لومپن [lompan] (انگ. lumpen) (ا.) (سیا.) پست‌ترین افراد یک

جامعه از قبیل اوباش و دزدان و چاقوکشان حرفه‌ای.

لوور [louver] (انگ. louver) (ا. نوعی کرکره عمودی: «لووردراپه».)  
لی آت [ley-ā(w)t] (انگ. lay out) (ا. میزانیاز\*؛ صفحه‌آرایی: «لی آت کردن»؛ «لی آت روزنامه».)

لیبرال [libéral] (فران. libéral) (ص. طرفدار آزادی، طرفدار لیبرالیسم؛ آزادمنش؛ آزادیخواه؛ آزادی طلب؛ آزادی‌گرا ← لیبرالیسم.)  
لیبرالیسم [libéral-ism] (فران. libéralisme) (ا. یک منش و خط‌مشی سیاسی و اقتصادی است که اساس آن بر آزادیهای سیاسی و اقتصادی و مذهبی فرد و مخالفت با هرگونه تحدید این آزادیها از طرف قدرتهای حاکم استوار است؛ آزادیخواهی، آزادی‌طلبی، آزادی‌گرایی، آزادی‌گری؛ آزادمنشیگری.)

لیبیدو [libido] (فران. libido) (ا. شهوت؛ میل جنسی.)  
لیپید [lipid] (فران. lipide) (ا. (شیم. - پز. ش.) دسته‌ای از ترکیبات طبیعی هستند که در آب نامحلول و در حلالهای آلی (مانند بنزین، اتر، نفت و...) محلولند. گلیسیریدها یا چربیها، فسفاتیدها، مومها و استرولها جزو لیپیدها هستند.)

لیتر [litr] (فران. litre) (ا. واحد سنجش حجم برای مایعات است. یک لیتر برابر با هزار میلی‌لیتر یا ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب است.)  
لیتو - [lito -] (فران. litho) (پیشو.) پیشوندی است به معنی «سنگ»؛ «لیتوگرافی».)

لیتوتومی [lito-tomi] (فران. lithotomie) (ا. (پز. ش.) درآوردن سنگ معمولاً از مثانه با عمل جراحی.)  
لیتوسفر [lito-sfer] (فران. litho sphère) (ا. (زمین. ش.) پوسته جامد

زمین که از لایه نرم و نازک خاک و توده‌ای از سنگ و مواد سخت دیگر ترکیب شده است و ضخامت آن به چندین کیلومتر می‌رسد؛ سنگ‌کره.  
**لیتوگرافی** [lito-g(e)rāfi] (فران. litho graphie) (۱.) (چاپ.)  
 چاپ سنگی.

**لیتیم** [litiyom] (فران. lithium) (۱.) (شیم.) عنصر شیمیایی با نشانه Li است؛ فلزی است بسیار سبک و جزء گروه فلزهای قلیایی است.  
**لیدر** [lider] (انگ. leader) (۱.) رهبر.

**لیریک** [lirik] (فران. lyrique) (ص.) (ادب.) غنایی: «اشعار لیریک».  
**لیزر** [leyzer] (انگ. LASER، از عبارت Light Amplification by Stimulated Emission of Radiations) (۱.) (فیز.) نوعی مولد نور و دارای طیف دقیق و بسیار قوی است. در صنعت و پزشکی برای کارهای بسیار دقیق و بدون خطای مجاز مورد استفاده قرار می‌گیرد.  
**لیسانس** [lisāns] (فران. licence) (۱.) گواهینامه پایان دوره اول تحصیلات دانشگاهی.

**لیسانسیه** [lisānsiye] (فران. licencié) (ص.) که دوره لیسانس را به پایان رسانده است: «لیسانسیه مامایی» ← لیسانس.

**لیست** [list] (فران. liste) (۱.) فهرست: «لیست اسامی دانشجویان»؛ «لیست حقوق کارمندان»؛ «لیست وسایل مورد نیاز».

**لیفت‌تراک** [lift-t(e)rāk] (انگ. lift truck) (۱.) خودروی موتوری که برای بالا و پائین بردن محموله‌های سنگین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**لیکور** [likor] (فران. liqueur) (۱.) نوعی مشروب الکلی.

**لیمونات** [limonād] (فران. limonade) (۱.) نوشابه گازدار غیرالکلی با مزه ترش و شیرین.

لینگویستیکز [linguistik] (انگ. linguistics) (۱.) علمی که به مطالعه علمی زبان می‌پردازد؛ زیانشناسی.

لینولئوم [linole'om] (فران. linoléum) (۱.) کف‌پوش قابل شست و شو.

لینولئیک [linole'ik] (فران. linoléique) (۱.) (شیم) «اسیدلینولئیک» مایعی است روغنی و زرد رنگ. از انواع اسیدهای چرب و سیر نشده‌ای است که در روغن گیاهان، خصوصاً در روغن کتان وجود دارد.

لینیت [linit] (فران. lignite) (۱.) (زمیند.) نوعی زغالسنگ قهوه‌ای رنگ و قابل ورقه‌شدن است. یکی از اقسام آن شبق نامیده می‌شود که در جواهرسازی مصرف دارد.

## م

مات [māt] (فران. mat) (ص.) که بَرّاق نیست؛ غیر شفاف: «شیشهٔ مات»  
متضد: ورنی\*.

ماتادور [mātādor] (فران. matador) (ا.) فرد اسپانیایی که در میدان  
عمومی با گاو مبارزه می‌کند؛ گاو یاز.

ماتریال [māteriyāl] (انگ. material) ← ماتریل.

ماتریالیست [māteriāl-ist] (فران. matérialiste) (ا. - ص.) معتقد به  
فلسفهٔ مادی؛ مادیگرا؛ مادیت‌گرا.

ماتریالیسم [māteriyāl-ism] (فران. matérialisme) (ا.) نظریه‌ای که  
بر طبق آن هیچ جوهری به جز ماده وجود ندارد؛ ماده‌گرایی؛ مادیت‌گرایی.

ماتریل [māteriyel] (فران. matériel) (ا. ص.) ماده؛ مادی؛ هیولانی.

ماتیک [mātik] (مخفف. فران. cosmétique) (ا.) از انواع لوازم آرایش

که با آن لبها را رنگ می‌کنند؛ روژلب: «ماتیک زدن»؛ «ماتیک مالیدن»  
نیز ← روژ.

مادام [mādām] (فران. madame) (ا.) بانو؛ خانم نیز ← مادموازل؛  
مسیو.

مادلن [mādlēn] (فران. madeleine) (ا.) نوعی شیرینی است.  
مادموازل [mādmāzel] (فران. mademoiselle) (ا.) دخترخانم؛  
دوشیزه؛ دختری که ازدواج نکرده است ← مادام.

مارتینی [mārtini] (فران. martini) (ا.) نوعی مشروب الکلی.  
مارچ [mārc] (انگ. march) (ا.) سومین ماه از سال میلادی؛ مارس.  
مارس [mārs] (فران. mars) (ا.) I سومین ماه از سال میلادی که مطابق با  
دهم اسفندماه تا یازدهم فروردین ماه شمسی (۳۱ روز) است. توضیح: در  
سال کبیسه از یازدهم اسفند تا یازدهم فروردینماه است II مریخ.  
مارش [mārs] (فران. marche) (ا.) (نظ.) آهنگی که توسط پرسنل  
موزیک ارتش در هنگام حرکت یا رژه سربازان نواخته می‌شود.

مارشال [mārsāl] (فران. maréchal) (ا.) (نظ.) عالی‌ترین درجه  
نظامی است، و عنوان یا مقامی است که به امرای ارشد در برخی از  
کشورهای اروپایی و آمریکا اعطا می‌شود، و دارای فرمان ویژه‌ای است.  
مارک I [mārk] (فران. marque) (ا.) ۱. علامت ویژه‌ای که هر کارخانه  
یا مؤسسه‌ای بر تولیدات خود می‌زند نیز ← آرم ۲. علامت؛ نشانه II  
(آلما. mark) (ا.) واحد پول آلمان معادل ۱۰۰ فنیک.

مارکت [mārkēt] (انگ. market) (ا.) بازار: «سوپرمارکت»\*.

مارکتینگ [mārkēt-ing] (انگ. marketing) (ا.) بازاریابی.

مارکیست [mārk-sist] (فران. marxiste) (ا. - ص.) پیرو مارکسیسم\*.

مارکسیسم [mārks-ism] (فران. marxisme) (ا.) (سیا.) مأخوذ از نام کارل مارکس فیلسوف آلمانی است و مکتبی است که زیربنای علمی دو مکتب سیاسی سوسیالیسم و کمونیسم قرار گرفته است.

مارکی [mārki] (فران. marquis) (ا.) یکی از عناوین نجبای اروپا.

مارکیز [mārkiiz] (فران. marquise) (ا.) همسر مارکی ← مارکی.

مارگارین [mārgārin] (فران. margarine) (ا.) کره گیاهی است که از روغنهای گیاهی تصفیه شده ساخته می شود. به این روغن تصفیه شده، شیر اضافه می کنند. و این شیر در اثر وجود باکتریها تخمیر می شود و به روغن طعم کره می دهد. همچنین به آن ویتامینهای A و D و رنگهای مناسب می افزایند.

مارمالاد [mārmālād] (فران. marmelade) (ا.) نوعی مربا که از میوه پخته و له شده با شکر تهیه می شود نیز ← کمپوت.

مازوت [mazūt] (روس.، فران. mazout) (ا.) (زمین. - شیم.) از مواد سوختنی، و از مواد زاید حاصل از نصفیه نفت خام است؛ نفت سیاه سگین.

مازوخیست [māzoxist] (= مازوشیست \*).

مازوخیسم [māzoxism] (= مازوشیسم \*).

مازوشیست [mazošist] (فران. masochiste) (ص. - ا.) خودآزار؛ آزار دوست ← مازوشیسم.

مازوشیسم [māzošism] (فران. masochisme) (ا.) (پزش. - روان.)

۱. تمایل شخص به لذت بردن از تحمل رنج و شکنجه ای که از فرد مورد علاقه اش به او می رسد. ۲. یکی از انحرافات جنسی است که در آن ارضای جنسی از راه درد کشیدن انجام می گیرد؛ خودآزاری؛ آزار دوستی

نیز ← سادیسم.

ماژور [māžor] (فراند. major) (۱.) (نظ.) سرگرد.

ماژوریت [māžorite] (فراند. majorité) (۱.) اکثریت متضد: مینوریته \*.

ماساژ [māsāž] (فراند. massage) (۱.) عمل مالش بدن کسی با سر انگشتان دست که معمولاً برای رفع خستگی آن شخص صورت می‌گیرد: «ماساژ دادن».

ماسک [māsk] (فراند. masque) (۱.) ۱. نقاب ۲. صورتک عجیب و غریب که روی صورت می‌گذارند ۳. وسیله‌ای برای حفاظت صورت و دستگاه تنفس در برابر عوامل شیمیایی و میکروبی روی صورت می‌گذارند ۴. ورقه‌ای از عصاره میوه‌ها و مواد مغذی یا کرم مخصوص که برای تقویت و محافظت سلولهای پوست روی صورت می‌مالند: «ماسک خیار»؛ «ماسک عسل با زرده تخم مرغ».

ماشین [māšin] (فراند. machine) (۱.) ۱. دستگاهی که به وسیله موتور یا دینام، یا بدون آن به حرکت درمی‌آید و کارهای مختلفی انجام می‌دهد: «ماشین برش»؛ «ماشین جوجه کشی»؛ «ماشین ریش تراشی»؛ «ماشین تحریر» (ماشین تایپ ← تایپ)؛ «ماشین کردن» (تایپ کردن ← تایپ)؛ «ماشین نویس» (تایپیست)؛ «ماشین حساب» (دستگاهی که برای محاسبات به کار می‌رود نیز ← کامپیوتر)؛ «ماشین دوخت» (دستگاه کوچکی که با فشار دادن آن می‌توان دو یا چند کاغذ را به وسیله سوزن تاشوی مخصوص به هم متصل کرد)؛ «ماشین رختشویی»؛ «ماشین ظرفشویی» ۲. (عا.) وسیله نقلیه موتوری؛ اتومبیل \*؛ «ماشین را توی گاراژ گذاشته است»؛ «ماشین چهاردر»؛ «ماشین آخرین سیستم»؛ «ماشین باری» (← کامیون)؛ «ماشین پا» (عا. - که در پارکینگهای

عمومی یا در خیابان اتومبیل‌های پارک شده را می‌پاید و مزدی دریافت می‌کند؛ «ماشین رو [-row]» (قسمتی از خیابان یا جاده که برای عبور اتومبیل در نظر گرفته می‌شود؛ سواره‌رو متضاد: پیاده‌رو)؛ «ماشین آلات» (تد. - عا. - انواع دستگاه‌های صنعتی که با موتور کار می‌کند؛ ابزارهای ماشینی).

**ماشینی** [māšin-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) ۱. منسوب به ماشین؛ که با ماشین سروکار دارد: «زندگی ماشینی»؛ «دنیای ماشینی»؛ «آدمهای ماشینی» ← ماشینی‌زم ۲. که با ماشین تهیه یا ساخته شده است: «نان ماشینی»؛ «جوجه ماشینی».

**ماشینی‌زم** [māšin-izm] (= ماشینیسم) (فران. machinisme) (ا). ۱. استفاده از ماشین در صنعت ۲. استفاده از ماشین در جنبه‌های گوناگون زندگی ← ماشین.

**مافیا** [māfiyā] (ایتا. mafia) (ا). گروه مخفی و پنهانی که مقاصد شخصی صاحبان قدرت را با روشهای کمابیش قانونی به انجام می‌رساند. **ماک** [māk] (فران. Mack، مأخوذ از نام فیزیکدان اتریشی) (ا). (فیز.) نسبت سرعت هر جسم به سرعت صوت در همان محل؛ عدد ماک.

**ماکارونی** [mākārūni] (فران. macaroni) (ا). ۱. خمیری است که از نشاسته و زرده تخم مرغ درست می‌کنند و به شکل رشته‌های نازک درمی‌آورند و به مصرف خوراکی می‌رسانند نیز ← اسپاگتی؛ ورمیشل ۲. غذایی که از ماکارونی و گوشت قیمه درست می‌کنند.

**ماکت** [māket] (فران. maquette) (ا). ۱. نمونه یا الگوی کوچکی که از پروژه و طرح پیشنهادی که به منظور ارائه قبل از آغاز ساختمان اصلی از مقوا، چوب یا پلاستیک ساخته می‌شود: «ماکت ورزشگاه»؛ «ماکت

کارخانه» ۲. نمونه‌ای با ابعاد کوچکتر از هر چیز: «ماکت هواپیما»؛  
«ماکت اتومبیل».

ماکرو - [mākro -] (فران. یو. - macro) (پیشو.) بزرگ؛ مهین: «اقتصاد  
ماکرو» متضد: میکرو.

ماکزی [mākzi -] (- ما کسی).

ماکزیمم [mākzi-mom] (فران. maximum) (ا.) ۱. بالاترین حد؛  
حدّا کثر؛ بیشینه؛ مهینه متضد: مینی موم<sup>۳</sup> ۲. (ریاض.) بزرگترین مقدار  
یک تابع است. تابع قبل از این مقدار صعودی و بعد از آن نزولی است.  
ماکسی - [mākxi -] (انگ. ، فران. maxi) (پیشو.) بلند؛ دراز: «دامن  
ماکسی» (ماکسی ژوپ).

ماکیاویلیسم [mākiyāvel-ism] (فران. machiavelisme) (ا.) (سیا.)  
مکتبی که در سیاست و ادارهٔ مملکت استفاده از هر وسیله‌ای را مجاز  
می‌داند و معتقد است که سیاستمدار نباید خود را به قیده‌های اخلاقی مقید  
سازد. اصطلاح «هدف وسیله را توجیه می‌کند» بیان نسبتاً بنامعی از  
اصول این مکتب است.

ماگ [māg] (انگ. mug) (ا.) فنجان بزرگ دسته‌دار.

ماگما [māgmā] (فران. ، انگ. magma) (ا.) (زمین.) مادهٔ مذابی است  
که در زیر پوستهٔ جامد زمین قرار دارد.

ماگنولیا [māgnoliyā] (فران. magnolia) (ا.) (گیا.) ۱. گیاهی است  
زینتی از ردهٔ دولپه‌ایهای جداگلبرگ و از تیرهٔ ماگنولیاها که درخت آن تا  
ارتفاع ۲۵ متر می‌رسد. ۲. گل ماگنولیا که بسیار معطر است و به رنگهای  
سفید، ارغوانی، زرد و قرمز وجود دارد.

ماگنیتیت [māgnitit] (انگ. magnitite) (ا.) (شیم.) آهن مغناطیسی.

مالاریا [mālāriyā] (فران. ، ایتا. malaria) (۱.) (پزش.) نوعی بیماری عفونی که میکروب آن به وسیله نیش پشه مخصوصی به نام آنوفل وارد خون بدن انسان می شود؛ تب نوبه.

مالت [mālt] (فران. malt) (۱.) (گیا.) جوانه غلات (معمولاً جو) که در اثر گرما خشک شده است: «قند مالت» ← مالتوز.

مالتاز [māltāz] (فران. maltase) (۱.) آنزیمی است در مخمر که باعث هیدرولیز مالتوز و تبدیل آن به گلوکوز می شود.

مالتوز [māltōz] (فران. maltose) (۱.) (شیم.) نوعی دوقندی که شیرینی آن کمتر از قند نیشکر است. ماده ای است سخت، متبلور و محلول در آب، که از اثر آنزیم مالتاز بر نشاسته به دست می آید؛ قند مالت؛ شکر مالت.

مالیک [mālik] (فران. malique) (۱.) (شیم.) «اسید مالیک» اسید آلی، متبلور و سفیدرنگی است که در سیب نارس و میوه های دیگر یافت می شود.

ماماگرافی [māmā-g(e)rāfi] (فران. mammagraphe) (۱.) (پزش.) رادیوگرافی از غدد پستان؛ پرتونگاری پستان.

مامالوژی [māmāloži] (فران. mammalogie) (۱.) (جانو.) شاخه ای از جانورشناسی که به مطالعه پستانداران اختصاص دارد؛ پستاندارشناسی. مامان [māmān] (فران. maman) ۱. (۱.) مادر ۲. (ص.) هر چیز خوب و قشنگ؛ مامانی: «دختر کوچولوی مامان».

مامبو [māmbo] (فران. mambo) (۱.) نوعی رقص.

ماموت [māmut] (فران. mammouth) (۱.) (زمیند. - جانو.) گونه ای فیل فسیل شده، که در ابتدای دوران چهارم زمینشناسی در نواحی سردسیر

می زیسته است.

مانتال [māntāl] (فران. mental) (ص.) ذهنی.

مانتالیتِه [māntālite] (فران. mentalité) (ا.) ذهنیت؛ ذهنیات.

مانتو [mānto] (فران. manteau) (ا.) لباس گشادی که روی لباسهای دیگر پوشیده می شود؛ روپوش: «مانتو شلوار» (روپوش و شلوار) نیز ← پالتو؛ کت.

مانتول [māntol] (فران. menthol) (ص. - ا.) (پزش. - دارو.) از گونه های گیاه نعناع به دست می آید و به عنوان تسکین دهنده علائم برونشیت، سینوزیت و غیره، به شکل استنشاق، پاستیل یا پماد به کار می رود؛ نعناعی.

ماندولین [māndolin] (فران. mandoline ، از ایتا.) (ا.) نوعی ابزار موسیقی زهی که اصل آن ایتالیایی است.

مانکن [mān(e)kan] (فران. mannequin) (ا.) ۱. مجسمه ای به هیکل انسان که لباس به تن آن می پوشانند و در فروشگاههای لباس یا خیاطخانه ها به نمایش می گذارند ۲. زن یا مرد خوش اندامی که در نمایشگاههای لباس، لباسها را به نمایش می گذارد.

مانور [mānōvr] (فران. manœuvre) (ا.) ۱. طریقه تنظیم عمل یک دستگاه ۲. (نظ.) حرکتی است که طی آن نیروها و آتشها در وضعیت و برتری نسبت به دشمن قرار می گیرند ۳. (نظ.) تمرینات رزمی زمینی، دریایی و هوایی.

مانیتور ← مونیتور.

مانیفست [mānifest] (انگ. manifest) (ا.) ۱. لیست طبقه بندی شده محموله های یک وسیله باربری که محل بارگیری، محل تخلیه و... را

- مشخص می‌کند. ۲. لیست مسافران و بارها در یک هواپیما
۳. موضع‌گیری یک شخصیت یا گروه سیاسی که به صورت مکتوب برای عموم مردم منتشر می‌شود: «مانیفست کمونیسم».
- مانیکور [mānikur] (فران. manucure) (۱.) لاک ناخن.
- مایکروپراسسور ← میکروپروسسور.
- مایکروویو [mā(y)kro-veyv] (انگ. microwave) (۱.) اشعه الکترومغناطیسی خیلی کوتاه، که از امواج با طول موج ۳۰ سانتیمتر تا  $\frac{1}{10}$  میلیمتر شروع می‌شود و تا ناحیه امواج فروسرخ (مادون قرمز) ادامه دارد؛ کهموج ← [keh-mowz].
- مایل [māyl] (انگ. mile) (۱.) (= میل \*).
- مایو [māyo] (فران. maillot) (۱.) لباس شنا: «مایوی دوتکه» (← بیکینی)؛ «مایوی یک تکه» (← مونوکیینی).
- مایونز [māyonez] (فران. mayonnaise) (۱.) از انواع سس است که از تخم مرغ و روغن زیتون و سرکه و خردل تهیه می‌شود و به طور سرد در تهیه انواع سالاد (مثلاً سالاد الیویه) مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- مبل [mobl] (فران. meuble) (۱.) نوعی صندلی که معمولاً بزرگ و نرم و دسته دار است: «مبل چرمی»؛ «مبل استیل»؛ «مبل دونفره» نیز ← مبله؛ مبلمان.
- مبله [moble] (فران. meublé) (ص.) دارای مبل؛ شامل اثاثه: «آپارتمان مبله» ← مبل.
- مبلمان [mobleman] (فران. ameublement) (۱.) مجموعه مبلمان و اثاثیه و دکوراسیون یک محل (خانه، دفتر کار یا اتاق...).
- متابولیسم [metabolism] (فران. métabolisme) (۱.) (جانو.) کیفیتی

است که ضمن آن در موجود زنده یا اندامهای آن واکنشهای تجزیه‌ای و ترکیبی انجام می‌شود؛ سوخت و ساز.

**متازوئر** [metāzo'er] (فران. métazoaire) (ا.) (جانو.) به جانورانی اطلاق می‌شود که در بدن آنها تعداد فراوانی یاخته وجود دارد؛ پریاخته جانور.

**متافیزیک** [metā-fizik] (فران. métaphysique) (ا.) نزد قدما یکی از شعب حکمت نظری است و دارای دو اصل است: الف) علم الهی، ب) فلسفه اولی؛ ماوراء الطبیعه؛ مابعد الطبیعه.

**متال** [metāl] (فران. métal، انگ. metal) (ا.) فلز.

**متالورژی** [metālurži] (فران. métallurgie) (ا.) علم مطالعه فلزات و استخراج آنها از کانیها و ذوب کردن و شکل دادن آنهاست.

**متالیک** [metāl-ik] (فران. métallique، انگ. metallic) (ص.) ۱. فلزی؛ فلزدار ۲. شبیه فلز.

**متامورفیزم** [metā-morfism] (فران. métamorphisme) (ا.) (زمین.) مجموعه تغییراتی است که بر اثر فشار و گرمای مواد شیمیایی درون زمین در سنگهای رسوبی و سنگهای آذرین حاصل می‌شود؛ دگرگونی.

**متان** [metān] (فران. méthane) (ا.) (شیم.) گازی است بیرنگ و بی‌بو با فرمول  $CH_4$  که در کانیهای زغالسنگ یافت می‌شود یا از فساد مواد آلی به وجود می‌آید. به آسانی مشتعل می‌شود و در مجاورت هوا ایجاد گاز قابل انفجار می‌کند.

**متد** [metod] (فران. méthode) (ا.) روش؛ طریقه؛ اسلوب.

**متدولوژی** [metodo-loži] (فران. méthodologie) (ا.) مطالعه علمی و تعیین روش کار؛ روش‌شناسی.

**متر** [metr] (فران. mètre) (۱.) واحد طول در دستگاه متری است که سابقاً (در قرن نوزدهم) برابر با یک چهل میلیونیم نصف النهار کره زمین تعیین می‌گردید. هر متر برابر است با مقدار مسافتی که نور در خلاء در زمان یک سیصد هزارم ثانیه طی می‌کند و معادل  $39/37$  اینچ است ← اینچ.

**مترآژ** [metrāž] (فران. mètre) (۱.) اندازه‌گیری به مقیاس متر ← متر.

**مترس** [metress] (فران. maîtresse) (۱.) معشوقه؛ محبوبه.

**مترو** [metro] (فران. métro) (۱.) راه‌آهن برقی که معمولاً زیرزمینی است و به عنوان یک وسیله نقلیه عمومی در شهرهای بزرگ استفاده می‌شود: «بلیت مترو»؛ «ایستگاه مترو»؛ «نقشه مترو».

**مترولوژی** [metero-loži] (فران. métérologie) (۱.) علم مطالعه جو زمین و ارتباط آن با نوع آب و هواست؛ هواشناسی.

**مترولوژیست** [meteroložist] (فران. métérologiste) (۱.) دانشمند هواشناسی؛ هواشناس.

**متری** [metr-i] (فران. -fa.) ۱. (ص نسب.) منسوب به متر: «دستگاه متری» ۲. (پسو.) در واژه‌های علمی به معنی «سنجی» می‌آید: «سوسیومتری» (جامعه‌سنجی).

**متریکی** [metr-ik] (فران. métrique) (ص نسب.) منسوب به متر؛ متری.

**متل** [motel] (انگ. motel) (۱.) هتلی که در خارج از شهر و سر راه شهری به شهر دیگری قرار دارد و برای مسافرینی است که با اتومبیل سواری رفت و آمد می‌کنند نیز ← هتل.

**مد** [mod] (فران. mode) (۱.) روشهایی که بر طبق سلیقه و ذوق مردم یک اجتماع، طرز زندگی، سر و وضع ظاهری و غیره را تعیین می‌کند؛ باب: «مد شدن»؛ «مد قدیم»؛ «مد روز»؛ «آلامد\*»؛ «دمده» نیز ← شیک.

مدال [medāl] (انگ. medal) (۱.) قطعه فلزی کوچکی با نقش و نگار و نوشته، که به پاداش کار و اقدام خوبی که شخص انجام داده است به رسم یادبود به او می‌دهند: «مدال برنز»؛ «مدال طلا».

مدرن [modern] (فران. moderne) (ص.) ۱. جدید؛ تازه ۲. باب روز نیز ← کلاسیک.

مدل [model] (فران. modèle) (۱.) ۱. الگو؛ نمونه؛ سرمشق ۲. شکل؛ طرز؛ نوع: «مدل لباس»؛ «مدل مو» ۳. سیستم<sup>\*</sup>: «مدل اتومبیل»؛ «اتومبیل آخرین مدل»؛ «مدل جدید» ۴. آنچه که هنرمند از روی آن نقاشی می‌کند، عکاسی می‌کند یا مجسمه می‌سازد.

مدول [modul] (فران. module) (۱.) ۱. (ریاض.) مقدار عددی یک کمیت برداری ۲. (فیز.) ضریب مشخص‌کننده یکی از خواص مکانیکی مصالح: «مدول سختی»؛ «مدول کشش»؛ «مدول الاستیسیته» ۳. (معم.) واحد اندازه‌گیری که برای تعیین استانداردهای معماری مورد استفاده قرار می‌گیرد: «مدول سرویس بهداشتی».

مدیا [mediyā] (انگ. media، ج. medium) (۱.) رسانه‌های گروهی؛ وسایل ارتباط جمعی.

مدیتیشن [mediteyšen] (انگ. meditation) (۱.) تفکر؛ عبادت.

مدیکال [medicāl] (فران. médical، انگ. medical) (ص.) پزشکی؛ طبی.

مدیوم [mediyom] (انگ. medium) (۱.) ۱. متوسط؛ میانه‌حال؛ نه بزرگ و نه کوچک ۲. ج: مدیا<sup>\*</sup>.

مرس [mors] (فران. morse) (۱.) ۱. سیستم تلگراف الکترومغناطیسی که از علایم قراردادی متشکل از خط و نقطه استفاده می‌کند، و به نام مخترع

آن ساموئل مرس معروف شده است: «مرس زدن» ۲. الفبای مرس.  
**مرسی** [mersi] (فران. merci) (۱.) در هنگام تشکر و امتنان به کار  
 می‌رود؛ متشکرم؛ ممنونم.

**مرفم** [morfem] (فران. morphème) (۱.) (زبان.) کوچکترین واحد  
 زنجیره گفتار است که دارای معنی یا عهده‌دار نقش دستوری خاصی باشد؛  
 تکواژ.

**مرفولوژی** [morfo-loži] (فران. morphologie) (۱.) (۱.) (زیست.)  
 شاخه‌ای از علم زیست‌شناسی که به مطالعه شکل و ساختمان جانداران  
 اختصاص دارد؛ ریختشناسی ۲. (زبان.) بخشی از زبان‌شناسی که به  
 مطالعه ساختمان واژه می‌پردازد.

**مرفین** [morfin] (فران. morphine) (۱.) (شیم. - پزشکی.) از  
 آلکالوئیدهاست و به صورت مسکن قوی برای تسکین درد به کار  
 می‌رود. کازبرد آن تولید عادت می‌کند نیز ← کودئین.

**مرکور** [merkur] (فران. mercure) (۱.) (شیم.) جیوه.

**مرکورکروم** [merkor-k(o)rom] (فران. mercurochrome) (۱.)  
 (پزش.) یکی از مواد ضد عفونی‌کننده قوی است که برای پانسمان زخم  
 به کار می‌رود، مرکورکروم در آب و الکل محلول است و بلورهایش  
 قرمزرنگ و دارای تشعشع سبز می‌باشد؛ دوا گلی.

**مزون I** [mezon] (فران. maison) (۱.) خانه؛ سرا؛ بوتیک؛ کارگاه:  
 «مزون لباس»؛ «مزون خیاطی» **II** (فران. méson) (۱.) (شیم.) به  
 ذره‌های بنیادی‌ای اطلاق می‌شود که جرم آنها بین جرم الکترون و پرتون  
 است.

**مس** [mas] (انگ. mass) (۱.) توده؛ کلان؛ انبوه.

مس کامیونیکیشن [mas-kāmyunikayšen] (انگ. mass communication) (۱.) ارتباط جمعی؛ ارتباط گروهی.

مستر [mester] (انگ. mister) (۱.) در زبان انگلیسی قبل از نام مردان می آید (Mr.): «مستر اسمیت» (آقای اسمیت).

مسکولن [maskulan] (فران. masculin) (ص.) نرین؛ مذکر؛ مردین.

مسیو [mosiyo] (فران. monsieur) (۱.) آقا توضیح: در ایران معمولاً در خطاب به مسیحیان گفته می شود.

مش [meš] (فران. méche) (۱.) ۱. قسمتی از موی سر که با رنگ مخصوص طلایی یا نقره‌ای می شود ۲. (تد.) رنگی که با آن قسمتی از موی سر را رنگ می کنند: «مش کردن»؛ «موهایش را مش کرده است».

مکانیزه [mekānize] (فران. mécanisé) (ص.) آنچه که مجهز به وسایل مکانیکی و ماشینی است.

مکانیسم [mekānism] (= مکانیزم) (فران. mécanisme) (۱.) ۱. تأثیر اجزای یک دستگاه بر یکدیگر ۲. مجموعه اجزاء یک دستگاه که موجب فعالیت آن دستگاه می شوند: «مکانیسم بدن انسان»؛ «مکانیسم ساعت» توضیح: در زبان فارسی برای این واژه، برابره‌ای ماشین‌گرایی، افزاروارگی، سازوکار، ساخت و کار، و خودکاری به کار رفته است.

مکانیسین [mekānisiyan] (فران. mécanicien) (۱.) که از مکانیک (خصوصاً مکانیک اتومبیل) اطلاع دارد نیز ← مکانیک؛ مکانیکی.

مکانیک [mekānik] (فران. mécanique) (۱.) ۱. شاخه‌ای از علم فیزیک است که خواص اجسام ماده‌ای را در برابر اثر نیرو مطالعه می کند نیز ← دینامیک؛ استاتیک؛ سینماتیک ۲. (ص.) (تد.) مکانیسین\*.

مکانیکی [mekānik-i] (فران. -فا.) ۱. (ص نسب.) منسوب به مکانیک:

- «صنایع مکانیکی» ۲. (حامص.) کار و شغل مکانیسین ← مکانیسین
۳. (امر.) مغازه‌ای که در آن کارهای مکانیکی (خصوصاً کارهای مربوط به اتومبیل) را انجام می‌دهند.
- مگا - [megā-] (فرانز. ، انگ. -mega) (پیشو.) پیشوندی است به معنای یک میلیون: «مگاهرتز».
- مگالو - [megālo-] (فرانز. ، انگ. -megalo) (پیشو.) پیشوندی دارای ریشه یونانی به معنی «بزرگ».
- مگاهرتز [megā-hertz] (فرانز. mégahertz) (ا.) (MHz) یک میلیون هرتز ← هرتز.
- ملامین [melāmin] (انگ. melamine) ۱. (ا.) (شیم.) جسمی است آلی که با آلدئید فرمیک تشکیل رزینی می‌دهد که در گرما قالب‌گیری می‌شود ۲. (ص.) از جنس ملامین: «بشقاب ملامین».
- ملانکولی [melānkoli] (فرانز. mélancolie) (ا.) (روان.) نوعی ناراحتی روانی است که با افسردگی شدید مشخص می‌شود؛ مالیخولیا.
- ملودرام [meloderām] (فرانز. mélodrame) (ا.) (نما.) درام عامه‌پسند موزیکال که موضوع آن معمولاً غیرواقعی و اغراق‌آمیز است.
- ملودی [melodi] (فرانز. mélodie) (ا.) (موس.) مجموعه خوشایندی از آواهای موسیقایی؛ نغمه؛ نوا؛ خوشنوايي؛ نواي خوش.
- ملودیک [melodik] (فرانز. mélodique) (ص.) مربوط به ملودی؛ موسیقایی؛ موزون.
- میلیارد ← میلیارد.
- میلیون ← میلیون.
- ممان [momān] (فرانز. moment) (ا.) (فیز.) گشتاور.

**ممه** [mame] (تر.، فران. mamelle) (ا.) پستان (به زبان کودکان): «ممه را لولو برد» (وقتی بچه را از شیر می‌گیرند و او بهانه شیر می‌گیرد به او می‌گویند).

**مندلویوم** [mandeleuiyom] (فران. mandélévium، مأخوذ از نام مندلیف دانشمند معروف روسی) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری Md.

**منگل** [mongol] (انگ. mongol) (ا.) (روان.) مبتلا به منگلی؛ مغول ← منگلی.

**منگلی** [mongol-i] (انگ. -فا.) منگلیسم\*.

**منگلیسم** [mongol-ism] (انگ. mongolism) (ا.) نوعی نقص عقلی است که افراد مبتلا به آن دارای چشمهای بادامی و قیافه‌ای چون مغولها هستند.

**منگنز** [manganez] (فران. manganèse) (ا.) (شیم.) فلزی است با علامت اختصاری Mn، سخت، شکننده و به رنگ سفید مایل به قرمز.

**مننژ** [menanž] (فران. méninge) (ا.) (جانو.) پرده‌هایی هستند که از خارج روی مغز و مغز تیره مهره‌داران را می‌پوشانند.

**مننژیت** [menanž-it] (فران. méningite) (ا.) (پزش.) بیماری پرده‌های مننژ که ضمن آن فضای زیر عنکبوتیه ملتهب می‌شود.

**منیزی** [manyazi] (فران. magnésie) (ا.) (شیم.) اکسید منیزیم که با فرمول شیمیایی MgO است.

**منیزیم** [manyaziyom] (فران. magnésium) (ا.) (شیم.) فلزی است سبک و با جلای نقره‌ای که در هوا به آسانی جلای خود را از دست می‌دهد و کدر می‌شود. با نور سفید خیره‌کننده‌ای می‌سوزد و به اکسید

منیزیم تبدیل می‌شود. از عناصر ضروری برای حیات است. علامت اختصاری آن Mg است.

**موتور [motor]** (فران. moteur، انگ. motor) (ا. ۱). (فیز. - مکان. ۱). دستگاهی که سبب به کار انداختن و تولید ماشین (یا وسیله نقلیه موتوری) می‌شود. ۲. دستگاهی که یکی از انواع انرژی را به انرژی مکانیکی تبدیل می‌کند. ۳. موتورسیکلت<sup>۵</sup>: «موتورسوار» (موتورسیکلت سوار).  
موتورسیکلت ← موتورسیکلت.

**موتوری [motor-i]** (فران. - فا. (ص نسب. ۱). منسوب به موتور ← موتور ۲. آنچه که دارای موتور است: «وسیله نقلیه موتوری»؛ «قایق موتوری».

**موتوسیکلت [moto-siklet]** (فران. motocyclette) (ا. ۱). دوچرخه‌ای که به وسیله موتور کوچکی حرکت می‌کند: «موتوسیکلت سوار» (راننده موتوسیکلت).

**موتیف [motif]** (فران. motif) (ا. ۱). نگاره؛ نقشمایه ۲. مضمون هنری ۳. انگیزه.

**موتیواسیون [motivāsiyon]** (فران. motivation) (ا. ۱). مجموعه انگیزه‌های درونی که منجر به یک رفتار می‌شود.

**مود [mud]** (انگ. mood) (ا. ۱). حال؛ حالت؛ حال و هوا؛ حال روحی؛ خلق؛ خوی: «توی مود خوبی هستم» (وضع روحی خوبی دارم).  
**مودست [modest]** (انگ. modest) (ص. ۱). محجوب؛ باحیا؛ فروتن؛ افتاده؛ متواضع؛ بی تکبر.

**مودم [modem]** (انگ. modem، از Modulator Demodulator) (ا. ۱). دستگاهی که داده‌ها را به شکل قابل انتقال با تلفن درمی‌آورد و پس

از انتقال، دستگاه مشابهی آن را به شکل اولیه برمی گرداند تا قابل استفاده تجهیزات محاسب الکترونیکی باشد.

مورفم ← مرفم.

مورفولوژی ← مرفولوژی.

مورفین ← مرفین.

**موزائیک** [mozā'ik] (فران. mosaïque) (ا.ا) ۱. ترکیبی از قطعات کوچک سنگ، مرمر، خاک پخته شده، کاشیهای لعاب دار و... که با نظم خاصی به وسیله سیمان به هم متصل می شوند و مجموعه آن نقشی را نشان می دهد ۲. قطعاتی شبیه سنگ نازک که با شن و ماسه و سنگهای رنگین و سیمان ساخته می شود و برای پوشش کف بناها مورد استفاده قرار می گیرد.

**موزه** [muze] (فران. musée) (ا.ا) ۱. محل حفظ و نمایش آثار هنری و باستانی و مجموعه های مختلف ۲. مجموعه آثار هنری که به نمایش درمی آید: «موزه هنرهای معاصر».

**موزیسین** [musisiyan] (فران. musicien) (ص. - ا.ا) موسیقیدان ← موزیک.

**موزیک** [muzik] (فران. musique) (ا.ا) موسیقی: «موزیک کلاسیک»؛ «موزیک پاپ»؛ «موزیک جاز».

**موزیکال** [muzikāl] (فران. musical) (ص.) مربوط به موزیک؛ موسیقایی؛ موسیقایی: «کمدی موزیکال».

**موساد** [musād] (انگ. MOSSAD) (ا.ا) سازمان جاسوسی اسرائیل.

**موسیو** [mosiyo] ← مسیو.

**موکت** [moket] (فران. moquette) (ا.ا) نوعی کفپوش یا زیلوی ماشینی

که تمام سطح زمین را می پوشاند.

**موگه** [muge] (فران. muget) (ا.) (گیا.) نوعی سوسن که گل‌های سفید کوچک و بوی بسیار خوش دارد. گل موگه در اردیبهشت ماه گل می دهد و گل‌های آن معمولاً به شکل خوشه یک طرفی است.

**مولکول** [mol(e)kul] (فران. molécule) (ا.) کوچکترین جزء آزاد یک جسم ساده یا مرکب است که تمام خواص آن جسم را داراست؛ مجموعه اتم‌های یک ماده که از نظر بار الکتریکی خنثی است.

**مولکولی** [mol(e)kul-i] (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب و مربوط به مولکول: «جاذبه مولکولی».

**مونارشی** [monārši] (فران. monarchie) (ا.) تک‌سالاری؛ حکومت سلطنتی؛ حکومت وحدانی؛ حکومت فرد.

**مونتاژ** [montāž] (فران. montage) (ا.) ۱. سوار کردن و به هم پیوستن قطعات مختلف یک دستگاه ۲. (سینم. - فیلم.) ترکیب یا جفت کردن قطعات یک فیلم از طریق تدوین.

**موند** [mond] (فران. monde) (ا.) ۱. مجموعه افراد یک محیط: «رستوران... موند خوبی دارد» ۲. (تد.) محل اجتماع دختران و پسران: «خوش موند».

**مونو -** [mono-] (فران. mono-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «یک»؛ «تک» متضاد: پلی \*

**مونوپل** [mono-pol] (فران. monopole) (ا.) موقعیتی است که در آن امتیاز عرضه کالا یا خدمتی انحصاراً به شرکت (یا گروه) خاصی تعلق می گیرد نیز ← کارتل؛ کنسرسیوم؛ تراست.

**مونوکینی** [mon-okini] (فران. monokini) (ا.) مایوی یک تکه (فقط

شورت است).

**مونوگامی** [mono-gāmi] (فران. monogamie) (۱.) تک همسری؛  
یک همسرگزینی متضاد: پلی‌گامی\*.

**مونولوگ** [mono-log] (فران. monologue) (۱.) صحبت انفرادی  
(شخصی حرف می‌زند و دیگران گوش می‌کنند) نیز ← دیالوگ.

**مونومان** [monumān] (فران. monument) (۱.) ۱. اثر یادبودی (لوح،  
سنگ‌نوشته، ستون، پیکره، بنا، ...) ۲. بنای تاریخی ۳. اثر ماندگار.

**مونیتور** [monitor] (انگ. monitor) (۱.) ۱. گیرنده تصویری اطلاعات  
خروجی از کامپیوتر ۲. گیرنده کنترل تصویر در ایستگاههای فرستنده  
تلویزیونی.

**موومان** [muvmān] (فران. mouvement) (۱.) نهضت؛ جنبش.

**موهر** [moher] (انگ. mohair) (۱.) پشم بز یا بزغاله آنقوره که نرم و بلند  
و نازک و مانند ابریشم است و الیاف آن در تهیه پوشاک مورد استفاده  
قرار می‌گیرد: «بلوز موهر».

**مه** [me] (فران. mai) (۱.) پنجمین ماه از سال میلادی و ۳۱ روز است که  
مطابق است با یازدهم اردیبهشت ماه تا ۱۰ خرداد ماه شمسی.

**می** [mi] (فران. mi) (۱.) (موس.) ۱. سومین نوت از نوت‌های موسیقی  
۲. علامتی که نمایانگر نوت می است.

**می** [mey] (انگ. may) (۱.) پنجمین ماه از سال میلادی؛ مه.  
**میث** [mis] (= میت).

**میت** [mit] (فران. mythe) (۱.) اسطوره؛ افسانه؛ داستان.

**میترال** [mitrāl] (فران. valve mitrale) (۱.) «دریچه میترال» دریچه  
دولختی که در طرف چپ قلب قرار دارد.

میتولوژی [mito-loži] (فران. mythologie) (ا. ۱). اساطیر  
۲. اسطوره شناسی.

میتینگ [miting] (انگ. meeting) (ا. ۱). اجتماع گروهی از مردم برای  
مذاکره و ایراد یا استماع و نطقهای اجتماعی و سیاسی.  
میدترم [mid-term] (انگ. midterm) (ا. ۱). وسط ترم؛ میان ترم:  
«امتحانات میدترم دانشگاه».

میزانپاژ [mizānpāž] (فران. mise en page) (ا. ۱). مطالب چاپی را به  
ترتیب خاص و با ذوق و سلیقه هنری روی صفحه کاغذ گذاشتن؛  
صفحه بندی؛ صفحه آرایی.

میزانپلی [mizānp(e)li] (فران. mise en plis) (ا. ۱). آرایش مو که ضمن  
آن موی خیس را با بیگودی می پیچند و به آن حالت می دهند.  
میزانسن [mizānsen] (فران. mise en scène) (ا. ۱). انتخاب دکور،  
محل، بازی هنرپیشه و غیره (در تئاتر) برای آنکه برنامه ای به روی صحنه  
بیاید و در سینما به طور اعم به معنی کارگردانی است ← سن.

میس [mis] (انگ. Miss) (ا. ۱). دوشیزه خانم؛ مادموازل \* : «میس ژزا».  
میسیز [misiz] (انگ. Mrs.) مخفف mistress (ا. ۱). در زبان انگلیسی  
قبل از نام بانوان قرار می گیرد؛ خانم؛ بانو: «میسیز اسمیت».  
میسیون [misiyon] (فران. mission) (ا. ۱). رسالت؛ مأموریت؛ تبلیغ.  
میسیونر [misiyon-er] (فران. missionnaire) (ا. ۱). فرستاده؛ پیام برنده؛  
مأمور؛ مبلغ مذهبی.

میکا [mika] (فران. mica) (ا. ۱). (زمیند.) نام عمومی گروهی از  
سیلیکاتهاست که ترکیب شیمیایی انواع آن به هم نزدیک است. این  
کانیها قابل ورقه شدن هستند و بیشتر در سنگهای خارابی وجود دارند.

مهمترین انواع آن عبارتند از میکای سفید و میکای سیاه.

میکرب ← میکروب.

میکرن ← میکرون.

**میکرو - [mikro-]** (فران. micro-) (پیشو.) ۱. پیشوندی است که به اول اسم اضافه می‌شود و دلالت بر کوچکی می‌کند؛ خُرد: «اقتصاد میکرو» متضد: ماکرو\* ۲. پیشوندی است که در جلوی هر اندازه‌ای که قرار گیرد معرف یک میلیونیم آن است: «میکروفاراد» (یک میلیونیم فاراد).

**میکروارگانیزم [mikro-organism]** (فران. micro-organisme) (۱.) (جانو. - گیا.) به جانوران و گیاهان ذره‌بینی اطلاق می‌شود؛ خردسازواره.

**میکروب [mikrob]** (فران. microbe) (۱.) (جانو. - گیا.) جاننداری است ذره‌بینی که دیدن آن با چشم ممکن نیست. در شاخه جانوران یا گیاهان قرار می‌گیرد. میکروبهای گیاهی گروهی از گیاهان پست را تشکیل می‌دهند. قارچهای ذره‌بینی و برخی از جلبکها و باکتریها جزء میکروبهای گیاهی هستند. میکروبهای جانوری جزء تکیاختگان به شمار می‌روند.

**میکروبیولوژی [mikro-biyo-loži]** (فران. microbiologie) (۱.) علم مطالعه میکروبها و چگونگی زندگی آنهاست؛ میکروب‌شناسی.

**میکروپروسسور [mikro-p(e)rosesor]** (فران. microprocesseur) (انگ. (۱.) (انف.) مدارهای چاپی که عملیات محاسباتی یا منطقی را در داخل مینی کامپیوتر انجام می‌دهد؛ ریزپردازنده.

**میکروسکوپ [mikro-skop]** (فران. microscope) (۱.) (فیز.) اسبابی که برای مشاهده موجودات ریز ذره‌بینی به کار می‌رود.

**میکروسکوپی [mikroskop-i]** (فران. - فا.) (ص نسب.) مربوط به

میکروسکوپ: «موجودات میکروسکوپی».

میکروفاراد [mikro-fārād] (فراند. microfarad) (ا.) یک میلیونیم فاراد.

میکروفون [mikro-fon] (فراند. microphone) (ا.) ابزاری که ارتعاشات صوتی را به امواج الکتریکی تبدیل می‌کند.

میکروفیلیم [mikro-film] (فراند. microfilm) (ا.) فیلمی بسیار کوچک که برای نگهداری اسناد، آمار و مدارک مورد استفاده قرار می‌گیرد ← فیلم.

میکرون [mikron] (فراند. micron) (ا.) (فیز.) واحد طول و برابر با یک میلیونیم متر یا ده هزار آنگستروم است.

میکروویو [mikro-veyv] (← مایکروویو).

میکس [miks] (انگ. mix[ed]) (ص.) مخلوط؛ آمیخته؛ مختلط.

میکسر [miks-er] (انگ. mixer) (ا.) دستگاهی برای مخلوط کردن چند چیز با هم؛ مخلوط‌کن.

میکی‌موس [miki-mows] (انگ. mickey mouse) (ا.) ۱. نام فیلم کارتونی والت دیسنی ۲. (تد.) کارتون\*.

میگرن [migren] (فراند.، انگ. migraine) (ا.) (پزش.) سردرد گاهگیر که گاه یک طرفی و همراه با تهوع، استفراغ و اختلال دید است؛ صداع.

میل I [mil] (فراند. mille، انگ. mile) (ا.) واحد اندازه‌گیری طول برابر با ۱۷۶۰ یارد (۱۶۰۹ متر) که در کشورهای انگلیسی‌زبان مورد استفاده قرار می‌گیرد II (فراند. mil) (ا.) (زورخانه) نوعی دپوس که یک سر آن ضخیم‌تر از سر دیگر است و آن را در ورزش باستانی به کار می‌برند؛ میل زورخانه: «میل‌بازی» (نوعی شیرینکاری که عبارت است از به هوا

انداختن و گرفتن میلهای چوبی).

**میلی - [mili-]** (فران. mili-) (پیشو.) پیشوندی است به معنی یک هزارم. مثلاً در سلسله متری «میلی متر» و «میلی گرم» به ترتیب برابر یک هزارم متر و یک هزارم گرم است.

**میلیارد [milyārd]** (انگ. milliard) (عد.) هزار میلیون نیز ← میلیون نیز ← تریلیون.

**میلیاردر [milyārd-er]** (فران. milliardaire) (ص.) ۱. ثروتمندی که یک میلیارد (به واحد پول رایج کشورش) سرمایه دارد ← میلیارد ۲. (مج.) بسیار ثروتمند نیز ← میلیونر.

**میلیتاریسم [militarism]** (فران. militarisme) (ا.) (سیا.) اصطلاحی که از طرف گروههای چپ و رسانه‌های کشورهای کمونیست در مورد کشورهای غربی به کار می‌رود و مراد از آن اولویت دادن به امور نظامی در این کشورها و توسعه قدرت نظامی برای تسلط بر کشورهای دیگر است؛ نظامی‌گری.

**میلی گرم [mili-g(e)ram]** (فران. milligramme) (ا.) واحد وزن و برابر یک هزارم گرم است.

**میلی لیتر [mili-litr]** (فران. millilitre) (ا.) واحد حجم برای مایعات که برابر یک هزارم لیتر است.

**میلی متر [mili-metr]** (فران. millimètre) (ا.) واحد طول و برابر با یک هزارم متر است.

**میلی میکرون [mili-mikron]** (فران. millimicron) (ا.) واحد طول و برابر است با یک هزارم میکرون.

**میلیون [milyun]** (فران. million) (عد.) هزار هزار (۱۰۰۰۰۰۰) نیز ←

میلیارد؛ تریلیون.

**میلیونر** [milyun-er] (فران. millionnaire) (ص. ۱) که بیش از یک میلیون (به واحد پول رایج کشورش) سرمایه دارد ← میلیون ۲. (مج.) ثروتمند نیز ← میلیاردر.

**میم** [mim] (فران. mime) (ا. ۱) (نما.) هنرمندی که پانتومیم اجرا می‌کند ← پانتومیم.

**میمیک** [mimik] (فران. mimique) (نما. ۱) (ص نسب.) منسوب به میم؛ هنرپیشه‌ای که اعمال و احساسات را به وسیله حرکات نمایش می‌دهد ← میم ۲. (ا. ۱) فن تقلید و مجسم کردن اعمال و احساسات به وسیله حرکات (و بدون استفاده از کلام).

**مین** [min] (فران. mine) (ا. ۱) (نظ.) ماده منفجره یا شیمیایی که با مکانیسم آتش همراه است و آن را در محل عبور دشمن پنهان می‌کنند: «مین ضد نفر»؛ «مین ضد تانک»؛ «مین گذاری» (جا دادن مین در مناطق مورد نظر به منظور کانالیزه کردن و به دام انداختن دشمن و وارد کردن حداکثر تلفات به نیروهای دشمن)؛ «مین یاب» (دستگاهی که محل دقیق مین را مشخص می‌سازد).

**مینرال** [minerāl] (فران. minéral) (ا. ۱) کانی؛ معدنی؛ غیرآلی.

**مینرالوژی** [minerā-loži] (فران. minéralogie) (ا. ۱) شاخه‌ای از علم زمینشناسی است که به مطالعه انواع کانی‌ها، خواص، طرز تشکیل و محل آنها اختصاص دارد؛ کانیشناسی.

**مینک** [mink] (انگ. mink) (ا. ۱) ۱. (جانو.) پستانداری است گوشتخوار که اندام باریک دارد و طول آن بین ۴۰ تا ۷۰ سانتیمتر است. نوع قهوه‌ای رنگ آن در آب نیز زندگی می‌کند ۲. پوست حیوان مزبور که بسیار نرم،

ضخیم و گرانقیمت است و رنگهای آن بین سفید تا قهوه‌ای است:  
«پالتوپوست مینک».

**مینوت** [minut] (فران. minute) (۱.) پیش‌نویس: «مینوت نامه‌آداری».  
**مینیاتور** [miniyātor] (فران. miniature) (۱.) نقاشی ظریفی که معمولاً  
برای مصور کردن و تزئین نسخه‌های مطالب ارزشمند مذهبی و ادبی به  
کار گرفته می‌شود.

**مینیاتوریست** [miniyātur-ist] (فران. miniaturiste) (۱.) هنرمندی  
که مینیاتور کار می‌کند.

**مینی -** [mini-] (فران. mini-) (پیشو.) پیشوندی است به معنی «کوچک»؛  
«کوچک»؛ «کوتاه»؛ «مینی ژوپ».

**مینی ژوپ** [mini-žup] (فران. mini-jupe) (۱.) دامن بسیار کوتاه.  
**مینی کامپیوتر** [mini-kāmpiyoter] (انگ. minicomputer) (۱.)  
کامپیوتر کوچک.

**مینی موم** [mini-mom] (فران. minimum) (۱.) ۱. کمترین مقدار؛  
حداقل؛ کمینه متض.: ماکزیموم\* ۲. (ریاض.) کوچکترین مقدار یک  
تابع است. تابع قبل از این مقدار نزولی و بعد از آن صعودی است.

**مینوریت** [minorite] (فران. minorité) (۱.) اقلیت متض.: ماژوریت\*.  
**میو -** [miyo-] (فران. ، انگ. myo-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه  
یونانی به معنی «ماهیچه».

**میوپ** [miyop] (فران. myope) (۱.) (پزش.) از انواع عارضه چشمی  
است؛ نزدیک بین.

**میوپ** [miyopi] (فران. myopie) (۱.) (پزش.) نزدیک بینی.  
**میوسن** [miyosen] (فران. miocène) (۱.) (زمین.) نام سومین دوره

دوران سوم زمینشناسی است.

میوکارد [miyo-kārd] (فرانس. myocarde) (ا.) (جانو.) یکی از لایه‌های قلب مهره‌داران است که میان دو لایه دیگر قرار گرفته است؛ میاندل.

میولوژی [miyoloži] (فرانس. myologie) (ا.) (جانو.) علم مطالعه عضلات بدن؛ ماهیچه‌شناسی.





نائیو [nā'iv] (انگ. naïve) (ص. - ق.) ساده؛ ساده‌دل؛ ساده‌دلانه.  
ناپالم [nāpālm] (انگ. napalm) (ا.) «بمب ناپالم» (بمبی است  
محتوی یک نوع سوخت مایع، که پس از پرتاب و برخورد به هدف تولید  
مادهٔ ژلاتینی می‌کند و با شعله و حرارت زیاد می‌سوزد).  
ناتو [nāto] (انگ. NATO، مخفف North Atlantic Treaty  
Organization) (ا.) پیمان آتلانتیک شمالی.  
ناتور [nātur] (فران. nature) (ا.) طبیعت؛ طبع؛ فطرت؛ نهاد؛ سرشت؛  
ذات؛ ماهیت.  
ناتورالیست [nāturāl-ist] (فران. naturaliste) (ا.) طبیعت‌گرا؛  
طبیعت‌نما؛ طبیعی‌مذهب؛ پیرو ناتورالیسم.  
ناتورالیسم [nātur-ālism] (فران. naturalisme) (ا.) (فلد. - ادب.) از

نظر فلسفی به آن رشته از روشهای فلسفی اطلاق می‌شود که معتقد به قدرت محض طبیعت (nature) است و هرگز طبیعت را ابزاری در دست نظم بالاتری نمی‌داند، و از نظر ادبی، مکتبی است که در آن بیشتر به تقلید دقیق و مو به موی طبیعت پرداخته می‌شود؛ طبیعت‌گرایی.

**نارسیسیسم** [nārsis-ism] (فرانس. narcissisme) (۱) (روان.).

۱. احساس لذت جنسی از راه خیالبافیهای شخصی و اعمالی چون لمس بدن و اعضای جنسی خود است؛ عشق به خود؛ خودشیفتگی ۲. تمایل غیرعادی شخص به اینکه از تحسین کردن خود و پرداختن به بدن خود احساس لذت جنسی می‌کند؛ خوددوستداری.

**نارکوتیسم** [nārkot-izm] (فرانس. narcotism) (۱) مخدرگرایی؛ اعتیاد به مواد مخدر.

**نارکوتیک** [nārkotik] (فرانس. narcotique) (ص. ۱) (پزش. - شیم.).  
۱. ماده یا دارویی که اثرات تخدیری ایجاد می‌کند؛ خواب‌آور ۲. شخص معتاد به ماده مخدر.

**نارکوتین** [nārkotin] (فرانس. narcotine) (۱) آلکالوئید گیاهی است که در تریاک وجود دارد. اثر دارویی آن شبیه کینین است.

**نارکوز** [nārkoz] (فرانس. narcose) ۱. (۱) حالت گیجی و خواب‌آلودگی که به وسیله داروی مخدر ایجاد می‌شود ۲. (ص.) خواب‌آلود.

**نازی** [nāzi] (آلمان، مخفف National Sozialist) (ص.) پیرو حزب ناسیونال سوسیالیست در دوره هیتلر نیز ← نازیسم.

**نازیسم** [nāzism] (فرانس. nazisme) (۱) (سیا.) اصول و عقاید حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان که از نظر اقتصادی مبتنی بر کنترل و نظارت دولت در تمام فعالیتهای اقتصادی، و از نظر سیاسی ناسیونالیسم افراطی

مبتنی بر اعتقاد برتری قوم آریایی است، که هیتلر آلمانیها را از اعقاب این قوم می‌دانست ← نازی.

ناسیون [nāsiyon] (فران. nation) (ا. ملت).

ناسیونال [nāsi-on-āl] (فران. national) (ص. ملی).

ناسیونالیست [nātionāl-ist] (فران. nationaliste) (ص. طرفدار ناسیونالیسم؛ ملی‌گرا ← ناسیونالیسم).

ناسیونالیسم [nātionāl-ism] (فران. nationalisme) (ا. (سیا.) مکتبی است که بر مصالح و منافع ملی و دفاع از حقوق و منافع یک ملت در برابر تهاجم و تجاوزات احتمالی ملتها و ملیتهای دیگر تکیه دارد؛ ملی‌گرایی نیز ← انترناسیونالیسم).

ناک‌اوت [nāk-owt] (انگ. knock out) (ص.) حالت بوکسوری است که در اثر اصابت مشت‌های حریف به زمین می‌افتد و داور از یک تا ده می‌شمارد که او برخیزد، ولی او نمی‌تواند و در نتیجه بازنده اعلام می‌شود «ناک‌اوت کردن»؛ «ناک‌اوت شدن» (در مقابل حریف شکست خوردن؛ از میدان به در رفتن).

نایت‌کلاب [nāyt-k(e)lāb] (انگ. nightclub) (ا. کلوب شبانه؛ باشگاه شبانه).

نایس [nāys] (انگ. nice) (ص.) ظریف؛ مطلوب؛ دلپذیر؛ دلپسند؛ خوش‌رفتار؛ تو دل‌برو؛ باصفا.

نایلون [nāylon] (انگ. nylon) (ا. ۱. (شیم.) ترکیبات پلی‌آمید مصنوعی با مولکولهای درشت رشته‌ای هستند. می‌توان آنها را به صورت ورقه‌های نازک یا الیاف درآورد. این الیاف و ورقه‌ها دارای استحکام و قابلیت ارتجاع است ۲. ورقه‌ها یا الیاف نایلون ۳. (ص.) نایلونی\*؛ از

جنس نایلون: «بلوز نایلون»؛ «کیسه نایلون»؛ «جوراب نایلون»  
۴. (تد.) کیسه نایلوونی.

نایلوونی [nāylon-i] (انگ. -فا.) (ص نسب.) از جنس نایلون ← نایلون.  
نئو - [ne'o-] (فران. néo-، انگ. neo-) (پیشو.) پیشوندی است دارای  
ریشه لاتینی به معنی «نو»؛ «جدید»؛ «تازه».

نئورئالیست [ne'o-re'ālist] (= نئورالیست) (فران. néoréaliste)  
(ص.) طرفدار نئورئالیسم\*.

نئورئالیسم [ne'o-re'āl-ism] (= نئورالیسم) (فران. néoréalisme)  
(ا.) واقعگرایی نو؛ رئالیسم جدید.

نئولوژی [ne'o-loži] (فران. néologie) (ا.) (زیان.) واژه‌سازی (برای  
مفاهیم جدید).

نئون [ne'on] (فران. néon) (ا.) (شیم.) عنصری است کمیاب،  
گازی شکل، بیرنگ و بی‌بو. علامت شیمیایی آن Ne است.

نپتون [nepton] (انگ. neptune) (ا.) ۱. (نجد.) از سیاره‌های منظومه  
شمسی است ۲. «جاروی نپتون» (مأخوذ از نام اولین کارخانه سازنده این  
محصول که در ایران شناسانده شده است) جاروی دسته‌بلندی که آشغالها  
را در خود جمع می‌کند.

نپتونیم [neptoniyom] (فران. neptunium) (ا.) (شیم.) عنصری است  
رادیواکتیو با علامت اختصاری Np، که به‌طور مصنوعی از اورانیم به  
دست می‌آید.

نت [net] (انگ. net) (ص.) خالص؛ ویژه؛ صاف؛ بی‌غل و غش.

نت ← نوت.

ندول [nodul] (فران. nodule) (ا.) (پزش.) گره کوچک؛ گرهک.

نرس [ners] (انگ. nurse) (۱.) پرستاری که دورهٔ لیسانس پرستاری را گذرانده است و در بیمارستان خدمت می‌کند نیز ← هدنرس.

نرم [norm] (فران. norme) (۱.) هنجار ← نرمال.

نرمال [normāl] (فران. normale) (ص.) (روان.) ۱. که بر طبق معیارهای پذیرفته شده رفتار می‌کند؛ بهنجار: «آدم نرمال» ۲. که بهرهٔ هوشی او عادی است نیز ← آنرمال.

نرمالیت [normāl-ite] (فران. normalité) (۱.) (شیم.) تعداد والانس گرمهای یک جسم حل شده در یک لیتر آب مقطر است.

نروس [nerves] (انگ. nervous) (ص. ۱.) عصبی ۱. مربوط به عصب یا بافت عصبی ۲. حالت عصبی؛ ناآرامی؛ بی‌قراری.

نسکافه [neskāfe] (فران. nescafé ، نام تجاری کارخانهٔ نستلهٔ سوئیس قهوهٔ پودر شده) (۱.) قهوهٔ فوری.

نفتالین [naftālin] (فران. naphthaline) (۱.) (شیم.) خالص آن هیدروکربوری است حلقوی، جامد و سفید با بلورهای درخشان و بوی نافذ که از قطران زغالسنگ به دست می‌آید. نفتالین در صنایع رنگسازی و عطرسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد. نوع ناخالص و نامرغوب آن برای دفع حشرات (خصوصاً بید) به مصرف می‌رسد.

نگاتیو [negātiv] (= نگاتیف) (فران. négative) (ص.) منفی متضاد: پوزیتیو\*.

نمره [nomre] (معر.، ایتا.، لا.، فران. nombre) (۱.) ۱. شماره؛ عدد: «نمرهٔ اتومبیل»؛ «نمرهٔ تلفن» ۲. عددی که معرف معلومات شاگرد یا دانشجوست و توسط معلم یا استاد تعیین می‌شود ج: نمرات.

نوا [novā] (فران. nova) (۱.) (نجد.) ستاره‌ای که قسمتی از مواد متشکله

خود را به صورت ابرهای گازی در فضا منتشر می‌کند؛ نواختر.

نوامبر [novāmbɾ] (فران. novembre) (۱.) یازدهمین ماه از سال میلادی که ۳۰ روز و مطابق با دهم آبانماه تا نهم آذرماه شمسی است.

نوئل [no'el] (فران. noël) (۱.) عید میلاد مسیح که در ۲۵ دسامبر برگزار می‌شود.

نوت [not] (فران. note) (= نت) (۱.) (موس.) نشانه‌هایی که به وسیله آنها آواهای موسیقی را نشان می‌دهند: «دو، ر، می، فا، سل، لا، سی».

نوترون [notron] (فران. neutron) (۱.) (فیز.) از ذرات بنیادی است که داخل هسته تمام عناصر به جز هیدروژن سبک موجود است.

نوروز [n(e)vroz] (فران. névrose) (۱.) (روان.) اختلال ذهنی ملایمی است که با اضطراب شدید همراه است؛ پریشان‌روانی؛ روانپریشی.

نورولوژی [noroloži] (فران. neurologie) (۱.) شاخه‌ای از علم کالبدشناسی است که به مطالعه اعصاب اختصاص دارد؛ عصب‌شناسی.

نوستالژی [nostālži] (فران. nostalgie) (۱.) دلتنگی از دوری وطن؛ درد وطن؛ غم غربت نیز ← هم‌سبک.

نوکلئول [nukle'ol] (فران. nucléole) (۱.) (جانو.) بخشی از یاخته که به صورت هسته کوچکی در داخل هسته دیده می‌شود؛ هستک.

نوکلئیک [nukle'ik] (فران. nucléique) (۱.) (شیم.) «اسیدنوکلئیک» مولکولهای درشتی هستند که در یاخته‌های همه موجودات زنده یافت می‌شوند.

نوول [novel] (انگ. novel) (۱.) (ادب.) داستان بلند.

نیترا [nitrāt] (فران. nitrate) (۱.) (شیم.) نمک اسیدنیتریک است؛ ازتات: «نیترا آمونیم».

نیترو [nitru] (فران. nitru) (ا.) (شیم.) ترکیب ازت سه‌ارزشی با فلزات: «نیترو منیزیم».

نیتروژن [nitrožen] (فران. nitrogène) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری N. گازی است نامرئی و بی‌بو که تقریباً ۸۰ درصد حجم هوا را تشکیل می‌دهد؛ ازت.

نیتروگلیسرین [nitro-g(e)lisirin] (فران. nitroglycérine) (ا.) مایعی است روغنی، زردرنگ و منفجرشونده و به عنوان ماده قابل انفجار در تهیه دینامیت مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ نترات گلیسرین.  
نیتريت [nitrite] (فران. nitrite) (ا.) (شیم.) نمک اسید نیترو است؛ ازتیت.

نیتريك [nitrik] (فران. nitrique) (ا.) (شیم.) «اسیدنیتريك» اسیدی است مایع، بیرنگ و خورنده که در صنایع شیمیایی بسیار مورد استفاده دارد؛ جوهر شوره؛ تیزاب.

نیچر [neyčer] (انگ. nature) (ا.) ناتور\*.

نیکل [nikel] (فران. nickel) (ا.) (شیم.) فلزی است مغناطیسی با جلای سفید و نقره‌ای و با علامت اختصاری Ni. در آب نیکل‌کاری، تهیه آلیاژهای فولاد نیکل، ورشو، نیکل کروم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نیکوتین [nikotin] (فران. nicotine) (ا.) (گیا. - شیم.) آلكالوئیدی است مایع، روغنی شکل و بسیار سمی که در توتون وجود دارد.

نیکوتینیک [nikotinik] (فران. nicotinique) (ا.) (شیم.) جسمی است جامد، متبلور و بی‌رنگ و یکی از ویتامینهای گروه B به شمار می‌آید.

نیوتون [niyoton] (فران. newton) (ا.) (فیز.) واحد نیرو در سلسله

MKS است. نیرویی است که به جرم یک کیلوگرم شتابی برابر با یک متر بر مجذور ثانیه می دهد.

نیهیلیست [nihilist] (فران. nihiliste) (ص. - ا.) هیچ گرا؛ لاگرا؛ پیرو مذهب نفی مطلق؛ نیست انگار؛ نیستی گرا؛ نفی گرا.

نیهیلیسم [nihilism] (فران. nihilisme) (ا.) نظریه و مکتبی که هر نوع ارزش اخلاقی را نفی می کند؛ نفی گرایی؛ هیچ گرایی؛ لاگرایی؛ نیست انگاری؛ نیستی گرایی.

## و

**وات [vāt]** (انگ.، فران. watt) (۱.) (فیز.) واحد توان الکتریکی و علامت اختصاری آن W است.

**واترپروف [vāter-p(o)ruf]** (انگ. water proof) (ص. - ۱.)  
دستگاهی که آب در آن نفوذ نمی‌کند؛ ضد آب: «ساعت واترپروف».  
**واترپلو [vāter-polo]** (انگ. water polo) (۱.) نوعی بازی شبیه به فوتبال که بازیگران آن در آب و در حال شنا بازی می‌کنند. هر تیم هفت بازیکن دارد.

**وات‌متر [vāt-metr]** (فران. wattmètre) (۱.) اسبابی است برای اندازه‌گیری مستقیم توان مصرف‌شده در یک مدار برقی برحسب وات؛  
وات‌سنج.

**واریته [vāriyete]** (فران. variété) (۱.) ۱. گوناگونی؛ تنوع ۲. (نما.)

نمایشی که شامل قسمتهای گوناگون و مجزا باشد.

**واریس** [vāris] (فران. varice) (ا.) (پزش.) عارضه اتساع و گشاد شدن رگهای وریدی (خصوصاً در پا).

**وازلین** [vāz(e)lin] (فران. vaseline) (ا.) (شیم.) هیدروکربوری است خمیری شکل و بی اثر که پس از خروج مواد فرّار از نفت به دست می آید. وازلین خالص در تهیه پمادها و روغنهای طبی به کار می رود.

**واژن** [vāzan] (فران. vagin) (ا.) (جانو. - پزشکی.) مجرای در پستانداران ماده که رحم را با محیط خارج مربوط می سازد؛ مهبل؛ زهدان؛ بچه دان. **واژینال** [vāzināl] (فران. vaginal) (ص.) (پزش.) مربوط به واژن؛ مهبل.

**واشر** [vāšer] (انگ. washer) (ا.) (مکان.) حلقه ای معمولاً لاستیکی که برای آب بندی کردن در بین دو جسم سخت قرار می گیرد. **وافور** [vāfur] (از لا. ، فران. vapeur) (ا.) ابزاری است که برای دود کردن تریاک به کار می رود. وافور از یک دسته چوبی توخالی و یک حقه تشکیل شده است. تریاک را روی سوراخ حقه می گذارند، آتش را به وسیله انبر به آن نزدیک می کنند و از انتهای دیگر دسته وافور دود می کنند.

**واکس** [vāks] (روس. vāksā) (ا.) ماده روغنی که با آن کفش را رنگ می زنند و جلا می دهند: «واکس زدن»؛ «کفشهای واکس زده».

**واکسن** [vāksan] (فران. vaccin) (ا.) (پزش.) ماده ای متشکل از میکروبهای ضعیف شده مولد بیماری، یا سموم میکروبی ضعیف شده آنها، که به موجود زنده تلقیح می شود تا بدن او در مقابل آن بیماری مصون شود؛ مایه: «واکسن فلج»؛ «واکسن کزاز»؛ «واکسن دیفتری» نیز ←

واکسیناسیون.

واکسیل [vāksil] (روس. (ا. (نظ.)) یک رشته قیطان بافته شده که به هر یک از دو سر آن قطعه‌ای فلزی از نوع برنج یا برنز دوخته شده است. واکسیل را روی دوش راست لباس نظامی می‌بندند.

واکسیناسیون [vāksin-āsiyon] (فران. vaccination) (ا. (پزش.)) عمل تلقیح واکسن؛ مایه کوبی نیز ← واکسن. واکسینه [vāksine] (فران. vacciné) (ص.)) که واکسن به او تزریق شده است.

واک من [vāk-man] (انگ. walkman) (ا.)) دستگاه کوچک ضبط و پخش صوت یا رادیو که دارای گوشی است و در هنگام حرکت می‌توان از آن استفاده کرد: «واک من خبرنگاری».

واگن [vāgon] (فران. vagon) (ا.)) وسیله نقلیه‌ای که روی ریل قرار می‌گیرد و به وسیله لوکوموتیو حرکت می‌کند نیز ← ترن. واگون ← واگن.

والانس [vālāns] (فران. valence) (ا.)) (شیم) قدرت ترکیب یک اتم است که به این ترتیب بیان می‌شود: تعداد اتمهای هیدروژنی که با یک اتم از عنصر ترکیب می‌شود، یا توسط آن جانشین می‌گردد. مثلاً والانس اکسیژن در آب برابر ۲ است؛ ارزش.

والس [vāls] (فران. valse) (ا.)) نوعی رقص آرام دونفره.

والو [vālv] (انگ. valve) (ا.)) دریچه؛ شیر؛ سوپاپ.

والور [vālor] (فران. valeur) (ا.)) ارزش؛ اعتبار؛ قدر و اعتبار.

والیبال [vāli-bāl] (انگ. volley ball) (ا.)) (ورز.) نوعی بازی دسته‌جمعی که در آن دو تیم شش نفری در میدانی مستطیل شکل که به

وسیله یک تور از وسط به دو نیم شده است، توپی را با ضربه دست از بالای تور به سوی تیم حریف می‌اندازند.

**والیبالست** [vālibāl-ist] (ا.) بازیکن والیبال **توضیح:** این واژه ساخته فارسی‌زبانان است. برابر آن در زبان فرانسه volleyeur، و در زبان انگلیسی volleyball player است.

**واول** [vāwel] (انگ. vowel) (ا.) ویل\*.

**وان** [vān] (روس.) (ا.) لگن بزرگ چینی که در حمام تعبیه می‌کنند و در آن بدن را می‌شویند.

**وانیل** [vānil] (فران. vanille) (ا.) ۱. (گیا.) گیاهی بالارونده از تیره ثعلب ۲. دانه کوچک سیاه‌رنگ و معطری که در میوه گیاه وانیل قرار دارد و از آن برای معطر کردن بعضی از انواع دسر، کیک و بستنی استفاده می‌شود.

**وانیلی** [vānil-i] (فران. -فا.) (ص نسب.) منسوب به وانیل؛ که وانیل در آن به کار رفته است: «بستنی وانیلی»؛ «کیک وانیلی».

**وایت‌بورد** [vāyt-bord] (انگ. white board) (ا.) نوعی تابلو سفید که روی آن با ماژیک می‌نویسند.

**وایداسکرین** [vāid-eskerin] (انگ. wide - screen) (ا.) (سینم. - فیلم.) به شکل‌های ظاهری پرده نمایش فیلم، با نسبت ابعاد پهن‌تر از استاندارد ۱:۱/۳۳ اطلاق می‌شود. سینه‌راما، سینماسکوپ، سوپرسکوپ و پاناویژن اسامی تجارتي فرایند وایداسکرین هستند؛ پرده عریض؛ پرده پهن.

**وتو** [veto] (فران. veto) (ا.) (سیا.) به معنی حق ردّ است و بیشتر در مورد حقی که پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد (آمریکا،

شوروی، انگلستان، فرانسه و چین) در جلوگیری از تصویب تصمیمات این شورا دارند، به کار می‌رود.

وجترین [vegeteriyān] (انگ. vegetarian) (۱.) که خوراکش منحصر به گیاه و سبزی و میوه است و از خوردن گوشت پرهیز می‌کند؛ گیاهخوار.

ودکا [vodkā] (روس. (۱.) نوعی نوشابه الکلی قوی؛ عرق روسی.

ورموت [vermut] (فران. vermouth) (۱.) نوعی شراب سفید.

ورمیشل [vermišel] (فران. vermicelle) (۱.) نوعی ماکارونی خیلی نازک که در سوپ می‌ریزند نیز ← اسپاگتی؛ ماکارونی.

ورنی [verni] (فران. vernis) (۱.) (۱.) (گیا.) لعاب ۲. چرم شفاف و براق متضاد: شورو\* نیز ← مات.

ورنیه [verniye] (فران. vernier) (۱.) (فیز.) وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری کسور یک واحد طولی، و متشکل است از یک خط کش کوچک که می‌تواند در امتداد خط کش مدرج دیگر بلغزد.

وسترن [vestern] (انگ. western) (۱.) (۱.) غربی ۲. «فیلم وسترن» (فیلمی که از حیث ریشه‌های اسطوره‌ای‌اش آمریکایی است).

ول‌اوان [vol-o-vān] (فران. vol-au-vent) (۱.) نوعی نان سبک که از لایه‌های نازک تشکیل شده است و می‌توان داخل آن را با سس و گوشت مرغ یا قارچ و غیره پُر کرد و به عنوان اردور مصرف نمود.

ولت [volt] (فران. ، انگ. volt) (۱.) (فیز.) واحد نیروی محرکه برقی و اختلاف پتانسیل است.

ولتاژ [voltāž] (فران. voltage) (۱.) (فیز.) ۱. مقدار نیروی محرکه برقی یک مولد برق بر حسب ولت ۲. اختلاف پتانسیل بر حسب ولت ۳. مقدار ولتی که یک دستگاه برقی معمولاً با آن کار می‌کند ← ولت.

**ولت‌متر** [volt-metr] (فران. voltmètre) (امر.) (فیز.) اسبابی است برای اندازه‌گیری اختلاف پتانسیل بین دو نقطه از مدار برقی؛ ولت‌سنج نیز ← ولتاژ.

**ولکان** [volkān] (فران. volcan) (ا.) کوهی که در اثر خروج مواد درونی تشکیل شده است؛ آتشفشان.

**ولوم** [volum] (فران.، انگ. volume) (ا.) وسیله تنظیم بلندی و کوتاهی صوت در دستگاههای پخش (رادیو، تلویزیون، ضبط صوت).  
**ونوس** [venus] (فران. venus) (ا.) یکی از سیاره‌های منظومه شمسی است؛ زهره.

**ویبریون** [vibriyon] (فران. vibriion) (ا.) (جانو.) جنسی از باکتریهاست. شکل آنها خمیده است و یک یا چند تازک دارد (مانند میکروب وبا) نیز ← باکتری.

**ویتامین** [vitāmin] (فران. vitamine) (ا.) (پزش.) دسته‌ای از ترکیبات آلی هستند که در غذاهای مختلف موجودند. وجود آنها در جیره غذایی لازم است. فقدان یا کمبود آنها منجر به بروز بیماریهای گوناگونی می‌شود. مهمترین ویتامینها عبارتند از: «ویتامین آ (A)» (که در شیر، کره، سبزیها، جگر و خصوصاً جگر ماهی وجود دارد. کمبود آن به بروز بیماری شب‌کوری و نیز کم شدن مقاومت پرده چشم در مقابل آلودگی و عفونت منجر می‌شود)؛ «ویتامین ب (B)» (گروهی از ترکیبات موسوم به مختلطهای ویتامین ب هستند که در جوانه گندم، خمیر ترش و غیره وجود دارند)؛ «ویتامین ب ۱ (B۱) یا تیامین» (که از ورم اعصاب و ضعف عضلات و اختلالات جهاز هاضمه جلوگیری می‌کند. نقصان آن سبب بروز بیماری بربری می‌شود)؛ «ویتامین ب ۲ (B۲) یا ریوفلاوین

(یا ویتامین G) «(سبب رشد بدن در جوانی می‌شود و احتمالاً در سلامت پوست نیز مؤثر است)؛ «ویتامین ب ۶ (B<sub>6</sub>) یا پیریدوکسین» (که در مصرف اسیدهای چرب سیر نشده نقشی اساسی عهده‌دار است)؛ «ویتامین ب ۱۲ (B<sub>12</sub>) یا کوبالامین» (برای تولید و تشکیل سلولهای خونی لازم است)؛ «ویتامین ث (C) یا اسید آسکوربیک» (در عصاره لیمو، پرتقال و سبزیهای تازه وجود دارد. نقصان آن سبب بروز بیماری اسکوربوتیک می‌شود)؛ «ویتامین د (D)» (از ترکیبات مختلفی درست شده است که همه آنها از دسته استرولها هستند. مهمترین آنها کلسیفرول است که از اثر اشعه ماورای بنفش بر ارگوسترول به وجود می‌آید. این ترکیب مسئول رسوب ترکیبات کلسیم در بدن است. نقصان آن سبب بیماری راشیتیزم یا نرمی استخوان می‌شود)؛ «ویتامین ای (E) یا توکوفرول» (برای جلوگیری از سقط جنین به کار می‌رود)؛ «ویتامین اف (F) یا اسیدلینوئیک» (مقدار کم آن به جذب اسیدهای چرب معمولی کمک می‌کند)؛ «ویتامین کا (K)» (فقدان آن سبب کندی انعقاد خون و بیماری خون‌روش می‌شود).

ویرترین [vitrin] (فراند. vitrine) (ا. قفسه شیشه‌ای: «ویرترین مغازه».)  
 ویدئو [vide'o] (انگ. Video-recorder ; Video-tape) (ا.)  
 دستگاهی برقی که با استفاده از نوارهای مغناطیسی در استاندارد مختص خود به ضبط یا پخش تصویر و صوت می‌پردازد.  
 ویراژ [virāž] (فراند. virage) (ا.) حرکت وسیله نقلیه‌ای که در مسیر خود مرتباً به چپ و به راست می‌پیچد؛ قیقاج: «ویراژ دادن».  
 ویرگول [virgule] (فراند. virgule) (ا.) کاما\*.  
 ویروس [virus] (لا. ، فراند. virus) (ا.) (جانو. - پزشد.) گروهی از

جانداران ریز که در گیاهان و جانوران انگل می‌شوند و در آنها بیماریهای گوناگون به وجود می‌آورند.

**ویروسی [virus-i]** (فران. - فا.) (ص نسب.) منسوب و مربوط به ویروس: «بیماری ویروسی».

**ویزا [vizā]** (لا. ، فران. visa) (ا.) مجوز ورود اتباع یک کشور به کشور دیگر و اقامت آنان در آن کشور است. ویزا توسط نمایندگان کنسولی قبل از عزیمت در گذرنامه متقاضی درج می‌گردد؛ روادید.

**ویزیت [vizit]** (فران. visite) (ا.) ۱. دیدار؛ بازدید ۲. ملاقات بیمار با پزشک: «حق ویزیت» (پولی که بابت معاینه بیمار به پزشک می‌دهند) ۳. (تد. - عا.) حق ویزیت: «ویزیت دکتر چقدر است؟».

**ویزیتور [vizit-or]** (انگ. visitor) (ا.) ۱. که به ملاقات دیگری می‌رود؛ ملاقات کننده؛ ویزیت کننده ۲. نماینده فروش کارخانه‌ها که به منظور معرفی کالای تولیدشده به دیدن مشتریان بالقوه می‌رود ۳. نماینده فروش شرکتهای دارویی که به ملاقات پزشکان می‌رود و داروهای جدید را معرفی می‌کند.

**ویس کنسول [vis-konsul]** (فران. vice-consul) (امر.) معاون کنسول ← کنسول.

**ویستاویژن [vista-vižen]** (انگ. vista vision) (ا.) (فیلم. - سینم.) به نوعی فرایند فیلمبرداری و چاپ، به منظور نمایش فیلم بر روی پرده عریض با کیفیت مناسب اطلاق می‌شود.

**ویسکوزیته [viskozite]** (فران. viscosité) (ا.) به مقاومت یک مایع در مقابل سیلان یکنواخت و بدون تلاطم اطلاق می‌شود؛ ناروانی.

**ویسکی [viski]** (انگ. whisky) (ا.) نوعی مشروب الکلی.

ویشی [viši] (فران. vichy) (ا.) از انواع آب معدنی.  
ویفر [veyfer] (انگ. wafer) (ا.) نوعی شیرینی یا بیسکویت نازک و  
سبک و ترد.

ویک‌اند [vik-end] (انگ. week-end) (ا.) پایان هفته؛ تعطیلات آخر  
هفته، که در کشورهای غربی از جمعه‌شب، یا از شنبه صبح آغاز می‌شود و  
تا دوشنبه صبح ادامه می‌یابد. در ایران ویک‌اند از چهارشنبه‌شب یا  
پنجشنبه‌شب آغاز می‌شود و تا شنبه صبح ادامه می‌یابد؛ پنجشنبه و جمعه:  
«برای ویک‌اند چه برنامه‌ای دارید؟».

ویل [vowel] (فران. voyelle) (ا.) (آوا.) اگر واک که به کمک ارتعاش  
تار آواها در حنجره تولید می‌شود در گذر خود از اندامهای گویایی به  
مانعی (از نوع انسدادی، سایشی، غلتان، کناری و غیره) برخورد نکند و  
آوای تازه‌ای به آن اضافه نشود به آن واکه می‌گویند؛ واکه؛ مصوت نیز ←  
کنسون.

ویل‌چیر [vil-čer] (انگ. wheel-chair) (ا.) صندلی چرخدار که برای  
افراد معلول یا کسانی که به دلیل بیماری یا کهولت قادر به راه رفتن نیستند  
مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ویلن [viyolon] ← ویولون.

ویولا [viyolā] (فران. viola) (ا.) (موس.) از سازهای زهی شبیه به  
ویولون.

ویولون [viyolon] (فران. violon) (ا.) (موس.) از سازهای زهی که  
می‌تواند آهنگهای حساس و هیجان‌انگیز را اجرا کند. ویولون را با آرشه  
می‌نوازند.

ویولون سل [viyolon-sel] (فران. violon celle) (موس.) نوعی ابزار

---

موسیقی شبیه به ویولون ولی بزرگتر از آن است.  
ویولونیست [viyolon-ist] (فران. violoniste) (ص. ۱-ا.) نوازنده  
ویولون؛ ویولن زن نیز ← ویولون.



هات داگ [hāt-dāg] (انگ. hot dog) (ا.) ساندویچ سوسیس؛ سوسیسی  
که در روغن سرخ شده باشد.

هarp [hārp] (فران. harpe) (ا.) (موس.) سازی به شکل مثلث که  
دارای تارهای نامساوی است و با انگشتان هر دو دست نواخته می شود.  
هاردویر [hārd-veyr] (انگ. hardware) (امر.) (انف.) به مجموعه  
دستگاههای تشکیل دهنده سیستم کامپیوتری گفته می شود؛ سخت افزار ←  
کامپیوتر؛ انفورماتیک؛ سافت ویر.

هارمونی [hārmoni] (فران. harmonie) (ا.) هماهنگی.

هارمونیک [hārmon-ik] (فران. harmonique) (ص.) هماهنگ.

هارمونیکا [hārmonikā] (فران. harmonica) (ا.) ۱. (موس.)  
ابزارهای موسیقی که در آنها آواهای موسیقی با لرزاندن زنگهای شیشه ای

تولید می‌شود ۲. (موس.) نوعی ساز دهنی.

**هاشور** [hāšūr] (فراند. hachure) (ا.) شیوه‌ای در نقاشی و ترسیم کارهای مهندسی برای نشان دادن سایه و روشن تصاویر؛ و عبارت است از ترسیم خطوط باریک موازی و نزدیک یکدیگر: «هاشور زدن».

**هاف بک** [hāf-bak] (انگ. half back) (ا.) (ورز.) در بازی فوتبال به هر یک از دو بازیکنی گفته می‌شود که جایگاه آنها بین جایگاه بک و فوروارد است.

**هاف تایم** [hāf-tāym] (انگ. half time) (ا.) ۱. نیمه‌وقت؛ پاره‌وقت نیز ← فول‌تایم ۲. (ورز.) در بازی فوتبال و بسکتبال، به مدت زمانی که بین دو نیمه بازی وجود دارد، گفته می‌شود.

**هاکی** [hāki] (انگ. hockey) (ا.) (ورز.) ۱. بازی گروهی که روی یخ انجام می‌شود و هر یک از بازیکنان که اسکیت به پا دارند، به کمک چوبی که دارای تیغه منحنی شکل فلزی است، صفحه فلزی معینی را به سوی دروازه حریف می‌فرستند ۲. بازی گروهی که روی زمین و با پا انجام می‌شود و به جای صفحه فلزی توپ کوچک مخصوصی به طرف دروازه حریف پرتاب می‌شود.

**هال** [hāl] (فراند. hall) (ا.) ۱. تالار بزرگ ۲. سرسرای ورودی در آپارتمان.

**هالتر** [hālter] (فراند. haltère) (ا.) (ورز.) یکی از ابزارهای معروف ورزشی است که دارای یک میله است که صفحات فلزی در دو سر آن قرار می‌گیرد. ورزشکار این ابزار را از زمین بلند می‌کند.

**هالو -** [hālo-] (فراند. halo-) (پیشو.) (شیم.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «نمک».

هالوژن [hālo-žen] (فران. halogène) (ا. شیم.) به چهار عنصر  
فلوئور، کلر، بروم و ید گفته می شود.

های وی [hāy-vey] (انگ. highway) (ا. بزرگراه؛ آزادراه.

هپتا - [heptā-] (فران. hepta-) (پیشو.) پیشوندی است در واژه های  
علمی به معنی هفت.

هپنینگ [hapening] (انگ. happening) (ا. رخداد؛ واقعه.

هترو - [hetero-] (فران. hétéro-) (پیشو.) پیشوندی است که در  
واژه های علمی دلالت بر اختلاف می کند؛ دگر؛ ناجور؛ دگرگونه؛  
«هتروپود» (گشته پا)؛ «هترتروف» (دگرخوار)؛ «هترودونت»  
(ناجور دندان)؛ «هتروژن» (ناهمگن)؛ «هتروفیلی» (ناجوربرگی).

هترودین [heterodin] (فران. hétérodyne) (ا. تولیدکننده امواج که  
نقش تقویت کننده امواج دریافت شده به وسیله گیرنده رادیویی را بازی  
می کند.

هتروژن [hetero-žen] (فران. hétérogène) (ا. ص.) مخلوطی است  
که ترکیب آن در قسمتهای مختلف متفاوت است؛ ناهمگن.

هتل [hotel] (فران. hotel) (ا. ساختمانی که اتاقهای مبله و آماده  
پذیرایی از مسافری و سایر مشتریان است؛ مهمانخانه؛ «رزرو هتل»؛  
«هتل لوکس»؛ «هتل چهارستاره»؛ «صاحب هتل»؛ «هتلدار»؛  
«هتلداری» (مدیریت و اجرای امور مربوط به هتل).

هد [hed] (انگ. head) (ا. رئیس؛ سرپرست.

هدنرس [hed-ners] (انگ. head nurse) (ا. رئیس پرستاران یک  
بخش بیمارستان - نرس.

هرپیس [her-pis] (انگ. hair piece) (ا. یک دسته موی مصنوعی که به

قسمت طاس سر می‌گذارند.

**هرتز [hertz]** (فرانز.، انگ. hertz) (۱.) واحد اندازه‌گیری بسامد است. علامت اختصاری آن Hz است. هرتز برابر است با بسامد پدیده‌ای تناوبی که دوره آن یک ثانیه است در پدیده‌های ارتعاشی، آن را ارتعاش در ثانیه، و در ارتباطات غالباً آن را سیکل در ثانیه می‌گویند.

**هرمافرودیت [hermafrodit]** (فرانز. hermaphrodite) (۱.) ۱. (گیا.) در گیاه‌گلداری یا در دستگاه گل، به وجود پرچم و مادگی در یک گل اطلاق می‌شود؛ نرماده ۲. (جانو.) جانوری که دارای دستگاه تناسلی نر و دستگاه تناسلی ماده است. چنین جانوری می‌تواند یاخته جنسی نر و یاخته جنسی ماده تولید کند. در نتیجه دارای قدرت خودباروری است؛ نرماده.

**هرمافرودیسم [hermafrodisism]** (فرانز. hermaphrodisisme) (۱.) (گیا.، جانو.) نرماده بودن؛ نرمادگی؛ کیفیت وجود دستگاه تناسلی نر و دستگاه تناسلی ماده توأماً در یک جاندار.

**هروئین [hero'in]** (فرانز. héroïne) (۱.) (شیم. - پزש.) از مواد مخدر که ترکیب اتردی استیک مرفین است و اعتیاد می‌آورد؛ گرد سفید. **هروئینی [hero'in-i]** (فرانز. - فا.) (ص نسب.) مربوط به هروئین؛ معتاد به هروئین؛ گردی.

**هکتار [hektār]** (فرانز. hectare) (۱.) واحدی است برای سطح و برابر با صد آر یا ۱۰/۰۰۰ متر مربع است.

**هکتو- [hekto-]** (فرانز. hecto-) (پیشو.) پیشوندی است در واژه‌های علمی به معنی صد برابر: «هکتولتر» (صد لیتر)؛ «هکتومتر» (صد متر). **هگزا- [hegzā-]** (فرانز. hexa-) (پیشو.) پیشوندی است در واژه‌های

علمی به معنی شش؛ شش برابر.

**هلو** [helo] (انگ. hello) (ا. صوت). سلام؛ الو\*.

**هلیکوپتر** [helikopter] (فران. hélicoptère) (ا.) نوعی وسیله ترابری هوایی که در هنگام فراز و فرود می تواند به طور عمودی حرکت کند.  
**هلیوم** [heliyom] (فران. hélium) (ا.) (شیم.) عنصری است با علامت شیمیایی He، که برای پر کردن بالنها و شیشه های هوایی مورد استفاده قرار می گیرد.

**هماتو -** [hemāto-] (انگ. haemato) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی به معنی «خون» نیز ← همو.

**هماتولوژی** [hemāto-loži] (فران. hématologie) (ا.) (پزش.) علمی که با تولید، ترکیب، اعمال و بیماریهای خون سروکار دارد؛ خون شناسی.  
**هماتیت** [hemātit] (فران. hématite) (ا.) (زمیند.) از فراوانترین کانیهای آهن به شمار می رود؛ اخرای قرمز؛ شاذنه؛ حجرالدم؛ خماهن.  
**هماتین** [hemātin] (فران. hématine) (ا.) (جانو.) رنگدانه ای محتوی آهن که در نتیجه تجزیه هموگلوبین به وجود می آید.

**همبرگر** [hamberger] (انگ. hamburger) (ا.) گوشت چرخ کرده که به شکل تکه های گرد و پهن درمی آورند و در تابه سرخ می کنند: «ساندویچ همبرگر» نیز ← چیزبرگر.

**هم سیک** [hom-sik] (انگ. home-sick) (ا.) بیماری دوری از وطن؛ غم غربت نیز ← نوستالژی.

**همو -** [hemo-] (انگ. haemo-) (پیشو.) پیشوندی است دارای ریشه یونانی که در کلمات علمی به معنی «خون» می آید.

**هو -** [homo-] (فران. homo-) (پیشو.) پیشوندی است به معنی

((تشابه))؛ «هم»؛ «جور» متضاد: هترو<sup>۴</sup>.

**هموروئید** [homoro'id] (فرانس. hémorroïdes) (ا.) (پزشد.) کلفت

شدن و واریسی شدن وریدهای بخش تحتانی راست روده و حوالی مقعد؛

بواسیر.

**هموژن** [hemo-žen] (فرانس. homogène) (ص.) ۱. (شیم.) جسمی که

ترکیب آن کاملاً متحدالشکل باشد ۲. (شیم.) محلولی که در آن

مولکولهای حلال به طور یکنواخت و مشابه مقابل هم باشند و رنگ

ظاهری محلول کدر و تیره نباشد؛ محلول واقعی ۳. یکنواخت؛ مشابه؛

همگن.

**هموسکسوال** [homo-sekswāl] (فرانس. homosexuel) (ا. - ص.)

همجنس‌باز.

**هموفیلی** [hemo-fili] (فرانس. hémophilie) (پزشد.) خونروی؛

خونروش.

**هموگلوبین** [hemoglobin] (فرانس. hémoglobine) (ا.) (جانو. -

پزشد.) یکی از رنگدانه‌های تنفسی است که در خون مهره‌داران و

معدودی از بی‌مهرگان وجود دارد.

**هند** [hand] (انگ. hand) (ا.) (ورز.) [فوتبال] خطایی که از خوردن

توپ به دست بازیکن حاصل می‌شود و جریمه آن یک ضربه آزاد به نفع

تیم مقابل است.

**هندبال** [hand-bāl] (انگ. handball) (ا.) (ورز.) بازی گروهی شبیه

فوتبال، که در آن به جای پا، فقط به کمک دست، توپ به سوی دروازه

حریف زده می‌شود.

**هندل** [hendel] (انگ. handle) (ا.) (قد.) (مکاند.) ابزاری فلزی که به

وسیله چرخاندن آن اتومبیلهایی را که استارت الکتریکی ندارد روشن می‌کنند: «هندل زدن».

**هورا [hurā]** (فران. hourra) (اصت.) کلمه‌ای که با صدای بلند برای تشویق و تحسین بیان می‌شود: «هورا کشیدن».

**هورمون [hormon]** (فران. hormone) (= اورمون) (ا.) (جانو.) به مواد آلی مخصوصی گفته می‌شود که به وسیله غدد درون‌ریز ساخته می‌شوند، و پس از ورود به خون به اندامهایی که نسبت به آنها حساس هستند می‌رسند و واکنش آن اندامها را موجب می‌شوند. این مواد فعالیت‌های حیاتی را تنظیم می‌کنند و بسیاری از آنها عکس یکدیگر عمل می‌کنند (مانند آدرنالین، انسولین و تیروکسین).

**هیپر - [hiper-]** (فران. hyper-) (پیشو.) پیشوندی است در کلمات و اصطلاحات علمی، به معنی «زیاد».

**هیپرسونیک [hiper-sonik]** (فران. hypersonique) (ا.) (فیز.) صفتی که برای سرعت‌های بالاتر از پنج ماک (mach) (پنج برابر سرعت سیر صوت) به کار می‌رود.

**هیپرون [hiperon]** (فران. hypéron) (ا.) (شیم.) از ذره‌های بنیادی است.

**هیپنوتیزم [hipnotizm]** (فران. hypnotisme) (ا.) (روان.) خواب مصنوعی است که شخص خوابیده تحت تلقین هیپنوتیزکننده (هیپنوتیزور) قرار می‌گیرد. هیپنوتیزم در درمان بیماران عصبی و روانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**هیپو - [hipo-]** (فران. hypo-) (پیشو.) پیشوندی است در واژه‌های علمی به معنی «کم»؛ «پایین».

**هیپوتز** [hipo-tez] (فران. hypothèse) (ا.) فرضی که به عنوان یک توضیح و تفسیر آزمایشی به کار می‌رود و پایه تحقیقات بعدی است. معمولاً تشکیل یک فرضیه، نخستین گام در حل مسئله یا مشکل است؛ فرضیه.

**هیپوفیز** [hipofiz] (فران. hypophyse) (ا.) (جانو.) یکی از غدد درون‌ریز که در داخل جمجمه در قاعده مخ قرار گرفته است و چندین نوع هورمون به داخل خون ترشح می‌کند.

**هیپی** [hipi] (انگ. hippy) (ا. - ص.) به کسی گفته می‌شود که در مقابل ارزشهای اجتماعی و فرهنگی جامعه مصرفی عصیان می‌کند، زندگی گروهی را ترجیح می‌دهد، ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم را نفی می‌کند، از خشونت می‌پرهیزد و از صلح و صفا و آزادی و عشق طرفداری می‌کند. به گل و موسیقی عشق می‌ورزد... این جمله را شعار خود می‌سازد: «عشق بورز، جنگ نکن!»، و به نشانه تنفر از جنگ، لباسی نظامی به تن می‌کند. هیپیگری (که فرانسویها به آن hippyisme می‌گویند) روشی است برای زندگی، که به طرفداری از هیپی‌ها، از اواخر دهه ۱۹۶۰ در آمریکا آغاز شد و به جوامع دیگر راه یافت.

**هیتر** [hiter] (انگ. heater) (ا.) دستگاهی که برای گرم کردن اتاق، اتومبیل، آب و... به کار می‌رود.

**هیدرات** [hidrāt] (فران. hydrate) (شیم.) جسم مرکب آبدار: «هیدرات کربن» (hydrate de carbon).

**هیدرو -** [hidro-] (انگ. hydro-) (شیم.) (پیشو.) پیشوندی است که دلالت بر آب می‌کند.

**هیدروالکتریک** [hidro-elekt(e)rik] (فران. hydro-électrique)

(۱.) تولید برق با استفاده از نیروی هیدرولیک؛ برق آبی.

**هیدروبیولوژی** [hidrobiyoloži] (فران. hydrobiologie) (۱.) علمی است که به مطالعه زیستشناختی موجودات آبی می‌پردازد؛ آب‌زیستشناسی.

**هیدروتروپسم** [hidrot(e)ropism] (فران. hydrotropisme) (۱.) نوعی گرایش است که در آن عامل محرک، آب یا رطوبت است و جاندار به طرف آن متمایل می‌شود، آبگرایی.

**هیدرودینامیک** [hidrodināmik] (فران. hydrodynamique) (۱.) شاخه‌ای از هیدرولیک است که به مطالعه دینامیک آب می‌پردازد. **هیدرور** [hidror] (فران. hydrure) (۱.) (شیم.) به ترکیبات دوتایی برخی از عناصر با هیدروژن گفته می‌شود.

**هیدروژن** [hidrožen] (فران. hydrogène) (شیم.) عنصری است با علامت H. گازی است بیرنگ، بی‌بو و بی‌طعم و از ترکیب آن با اکسیژن آب ایجاد می‌شود.

**هیدروستاتیک** [hidrostātik] (فران. hydrostatique) (۱.) علم مطالعه شرایط تعادل مایعات و مطالعه توزیع فشارهای منتقل شده به وسیله مایعات است.

**هیدروسفر** [hidrosfer] (فران. hydrosphère) (۱.) (جغ.) بخشی از سطح زمین که به وسیله اقیانوسها و دریاها پوشانیده شده است. این بخش تقریباً ۷۰ درصد سطح زمین را تشکیل می‌دهد؛ آب‌سپهر، آبکره.

**هیدروفوب** [hidrofob] (فران. hydrophobe) (۱.) خاصیت عدم تمایل ترکیب با آب است که معمولاً به کلوئیدها اطلاق می‌شود؛ آبگریز. **هیدروفیل** [hidrofil] (فران. hydrophile) (۱.) خاصیت داشتن میل

ترکیب با آب است و معمولاً به کلوئیدها اطلاق می‌شود؛ آب دوست.  
**هیدروکربور** [hidrokarbur] (فران. hydrocarbure) (ا.) (شیم.) به ترکیبات آلی مرکب از کربن و هیدروژن اطلاق می‌شود.

**هیدروکسید** [hidroksid] (فران. hydroxyde) (ا.) (شیم.) به مشتقات آب اطلاق می‌شود که از جانشین شدن یک اتم هیدروژن آب به وسیله فلز یا عامل دیگر ایجاد می‌شود: «هیدروکسید آمونیم» (فران. hydroxyde d'ammonium)؛ «هیدروکسید پتاسیم» (فران. hydroxyde de potassium)؛ «هیدروکسید کلسیم» (فران. hydroxyde de calcium).

**هیدروکسیل** [hidroksil] (فران. hydroxyle) (ا.) (شیم.) عامل یک ارزشی OH در مولکول مواد کانی و آلی است.

**هیدروگرافی** [hidrogrāfi] (فران. hydrographie) (ا.) علمی است که به مطالعه و اندازه‌گیری آبهای سطح زمین می‌پردازد؛ آبنگاری.

**هیدرولوژی** [hidroloži] (فران. hydrologie) (ا.) شاخه‌ای از علم جغرافیای طبیعی که به خواص مکانیکی، فیزیکی و شیمیایی آبهای کره زمین و چگونگی انتشار آن می‌پردازد؛ آبشناسی.

**هیدرولیز** [hidroliz] (فران. hydrolyse) (ا.) (شیم.) تجربه شیمیایی مواد به کمک آب است؛ آبکافت.

**هیدرولیک** [hidrolik] (فران. hydraulique) (ا.) ۱. دانشی که در مورد مایعات در حال حرکت بحث می‌کند ۲. (ص.) [دستگاهی] که از نیروی هیدرولیک برای تسهیل کارهای مکانیکی استفاده می‌کند: «فرمان هیدرولیک»؛ «جک هیدرولیک».

**هیستامین** [histāmin] (فران. histamine) (ا.) (شیم. - دارو.) بازی

است که تزریق آن باعث انبساط رگهای مویی و کاهش سریع فشار خون می شود نیز ← آنتی هیستامین.

**هیستری [histeri]** (فران. hystérie) (ا.) (روان.) نوعی پریشان روانی است که معمولاً از کشمکشهای روانی و سرکوفتگی سرچشمه می گیرد و با بروز نشانه های کاملاً گوناگون مثلاً فلج، بی حسی، کولیت، تیک و غیره همراه است.

**هیستریک [hister-ik]** (فران. hystérique) (ص.) (پزش.) مبتلا به بیماری هیستری \*.

**هیستولوژی [histo-loži]** (فران. histologie) (ا.) (زیست.) شاخه ای از علم زیستشناسی که به مطالعه بافتها اختصاص دارد؛ بافت شناسی.





**یاتاقان** [yātāqān] (تر.، انگ. yatagan) (۱.) وسیله‌ای فلزی، یا لاستیکی یا چرمی، که از ساییده شدن بازوی چرخ خودرو جلوگیری می‌کند.  
**یارد** [yārd] (انگ. yard) (۱.) واحد انگلیسی طول که معادل ۰/۹۱۴۴ متر است نیز ← فوت.

**یانکی** [yānki] (انگ. yankee) (۱.) نامی که غیرآمریکاییها به افراد آمریکایی داده‌اند.

**ید** [yod] (فران. iode) (۱.) (شیم.) عنصری است با علامت اختصاری I. جسمی است متبلور که در حالت جامد به رنگ خاکستری با جلای فلزی است، و در اثر حرارت، بخار بنفش رنگی از آن متصاعد می‌شود. در پزشکی و تجزیه‌های شیمیایی و عکاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ید یکی از عناصر ضروری برای خوب کار کردن غدهٔ تیروئید در پستانداران

است: «نمک ید دار».

**یدور** [yodur] (فران. iodure) (ا.ا) (شیم.) ترکیب دوتایی ید یا نمکهای مشتق از اسید یدئیدریک است.

**یدوform** [yodoform] (فران. iodoforme) (ا.ا) (شیم.) جسمی است جامد، متبلور، به رنگ زرد لیمویی با بوی نامطبوع که به عنوان گندزدا مورد استفاده قرار می گیرد.

**یوزر** [yuzer] (انگ. user) (ا.ا) استفاده کننده.

**یون** [yon] (فران. ion) (ا.ا) (شیم.) اتم یا گروهی از اتمهای باردار است که یک یا چند الکترون از دست داده است.

**یونسکو** [yunesko] (انگ. UNESCO، مخفف عبارت United Nations Educational Scientific and Cultural Organization) (ا.ا) سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی سازمان ملل متحد است. هدف آن استقرار صلح و امنیت توسط همیاری ملتها و از طریق بالا بردن ارزشهای تربیتی، علمی و فرهنگی آنان است.

**یونیزاسیون** [yonizāsiyon] (فران. ionisation) (ا.ا) (شیم.) عمل شکستن مولکولهای الکترولیت به یونهاست؛ یونش.

**یونیسف** [yunisef] (انگ. UNICEF، مخفف عبارت United Nations International Children's Emergency Fund) (ا.ا) سازمان بین المللی وابسته به سازمان ملل متحد، که هدف آن رسیدگی به نیازهای فوری کودکان نیازمند است.

**یونیک** [yunik] (فران. unique) (ص.) بی همتا؛ یگه؛ بی نظیر؛ استثنایی؛ منحصر به فرد: «آدم یونیک»؛ «کارهایش یونیک است» (کارهایش خاص خودش است).

# بخش دوم

## فهرست واژه‌های اروپایی\* در فارسی

(برحسب الفبای لاتین)

---

\* واژه‌های روسی که به زبان فارسی راه یافته‌اند، در این فهرست به صورت آوا نوشته ضبط شده‌اند (ر. ک. فهرست نشانه‌های آوایی).



|                             |            |                        |           |
|-----------------------------|------------|------------------------|-----------|
| <b>A</b> bat-jour <i>F.</i> | آباژور     | acétate <i>F.</i>      | استات     |
| abcès <i>F.</i>             | آبسه       | acétique <i>F.</i>     | استیک     |
| aberration <i>F.</i>        | ابراسیون   | acéton <i>F.</i>       | استون     |
| abonné <i>F.</i>            | آبونه      | acétylène <i>F.</i>    | استیلن    |
| abonnement <i>F.</i>        | آبونمان    | acide <i>F.</i>        | اسید      |
| abstrait <i>F.</i>          | آبستره     | acidité <i>F.</i>      | اسیدیته   |
| acacia <i>F.</i>            | آکاسیا     | acidolyse <i>F.</i>    | اسیدولیز  |
| académicien <i>F.</i>       | آکادمیسین  | acidofil <i>F.</i>     | اسیدوفیل  |
| académie <i>F.</i>          | آکادمی     | acoustique <i>F.</i>   | آکوستیک   |
| académique <i>F.</i>        | آکادمیک    | acre <i>F.</i>         | آکر       |
| acajou <i>F.</i>            | آکاژو      | acrobate <i>F.</i>     | آکروبات   |
| accolade <i>F.</i>          | آکولاد     | acrobatie <i>F.</i>    | آکروباسی  |
| accordéon <i>F.</i>         | آکوردئون   | acrocéphalie <i>F.</i> | آکروسفالی |
| accordéoniste <i>F.</i>     | آکوردئونیس | acromégalie <i>F.</i>  | آکرومگالی |
| accumulateur <i>F.</i>      | آکومولاتور | acrylique <i>F.</i>    | آکریلیک   |
| acétamide <i>F.</i>         | استامید    | acteur <i>F.</i>       | آکتور     |
| acétaminophène <i>F.</i>    | استامینوفن | active <i>F.</i>       | اکتیو     |

|                          |             |                        |           |
|--------------------------|-------------|------------------------|-----------|
| activité <i>F.</i>       | اكتيوته     | à la mode <i>F.</i>    | آلامد     |
| actrice <i>F.</i>        | آكتريس      | albinisme <i>F.</i>    | آلبينيسم  |
| actualité <i>F.</i>      | اكتواليته   | albinos <i>F.</i>      | آلبينوس   |
| adaptation <i>F.</i>     | آداپتاسيون  | album <i>F.</i>        | آلبوم     |
| adaptor <i>Eg.</i>       | آداپتور     | albumen <i>F.</i>      | آلبومن    |
| adjudant <i>F.</i>       | آجودان      | albumine <i>F.</i>     | آلبومين   |
| adonis <i>F.</i>         | آدونيس      | alcaloïde <i>F.</i>    | آلكالوئيد |
| adrénaline <i>F.</i>     | آدرنالين    | alcool <i>F.</i>       | الكل      |
| adresse <i>F.</i>        | آدرس        | alcoolique <i>F.</i>   | الكلبك    |
| [adyāl] <i>R.</i>        | ادبال       | alcoolisme <i>F.</i>   | الكلبسم   |
| aérobic <i>F.</i>        | آئروبي      | aldéhyde <i>F.</i>     | آلدئيد    |
| aérodynamique <i>F.</i>  | آئروديناميك | aldol <i>F.</i>        | آلدول     |
| Aérolithe <i>F.</i>      | آئروليت     | alfa <i>F.</i>         | آلفا      |
| affiche <i>F.</i>        | آفيش        | alginique <i>F.</i>    | آلژينيك   |
| [āftāmāt] <i>F.</i>      | آفتامات     | algonkien <i>F.</i>    | آلگونكين  |
| agate <i>F.</i>          | آگات        | algorithme <i>F.</i>   | آلگوريتم  |
| agence <i>F.</i>         | آژانس       | alliage <i>F.</i>      | آلياژ     |
| agent <i>F.</i>          | آژان        | alizarine <i>F.</i>    | آليزارين  |
| agglutinine <i>F.</i>    | آگلوتينين   | alkali <i>F.</i>       | آلكالى    |
| agglutinogène <i>F.</i>  | آگلوتينوژن  | allergie <i>F.</i>     | آلرژى     |
| agrandissement <i>F.</i> | آگرانديسمان | allergique <i>F.</i>   | آلرژيك    |
| AIDS <i>Eg.</i>          | ايدز        | allo <i>F.</i>         | الو       |
| air <i>F.</i>            | اير         | alphabet <i>Eg.</i>    | آلفابت    |
| air condition <i>Eg.</i> | ايركانديشن  | alphabétique <i>F.</i> | آلفابتيك  |
| à la garçon <i>F.</i>    | آلاگارسون   | alternative <i>F.</i>  | آلترناتيو |

|                        |            |                              |                  |
|------------------------|------------|------------------------------|------------------|
| altitude <i>F.</i>     | آلتیتود    | anaérobic <i>F.</i>          | آناثروبی         |
| aluminium <i>F.</i>    | آلومینیم   | analyse <i>F.</i>            | آنالیز           |
| A . M . <i>Eg.</i>     | ای.ام.     | analyste <i>F.</i>           | آنالیست          |
| amateur <i>F.</i>      | آمانور     | ananas <i>F.</i>             | آناناس           |
| ambassadeur <i>F.</i>  | آمباسودور  | anarchie <i>F.</i>           | آنارشی           |
| ambulance <i>F.</i>    | آمبولانس   | anarchisme <i>F.</i>         | آنارشیم          |
| ameublement <i>F.</i>  | مبلمان     | anarchiste <i>F.</i>         | آنارشیت          |
| amibe <i>F.</i>        | آمیب       | anatomie <i>F.</i>           | آناتومی          |
| amide <i>F.</i>        | آمید       | anecdote <i>F.</i>           | آنکدوت           |
| amidol <i>F.</i>       | آمیدول     | anémie <i>F.</i>             | آنمی             |
| amidon <i>F.</i>       | آمیدون     | anesthésie <i>F.</i>         | آنستزی           |
| amine <i>F.</i>        | آمین       | anesthésiologie <i>F.</i>    | آنستزیولوژی      |
| ammoniaque <i>F.</i>   | آمونیاک    | anesthésiologiste <i>F.</i>  | آنستزیولوژیست    |
| ammonium <i>F.</i>     | آمونیم     |                              |                  |
| ampère <i>F.</i>       | آمپر       | angine <i>F.</i>             | آنژین            |
| ampèremètre <i>F.</i>  | آمپر متر   | angine de poitrine <i>F.</i> | آنژین دوپواترین  |
| amphithéâtre <i>F.</i> | آمفی تئاتر |                              |                  |
| amplifier <i>Eg.</i>   | آمپلی فایر | angiocardiographie <i>F.</i> | آنژیوکاردیوگرافی |
| amplitude <i>F.</i>    | آمپلیتود   |                              |                  |
| ampule <i>F.</i>       | آمپول      | angiocardiogramme <i>F.</i>  | آنژیوکاردیوگرام  |
| amylase <i>F.</i>      | آمیلاز     |                              |                  |
| amylopectine <i>F.</i> | آمیلوپکتین | angiogramme <i>F.</i>        | آنژیوگرام        |
| amyloplaste <i>F.</i>  | آمیلوپلاست | angiographie <i>F.</i>       | آنژیوگرافی       |
| amylose <i>F.</i>      | آمیروز     | angiome <i>F.</i>            | آنژیوم           |
| anabolisme <i>F.</i>   | آنابولیسم  | angiosperme <i>F.</i>        | آنژیوسپرم        |

|                           |               |                                    |              |
|---------------------------|---------------|------------------------------------|--------------|
| anglo-saxon <i>F.</i>     | آنگلوساکسون   | antitoxine <i>F.</i>               | آنتی توکسین  |
| angström <i>F.</i>        | آنگستروم      | antonyme <i>F.</i>                 | آنتونیم      |
| anhydre <i>F.</i>         | انیدر         | aorte <i>F.</i>                    | آئورت        |
| anhydride <i>F.</i>       | انیدرید       | août <i>F.</i>                     | اوت          |
| anhydrite <i>F.</i>       | انیدریت       | [āpārāt] <i>R.</i>                 | آپارات       |
| animation <i>Eg.</i>      | انیمیشن       | apartheid <i>Eg.</i>               | آپارتاید     |
| anion <i>F.</i>           | آنیون         | apéritif <i>F.</i>                 | اپریتیف      |
| annexe <i>F.</i>          | آنکس          | aphasie <i>F.</i>                  | آفازیا       |
| anode <i>F.</i>           | آند           | appartement <i>F.</i>              | آپارتمان     |
| anophèle <i>F.</i>        | آنوفل         | appendice [vermiculaire] <i>F.</i> |              |
| anormal <i>F.</i>         | آنرمال        |                                    | آپاندیس      |
| antenne <i>F.</i>         | آنتن          | appendicite <i>F.</i>              | آپاندیسیت    |
| anthérozoïde <i>F.</i>    | آنتروزوئید    | applicateur <i>F.</i>              | اپلیکاتور    |
| anthracite <i>F.</i>      | آنتراسیت      | application <i>Eg.</i>             | اپلیکیشن     |
| anthropoïde <i>F.</i>     | آنتروپوئید    | application <i>F.</i>              | اپلیکاسیون   |
| anthropologie <i>F.</i>   | آنتروپولوژی   | application form <i>Eg.</i>        |              |
| anti- <i>F. &amp; Eg.</i> | آنتی          |                                    | اپلیکیشن فرم |
| antibiotique <i>F.</i>    | آنتی بیوتیک   | applied <i>Eg.</i>                 | اپلاید       |
| anticorps <i>F.</i>       | آنتی کر       | apply <i>Eg.</i>                   | اپلای        |
| antique <i>F.</i>         | آنتیک         | april <i>Eg.</i>                   | اپریل        |
| antiseptique <i>F.</i>    | آنتی سپتیک    | appreciate <i>Eg.</i>              | اپرشییت      |
| antigel <i>F.</i>         | آنتی ژل       | aquarium <i>F.</i>                 | آکواریوم     |
| antigène <i>F.</i>        | آنتی ژن       | arabesque <i>F.</i>                | عربسک        |
| antihistamine <i>F.</i>   | آنتی هیستامین | archaïque <i>F.</i>                | آرکائیک      |
| antimoine <i>F.</i>       | آنتیموان      | archaïsme <i>F.</i>                | آرکائیسیم    |

|                            |              |                         |             |
|----------------------------|--------------|-------------------------|-------------|
| archéologie <i>F.</i>      | آرکئولوژی    | artiste <i>F.</i>       | آرتیست      |
| archéoptéryx <i>F.</i>     | آرکئوپتریکس  | as <i>F.</i>            | آس          |
| archet <i>F.</i>           | آرشه         | ascaris <i>F.</i>       | آسکاریس     |
| architecte <i>F.</i>       | آرشیئتک      | ascenseur <i>F.</i>     | آسانسور     |
| archives <i>F.</i>         | آرشیو        | ascomycète <i>F.</i>    | آسکومیسټ    |
| [årdel] <i>R.</i>          | آردل         | ascorbique <i>F.</i>    | آسکوریک     |
| ardoise <i>F.</i>          | آردواز       | asphalte <i>F.</i>      | آسفالت      |
| are <i>F.</i>              | آر           | asphalté <i>F.</i>      | آسفالته     |
| argent <i>F.</i>           | آرژان        | aspiration <i>F.</i>    | آسپیراسیون  |
| argon <i>F.</i>            | آرگون        | aspirine <i>F.</i>      | آسپیرین     |
| argot <i>F.</i>            | آرگو         | asque <i>F.</i>         | آسک         |
| argument <i>F.</i>         | آرگومان      | assistant <i>F.</i>     | آسیستان     |
| aribo flavinose <i>Eg.</i> | آریوفلاوینوز | asterisk <i>Eg.</i>     | استریسک     |
| aristocrate <i>F.</i>      | آریستوکرات   | asthme <i>F.</i>        | آسم         |
| aristocratie <i>F.</i>     | آریستوکراسی  | astigmat F.             | آستیگمات    |
| armature <i>Eg.</i>        | آرمیچر       | astigmatisme <i>F.</i>  | آستیگماتیسم |
| armature <i>F.</i>         | آرماتور      | astrolable <i>F.</i>    | اسطرلاب     |
| arme <i>F.</i>             | آرم          | astrologie <i>F.</i>    | آسترولوژی   |
| arsenic <i>F.</i>          | آرسنیک       | astronomie <i>F.</i>    | آسترونومی   |
| arsine <i>F.</i>           | آرسین        | astrophysique <i>F.</i> | آستروفیزیک  |
| art <i>Eg.</i>             | آرت          | atavisme <i>F.</i>      | آتاویسم     |
| artésien <i>F.</i>         | آرتزین       | - ate <i>F.</i>         | - آت        |
| arthrose <i>F.</i>         | آرتروز       | atelier <i>F.</i>       | آتلیه       |
| artichaut <i>F.</i>        | آرتیشو       | athéisme <i>F.</i>      | آتنیسم      |
| article <i>F.</i>          | آرتیکل       | atlantique <i>F.</i>    | آتلانتیک    |

|                           |               |                                |             |
|---------------------------|---------------|--------------------------------|-------------|
| atlas <i>F. &amp; Eg.</i> | اطلس          | automorphe <i>F.</i>           | اتومورف     |
| atmosphère <i>F.</i>      | آتمسفر        | automorphie <i>F.</i>          | اتومورفی    |
| atome <i>F.</i>           | اتم           | autopsie <i>F.</i>             | اتوپسی      |
| atomique <i>F.</i>        | اتمیک         | autotomie <i>F.</i>            | اتوتومی     |
| atout <i>F.</i>           | آتو           | auxine <i>F.</i>               | اکسین       |
| atrophie <i>F.</i>        | آتروفی        | avance <i>F.</i>               | آوانس       |
| atropine <i>F.</i>        | آتروپین       | avant-garde <i>F.</i>          | آوانگارد    |
| attelle <i>F.</i>         | آتل           | avocado <i>Eg.</i>             | آوکادو      |
| attitude <i>Eg.</i>       | ایتیود        | avril <i>F.</i>                | آوریل       |
| audio-visual <i>Eg.</i>   | اودیو. ویزول  | axone <i>F.</i>                | آکسون       |
| audio-visuel <i>F.</i>    | اودیو. ویزول  | azalé <i>F.</i>                | آزالیا      |
| august <i>Eg.</i>         | اگوست         | azimut <i>F.</i>               | ازیموت      |
| auto - <i>F.</i>          | اتو -         | azote <i>F.</i>                | ازت         |
| autobahn <i>G.</i>        | اتوبان        |                                |             |
| autobiographie <i>F.</i>  | اتوبیوگرافی   | <b>B</b> aby sitter <i>Eg.</i> | بیبی ستر    |
| autobus <i>F.</i>         | اتوبوس        | baby sitting <i>Eg.</i>        | بیبی سیتینگ |
| autocar <i>Eg.</i>        | اتوکار        | bac <i>F.</i>                  | باک         |
| autocratie <i>F.</i>      | اتوکراسی      | bacille <i>F.</i>              | باسیل       |
| autofécondation <i>F.</i> | اتوفکونداسیون | back <i>Eg.</i>                | بک          |
| autogamie <i>F.</i>       | اتوگامی       | background <i>Eg.</i>          | بک گراوند   |
| autolyse <i>F.</i>        | آتولیز        | bacon <i>Eg.</i>               | بیکن        |
| automation <i>F.</i>      | اتوماسیون     | bactérie <i>F.</i>             | باکتری      |
| automatique <i>F.</i>     | اتوماتیک      | bactériologie <i>F.</i>        | باکتریولوژی |
| automatiquement <i>F.</i> | اتوماتیک مان  | bactériophage <i>F.</i>        | باکتریوفاژ  |
| automobile <i>F.</i>      | اتومبیل       |                                |             |

|                            |            |                        |          |
|----------------------------|------------|------------------------|----------|
| badminton <i>Eg.</i>       | بدمیتون    | barbarie <i>F.</i>     | بربر     |
| baguette <i>F.</i>         | باگت       | barbarie <i>F.</i>     | بربریت   |
| Bain-Marie <i>F.</i>       | بن ماری    | bar-be-cue <i>Eg.</i>  | باربکیو  |
| baking powder <i>Eg.</i>   | یکینگ پادر | [bārkās] <i>R.</i>     | بارکاس   |
| bal <i>F.</i>              | بال        | barographe <i>F.</i>   | باروگراف |
| [bālālāykā] <i>R.</i>      | بالالایکا  | baromètre <i>F.</i>    | بارومتر  |
| balance <i>F.</i>          | بالانس     | baron <i>F.</i>        | بارون    |
| balcon <i>F.</i>           | بالکن      | barre fixe <i>F.</i>   | بارفیکس  |
| baleine <i>F.</i>          | بالن       | barye <i>F.</i>        | باری     |
| balistique <i>F.</i>       | بالستیک    | baryte <i>F.</i>       | باریت    |
| ball <i>Eg.</i>            | بال        | baryum <i>F.</i>       | باریم    |
| ball-bearing <i>Eg.</i>    | بلبرینگ    | basalte <i>F.</i>      | بازالت   |
| ballerine <i>F.</i>        | بالرین     | bascule <i>F.</i>      | باسکول   |
| ballet <i>F. &amp; Eg.</i> | باله       | base <i>F.</i>         | باز      |
| ballon <i>F.</i>           | بالون      | base <i>Eg.</i>        | بیس      |
| bal-masqué <i>F.</i>       | بال ماسکه  | base ball <i>Eg.</i>   | بیس بال  |
| bambou <i>F.</i>           | بامبو      | basic <i>Eg.</i>       | بسیک     |
| bandage <i>F.</i>          | بنداز      | basket-ball <i>Eg.</i> | بسکتبال  |
| band <i>Eg.</i>            | باند       | basophile <i>F.</i>    | بازوفیل  |
| bande <i>F.</i>            | باند       | basse <i>F.</i>        | باس      |
| bandrole <i>F.</i>         | باندروول   | bassin <i>F.</i>       | باسن     |
| banque <i>F.</i>           | بانک       | bâton <i>F.</i>        | باتون    |
| baobab <i>F.</i>           | باوبابو    | batterie <i>F.</i>     | باتری    |
| bar <i>F.</i>              | بار        | B. C. G. <i>F.</i>     | ب. ث. ژ. |
| [bārābān] <i>R.</i>        | بالابان    | béchamel <i>F.</i>     | بشامل    |

|                            |                |                           |          |
|----------------------------|----------------|---------------------------|----------|
| beef stroganoff <i>Eg.</i> | بیف استروگانوف | bilan <i>F.</i>           | بیلان    |
|                            |                | billet <i>F.</i>          | بلیت     |
| beef steak <i>Eg.</i>      | بیفتک          | billiards <i>Eg.</i>      | بیلیارد  |
| bégonia <i>F.</i>          | بگونیا         | billion <i>Eg.</i>        | بیلیون   |
| beige <i>F.</i>            | بژ             | binary <i>Eg.</i>         | باینری   |
| beignet <i>F.</i>          | بنیه           | bio - <i>F.</i>           | بیو -    |
| benzène <i>F.</i>          | بنزن           | biochimie <i>F.</i>       | بیوشیمی  |
| benzine <i>F.</i>          | بنزین          | biographie <i>F.</i>      | بیوگرافی |
| benzol <i>F.</i>           | بنزول          | biologie <i>F.</i>        | بیولوژی  |
| béret <i>F.</i>            | بره            | biométrie <i>F.</i>       | بیومتری  |
| [berezent] <i>R.</i>       | برزنت          | biophysique <i>F.</i>     | بیوفیزیک |
| béribéri <i>F.</i>         | بریبری         | biopsie <i>F.</i>         | بیوپسی   |
| bêta <i>F.</i>             | بتا            | biosphère <i>F.</i>       | بیوسفر   |
| bête <i>F.</i>             | بت             | biscuit <i>F.</i>         | بیسکویت  |
| béton <i>F.</i>            | بتن            | bistrot <i>F.</i>         | بیسترو   |
| béton armé <i>F.</i>       | بتن آرمه       | bit <i>Eg.</i>            | بیت      |
| bétonnière <i>F.</i>       | بتونیر         | blazer <i>Eg.</i>         | بلیزر    |
| bi- <i>F.</i>              | بی -           | bleach <i>Eg.</i>         | بلیچ     |
| BIC <i>Eg.</i>             | بیک            | bloc <i>F.</i>            | بلوک     |
| bicarbonate <i>F.</i>      | بی کربنات      | block <i>Eg.</i>          | بلوک     |
| bicycle <i>Eg.</i>         | بای سیکل       | blonde <i>F.</i>          | بلوند    |
| bidet <i>F.</i>            | بیده           | blouse <i>F.</i>          | بلوز     |
| bifeck <i>F.</i>           | بیفتک          | bluff <i>F. &amp; Eg.</i> | بلوف     |
| bigoudi <i>F.</i>          | بیگودی         | boa <i>F.</i>             | بو آ     |
| bikini <i>F. &amp; Eg.</i> | بیکینی         | board <i>Eg.</i>          | بورد     |

|                        |           |                          |          |
|------------------------|-----------|--------------------------|----------|
| bobine <i>F.</i>       | بوبين     | boxe <i>F.</i>           | بوکس     |
| body guard <i>Eg.</i>  | بادی گارد | boxeur <i>F.</i>         | بوکسور   |
| bolchevique <i>F.</i>  | بلشویک    | boycott <i>Eg.</i>       | بایکوت   |
| bolchevisme <i>F.</i>  | بلشویسم   | boy friend <i>Eg.</i>    | بوی فرند |
| bolcheviste <i>F.</i>  | بلشویست   | brancard <i>F.</i>       | برانکار  |
| bombardement <i>F.</i> | بمباردمان | brandy <i>Eg.</i>        | براندی   |
| bombe <i>F.</i>        | بمب       | bravo <i>F.</i>          | براوو    |
| bon <i>F.</i>          | بن        | break dancing <i>Eg.</i> | برک دانس |
| boranchie <i>F.</i>    | برانشی    | bridge <i>Eg.</i>        | بریج     |
| borax <i>F.</i>        | بوراکس    | brigade <i>F.</i>        | بریگاد   |
| bordeaux <i>F.</i>     | بردو      | brillant <i>F.</i>       | برلیان   |
| borique <i>F.</i>      | بوریک     | brillantine <i>F.</i>    | بریانتین |
| [borš] <i>R.</i>       | بورش      | brochure <i>F.</i>       | بروشور   |
| [boške] <i>R.</i>      | بشکه      | broderie <i>F.</i>       | برودری   |
| botanique <i>F.</i>    | بوتانیک   | brome <i>F.</i>          | برم      |
| bottine <i>F.</i>      | پوتین     | bromure <i>F.</i>        | برمور    |
| bottle <i>Eg.</i>      | بطری      | bronche <i>F.</i>        | برونش    |
| bouillon <i>F.</i>     | بویلون    | bronchite <i>F.</i>      | برونشیت  |
| boulevard <i>F.</i>    | بولوار    | bronze <i>F.</i>         | برونز    |
| bourgeois <i>F.</i>    | بورژوا    | brosse <i>F.</i>         | برس      |
| bourgeoisie <i>F.</i>  | بورژوازی  | B. S. <i>Eg.</i>         | بی. اس.  |
| bourse <i>F.</i>       | بورس      | budget <i>F.</i>         | بودجه    |
| boutique <i>F.</i>     | بوتیک     | buffet <i>F.</i>         | بوفه     |
| bowling <i>Eg.</i>     | بولینگ    | bulldozer <i>Eg.</i>     | بولدوزر  |
| box <i>Eg.</i>         | باکس      | bureaucrate <i>F.</i>    | بوراکرات |

|                           |              |                       |            |
|---------------------------|--------------|-----------------------|------------|
| bureaucratie <i>F.</i>    | بوروکراسی    | calamine <i>F.</i>    | کالامین    |
| bureaucratique <i>F.</i>  | بوروکراتیک   | calcium <i>F.</i>     | کلسیم      |
| burette <i>F.</i>         | بورت         | calibre <i>F.</i>     | کالیبر     |
| burger <i>Eg.</i>         | برگر         | calorie <i>F.</i>     | کالری      |
| business <i>Eg.</i>       | بیزنس        | calque <i>F.</i>      | کالک؛ کلک  |
| butane <i>F.</i>          | بوتان        | cambrien <i>F.</i>    | کامبرین    |
| by-pass <i>Eg.</i>        | بای‌پس       | camélia <i>F.</i>     | کاملیا     |
| byte <i>Eg.</i>           | بایت         | camion <i>F.</i>      | کامیون     |
|                           |              | camionette <i>F.</i>  | کامیونت    |
|                           |              | camp <i>Eg.</i>       | کمپ        |
| <b>C</b> abaret <i>F.</i> | کاباره       | camphure <i>F.</i>    | کافور      |
| cabine <i>F.</i>          | کابین        | camping <i>F.</i>     | کمپینگ     |
| cabinet <i>Eg.</i>        | کابینت       | canal <i>F.</i>       | کانال      |
| cabinet <i>F.</i>         | کابینه       | canalisé <i>F.</i>    | کانالیزه   |
| câble <i>F.</i>           | کابل         | canapé <i>F.</i>      | کاناپه     |
| cacao <i>F.</i>           | کاکائو       | canapé-lit <i>F.</i>  | کاناپه‌لی  |
| cactus <i>F.</i>          | کاکتوس       | canarie <i>F.</i>     | قناری      |
| cadeau <i>F.</i>          | کادو         | canary <i>Eg.</i>     | قناری      |
| cadre <i>F.</i>           | کادر         | cancel <i>Eg.</i>     | کنسل       |
| café <i>F.</i>            | کافه         | candidat <i>F.</i>    | کاندیدا    |
| café glacé <i>F.</i>      | کافه گلاسه   | candidature <i>F.</i> | کاندیداتور |
| caféine <i>F.</i>         | کافئین       | canevas <i>F.</i>     | کانوا      |
| café restaurant <i>F.</i> | کافه رستوران | canteen <i>Eg.</i>    | کانتین     |
| cafeteria <i>F.</i>       | کافه‌تريا    | cantine <i>F.</i>     | کانتین     |
| cake <i>Eg.</i>           | کیک          | caoutchouc <i>F.</i>  | کائوچو     |

|                           |              |                            |             |
|---------------------------|--------------|----------------------------|-------------|
| cape <i>F.</i>            | کاپ          | caricature <i>F.</i>       | کاریکاتور   |
| capitaine <i>F.</i>       | کاپتان       | caricaturiste <i>F.</i>    | کاریکاتورست |
| capitalisme <i>F.</i>     | کاپیتالیسم   | carnaval <i>F.</i>         | کارناوال    |
| capitaliste <i>F.</i>     | کاپیتالیست   | caro <i>F.</i>             | کارو        |
| capitulation <i>F.</i>    | کاپیتولاسیون | cartable <i>F.</i>         | کارتابل     |
| capot <i>F.</i>           | کاپوت        | carte <i>F.</i>            | کارت        |
| capote anglaise <i>F.</i> | کاپوت        | carte de séjour <i>F.</i>  | کارت سژور   |
| capsule <i>F.</i>         | کپسول        | cartel <i>F. &amp; Eg.</i> | کارتل       |
| caramel <i>F.</i>         | کارامل       | cartographie <i>F.</i>     | کارتوگرافی  |
| carbohydrate <i>Eg.</i>   | کربوهیدرات   | carte postale <i>F.</i>    | کارت پستال  |
| carbon <i>Eg.</i>         | کربن         | carton <i>F.</i>           | کارتن       |
| carbonate <i>F.</i>       | کربنات       | cartone <i>It.</i>         | کارتون      |
| carbone <i>F.</i>         | کاربن؛ کربن  | cartoon <i>Eg.</i>         | کارتون      |
| carbonifère <i>F.</i>     | کربنیفر      | cartridge <i>Eg.</i>       | کارتریج     |
| carbonique <i>F.</i>      | کربنیک       | carwash <i>Eg.</i>         | کارواش      |
| carboxyle <i>F.</i>       | کربوکسیل     | casier <i>F.</i>           | کازیه       |
| carboxylique <i>F.</i>    | کربوکسیلیک   | casino <i>F.</i>           | کازینو      |
| carburateur <i>F.</i>     | کاربوراتور   | casquette <i>F.</i>        | کاسکت       |
| carbure <i>F.</i>         | کربور        | cassette <i>F.</i>         | کاست        |
| cardinal <i>F.</i>        | کاردینال     | catabolisme <i>F.</i>      | کاتابولسم   |
| cardiogramme <i>F.</i>    | کاردیوگرام   | catalogue <i>F.</i>        | کاتالوگ     |
| cardiologie <i>F.</i>     | کاردیولوژی   | catalyse <i>F.</i>         | کاتالیز     |
| cardiographie <i>F.</i>   | کاردیوگراف   | catalyseur <i>F.</i>       | کاتالیزور   |
| cardiographie <i>F.</i>   | کاردیوگرافی  | catch <i>Eg.</i>           | کچ          |
| care <i>Eg.</i>           | کی ر         | catégorie <i>F.</i>        | کاتگوری     |

|                        |           |                          |             |
|------------------------|-----------|--------------------------|-------------|
| cathode <i>F.</i>      | کاتد      | challet <i>F.</i>        | شاله        |
| catholique <i>F.</i>   | کاتولیک   | champagne <i>F.</i>      | شامپاین     |
| cavalier <i>F.</i>     | کاوالیه   | champion <i>F.</i>       | شامپیون     |
| CC <i>Eg.</i>          | سی سی     | chance <i>F.</i>         | شانس        |
| CCU <i>Eg.</i>         | سی سی یو  | chancre <i>F.</i>        | شانکر       |
| celluloïd <i>F.</i>    | سلولوئید  | chantage <i>F.</i>       | شاتاژ       |
| cellophane <i>F.</i>   | سلوفان    | chapeau <i>F.</i>        | شاپو        |
| cellule <i>F.</i>      | سلول      | charge <i>F.</i>         | شارژ        |
| cellulose <i>F.</i>    | سلولز     | charlatan <i>F.</i>      | شارلاتان    |
| cement <i>Eg.</i>      | سمنت      | charlatanisme <i>F.</i>  | شارلاتانیسم |
| censure <i>F.</i>      | سانسور    | charme <i>F.</i>         | شارم        |
| cent <i>Eg.</i>        | سنت       | chart <i>Eg.</i>         | چارت        |
| centi- <i>F.</i>       | سانتی -   | châssis <i>F.</i>        | شاسی        |
| centigrade <i>F.</i>   | سانتیگراد | château <i>F.</i>        | شاتو        |
| centigramme <i>F.</i>  | سانتی گرم | chateaubriand <i>F.</i>  | شاتوبریان   |
| centime <i>F.</i>      | سانتیم    | chauffage <i>F.</i>      | شوفاژ       |
| centimètre <i>F.</i>   | سانتیمتر  | chauffeur <i>F.</i>      | شوفر        |
| centr - <i>F.</i>      | سانتر -   | chaussée <i>F.</i>       | شوسه        |
| central <i>F.</i>      | سانترال   | cheap <i>Eg.</i>         | چیپ         |
| centre <i>Eg.</i>      | سنتر      | check up <i>Eg.</i>      | چکاپ        |
| céphal - (o) <i>F.</i> | سفال -    | cheddar <i>Eg.</i>       | چدار        |
| céramique <i>F.</i>    | سرامیک    | cheese <i>Eg.</i>        | چیز         |
| césar <i>F.</i>        | سزار      | cheese burger <i>Eg.</i> | چیزبرگر     |
| césarienne <i>F.</i>   | سزارین    | cheminée <i>F.</i>       | شومینه      |
| cha-cha-cha <i>F.</i>  | چاچا      | chemise <i>F.</i>        | شمیز        |

|                           |            |                             |              |
|---------------------------|------------|-----------------------------|--------------|
| chèque <i>F.</i>          | چک         | choquer <i>F.</i>           | شوکه         |
| chevreau <i>F.</i>        | شورو       | christmas <i>Eg.</i>        | کریسمس       |
| chevalier <i>F.</i>       | شوالیه     | chrome <i>F.</i>            | کروم         |
| chignon <i>F.</i>         | شینون      | chromosome <i>F.</i>        | کروموزم      |
| chicken <i>Eg.</i>        | چیکن       | chronologie <i>F.</i>       | کرونولوژی    |
| chili <i>Eg.</i>          | چیلی       | chronomètre <i>F.</i>       | کرونومتر     |
| chiller <i>Eg.</i>        | چیلر       | chyme <i>F.</i>             | کیموس        |
| chimie <i>F.</i>          | شیمی       | C. I. A. <i>Eg.</i>         | سیا          |
| chimie physique <i>F.</i> | شیمی فیزیک | chic <i>F.</i>              | شیک          |
| chimiste <i>F.</i>        | شیمیست     | cigare <i>F.</i>            | سیگار        |
| chimpanzé <i>F.</i>       | شمپانزه    | cigarette <i>F.</i>         | سیگارت       |
| chinchilla <i>Eg.</i>     | چین چلا    | ciment <i>F.</i>            | سیمان        |
| chinese <i>Eg.</i>        | چاینیز     | cinéma <i>F.</i>            | سینما        |
| chitine <i>F.</i>         | کیتین      | cinémascope <i>F.</i>       | سینماسکوپ    |
| chips <i>Eg.</i>          | چیپس       | cinéma theque <i>F.</i>     | سینماتک      |
| chlore <i>F.</i>          | کلر        | cinématique <i>F.</i>       | سینماتیک     |
| chlorhydrique <i>F.</i>   | کلریدریک   | cinématographique <i>F.</i> | سینماتوگرافی |
| chloroforme <i>F.</i>     | کلروفورم   | cinérama <i>F.</i>          | سینه راما    |
| chlorophylle <i>F.</i>    | کلروفیل    | cinétique <i>F.</i>         | سیتیک        |
| chlorure <i>F.</i>        | کلرور      | cirque <i>F.</i>            | سیرک         |
| choc <i>F.</i>            | شوک        | citizen <i>Eg.</i>          | سیتیزن       |
| chocolat <i>F.</i>        | شکلات      | citrique <i>F.</i>          | سیتریک       |
| choeur <i>F.</i>          | کر         | civil <i>F.</i>             | سیویل        |
| cholestérol <i>F.</i>     | کلسترول    | civilisation <i>F.</i>      | سیویلیزاسیون |
| chopsticks <i>Eg.</i>     | چاپ استیک  | civilisé <i>F.</i>          | سیویلیزه     |

|                            |              |                            |
|----------------------------|--------------|----------------------------|
| classe <i>F.</i>           | کلاس         | کوکتل مولوتف               |
| classé <i>F.</i>           | کلاسه        | کد                         |
| classeur <i>F.</i>         | کلاسور       | کودئین                     |
| classicisme <i>F.</i>      | کلاسیسیم     | کافی میت                   |
| classique <i>F.</i>        | کلاسیک       | کافی شاپ                   |
| cliché <i>F.</i>           | کلیشه        | کنیاک                      |
| climat <i>F.</i>           | کلیما        | کک                         |
| climatologie <i>F.</i>     | کلیما تولوجی | کولا                       |
| climax <i>Eg.</i>          | کلاکسیکس     | کلیت                       |
| clinical <i>Eg.</i>        | کلینیکال     | کولاژ                      |
| clinique <i>F.</i>         | کلینیک       | کلاپس                      |
| clip <i>Eg.</i>            | کلیپس        | کالکت                      |
| clitoris <i>F.</i>         | کلیتورس      | کلکسیون                    |
| close-up <i>Eg.</i>        | کلوز آپ      | کلکسیونر                   |
| club <i>Eg.</i>            | کلاب         | کالج                       |
| club <i>F.</i>             | کلوب         | کلژ                        |
| clutch <i>Eg.</i>          | کلاچ         | کلیه                       |
| coat <i>Eg.</i>            | کت           | کلوئید                     |
| cobalamine <i>F.</i>       | کوبالامین    | کلنل                       |
| cobalt <i>F.</i>           | کبالت        | کلنی                       |
| COBOL <i>Eg.</i>           | کوبول        | کما                        |
| cobra <i>F.</i>            | کبرا         | کمدی                       |
| cocaïne <i>F.</i>          | کوکائین      | کمدین                      |
| cocktail <i>F.</i>         | کوکتل        | comédie musicale <i>F.</i> |
| cocktail Molotov <i>F.</i> |              | کمدی موزیکال               |

|                           |             |                         |            |
|---------------------------|-------------|-------------------------|------------|
| comique <i>F.</i>         | کمیگ        | comte <i>F.</i>         | کنت        |
| comite <i>F.</i>          | کمیته       | comtesse <i>F.</i>      | کتس        |
| comma <i>F.</i>           | کاما        | concentré <i>F.</i>     | کنسانتره   |
| command car <i>Eg.</i>    | کامانکار    | concert <i>F.</i>       | کنسرت      |
| commando <i>F.</i>        | کماندو      | concerto <i>F.</i>      | کنسرتو     |
| commissaire <i>F.</i>     | کمیسر       | conglomérat <i>F.</i>   | کنگلو مرا  |
| commission <i>F.</i>      | کمیسیون     | conservative <i>Eg.</i> | کنسرواتیو  |
| commune <i>F.</i>         | کمون        | concours <i>F.</i>      | کنکور      |
| communication <i>Eg.</i>  | کامیونیکیشن | concret <i>F.</i>       | کونکرت     |
| communiste <i>F.</i>      | کمونیست     | concrete <i>Eg.</i>     | کانکریٹ    |
| commissionnaire <i>F.</i> | کمیسیونر    | condom <i>Eg.</i>       | کاندوم     |
| commode <i>F.</i>         | کمد         | confédération <i>F.</i> | کنفدراسیون |
| communisme <i>F.</i>      | کمونیسم     | conférence <i>F.</i>    | کنفرانس    |
| compagnie <i>F.</i>       | کمپانی      | conflict <i>Eg.</i>     | کانفلیکت   |
| company <i>Eg.</i>        | کمپانی      | congrès <i>F.</i>       | کنگره      |
| compile <i>Eg.</i>        | کمپایل      | connexe <i>F.</i>       | کانکس      |
| complète <i>F.</i>        | کمپلت       | conseil <i>F.</i>       | کنسی       |
| compliment <i>F.</i>      | کمپلیمان    | conservateur <i>F.</i>  | کنسرواتور  |
| composition <i>F.</i>     | کمپوزیسیون  | conservatisme <i>F.</i> | کنسرواتیسم |
| compote <i>F.</i>         | کمپوت       | conservatoire <i>F.</i> | کنسرواتوار |
| compress <i>F.</i>        | کمپرس       | conserve <i>F.</i>      | کنسرو      |
| compresseur <i>F.</i>     | کمپرسور     | console <i>F.</i>       | کنسول      |
| compte-tour <i>F.</i>     | کتور        | consommé <i>F.</i>      | کنسومه     |
| compteur <i>F.</i>        | کتور        | consonne <i>F.</i>      | کنسون      |
| computer <i>Eg.</i>       | کامپیوتر    | consortium <i>F.</i>    | کنرسیوم    |

|                            |                 |                           |             |
|----------------------------|-----------------|---------------------------|-------------|
| consul <i>F.</i>           | کنسول           | cotelette <i>F.</i>       | کتلت        |
| consultation <i>F.</i>     | کنسولتاسیون     | coup d'état <i>F.</i>     | کودتا       |
| contact <i>Eg.</i>         | کتاکت           | coupe <i>F.</i>           | کوپ         |
| contact lens <i>Eg.</i>    | کتاکت لنز       | couple <i>F.</i>          | کوپل        |
| container <i>Eg.</i>       | کانتینر         | coupon <i>F.</i>          | کوپن        |
| continental <i>F.</i>      | کتینانتال       | courant <i>F.</i>         | کوران       |
| contrat <i>F.</i>          | کترات           | course <i>F.</i>          | کورس        |
| contraste <i>F.</i>        | کتراست          | courtage <i>F.</i>        | کورتاژ      |
| contrebasse <i>F.</i>      | کترباس          | coussin <i>F.</i>         | کوسن        |
| contrôle <i>F.</i>         | کترل            | cover <i>Eg.</i>          | کاور        |
| convention <i>F.</i>       | کنوانسیون       | cowboy <i>Eg.</i>         | کابوی       |
| cooler <i>Eg.</i>          | کولر            | cracker <i>Eg.</i>        | کراکر       |
| copie <i>F.</i>            | کپی             | crampe <i>F.</i>          | کرامپ       |
| coral <i>Eg.</i>           | کورال           | cravate <i>F.</i>         | کراوات      |
| corner <i>Eg.</i>          | کورنر           | credit <i>Eg.</i>         | کردیت       |
| cornice <i>Eg.</i>         | قرنیز           | crème <i>F.</i>           | کرم         |
| corridor <i>F.</i>         | کریدور          | crème caramel <i>F.</i>   | کرم کارامل  |
| corset <i>F.</i>           | کرست            | crème renversée <i>F.</i> | کرم رانورسه |
| cosinus <i>F.</i>          | کسینوس          | créole <i>F.</i>          | کرئول       |
| cosmétique <i>F.</i>       | ماتیک           | crêpe <i>F.</i>           | کرپ         |
| cosmique <i>F.</i>         | کوزمیک          | crêpe de chine <i>F.</i>  | کرپ دوشین   |
| cosmologie <i>F.</i>       | کوزمولوژی       | crêpe georgette <i>F.</i> | کرپ ژرژت    |
| cosmopolitanisme <i>F.</i> | کوزموپولیتانیسم | crétacée <i>F.</i>        | کرتاسه      |
|                            |                 | cricket <i>Eg.</i>        | کریکت       |
| cotangente <i>F.</i>       | کوتانژانت       | cristal <i>F.</i>         | کریستال     |

|                        |            |                      |            |
|------------------------|------------|----------------------|------------|
| crochet <i>F.</i>      | کروش       | [červons] <i>R.</i>  | چرونس      |
| crocodile <i>F.</i>    | کروکودیل   | [čamadān] <i>R.</i>  | چمدان      |
| croquet <i>F.</i>      | کروکه      | [čatval] <i>R.</i>   | چتول       |
| croquis <i>F.</i>      | کروکی      |                      |            |
| C. T. scan <i>Eg.</i>  | سی تی اسکن | <b>D</b>             |            |
| cubisme <i>F.</i>      | کویسم      | ada <i>F.</i>        | دادا       |
| cubiste <i>F.</i>      | کویست      | dadaisme <i>F.</i>   | دادائیسیم  |
| cuiivre <i>F.</i>      | کوئیور     | dady <i>Eg.</i>      | ددی        |
| culture <i>F.</i>      | کولتور     | danse <i>F.</i>      | دانس       |
| culture <i>Eg.</i>     | کالچر      | dancing <i>Eg.</i>   | دانسینگ    |
| cumulus <i>F.</i>      | کومولوس    | darwinisme <i>F.</i> | داروینیسیم |
| cut <i>Eg.</i>         | کات        | dashboard <i>Eg.</i> | داشبرد     |
| cutter <i>Eg.</i>      | کاتر       | data <i>Eg.</i>      | دیتا       |
| curry <i>Eg.</i>       | کاری       | data bank <i>Eg.</i> | دیتا بانک  |
| cyanure <i>F.</i>      | سیانور     | date <i>Eg.</i>      | دیت        |
| cyclamen <i>F.</i>     | سیکلامن    | D. D. T. <i>F.</i>   | د. د. ت.   |
| cycle <i>F.</i>        | سیکل       | D. E. A. <i>F.</i>   | د. او. آ.  |
| cylindre <i>F.</i>     | سیلندر     | débit <i>F.</i>      | دبی        |
| cysto- <i>F.</i>       | سیستو -    | déca - <i>F.</i>     | دکا -      |
| - cyte <i>F.</i>       | سیت -      | décagramme <i>F.</i> | دکا گرم    |
| cyto <i>F.</i>         | سیتو -     | décalitre <i>F.</i>  | دکالیت     |
| cytoblaste <i>F.</i>   | سیتوبلاست  | décamètre <i>F.</i>  | دکامتر     |
| cytoplasme <i>F.</i>   | سیتوپلاسم  | décharge <i>F.</i>   | دشارژ      |
| cystoscope <i>F.</i>   | سیستوسکوپ  | déci - <i>F.</i>     | دسی -      |
| cystographie <i>F.</i> | سیستوگرافی | décilitre <i>F.</i>  | دسی لیتر   |

|                           |              |                           |           |
|---------------------------|--------------|---------------------------|-----------|
| décimal <i>F.</i>         | دسیمال       | dentelle <i>F.</i>        | دانتل     |
| décimètre <i>F.</i>       | دسیمتر       | deodorant <i>Eg.</i>      | دئودورانت |
| décinormal <i>F.</i>      | دسی نرمال    | département <i>F.</i>     | دپارتمان  |
| deck <i>Eg.</i>           | دک           | deporte <i>Eg.</i>        | دی پورت   |
| déclamer <i>F.</i>        | دکلمه        | depression <i>Eg.</i>     | دپرشن     |
| décor <i>F.</i>           | دکور         | dépression <i>F.</i>      | دپرسیون   |
| décorateur <i>F.</i>      | دکوراتور     | derm- <i>F. &amp; Eg.</i> | درم -     |
| décoration <i>F.</i>      | دکوراسیون    | design <i>Eg.</i>         | دیزاین    |
| décorative <i>F.</i>      | دکوراتیو     | désinfecté <i>F.</i>      | دزائنفکته |
| découpage <i>F.</i>       | دکوپاژ       | dessert <i>F.</i>         | دسر       |
| découragé <i>F.</i>       | دکورازه      | détergent <i>F.</i>       | دترژان    |
| défausser <i>F.</i>       | دفس          | di - <i>F.</i>            | دی -      |
| défilé <i>F.</i>          | دفیله        | diabète <i>F.</i>         | دیابت     |
| déformé <i>F.</i>         | دفرمه        | diagramme <i>F.</i>       | دیاگرام   |
| delco <i>F. &amp; Eg.</i> | دلکو         | dialectique <i>F.</i>     | دیالکتیک  |
| delta <i>F.</i>           | دلتا         | dialogue <i>F.</i>        | دیالوگ    |
| de luxe <i>F.</i>         | دولوکس       | dialyse <i>F.</i>         | دیالیز    |
| démagogie <i>F.</i>       | دماگوژی      | diamond <i>F.</i>         | دیاموند   |
| démocrate <i>F.</i>       | دموکرات      | diapason <i>F.</i>        | دیاپازون  |
| démocratie <i>F.</i>      | دموکراسی     | diaphragme <i>F.</i>      | دیافراگم  |
| démodé <i>F.</i>          | دمده         | diarrhée <i>F.</i>        | دیاره     |
| démographie <i>F.</i>     | دموگرافی     | diastase <i>F.</i>        | دیاستاز   |
| démonstration <i>F.</i>   | دمونستراسیون | dictateur <i>F.</i>       | دیکتاتور  |
| dendrite <i>F.</i>        | دندریت       | dictée <i>F.</i>          | دیکته     |
| dendron <i>F.</i>         | دندرون       | dictionnaire <i>F.</i>    | دیکسیونر  |

|                  |            |                  |           |
|------------------|------------|------------------|-----------|
| dieffenbachia G. | دیفن باخیا | doctorat F.      | دکترا     |
| diesel F.        | دیزل       | doctrine F.      | دکترین    |
| différentiel F.  | دیفرانسیل  | document Eg.     | داکیومنٹ  |
| digestive Eg.    | دیجستیو    | document F.      | داکومان   |
| digitale F.      | دیژیتال    | doggie bag Eg.   | داگی بگ   |
| diligence F.     | دلیجان     | dogme F.         | دگم       |
| ding Eg.         | دینگ       | dogmatique F.    | دگماتیک   |
| dinosaur Eg.     | دایناسور   | dogmatisme F.    | دگماتیسیم |
| diode F.         | دیود       | dollar Eg.       | دلار      |
| dioptrie F.      | دیوپتری    | dolphin Eg.      | دلفین     |
| diphtérie F.     | دیفتری     | Don Juan F.      | دون ژوان  |
| diphthongue F.   | دیفتونگ    | doping Eg.       | دوپینگ    |
| diplome F.       | دیپلمات    | [doroške] R.     | درشکه     |
| diplomatic F.    | دیپلماسی   | dosage F.        | دوزاژ     |
| diplôme F.       | دیپلم      | dose F.          | دوز       |
| diplômé F.       | دیپلمه     | dossier F.       | دوسیه     |
| direction F.     | دیرکسیون   | doublage F.      | دوبلاژ    |
| discipline F.    | دیسپلین    | double Eg.       | دبل       |
| discopathie F.   | دیسکوپاتی  | double F.        | دوبل      |
| discothèque F.   | دیسکوتک    | doublé F.        | دوبله     |
| disque F.        | دیسک       | doublure F.      | دوبلور    |
| disquette F.     | دیسکت      | double-check Eg. | دبل چک    |
| dive Eg.         | دایو       | douche F.        | دوش       |
| do F.            | دو         | dramatique F.    | دراماتیک  |
| docteur F.       | دکتر       | drame F.         | درام      |

|                                  |               |                               |                 |
|----------------------------------|---------------|-------------------------------|-----------------|
| drawer <i>Eg.</i>                | دراور         | échelle <i>F.</i>             | اشل             |
| drill <i>Eg.</i>                 | دریل          | écho <i>F.</i>                | اکو             |
| drink <i>Eg.</i>                 | درینک         | éclair <i>F.</i>              | اکلر            |
| drive-in <i>Eg.</i>              | دراوین        | école <i>F.</i>               | اکول            |
| drop ball <i>Eg.</i>             | دراپ بال      | écologie <i>F.</i>            | اکولوژی         |
| drug store <i>Eg.</i>            | دراگ استور    | écologique <i>F.</i>          | اکولوژیک        |
| dry cleaning <i>Eg.</i>          | درای کلینینگ  | écologiste <i>F.</i>          | اکولوژیست       |
| duc <i>F.</i>                    | دوک           | économie <i>F.</i>            | اکنومی          |
| duchesse <i>F.</i>               | دوشس          | économique <i>F.</i>          | اکنومیک         |
| duel <i>F.</i>                   | دوئل          | économiste <i>F.</i>          | اکنومیسٹ        |
| dumb-bell <i>Eg.</i>             | دمبل          | écosystème <i>F.</i>          | اکوسیستم        |
| duty free shop <i>Eg.</i>        | دیوتی فری شاپ | écran <i>F.</i>               | اکران           |
| dynamite <i>F.</i>               | دینامیت       | eczéma <i>F.</i>              | اگزما           |
| dynamique <i>F.</i>              | دینامیک       | edit <i>Eg.</i>               | ادیت            |
| dynamo <i>F.</i>                 | دینام         | editor <i>Eg.</i>             | ادیتور          |
| dyne <i>F.</i>                   | دین           | effect <i>Eg.</i>             | افکت            |
| dysenterie <i>F.</i>             | دیسانتری      | effet <i>F.</i>               | افہ             |
|                                  |               | ego <i>F.</i>                 | اگو             |
|                                  |               | élasticité <i>F.</i>          | الاستیسیتہ      |
|                                  |               | élastique <i>F.</i>           | الاستیک؛ لاستیک |
|                                  |               | électoral <i>F.</i>           | الکترال         |
| <b>E</b> au de cologne <i>F.</i> | ادوکلن        | électricité <i>F.</i>         | الکتریسیٹہ      |
| eau de toilette <i>F.</i>        | ادو توالٹ     | électral <i>Eg.</i>           | الکترا          |
| échantillon <i>F.</i>            | اشانتیون      | électro- <i>F.</i>            | الکترو-         |
| écharpe <i>F.</i>                | اشارپ         | électrocardiogramme <i>F.</i> |                 |

|                                  |                     |              |
|----------------------------------|---------------------|--------------|
| الکتروکاردیوگرام                 | embryologie F.      | آمبریولوژی   |
| électrocardiographie F.          | emmenthat F.        | امانتال      |
| الکتروکاردیوگراف                 | émulsion F.         | امولسیون     |
| électrocardiographie F.          | encéphalite F.      | آنسفالیت     |
| الکتروکاردیوگرافی                | encéphalogramme F.  | آنسفالوگرام  |
| électrochimie F. الکتروشیمی      | encéphalographie F. | آنسفالوگرافی |
| électrochoc F. الکتروشوک         | encyclopédie F.     | آنسیکلوپدی   |
| électrode F. الکترو              | endive F.           | آندیو        |
| électroencéphalogramme F.        | endo - F.           | آندو -       |
| الکتروآنسفالوگرام                | endocarde F.        | آندوکارد     |
| électroencéphalographie F.       | endocarpe F.        | آندوکارپ     |
| الکتروآنسفالوگراف                | endoderme F.        | آندودرم      |
| électroencéphalographie F.       | endolymph F.        | آندولنف      |
| الکتروآنسفالوگرافی               | endoscopie F.       | آندوسکوپی    |
| électrolyse F. الکترولیز         | endosperme F.       | آندوسپرم     |
| électrolyte F. الکترولیت         | énergie F.          | انرژی        |
| électromagnétisme F.             | engagé F.           | آنگازه       |
| الکترومغناطیسیم                  | enstatite F.        | آنستاتیت     |
| électron F. الکترون              | entracte F.         | آنتراکت      |
| électrique F. الکترونیک          | enzyme F.           | آنزیم        |
| électrostatique F. الکترواستاتیک | éocène F.           | ائوسن        |
| électrothérapie F. الکتروتراپی   | épicurisme F.       | اپیکوریسم    |
| element Eg. المنت                | épidémie F.         | اپیدمی       |
| élément F. المان                 | épiderme F.         | اپیدرم       |
| élite F. الیت                    | epsilon F.          | اپسیلون      |

|                         |              |                           |                 |
|-------------------------|--------------|---------------------------|-----------------|
| episode <i>Eg.</i>      | اپیزور       | éthanol <i>F.</i>         | اتانل           |
| équipe <i>F.</i>        | اکیپ         | éther <i>F.</i>           | اتر             |
| erbium <i>F.</i>        | اریم         | ethnologie <i>F.</i>      | اتنولوژی        |
| érepsine <i>F.</i>      | ارپسین       | étiquette <i>F.</i>       | اتیکت           |
| Erg <i>F.</i>           | ارگ          | étude <i>F.</i>           | اتود            |
| erotic <i>Eg.</i>       | اروتیک       | étymologie <i>F.</i>      | اتیمولوژی       |
| érotique <i>F.</i>      | اروتیک       | étymologique <i>F.</i>    | اتیمولوژیک      |
| erythromycin <i>Eg.</i> | اریترومایسین | eucalyptus <i>F.</i>      | اکالیپتوس       |
| escadron <i>F.</i>      | اسکادران     | eudiomètre <i>F.</i>      | اودیومتر        |
| escalope <i>F.</i>      | اسکالپ       | europium <i>F.</i>        | اروپیم          |
| escorte <i>F.</i>       | اسکورت       | exagéré <i>F.</i>         | اگزاجره         |
| [eskenās] <i>R.</i>     | اسکناس       | exhaust <i>Eg.</i>        | اگزوز           |
| eskimo <i>Eg.</i>       | اسکیمو       | existentialisme <i>F.</i> | اگزیستانسیالیسم |
| espagnol <i>F.</i>      | اسپانیول     | existentialiste <i>F.</i> | اگزیستانسیالیست |
| espéranto <i>F.</i>     | اسپرانتو     | expectorant <i>F.</i>     | اکسپکتوران      |
| essence <i>F.</i>       | اسانس        | export <i>Eg.</i>         | اکسپورت         |
| estamp <i>F.</i>        | استامپ       | exposition <i>F.</i>      | اکسپوزیسیون     |
| [estekān] <i>R.</i>     | استکان       | express <i>F.</i>         | اکسپرس          |
| ester <i>F.</i>         | استر         | expressionnisme <i>F.</i> | اکسپرسیونیسم    |
| esthétique <i>F.</i>    | استتیک       | expressionniste <i>F.</i> | اکسپرسیونیست    |
| estrogène <i>F.</i>     | استروژن      |                           |                 |
| [ešbon] <i>R.</i>       | اشبون        | <b>F</b> a <i>F.</i>      | فا              |
| [eškāf] <i>R.</i>       | اشکاف        |                           |                 |
| état <i>F.</i>          | اتا          | fabism <i>F.</i>          | فاویسم          |
| éthane <i>F.</i>        | اتان         | fabrique <i>F.</i>        | فابریک          |

|                       |            |                        |            |
|-----------------------|------------|------------------------|------------|
| fact <i>F.</i>        | فاکت       | féodal <i>F.</i>       | فتودال     |
| facteur <i>F.</i>     | فاکتور     | féodalisme <i>F.</i>   | فتودالیسم  |
| facture <i>F.</i>     | فاکتور     | fer <i>F.</i>          | فر         |
| factorielle <i>F.</i> | فاکتوریل   | ferreux <i>F.</i>      | فزو        |
| famille <i>F.</i>     | فامیل      | ferrique <i>F.</i>     | فریک       |
| fanatique <i>F.</i>   | فناطیک     | festival <i>F.</i>     | فستیوال    |
| fanatisme <i>F.</i>   | فناطیسم    | fétichisme <i>F.</i>   | فتی شیسم   |
| fan coil <i>Eg.</i>   | فن کویل    | fétichiste <i>F.</i>   | فتی شیت    |
| fanfare <i>F.</i>     | فانفار     | février <i>F.</i>      | فوریه      |
| fantaisie <i>F.</i>   | فانتزی     | fiberglas <i>Eg.</i>   | فایبرگلاس  |
| farad <i>F.</i>       | فاراد      | fibre <i>F.</i>        | فیبر       |
| fascisme <i>F.</i>    | فاشیسم     | fibrome <i>F.</i>      | فیبروم     |
| fasciste <i>F.</i>    | فاشیست     | fiche <i>F.</i>        | فیش        |
| [fastuni] <i>R.</i>   | فاستونی    | fichier <i>F.</i>      | فیشیه      |
| faux-col <i>F.</i>    | فکل        | figus <i>F.</i>        | فیکوس      |
| favour <i>Eg.</i>     | فیور       | fidèle <i>F.</i>       | فیدل       |
| fax <i>Eg.</i>        | فاکس       | field <i>Eg.</i>       | فیلد       |
| fécondation <i>F.</i> | فکونداسیون | figure <i>F.</i>       | فیگور      |
| fédéral <i>F.</i>     | فدرال      | file <i>Eg.</i>        | فایل       |
| fédération <i>F.</i>  | فدراسیون   | filet <i>F.</i>        | فیله       |
| feedback <i>Eg.</i>   | فیدبک      | film <i>F.</i>         | فیلم       |
| feldspath <i>F.</i>   | فلدسپات    | filmographie <i>F.</i> | فیلموگرافی |
| féminin <i>F.</i>     | فمی نن     | filter <i>Eg.</i>      | فیلتر      |
| féminisme <i>F.</i>   | فمی نیسم   | final <i>F.</i>        | فینال      |
| féministe <i>F.</i>   | فمی نیست   | finch <i>Eg.</i>       | فینچ       |

|                         |             |                         |            |
|-------------------------|-------------|-------------------------|------------|
| finger touch <i>Eg.</i> | فینگر تاج   | fonction <i>F.</i>      | فونکسیون   |
| fistule <i>F.</i>       | فستول       | fondation <i>F.</i>     | فونداسیون  |
| fit <i>Eg.</i>          | فیت         | fondue <i>F.</i>        | فوندو      |
| fix <i>Eg.</i>          | فیکس        | foot <i>Eg.</i>         | فوت        |
| fixateur <i>F.</i>      | فیکساتور    | football <i>Eg.</i>     | فوتبال     |
| fixation <i>F.</i>      | فیکسایش     | force <i>Eg.</i>        | فرس        |
| fixe <i>F.</i>          | فیکس        | force majeure <i>F.</i> | فورس ماژور |
| flanelle <i>F.</i>      | فلانل       | forceps <i>Eg.</i>      | فورسپس     |
| flash <i>Eg.</i>        | فلاش        | formal <i>F.</i>        | فرمال      |
| flasque <i>F.</i>       | فلاسک       | farmalin <i>F.</i>      | فرمالین    |
| flat <i>Eg.</i>         | فلات        | formalisme <i>F.</i>    | فرمالیسم   |
| flèche <i>F.</i>        | فلش         | formaliste <i>F.</i>    | فرمالیست   |
| florin <i>F.</i>        | فلورن       | formalité <i>F.</i>     | فرمالیته   |
| flow chart <i>Eg.</i>   | فلوچارت     | format <i>Eg.</i>       | فورمات     |
| fluor <i>F.</i>         | فلوئور      | forme <i>F.</i>         | فرم        |
| fluorescence <i>F.</i>  | فلوئورسانس  | formique <i>F.</i>      | فرمیک      |
| fluorure <i>F.</i>      | فلوئورور    | formol <i>F.</i>        | فرمل       |
| fluorhydrique <i>F.</i> | فلوئوریدریک | formul <i>F.</i>        | فرمول      |
| flute <i>F.</i>         | فلوت        | FORTRAN <i>Eg.</i>      | فورترن     |
| FM <i>Eg.</i>           | اف.ام       | forward <i>Eg.</i>      | فوروارد    |
| focus <i>Eg.</i>        | فوکوس       | fossile <i>F.</i>       | فسیل       |
| foil <i>Eg.</i>         | فویل        | foul <i>Eg.</i>         | فول        |
| folklore <i>F.</i>      | فولکلور     | frac <i>F.</i>          | فراک       |
| folklorique <i>F.</i>   | فولکلوریک   | fraction <i>F.</i>      | فراکسیون   |
| follicule <i>F.</i>     | فولیکول     | frame <i>Eg.</i>        | فریم       |

|                             |               |                         |             |
|-----------------------------|---------------|-------------------------|-------------|
| franc <i>F.</i>             | فرانک         | galvanisé <i>F.</i>     | گالوانیزه   |
| franc-maçon <i>F.</i>       | فراماسون      | galvanomètre <i>F.</i>  | گالوانومتر  |
| francophile <i>F.</i>       | فرانکوفیل     | game <i>Eg.</i>         | گیم         |
| francophone <i>F.</i>       | فرانکوفون     | gamète <i>F.</i>        | گامت        |
| free size <i>Eg.</i>        | فری سایز      | gamma <i>F.</i>         | گاما        |
| freeze <i>Eg.</i>           | فریز          | gamme <i>F.</i>         | گام         |
| freezer <i>Eg.</i>          | فریزر         | gangrène <i>F.</i>      | فانقاریا    |
| freight <i>Eg.</i>          | فرت           | gangster <i>Eg.</i>     | گانگستر     |
| fréquence <i>F.</i>         | فرکانس        | garage <i>F.</i>        | گاراژ       |
| fried chicken <i>Eg.</i>    | فراید چیکن    | garantie <i>F.</i>      | گارانتی     |
| fridaire <i>Eg.</i>         | فریجیدر       | garçon <i>F.</i>        | گارسون      |
| friser <i>F.</i>            | فر            | garde <i>F.</i>         | گارد        |
| frock <i>Eg.</i>            | فراک          | garden party <i>Eg.</i> | گاردن پارتی |
| full <i>Eg.</i>             | فول           | gas oil <i>Eg.</i>      | گازوئیل     |
| full-time <i>Eg.</i>        | فول تایم      | gasoline <i>Eg.</i>     | گازولین     |
| fuse <i>Eg.</i>             | فیوز          | gaz <i>F.</i>           | گاز         |
|                             |               | gaze <i>F.</i>          | گاز         |
| <b>G</b> alactose <i>F.</i> | گالاکتوز      | gear-box <i>Eg.</i>     | گیربکس      |
| galaxie <i>F.</i>           | گالاکسی       | gélatine <i>F.</i>      | ژلاتین      |
| galerie <i>F.</i>           | گالری         | gelée <i>F.</i>         | ژله         |
| galette <i>F.</i>           | گالت          | gendarme <i>F.</i>      | ژاندارم     |
| gallon <i>F.</i>            | گالن          | gendarmérie <i>F.</i>   | ژاندارمری   |
| galoche <i>F.</i>           | گالش          | gène <i>F.</i>          | ژن          |
| galvanisation <i>F.</i>     | گالوانیزاسیون | general <i>Eg.</i>      | جنرال       |
|                             |               | général <i>F.</i>       | ژنرال       |

|                          |              |                          |              |
|--------------------------|--------------|--------------------------|--------------|
| générateur <i>F.</i>     | ژنراتور      | gladiateur <i>F.</i>     | گلادیاتور    |
| générique <i>F.</i>      | ژنریک        | glaieul <i>F.</i>        | گلایل        |
| génétique <i>F.</i>      | ژنتیک        | globin <i>F.</i>         | گلوبین       |
| génie <i>F.</i>          | ژنی          | globule <i>F.</i>        | گلوبول       |
| génital <i>F.</i>        | ژنیتال       | globuline <i>F.</i>      | گلوبولین     |
| gentleman <i>Eg.</i>     | جنتلمن       | glotte <i>F.</i>         | گلوت         |
| gé- <i>F.</i>            | ژئو -        | glottis <i>Eg.</i>       | گلوتیس       |
| géochimie <i>F.</i>      | ژئوشیمی      | glucide <i>F.</i>        | گلوئید       |
| géodésie <i>F.</i>       | ژئودزی       | glucose <i>F.</i>        | گلوکز        |
| géographie <i>F.</i>     | ژئوگرافی     | glycérid <i>F.</i>       | گلیسیرید     |
| géologie <i>F.</i>       | ژئولوژی      | glycérine <i>F.</i>      | گلیسرین      |
| géologist <i>Eg.</i>     | ژئولوژیست    | glycérol <i>F.</i>       | گلیسرول      |
| géomorphologie <i>F.</i> | ژئومورفولوژی | glycine <i>F.</i>        | گلیسین       |
| géophysique <i>F.</i>    | ژئوفزیک      | glycogène <i>F.</i>      | گلیکوژن      |
| géopolitique <i>F.</i>   | ژئوپلیتیک    | goal <i>Eg.</i>          | گل           |
| georgette <i>F.</i>      | ژرژت         | goal keeper <i>Eg.</i>   | گلر          |
| geste <i>F.</i>          | ژست          | gobelin <i>F.</i>        | گوبلن        |
| [geštāpo] <i>G.</i>      | گشتاپو       | goitre <i>F.</i>         | گواتر        |
| gigolette <i>F.</i>      | ژیگولت       | golf <i>Eg.</i>          | گلف          |
| gigolo <i>F.</i>         | ژیگولو       | goodbye party <i>Eg.</i> | گودبای پارتی |
| gigot <i>F.</i>          | ژیگو         | goof <i>Eg.</i>          | گاف          |
| gilet <i>F.</i>          | ژیله         | gorille <i>F.</i>        | گوریل        |
| girl friend <i>Eg.</i>   | گرل فرند     | gothique <i>F.</i>       | گوتیک        |
| glacé <i>F.</i>          | گلاسه        | gouache <i>F.</i>        | گواش         |
| glass <i>F.</i>          | گیلاس        | goulache <i>F.</i>       | گولاش        |

|                        |           |                           |           |
|------------------------|-----------|---------------------------|-----------|
| grade <i>F.</i>        | گراد      | guichet <i>F.</i>         | گیشہ      |
| grade <i>Eg.</i>       | گرید      | guillement <i>F.</i>      | گیومہ     |
| grammaire <i>F.</i>    | گرامر     | guillotine <i>F.</i>      | گیوتین    |
| gramme <i>F.</i>       | گرام      | guipure <i>F.</i>         | گیپور     |
| gramophone <i>F.</i>   | گرامافون  | gulf <i>Eg.</i>           | گلف       |
| grand hôtel <i>F.</i>  | گراندہتل  | gust house <i>Eg.</i>     | گست ہاوس  |
| granite <i>F.</i>      | گرانیت    | gymnastique <i>F.</i>     | ژیمناسٹیک |
| granulite <i>F.</i>    | گرانولیت  | gypsy <i>Eg.</i>          | جیپی      |
| grape fruit <i>Eg.</i> | گریپ فروٹ |                           |           |
| graphie <i>F.</i>      | گراف      | <b>H</b> achure <i>F.</i> | ہاشور     |
| graphème <i>F.</i>     | گرافم     | haemato- <i>Eg.</i>       | ہماتو -   |
| graphie <i>F.</i>      | گرافی     | haemo <i>Eg.</i>          | ہمو -     |
| graphique <i>F.</i>    | گرافیک    | hair piece <i>Eg.</i>     | ہریس      |
| graphite <i>F.</i>     | گرافیت    | half back <i>Eg.</i>      | ہاف بک    |
| gravure <i>F.</i>      | گراور     | half time <i>Eg.</i>      | ہاف ٹائم  |
| grease <i>Eg.</i>      | گریس      | hall <i>F.</i>            | ہال       |
| green card <i>Eg.</i>  | گرین کارت | haltère <i>F.</i>         | ہالتر     |
| greenwich <i>Eg.</i>   | گرینویچ   | halo - <i>F.</i>          | ہالو -    |
| grill <i>Eg.</i>       | گریل      | halogène <i>F.</i>        | ہالوژن    |
| grime <i>F.</i>        | گریم      | hamburger <i>Eg.</i>      | ہمبرگر    |
| grimeur <i>F.</i>      | گریمر     | hand <i>Eg.</i>           | ہند       |
| grippage <i>F.</i>     | گریپاژ    | hand ball <i>Eg.</i>      | ہندبال    |
| grippe <i>F.</i>       | گریپ      | handle <i>Eg.</i>         | ہندل      |
| gruyère <i>F.</i>      | گرویر     | happening <i>Eg.</i>      | ہپنینگ    |
| guard <i>Eg.</i>       | گارد      |                           |           |

|                           |             |                            |              |
|---------------------------|-------------|----------------------------|--------------|
| hardware <i>Eg.</i>       | هاردویر     | hétéro - <i>F.</i>         | هترو -       |
| harmonica <i>F.</i>       | هارمونیکا   | hétérogène <i>F.</i>       | هتروژن       |
| harmonie <i>F.</i>        | هارمونی     | hétérodyne <i>F.</i>       | هترودین      |
| harmonique <i>F.</i>      | هارمونیک    | highway <i>Eg.</i>         | هایوی        |
| harpe <i>F.</i>           | هارپ        | hippy <i>Eg.</i>           | هیپی         |
| head <i>Eg.</i>           | هد          | histamine <i>F.</i>        | هیستامین     |
| head nurse <i>Eg.</i>     | هدنرس       | histologic <i>F.</i>       | هیستولوژی    |
| heater <i>Eg.</i>         | هیتز        | hockey <i>Eg.</i>          | هاکی         |
| hectare <i>F.</i>         | هکتار       | home-sick <i>Eg.</i>       | هم‌سک        |
| hecto - <i>F.</i>         | هکتو -      | homo - <i>F. &amp; Eg.</i> | همو -        |
| hélicoptère <i>F.</i>     | هلیکوپتر    | homogène <i>F.</i>         | هموژن        |
| hélium <i>F.</i>          | هلیم        | homosexuel <i>F.</i>       | هموسکسوال    |
| hello <i>Eg.</i>          | هلو         | honest <i>Eg.</i>          | آنست         |
| hématine <i>F.</i>        | هماتین      | hormone <i>F.</i>          | هورمون       |
| hématite <i>F.</i>        | هماتیت      | hors -d'oeuvre <i>F.</i>   | اردور        |
| hématologie <i>F.</i>     | هماتولوژی   | hot dog <i>Eg.</i>         | هات داگ      |
| hémoglobine <i>F.</i>     | هموگلوبین   | hotel <i>F.</i>            | هتل          |
| hémophilie <i>F.</i>      | هموفیلی     | hourra <i>F.</i>           | هورا         |
| hémorroïdes <i>F.</i>     | هموروئید    | humanisme <i>F.</i>        | اومانیزم     |
| hepta - <i>F.</i>         | هپتا -      | humaniste <i>F.</i>        | اومانیزست    |
| hermaphrodisme <i>F.</i>  | هرمافرودیسم | hydrate <i>F.</i>          | هیدرات       |
| hermaphrodite <i>F.</i>   | هرمافرودیت  | hydraulique <i>F.</i>      | هیدرولیک     |
| héroïne <i>F.</i>         | هروئین      | hydro - <i>Eg.</i>         | هیدرو -      |
| hertz <i>F. &amp; Eg.</i> | هرتز        | hydrobiologie <i>F.</i>    | هیدروبیولوژی |
| hexa - <i>F.</i>          | هگزا -      | hydrocarbure <i>F.</i>     | هیدروکربور   |

hydrodynamique *F.*

هیدرودینامیک

hydrogène *F.*

هیدروژن

- **I** *c Eg.*

ایک

hydro-électrique *F.*I. C. *Eg.*

آی. سی.

هیدروالکتریک

ice tea *Eg.*

آیس تی

hydrographie *F.*

هیدروگرافی

I. C. U. *Eg.*

آی. سی. یو

hydrologie *F.*

هیدرولوژی

idée *F.*

ایده

hydrolyse *F.*

هیدرولیز

idéal *F.*

ایدآل

hydrophile *F.*

هیدروفیل

idéalisme *F.*

ایدآلیسم

hydrophobe *F.*

هیدروفوب

idéaliste *F.*

ایدآلیست

hydrostatique *F.*

هیدروستاتیک

idéologie *F.*

ایدئولوژی

hydrosphère *F.*

هیدروسفر

I grec *F.*

ایگرک

hydrotropisme *F.*

هیدروتروپسم

image *F.*

ایماژ

hydroxyde *F.*

هیدروکسید

immigration *Eg.*

ایمگریشن

hydroxyle *F.*

هیدروکسیل

immunité *F.*

ایمونیت

hydrure *F.*

هیدرور

impasse *F.*

امپاس

hyper - *F.*

هیپر -

impérialisme *F.*

امپریالیسم

hypéron *F.*

هیپرون

impérialiste *F.*

امپریالیست

hypersonique *F.*

هیپرسونیک

impermeable *F.*

آمپر مآبل

hypnotisme *F.*

هیپنوتیزم

import *Eg.*

ایمپورت

hypo - *F.*

هیپو -

inch *Eg.*

اینچ

hypophyse *F.*

هیپوفیز

index *Eg.*

ایندکس

hypothèse *F.*

هیپوتیز

indicateur *F.*

اندیکاتور

hystérie *F.*

هیستری

indice *F.*

اندیس

hystérique *F.*

هیستریک

indium *F.*

اندیم

|                             |                 |                           |               |
|-----------------------------|-----------------|---------------------------|---------------|
| individualisme <i>F.</i>    | اندیویدوالیسم   | intrigue <i>F.</i>        | انتریگ        |
| individualiste <i>F.</i>    | اندیویدوالیست   | iode <i>F.</i>            | ید            |
| inertie <i>F.</i>           | اینرسی          | iodoforme <i>F.</i>       | یدوفرم        |
| infarctus <i>F.</i>         | آنفارکتوس       | iodure <i>F.</i>          | یدور          |
| infection <i>F.</i>         | انفکسیون        | ion <i>F.</i>             | یون           |
| influenza <i>F.</i>         | آنفلوآنزا       | ionisation <i>F.</i>      | یونیزاسیون    |
| information <i>F.</i>       | انفورماسیون     | I. Q. <i>Eg.</i>          | آی. کیو       |
| informatique <i>F.</i>      | انفورماتیک      | - ique <i>F.</i>          | -ایک          |
| injection <i>F.</i>         | انژکسیون        | iranit <i>F.</i>          | ایرانیت       |
| inquisition <i>F.</i>       | انکیزیسیون      | Irish coffee <i>Eg.</i>   | آیریش کافی    |
| institut <i>F.</i>          | انستیتو         | irrigateur <i>F.</i>      | اریگاتور      |
| insuline <i>F.</i>          | انسولین         | - isme <i>F.</i>          | -ایسم         |
| intégrale <i>F.</i>         | انتگرال         | iso - <i>F. &amp; Eg.</i> | ایزو -        |
| intellectuel <i>F.</i>      | انتلکتول        | isolation <i>F.</i>       | ایزولاسیون    |
| intercontinental <i>Eg.</i> | ایترکنتینانتال  | isolationnisme <i>F.</i>  | ایزولاسیونسم  |
| intéressant <i>F.</i>       | انترسان         | isolationniste <i>F.</i>  | ایزولاسیونیست |
| intéressé <i>F.</i>         | انترسه          | isolé <i>F.</i>           | ایزوله        |
| international <i>Eg.</i>    | انترنشنال       | isomère <i>F.</i>         | ایزومر        |
| international <i>F.</i>     | انترناسیونال    | isomérie <i>F.</i>        | ایزومری       |
| internationalisme <i>F.</i> |                 | isotope <i>F.</i>         | ایزوتوپ       |
|                             | انترناسیونالیسم | - ist <i>Eg.</i>          | -ایست         |
| internationaliste <i>F.</i> |                 | - iste <i>F.</i>          | -ایست         |
|                             | انترناسیونالیست | IUD <i>Eg.</i>            | آی. یو. دی    |
| interne <i>F.</i>           | اترن            |                           |               |
| intime <i>F.</i>            | آتیم            |                           |               |

**J**ack *Eg.*

jargon *Eg.*

jazz *Eg.*

jean *Eg.*

jeep *Eg.*

jet *Eg.*

joke *Eg.*

joker *Eg.*

judo *Eg.*

july *Eg.*

jumbo-jet *Eg.*

june *Eg.*

جک

جارگون

جاز

جین

جیپ

جت

جوک

جوکر

جودو

جولای

جمبوجت

جون

keyboard *Eg.*

kilo *F.*

kilohertz *F.*

kilogramme *F.*

kilomètre *F.*

kiosque *F.*

kit *Eg.*

kiwi *F.*

kleenex *Eg.*

knock out *Eg.*

[kopek] *R.*

kotex *Eg.*

[kupe] *R.*

kyste *F.*

کی‌بورد

کیلو

کیلوهرتز

کیلوگرم

کیلومتر

کیوسک

کیت

کیوی

کلینکس

ناک‌اوت

کپک

کتکس

کوپه

کیست

**K**aḥāl ] *R.*

[kālbās] *R.*

[kāleske] *R.*

kangourou *F.*

kaolin *F.*

karaté *F.*

kentucky *Eg.*

ketch up *Eg.*

kettle *Eg.*

کفال

کالباس

کالسکه

کانگورو

کائولن

کاراته

کین‌تاکی

کچاپ

کتری

**L**a *F.*

laboratoire *F.*

labyrinthe *F.*

lactose *F.*

laissez-passer *F.*

lame *F.*

lamelle *F.*

lampadaire *F.*

lampe *F.*

لا

لابراتوار

لابیرنت

لاکتوز

ل‌پس‌پس

لام

لامل

لامپا

لامپ

|                            |             |                         |             |
|----------------------------|-------------|-------------------------|-------------|
| lancer <i>F.</i>           | لانسر       | lexicographie <i>F.</i> | لکسیکوگرافی |
| Land Rover <i>Eg.</i>      | لندروور     | lexique <i>F.</i>       | لکسیک       |
| langerhans <i>F.</i>       | لانگرهانس   | lézard <i>F.</i>        | لزار        |
| lanoline <i>F.</i>         | لانولین     | libéral <i>F.</i>       | لیبرال      |
| laque <i>F.</i>            | لاک         | libéralisme <i>F.</i>   | لیبرالیسم   |
| large <i>F.</i>            | لارژ        | libido <i>F.</i>        | لیبدو       |
| large <i>Eg.</i>           | لارج        | licence <i>F.</i>       | لیسانس      |
| larve <i>F.</i>            | لارو        | licencié <i>F.</i>      | لیسانسیه    |
| larynx <i>F.</i>           | لارنکس      | lift truck <i>Eg.</i>   | لیفت تراک   |
| laryngite <i>F.</i>        | لارنژیت     | lignite <i>F.</i>       | لینیت       |
| lasagna <i>Eg.</i>         | لازانيا     | lime <i>Eg.</i>         | لايم        |
| laser <i>F.</i>            | لازر        | limonade <i>F.</i>      | ليموناد     |
| LASER <i>Eg.</i>           | لیزر        | line <i>Eg.</i>         | لاین        |
| lay out <i>Eg.</i>         | لی آوت      | linoléique <i>F.</i>    | لینولئیک    |
| leader <i>Eg.</i>          | لیدر        | linoléum <i>F.</i>      | لینولئوم    |
| left <i>Eg.</i>            | لفت         | lipide <i>F.</i>        | لیپید       |
| légion <i>F.</i>           | لژیون       | liqueur <i>F.</i>       | لیکور       |
| légion d'honneur <i>F.</i> | لژیون دونور | liste <i>F.</i>         | لیست        |
| légionnaire <i>F.</i>      | لژیونر      | lithium <i>F.</i>       | لیتیم       |
| LEGO <i>Eg.</i>            | لگو         | litho - <i>F.</i>       | لیتو -      |
| lens <i>Eg.</i>            | لنز         | lithographic <i>F.</i>  | لیتوگرافی   |
| [lent] <i>R.</i>           | لنت         | lithosphère <i>F.</i>   | لیتوسفر     |
| lesbien <i>F.</i>          | لزیبن       | litho tomie <i>F.</i>   | لیتوتومی    |
| level <i>Eg.</i>           | لول         | litre <i>F.</i>         | لیتر        |
| lexicologie <i>F.</i>      | لکسیکولوژی  | lobby <i>Eg.</i>        | لابی        |

|                      |            |                              |            |
|----------------------|------------|------------------------------|------------|
| locomotive <i>F.</i> | لوکوموتیو  | lyrique <i>F.</i>            | لیریک      |
| logarithme <i>F.</i> | لگاریتم    |                              |            |
| loge <i>F.</i>       | لژ         | <b>M</b>                     |            |
| - logie <i>F.</i>    | - لوژی     | Macaroni <i>F. &amp; It.</i> |            |
| logique <i>F.</i>    | لوژیک      |                              | ماکارونی   |
| - logiste <i>F.</i>  | - لوژیست   | machiavelisme <i>F.</i>      | ماکیاولیسم |
| logistics <i>Eg.</i> | لجستیک     | machine <i>F.</i>            | ماشین      |
| - logue <i>F.</i>    | - لوگ      | machinisme <i>F.</i>         | ماشینیزم   |
| long-term <i>Eg.</i> | لانگ ترم   | mack <i>F.</i>               | ماک        |
| loop <i>Eg.</i>      | لوپ        | macro - <i>F.</i>            | ماکرو      |
| lord <i>Eg.</i>      | لرد        | madame <i>F.</i>             | مادام      |
| loterie <i>F.</i>    | لاتاری     | madeleine <i>F.</i>          | مادلن      |
| lotion <i>F.</i>     | لوسیون     | mademoiselle <i>F.</i>       | مادموازل   |
| louver <i>Eg.</i>    | لوور       | maffia <i>It.</i>            | مافیا      |
| love seat <i>Eg.</i> | لاوسیت     | magma <i>F. &amp; Eg.</i>    | ماگما      |
| L. S. D. <i>Eg.</i>  | ال. اس. دی | magnésie <i>F.</i>           | منیزی      |
| lubricant <i>Eg.</i> | لوبریکانت  | magnésium <i>F.</i>          | منیزیم     |
| lumpen <i>Eg.</i>    | لومپن      | magnitite <i>F.</i>          | ماگنیتیت   |
| lunch box <i>Eg.</i> | لانچ باکس  | magnolia <i>F.</i>           | ماگنولیا   |
| lustre <i>F.</i>     | لوستر      | mai <i>F.</i>                | مه         |
| lux <i>F.</i>        | لوکس       | maillot <i>F.</i>            | مایو       |
| luxé <i>F.</i>       | لوکس       | maison <i>F.</i>             | مزون       |
| L. W. <i>Eg.</i>     | ال. دبلیو  | maîtresse <i>F.</i>          | مترس       |
| lymphe <i>F.</i>     | لنف        | major <i>F.</i>              | ماژور      |
| lymphocyte <i>F.</i> | لنفوسیت    | majorité <i>F.</i>           | ماژوریته   |

|                               |           |                               |                |
|-------------------------------|-----------|-------------------------------|----------------|
| malaria <i>F. &amp; It.</i>   | مالاريا   | market <i>Eg.</i>             | مارکت          |
| malique <i>F.</i>             | مالیک     | marketing <i>Eg.</i>          | مارکتینگ       |
| malt <i>F.</i>                | مالت      | marmelade <i>F.</i>           | مارمالاد       |
| maltase <i>F.</i>             | مالتاز    | marque <i>F.</i>              | مارک           |
| maltose <i>F.</i>             | مالتوز    | marquis <i>F.</i>             | مارکی          |
| maman <i>F.</i>               | مامان     | marquise <i>F.</i>            | مارکیز         |
| mambo <i>F.</i>               | مامبو     | mars <i>F.</i>                | مارس           |
| mammalogie <i>F.</i>          | مامالوژی  | martini <i>F.</i>             | مارتینی        |
| mammographie <i>F.</i>        | ماماگرافی | marxisme <i>F.</i>            | مارکسیسم       |
| mamelle <i>F.</i>             | ممه       | marxiste <i>F.</i>            | مارکسیست       |
| mammouth <i>F.</i>            | ماموت     | masculin <i>F.</i>            | مسکولن         |
| mandélevium <i>F.</i>         | مندلویم   | masochisme <i>F.</i>          | مازویشیم       |
| mandoline <i>F. &amp; It.</i> | ماندولین  | masochiste <i>F.</i>          | مازویشیت       |
| manganèse <i>F.</i>           | منگنز     | masque <i>F.</i>              | ماسک           |
| manifest <i>Eg.</i>           | مانیفست   | mass <i>Eg.</i>               | مس             |
| mannequin <i>F.</i>           | مانکن     | massage <i>F.</i>             | ماساژ          |
| manoeuvre <i>F.</i>           | مانور     | mass communication <i>Ef.</i> | مس کامیونیکیشن |
| manteau <i>F.</i>             | مانتو     |                               |                |
| manucure <i>F.</i>            | مانیکور   | mat <i>F.</i>                 | مات            |
| maquette <i>F.</i>            | ماکت      | matador <i>F.</i>             | ماتادور        |
| march <i>Eg.</i>              | مارچ      | material <i>Eg.</i>           | ماتریال        |
| marche <i>F.</i>              | مارش      | matérialisme <i>F.</i>        | ماتریالیسم     |
| maréchal <i>F.</i>            | مارشال    | matérialiste <i>F.</i>        | ماتریالیست     |
| margarine <i>F.</i>           | مارگارین  | matériel <i>F.</i>            | ماتریل         |
| mark <i>G.</i>                | مارک      | maxi - <i>F. &amp; Eg.</i>    | ماکسی -        |

|                            |          |                          |             |
|----------------------------|----------|--------------------------|-------------|
| maximum <i>F.</i>          | ماکزیمم  | mental <i>F.</i>         | مانتال      |
| may <i>Eg.</i>             | می       | mentalite <i>F.</i>      | مانتالیه    |
| mayonnaise <i>F.</i>       | مایونز   | menthol <i>F.</i>        | مانتول      |
| mazout <i>F. &amp; R.</i>  | مازوت    | merci <i>F.</i>          | مرسی        |
| mécanicien <i>F.</i>       | مکانیسین | mercure <i>F.</i>        | مرکور       |
| mécanique <i>F.</i>        | مکانیک   | mercurochrome <i>F.</i>  | مرکورکروم   |
| mécanisé <i>F.</i>         | مکانیزه  | métabolisme <i>F.</i>    | متابولیسیم  |
| mécanisme <i>F.</i>        | مکانیسم  | metal <i>Eg.</i>         | متال        |
| mèche <i>F.</i>            | مش       | metallic <i>Eg.</i>      | متالیک      |
| medal <i>Eg.</i>           | مدال     | métallique <i>F.</i>     | متالیک      |
| media <i>Eg.</i>           | مدیا     | métallurgie <i>F.</i>    | متالورژی    |
| médical <i>F.</i>          | مدیکال   | métamorphisme <i>F.</i>  | متامورفیسیم |
| meditation <i>Eg.</i>      | مدیتیشن  | métaphysique <i>F.</i>   | متافیزیک    |
| medium <i>Eg.</i>          | مدیوم    | métazoaire <i>F.</i>     | متازوئر     |
| meeting <i>Eg.</i>         | میتینگ   | météorologie <i>F.</i>   | مترولوژی    |
| mega - <i>F. &amp; Eg.</i> | مگا -    | météorologiste <i>F.</i> | مترولوژیست  |
| mégahertz <i>F.</i>        | مگاهرتز  | méthane <i>F.</i>        | متان        |
| megalo <i>F. &amp; Eg.</i> | مگالو -  | méthode <i>F.</i>        | متد         |
| melamine <i>Eg.</i>        | ملامین   | méthodologie <i>F.</i>   | مندولوژی    |
| mélancolie <i>F.</i>       | ملانکولی | métrage <i>F.</i>        | مترائز      |
| mélodie <i>F.</i>          | ملودی    | mètre <i>F.</i>          | متر         |
| mélodique <i>F.</i>        | ملودیک   | métrique <i>F.</i>       | متریک       |
| mélodrame <i>F.</i>        | ملودرام  | métreo <i>F.</i>         | مترو        |
| méninge <i>F.</i>          | مننژ     | meuble <i>F.</i>         | مبل         |
| méningite <i>F.</i>        | مننژیت   | meuble <i>F.</i>         | مبله        |

|                    |               |                  |               |
|--------------------|---------------|------------------|---------------|
| mi F.              | می            | millimètre F.    | میلی متر      |
| mica F.            | میکا          | millimicron F.   | میلی میکرون   |
| mickey mouse Eg.   | میکی موس      | million F.       | میلیون        |
| micro - F.         | میکرو -       | millionnaire F.  | میلیونر       |
| microbe F.         | میکروب        | mime F.          | میم           |
| microbiologie F.   | میکروبیولوژی  | mimique F.       | میمیک         |
| microfarad F.      | میکروفاراد    | mine F.          | مین           |
| microfilm F.       | میکروفیل      | minéral F.       | مینرال        |
| micron F.          | میکرون        | minéralogie F.   | مینرالوژی     |
| micro-organisme F. | میکروارگانیسم | mini - F.        | مینی -        |
| microphone F.      | میکروفون      | minicomputer Eg. | مینی کامپیوتر |
| microprocesseur F. |               | mini-jupe F.     | مینی ژوپ      |
|                    | میکروپروسور   | minimum F.       | مینی موم      |
| microscope F.      | میکروسکوپ     | miniature F.     | مینیاچور      |
| microwave Eg.      | مایکروویو     | miniaturiste F.  | مینیاچورست    |
| midterm Eg.        | میدترم        | mink Eg.         | مینک          |
| migraine Eg. & F.  | میگرن         | minorité F.      | مینوریتہ      |
| mil F.             | میل           | minute F.        | مینوت         |
| mile Eg.           | مایل          | miocène F.       | میوسن         |
| mille F.           | میل           | mise en page F.  | میزانپاژ      |
| mili- F.           | میلی -        | mise en plis F.  | میزانپلی      |
| militarisme F.     | میلیتاریسم    | mise en scène F. | میزانس        |
| milliardaire F.    | میلیاردر      | miss Eg.         | میس           |
| milligramme F.     | میلی گرم      | mission F.       | مسیون         |
| millilitre F.      | میلی لیتر     | missionnaire F.  | مسیونر        |

|                      |          |                        |            |
|----------------------|----------|------------------------|------------|
| mister <i>Eg.</i>    | مستر     | montage <i>F.</i>      | مونتاژ     |
| mistress <i>Eg.</i>  | میسز     | monument <i>F.</i>     | مونومان    |
| mitrale <i>F.</i>    | میترال   | mood <i>Eg.</i>        | مود        |
| mixed <i>Eg.</i>     | میکس     | moquette <i>F.</i>     | موکت       |
| mixer <i>Eg.</i>     | میکسر    | morphème <i>F.</i>     | مرفم       |
| mode <i>F.</i>       | مد       | morphine <i>F.</i>     | مرفین      |
| modèle <i>F.</i>     | مدل      | morphologie <i>F.</i>  | مرفولوژی   |
| modem <i>Eg.</i>     | مودم     | morse <i>F.</i>        | مرس        |
| moderne <i>F.</i>    | مدرن     | mosaïque <i>F.</i>     | موزائیک    |
| modest <i>Eg.</i>    | مودست    | MOSSAD <i>Eg.</i>      | موساد      |
| module <i>F.</i>     | مدول     | motel <i>Eg.</i>       | متل        |
| mohair <i>Eg.</i>    | موهر     | moteur <i>F.</i>       | موتور      |
| molécule <i>F.</i>   | مولکول   | motif <i>F.</i>        | موتیف      |
| moment <i>F.</i>     | ممان     | motivation <i>F.</i>   | موتیواسیون |
| monarchie <i>F.</i>  | مونارشی  | motocyclette <i>F.</i> | موتوسیکلت  |
| monde <i>F.</i>      | موند     | motor <i>F.</i>        | موتور      |
| monogamic <i>F.</i>  | مونوگامی | mouvement <i>F.</i>    | موومان     |
| mongol <i>Eg.</i>    | منگل     | M. Ph. <i>Eg.</i>      | ام.فیل     |
| mongolism <i>Eg.</i> | منگلیسم  | Mr. <i>Eg.</i>         | مستر       |
| monitor <i>Eg.</i>   | مونیتور  | Mrs. <i>Eg.</i>        | میسز       |
| mono - <i>F.</i>     | مونو -   | M. S. <i>Eg.</i>       | ام.اس      |
| monokini <i>F.</i>   | مونوکینی | mug <i>Eg.</i>         | ماگ        |
| monologue <i>F.</i>  | مونولوگ  | muget <i>F.</i>        | موگه       |
| monopole <i>F.</i>   | مونوپل   | musée <i>F.</i>        | موزه       |
| monsieur <i>F.</i>   | مسیو     | musical <i>F.</i>      | موزیکال    |

|                           |             |                       |            |
|---------------------------|-------------|-----------------------|------------|
| musicien <i>F.</i>        | موزيسين     | nature <i>F.</i>      | ناتور      |
| musique <i>F.</i>         | موزيك       | nature <i>Eg.</i>     | نيچر       |
| M. W. <i>Eg.</i>          | ام. دبليو   | naturalisme <i>F.</i> | ناتوراليسم |
| myo - <i>F.</i>           | ميو -       | naturaliste <i>F.</i> | ناتوراليسٽ |
| myocarde <i>F.</i>        | ميوكارد     | nazi <i>G.</i>        | نازي       |
| myologie <i>F.</i>        | ميولوژي     | nazisme <i>F.</i>     | نازيسم     |
| myope <i>F.</i>           | ميوپ        | négative <i>F.</i>    | نگاتيوي    |
| myopie <i>F.</i>          | ميوپي       | néo - <i>F.</i>       | نيو -      |
| mythe <i>F.</i>           | ميت         | néologie <i>F.</i>    | نيولوژي    |
| mythologie <i>F.</i>      | ميتولوژي    | néon <i>F.</i>        | نيون       |
|                           |             | néoréalisme <i>F.</i> | نيورئاليسم |
|                           |             | néoréaliste <i>F.</i> | نيورئاليسٽ |
| <b>N</b> naïve <i>Eg.</i> | نائيو       | neptune <i>Eg.</i>    | نپتون      |
| napalm <i>Eg.</i>         | ناپالم      | neptunium <i>F.</i>   | نپتونيم    |
| naphtaline <i>F.</i>      | نفتالين     | nervous <i>Eg.</i>    | نروس       |
| narcissisme <i>F.</i>     | نارسيسيم    | nescafé <i>F.</i>     | نسكافه     |
| narcose <i>F.</i>         | ناركويز     | net <i>Eg.</i>        | نت         |
| narcotine <i>F.</i>       | ناركوٽين    | neurologie <i>F.</i>  | نيورولوژي  |
| narcotique <i>F.</i>      | ناركوٽيڪ    | neutron <i>F.</i>     | نوترون     |
| narcotism <i>F.</i>       | ناركوٽيسم   | névrose <i>F.</i>     | نيوروز     |
| nation <i>F.</i>          | ناسيون      | newton <i>F.</i>      | نيوتون     |
| national <i>F.</i>        | ناسيونال    | nice <i>Eg.</i>       | نيس        |
| nationalisme <i>F.</i>    | ناسيوناليسم | nickel <i>F.</i>      | نيڪل       |
| nationaliste <i>F.</i>    | ناسيوناليسٽ | nicotine <i>F.</i>    | نيڪوتين    |
| NATO <i>Eg.</i>           | ناتو        | nicotinique <i>F.</i> | نيڪوٽينڪ   |

|                          |              |                            |           |
|--------------------------|--------------|----------------------------|-----------|
| nightclub <i>Eg.</i>     | نایت کلاب    | <b>O</b> bjectif <i>F.</i> | ابژکتیف   |
| nihilisme <i>F.</i>      | نیهیلیسم     | obsidienne <i>F.</i>       | ابسیدین   |
| nihiliste <i>F.</i>      | نیهیلیست     | occasion <i>F.</i>         | اکازیون   |
| nitrate <i>F.</i>        | نیترات       | octane <i>F.</i>           | اکتان     |
| nitrique <i>F.</i>       | نیتریک       | octave <i>F.</i>           | اکتاو     |
| nitrite <i>F.</i>        | نیتريت       | octobre <i>F.</i>          | اکتبر     |
| nitrogène <i>F.</i>      | نیتروژن      | octopode <i>F.</i>         | اختاپوس   |
| nitroglycérine <i>F.</i> | نیتروگلیسرین | œdipe <i>F.</i>            | اودیپ     |
| nitruire <i>F.</i>       | نیترویر      | off <i>Eg.</i>             | آف        |
| nodule <i>F.</i>         | ندول         | offer <i>Eg.</i>           | آفر       |
| noël <i>F.</i>           | نوتل         | officer <i>Eg.</i>         | افسر      |
| nombre <i>F.</i>         | نمره         | officier <i>Eg.</i>        | افسر      |
| normale <i>F.</i>        | نرمال        | offset <i>Eg.</i>          | افست      |
| norme <i>F.</i>          | نرم          | offside <i>Eg.</i>         | آفساید    |
| normalite <i>F.</i>      | نرمالیت      | ohm <i>F.</i>              | اهم       |
| nostalgie <i>F.</i>      | نوستالژی     | ok <i>Eg.</i>              | اوکی      |
| note <i>F.</i>           | نوت          | oligarchie <i>F.</i>       | اولیگارشی |
| nova <i>F.</i>           | نوا          | oligocène <i>F.</i>        | الیگوسن   |
| novel <i>Eg.</i>         | نویل         | olivier <i>F.</i>          | اولیویه   |
| novembre <i>F.</i>       | نوامبر       | olympiade <i>F.</i>        | المپیاد   |
| nucléique <i>F.</i>      | نوکلئیک      | olympique <i>F.</i>        | المپیک    |
| nucléole <i>F.</i>       | نوکلئول      | omelette <i>F.</i>         | املت      |
| nurse <i>Eg.</i>         | نرس          | on call <i>Eg.</i>         | آن کال    |
| nylon <i>F.</i>          | نایلون       | oogone <i>F.</i>           | اؤگون     |

|                                    |                |                                 |
|------------------------------------|----------------|---------------------------------|
| opaque <i>F.</i>                   | اپک            | ارکستر فیلارمونیک               |
| OPEC <i>Eg.</i>                    | اپک            | orchestre symphonique <i>F.</i> |
| open university <i>Eg.</i>         |                | ارکستر سفونیک                   |
|                                    | اپن یونیورسیتی | orchidée <i>F.</i>              |
| opéra <i>F.</i>                    | اپرا           | ardnans <i>F.</i>               |
| opérateur <i>F.</i>                | اپراتور        | ordre <i>F.</i>                 |
| opérette <i>F.</i>                 | اپرت           | [oregāno] <i>Esp.</i>           |
| ophtalmique <i>F.</i>              | افتالمیک       | oreillons <i>F.</i>             |
| ophtalm(o)- <i>F.</i>              | افتالمو-       | organe <i>F.</i>                |
| ophtalmologie <i>F.</i>            | افتالمولوژی    | organique <i>F.</i>             |
| ophtalmologiste <i>F.</i>          |                | organisation <i>F.</i>          |
|                                    | افتالمولوژیست  | organisme <i>F.</i>             |
| ophtalmoscope <i>F.</i>            | افتالموسکوپ    | organza <i>Eg.</i>              |
| opportunisme <i>F.</i>             | اپورتونیسیم    | orgasme <i>F.</i>               |
| opportuniste <i>F.</i>             | اپورتونیست     | orgue <i>F.</i>                 |
| opticien <i>F.</i>                 | اپتیسین        | oriental <i>F.</i>              |
| optimal <i>F.</i>                  | اپتیمال        | orientalisme <i>F.</i>          |
| optimisme <i>F.</i>                | اپتیمیسیم      | orientaliste <i>F.</i>          |
| optimiste <i>F.</i>                | اپتیمیست       | original <i>F.</i>              |
| optimize <i>Eg.</i>                | اپتیمایز       | ornithologie <i>F.</i>          |
| optimum <i>F.</i>                  | اپتیموم        | ortho - <i>F.</i>               |
| optique <i>F.</i>                  | اپتیک          | orthographe <i>F.</i>           |
| orang-outan <i>F.</i>              | اران گوتان     | orthodontie <i>F.</i>           |
| orchestre <i>F.</i>                | ارکستر         | orthodoxe <i>F.</i>             |
| orchestre philharmonique <i>F.</i> |                | orthopédie <i>F.</i>            |

|                                   |            |                         |             |
|-----------------------------------|------------|-------------------------|-------------|
| orthopédiste <i>F.</i>            | ارتوپد     | page <i>Eg.</i>         | پیج         |
| oscar <i>F.</i>                   | اسکار      | [pāgon] <i>R.</i>       | پاگون       |
| osmium <i>F.</i>                  | اسمیم      | P. A. L. G.             | پال         |
| osmose <i>F.</i>                  | اسمز       | paléo - <i>F.</i>       | پالئو -     |
| osmosité <i>F.</i>                | اسمزیت     | paléontologie <i>F.</i> | پالئوتولوژی |
| [ošbon] <i>R.</i>                 | اشبون      | paletot <i>F.</i>       | پالتو       |
| [otobān] <i>G.</i>                | اتوبان     | palladium <i>F.</i>     | پالادیم     |
| [otu] <i>R.</i>                   | اتو        | palmitique <i>F.</i>    | پالمیتیک    |
| ounce <i>Eg.</i>                  | اونس       | pan <i>F.</i>           | پان         |
| out <i>Eg.</i>                    | اوت        | panavision <i>F.</i>    | پاناویژن    |
| over coat <i>Eg.</i>              | اورکت      | pancréas <i>F.</i>      | پانکراس     |
| overlap <i>Eg.</i>                | اورلپ      | panel <i>Eg.</i>        | پانل        |
| overture <i>F.</i>                | اوورتور    | panorama <i>F.</i>      | پانوراما    |
| ovulation <i>F.</i>               | اوولاسیون  | panoramique <i>F.</i>   | پانورامیک   |
| ovule <i>F.</i>                   | اوول       | pansement <i>F.</i>     | پانسمان     |
| oxalique <i>F.</i>                | اکسالیک    | panthéisme <i>F.</i>    | پانتھیسم    |
| oxygène <i>F.</i>                 | اکسیژن     | panthéiste <i>F.</i>    | پانتھیست    |
| oxygéné <i>F.</i>                 | اکسیژنه    | pantographe <i>F.</i>   | پانتوگراف   |
| oxydant <i>F.</i>                 | اکسیدان    | pantothénique <i>F.</i> | پانتوتنیک   |
| oxydation <i>F.</i>               | اکسیداسیون | pantomime <i>F.</i>     | پانتومیم    |
| oxyde <i>F.</i>                   | اکسید      | papa <i>F.</i>          | پاپا        |
| ozone <i>F.</i>                   | اوزن       | pape <i>F.</i>          | پاپ         |
|                                   |            | papillon                | پاپیون      |
|                                   |            | paprika <i>F.</i>       | پاپریکا     |
|                                   |            | pâque <i>F.</i>         | پاک         |
| <b>p</b> <sub>ad</sub> <i>Eg.</i> | پد         |                         |             |

|                              |             |                            |             |
|------------------------------|-------------|----------------------------|-------------|
| pâques <i>F.</i>             | پاک         | party <i>Eg.</i>           | پارتی       |
| para - <i>F. &amp; Eg.</i>   | پارا -      | partisan <i>F.</i>         | پارتیزان    |
| parabellum <i>F.</i>         | پارابلوم    | partition <i>Eg.</i>       | پارتیشن     |
| parachute <i>F.</i>          | پاراشوت     | partner <i>Eg.</i>         | پارتنر      |
| paraffine <i>F.</i>          | پارافین     | pass <i>Eg.</i>            | پاس         |
| paragraphe <i>F.</i>         | پاراگراف    | passage <i>F.</i>          | پاساژ       |
| parallèle <i>F.</i>          | پارالل      | passe <i>F.</i>            | پاس         |
| paramètre <i>F.</i>          | پارامتر     | passport <i>Eg.</i>        | پاسپورت     |
| paranoïe <i>F.</i>           | پارانویا    | passive <i>Eg.</i>         | پسیو        |
| parenthèse <i>F.</i>         | پرانتز      | pasteurisé <i>F.</i>       | پاستوریزه   |
| paraphe <i>F.</i>            | پاراف       | pastille <i>F.</i>         | پاستیل      |
| parasite <i>F.</i>           | پارازیت     | pâté <i>F.</i>             | پته         |
| parasymphatique <i>F.</i>    | پاراسمپاتیک | patho- <i>F.</i>           | پاتو -      |
| paratyphoïde <i>F.</i>       | پاراتیفوئید | patinage <i>F.</i>         | پاتیناژ     |
| parathyroïde <i>F.</i>       | پاراتیروئید | patho-biologie <i>F.</i>   | پاتوبیولوژی |
| paravent <i>F.</i>           | پاراوان     | pathogène <i>F.</i>        | پاتوژن      |
| parcomètre <i>F.</i>         | پارکومتر    | pathologie <i>F.</i>       | پاتولوژی    |
| parenchyme <i>F.</i>         | پارانشیم    | patio <i>F. &amp; Esp.</i> | پاسیو       |
| parc <i>F.</i>               | پارک        | pavillon <i>F.</i>         | پاوین       |
| park <i>Eg.</i>              | پارک        | payroll <i>Eg.</i>         | پی رول      |
| parking <i>Eg.</i>           | پارکینگ     | P. C. <i>Eg.</i>           | پی. سی      |
| parlement <i>F.</i>          | پارلمان     | Pêches Melba <i>F.</i>     | پشمبلا      |
| parmesan <i>F. &amp; It.</i> | پارمزان     | pectine <i>F.</i>          | پکتین       |
| parquet <i>F.</i>            | پارکت       | pédale <i>F.</i>           | پدال        |
| partie <i>F.</i>             | پارتی       | pédicure <i>F.</i>         | پدیکور      |

|                               |           |                             |                 |
|-------------------------------|-----------|-----------------------------|-----------------|
| pedicuriste <i>Eg.</i>        | پدیکورست  | petit-beurre <i>F.</i>      | پتی‌بور         |
| penalty <i>Eg.</i>            | پنالتی    | pétrochimie <i>F.</i>       | پتروشیمی        |
| pence <i>Eg.</i>              | پنس       | pétrologie <i>F.</i>        | پترولوژی        |
| pendule <i>F.</i>             | پاندول    | pfennig <i>G.</i>           | فنیک            |
| pénicillin <i>F.</i>          | پنیسیلین  | phago - <i>F. &amp; Eg.</i> | فاگو -          |
| penny <i>Eg.</i>              | پنی       | phagocyte <i>F.</i>         | فاگوسیت         |
| pension <i>F.</i>             | پانسیون   | phalange <i>F.</i>          | فالانژ          |
| peperoni <i>Eg. &amp; It.</i> | پیرونی    | phalangiste <i>F.</i>       | فالانژیست       |
| pepsine <i>F.</i>             | پسین      | pharmacologie <i>F.</i>     | فارماکولوژی     |
| per - <i>Eg.</i>              | پر -      | pharyngite <i>F.</i>        | فارنژیت         |
| perchlorate <i>F.</i>         | پرکلرات   | pharynx <i>F.</i>           | فارنکس          |
| perfect <i>Eg.</i>            | پرفکت     | phase <i>F.</i>             | فاز             |
| perfection <i>Eg.</i>         | پرفکشن    | ph. D. <i>Eg.</i>           | بی. اچ. دی      |
| péri - <i>F.</i>              | پری -     | phénol <i>F.</i>            | فنل             |
| period <i>Eg.</i>             | پریود     | phénomène <i>F.</i>         | فنومن           |
| periodic <i>Eg.</i>           | پریودیک   | philharmonique <i>F.</i>    | فیلارمونیک      |
| permanganate <i>F.</i>        | پرمنگنات  | philologie <i>F.</i>        | فیلولوژی        |
| permien <i>F.</i>             | پرمین     | phobie <i>F.</i>            | فوبی            |
| personnage <i>F.</i>          | پرسوناژ   | phoenix <i>Eg.</i>          | فنکس            |
| personnel <i>F.</i>           | پرسنل     | phonème <i>F.</i>           | فونم            |
| perspective <i>F.</i>         | پرسپکتیو  | phonéticien <i>F.</i>       | فونتیسین        |
| perte <i>F.</i>               | پرت       | phonétique <i>F.</i>        | فونتیک          |
| P. E. R. T <i>Eg.</i>         | پرت       | phonocardiographie          |                 |
| pessimisme <i>F.</i>          | پسی‌میسیم | <i>F.</i>                   | فونوکاردیوگرافی |
| pessimiste <i>F.</i>          | پسی‌مست   | phonologie <i>F.</i>        | فونولوژی        |

|                           |             |                               |          |
|---------------------------|-------------|-------------------------------|----------|
| phosphate <i>F.</i>       | فسفات       | ping-pong <i>Eg. &amp; F.</i> | پینگ پنگ |
| phosphore <i>F.</i>       | فسفر        | pingouin <i>F.</i>            | پنگوئن   |
| photo - <i>F.</i>         | فتو -       | pioneer <i>Eg.</i>            | پایونیر  |
| photocopie <i>F.</i>      | فتوکپی      | pipe <i>F.</i>                | پپ       |
| photochromic <i>Eg.</i>   | فتوکرومیک   | pipette <i>F.</i>             | پی پت    |
| photogénique <i>F.</i>    | فتوژنیک     | pipi <i>F.</i>                | پی پی    |
| photolyse <i>F.</i>       | فتولیز      | pique <i>F.</i>               | پیک      |
| photosynthèse <i>F.</i>   | فتوسنتز     | pique-nique <i>F.</i>         | پیک نیک  |
| phrase <i>F.</i>          | فراز        | piste <i>F.</i>               | پیست     |
| ptalique <i>F.</i>        | فتالیک      | pistolet <i>F.</i>            | پیستوله  |
| physicien <i>F.</i>       | فیزیسین     | piston <i>F.</i>              | پیستون   |
| physiologie <i>F.</i>     | فیزیولوژی   | pizza <i>F. &amp; It.</i>     | پیتزا    |
| physiologique <i>F.</i>   | فیزیولوژیک  | pizzeria <i>F. &amp; It.</i>  | پیتزریا  |
| physiologiste <i>F.</i>   | فیزیولوژیست | placenta <i>F.</i>            | پلاستا   |
| physique <i>F.</i>        | فیزیک       | plage <i>F.</i>               | پلاژ     |
| physiothérapie <i>F.</i>  | فیزیوتراپی  | plan <i>F.</i>                | پلان     |
| pi <i>F. &amp; Eg.</i>    | پی          | plaque <i>F.</i>              | پلاک     |
| pianiste <i>F.</i>        | پیانست      | plasma <i>F.</i>              | پلاسما   |
| piano <i>F. &amp; It.</i> | پیانو       | plastique <i>F.</i>           | پلاستیک  |
| pick-up <i>Eg.</i>        | پیکاپ       | plasto - <i>F. &amp; Eg.</i>  | پلاستو   |
| pidgin <i>Eg.</i>         | پی جین      | plastés <i>F.</i>             | پلاست    |
| pie <i>Eg.</i>            | پای         | platine <i>F.</i>             | پلاتین   |
| pièce <i>F.</i>           | پیس         | pléistocène <i>F.</i>         | پلیستوسن |
| pile <i>F.</i>            | پیل         | pliocène <i>F.</i>            | پلیوسن   |
| pince <i>F.</i>           | پنس         | plissée <i>F.</i>             | پلیسه    |

|                               |              |                        |             |
|-------------------------------|--------------|------------------------|-------------|
| plombe <i>F.</i>              | پلمپ         | polyvision <i>Eg.</i>  | پلی ویژن    |
| plombière <i>F.</i>           | پلمبیر       | pommade <i>F.</i>      | پماد        |
| pluton <i>F.</i>              | پلوتون       | pompage <i>F.</i>      | پمپاژ       |
| plutonium <i>F.</i>           | پلوتونیم     | pompe <i>F.</i>        | پمپ         |
| pochette <i>F.</i>            | پوشت         | punctuation <i>F.</i>  | پونکتواسیون |
| point <i>Eg.</i>              | پوینت        | popcorn <i>Eg.</i>     | پاپ کورن    |
| point <i>F.</i>               | پون          | porcelaine <i>F.</i>   | پورسلن      |
| poire <i>F.</i>               | پوار         | pornographie <i>F.</i> | پورنوگرافی  |
| poker <i>F.</i>               | پوکر         | portable <i>F.</i>     | پرتابل      |
| polémique <i>F.</i>           | پلمیک        | portefeuille <i>F.</i> | پورت فوی    |
| police <i>F.</i>              | پلیس         | portion <i>F.</i>      | پرس         |
| policy <i>F.</i>              | پالیسی       | portrait <i>F.</i>     | پرتره       |
| polish <i>Eg.</i>             | پلیش         | pose <i>F.</i>         | پز          |
| polonium <i>F.</i>            | پلونیم       | position <i>Eg.</i>    | پوزیشن      |
| poly - <i>F.</i>              | پلی -        | position <i>F.</i>     | پوزیسیون    |
| polyamide <i>F.</i>           | پلی آمید     | positive <i>F.</i>     | پوزیتیو     |
| polytechnique <i>F.</i>       | پلی تکنیک    | positivisme <i>F.</i>  | پوزیتیویسم  |
| politique <i>F.</i>           | پلیتیک       | positiviste <i>F.</i>  | پوزیتیویست  |
| polycopie <i>F.</i>           | پلی کپی      | positron <i>F.</i>     | پوزیترون    |
| polyclinique <i>F.</i>        | پلی کلینیک   | post - <i>F.</i>       | پست -       |
| polyester <i>F. &amp; Eg.</i> | پلی استر     | poste <i>F.</i>        | پست         |
| polygamie <i>F.</i>           | پلی گامی     | poster <i>F.</i>       | پوستر       |
| polymère <i>F.</i>            | پلیمر        | postiche <i>F.</i>     | پوستیش      |
| polymérisation <i>F.</i>      | پلیمریزاسیون | potassium <i>F.</i>    | پتاسیم      |
| polytype <i>F.</i>            | پلیپ         | potentiel <i>F.</i>    | پتانسیل     |

|                           |           |                             |             |
|---------------------------|-----------|-----------------------------|-------------|
| poudre <i>F.</i>          | پودر      | processing <i>Eg.</i>       | پراسسینگ    |
| pound <i>Eg.</i>          | پوند      | processor <i>Eg.</i>        | پراسسور     |
| pourcentage <i>F.</i>     | پورسانتاژ | program <i>Eg.</i>          | پروگرام     |
| pratique <i>F.</i>        | پراتیک    | programmer <i>Eg.</i>       | پروگرامر    |
| pré - <i>F.</i>           | پر -      | programming <i>Eg.</i>      | پروگرامینگ  |
| précambrien <i>F.</i>     | پرکامبرین | projet <i>F.</i>            | پروژه       |
| préfixe <i>F.</i>         | پرفیکس    | projecteur <i>F.</i>        | پروژکتور    |
| président <i>Eg.</i>      | پرزیدنت   | prolétariat <i>F.</i>       | پرولتاریا   |
| presse <i>F.</i>          | پرس       | promotion <i>Eg.</i>        | پروموشن     |
| prestige <i>F.</i>        | پرستیژ    | propagande <i>F.</i>        | پروپاگاندا  |
| primate <i>F.</i>         | پریمات    | professeur <i>F.</i>        | پرفسور      |
| prince <i>F.</i>          | پرنس      | prostate <i>F.</i>          | پرستات      |
| princesse <i>F.</i>       | پرنسس     | protéine <i>F.</i>          | پروتئین     |
| principe <i>F.</i>        | پرنسپ     | protestan <i>F.</i>         | پروتستان    |
| print <i>Eg.</i>          | پرینت     | prothèse <i>F.</i>          | پروتز       |
| printer <i>Eg.</i>        | پرینتر    | proto - <i>F. &amp; Eg.</i> | پروتو -     |
| prise <i>F.</i>           | پریز      | protocole <i>F.</i>         | پروتکل      |
| prix <i>F.</i>            | پری       | proton <i>F.</i>            | پروتون      |
| pro - <i>F. &amp; Eg.</i> | پرو -     | protoplasme <i>F.</i>       | پروتوپلاسم  |
| problem <i>Eg.</i>        | پرابلم    | protozoa <i>Eg.</i>         | پروتوزآ     |
| procès <i>F.</i>          | پروسه     | prusse <i>F.</i>            | پروس        |
| profil <i>F.</i>          | پروفیل    | prussique <i>F.</i>         | پروسیک      |
| pro forma <i>F.</i>       | پروفورما  | psychanalyse <i>F.</i>      | پسیکانالیز  |
| progestérone <i>F.</i>    | پروژسترون | psychanalyste <i>F.</i>     | پسیکانالیست |
| process <i>Eg.</i>        | پراسس     | psychoanalysis <i>Eg.</i>   | پسیکانالیزس |

|                            |              |                                 |                     |               |
|----------------------------|--------------|---------------------------------|---------------------|---------------|
| psychologie <i>F.</i>      | پسیکولوژی    | <b>Q</b>                        | [ azzāq ] <i>R.</i> | قزاق          |
| psychology <i>Eg.</i>      | پسیکالوجی    | quarantaine <i>F. &amp; Eg.</i> |                     | قرنطینه       |
| P. T. T. <i>Eg.</i>        | پ. ت. ت.     | quartier <i>F.</i>              |                     | کارتیه        |
| pudding <i>Eg.</i>         | پودینگ       | quartz <i>F.</i>                |                     | کوارتز        |
| punaise <i>F.</i>          | پونز         | quinine <i>F.</i>               |                     | کینین         |
| punch <i>Eg.</i>           | پانچ         | quiz <i>Eg.</i>                 |                     | کوئیز         |
| punchiste <i>Eg.</i>       | پانچیسٹ      |                                 |                     |               |
| puncture <i>Eg.</i>        | پنچر         | <b>R</b>                        |                     |               |
| punk <i>Eg.</i>            | پانک         | rachitisme <i>F.</i>            |                     | راشیتسم       |
| purée <i>F.</i>            | پوره         | racisme <i>F.</i>               |                     | راسیم         |
| push <i>Eg.</i>            | پوش          | raciste <i>F.</i>               |                     | راسیست        |
| [put] <i>R.</i>            | پوت          | RADAR <i>Eg.</i>                |                     | رادار         |
| puzzle <i>Eg.</i>          | پازل         | radian <i>F.</i>                |                     | رادیان        |
| pygmée <i>F.</i>           | پیگمه        | radiateur <i>F.</i>             |                     | رادیاتور      |
| pyjama <i>F.</i>           | پیژاما       | radical <i>F.</i>               |                     | رادیکال       |
| pyrex <i>F.</i>            | پیرکس        | radicalisme <i>F.</i>           |                     | رادیکالیسم    |
| pyrite <i>F.</i>           | پیریت        | radio - <i>F.</i>               |                     | رادیو -       |
| pyro - <i>F. &amp; Eg.</i> | پیرو -       | radio <i>F.</i>                 |                     | رادیو         |
| pyroligneux <i>F.</i>      | پیرولینیو    | radioactive <i>F.</i>           |                     | رادیواکتیو    |
| pyrolyse <i>F.</i>         | پیرولیز      | radio-activité <i>F.</i>        |                     | رادیواکتیویته |
| pyorrhée <i>F.</i>         | پیوره        | radiogramme <i>F.</i>           |                     | رادیوگرام     |
| pyridoxine <i>F.</i>       | پیریدوکسین   | radiographie <i>F.</i>          |                     | رادیوگرافی    |
| pyrosulfurique <i>F.</i>   | پیروسولفوریک | radiologie <i>F.</i>            |                     | رادیولوژی     |
| pyruvique <i>F.</i>        | پیروویک      | radiologiste <i>F.</i>          |                     | رادیولوژیست   |

|                         |            |                           |              |
|-------------------------|------------|---------------------------|--------------|
| radiologue <i>F.</i>    | رادیولوگ   | référéndum <i>F.</i>      | رفراندوم     |
| radioscopic <i>F.</i>   | رادیوسکوپ  | réflexe <i>F.</i>         | رفلکس        |
| radiothérapie <i>F.</i> | رادیوتراپی | réforme <i>F.</i>         | رفرم         |
| radium <i>F.</i>        | رادیوم     | réformisme <i>F.</i>      | رفرمیسم      |
| ragoût <i>F.</i>        | راگو       | réformiste <i>F.</i>      | رفرمیست      |
| rail <i>Eg.</i>         | ریل        | refusé <i>F.</i>          | رفوزه        |
| random <i>Eg.</i>       | راندوم     | régime <i>F.</i>          | رژیم         |
| ranger <i>Eg.</i>       | رنجر       | réglage <i>F.</i>         | رگلاژ        |
| raquette <i>F.</i>      | راکت       | règle <i>F.</i>           | رگل          |
| rapport <i>F.</i>       | راپورت     | règulateur <i>F.</i>      | رگولاتور     |
| ratatouille <i>F.</i>   | راتاتوی    | reject <i>Eg.</i>         | ریجکت        |
| ré <i>F.</i>            | ر          | relax <i>Eg.</i>          | ریلکس        |
| réacteur <i>F.</i>      | رئاكتور    | re-lay <i>Eg.</i>         | رله          |
| réaction <i>F.</i>      | رئاكسیون   | remote control <i>Eg.</i> | ریموت کنترل  |
| réalisme <i>F.</i>      | رئالیسم    | remote sensing <i>Eg.</i> | ریموت سنسینگ |
| réaliste <i>F.</i>      | رئالیست    |                           |              |
| recciver <i>Eg.</i>     | رسیور      | renaissance <i>F.</i>     | رنسانس       |
| reception <i>Eg.</i>    | ریسپشن     | rendement <i>F.</i>       | راندمان      |
| réception <i>F.</i>     | رسیپسیون   | rendez-vous <i>F.</i>     | راندوو       |
| récital <i>F.</i>       | رستال      | répertoire <i>F.</i>      | رپرتوار      |
| record <i>F.</i>        | رکورد      | report <i>Eg.</i>         | رپورت        |
| recovery <i>Eg.</i>     | ریکاوری    | reportage <i>F.</i>       | رپورتاژ      |
| rectum <i>F.</i>        | رکتوم      | reporter <i>Eg.</i>       | رپورتر       |
| reference <i>Eg.</i>    | ریفرنس     | research <i>Eg.</i>       | ریسرج        |
| référéndence <i>F.</i>  | رفرانس     | résection <i>F.</i>       | رزکسیون      |

|                    |            |                   |             |
|--------------------|------------|-------------------|-------------|
| réserve F.         | رزرواسیون  | rock and roll Eg. | راک اند رول |
| réserve F.         | رزرو       | rocking chair Eg. | راکینگ چیر  |
| resident Eg.       | رزیدنت     | rôle F.           | رل          |
| résine F.          | رزین       | roll Eg.          | رل          |
| résonnance F.      | رزنانس     | roman F.          | رمان        |
| restante F.        | رستانت     | romance F.        | رمانس       |
| restaurant F.      | رستوران    | romantique F.     | رمانتیک     |
| retouche F.        | رتوش       | romantisme F.     | رمانتسیم    |
| revise Eg.         | ری وایز    | ronde F.          | روند        |
| revolver F. & Eg.  | رولور      | roof Eg.          | روف         |
| révolution F.      | رولوسیون   | room mate Eg.     | روم میت     |
| rewind Eg.         | ری وایند   | rose F.           | رز          |
| rhéostat F.        | رئوستا     | rôti F.           | روتی        |
| rhizopoda Eg.      | ریزوپودا   | rouble F.         | روبل        |
| Rh. Eg.            | ار. هاش    | rouge F.          | روژ         |
| rhum F.            | رم         | roulette F.       | رولت        |
| rhumatisme F.      | رمانتسیم   | round Eg.         | روند        |
| riboflavine F.     | ریبوفلاوین | routine Eg.       | روتین       |
| richter G.         | ریشتر      | royale F.         | رویال       |
| rimmel F.          | ریمل       | royalisme F.      | رویالیسم    |
| ring F.            | رینگ       | royaliste F.      | رویالیست    |
| risque F.          | ریسک       | ruban F.          | روبان       |
| robe de chambre F. | ربدو شامبر | [rubl] R.         | روبل        |
| robot Eg.          | رپوت       | rugby Eg.         | رگی         |
| rock Eg.           | راک        | rum Eg.           | رم          |

|                               |           |                          |            |
|-------------------------------|-----------|--------------------------|------------|
| rumba <i>F.</i>               | رامبا     | [sāson] <i>R.</i>        | ساسون      |
| rummy <i>Eg.</i>              | رامی      | satellite <i>F.</i>      | ساتلیت     |
| run <i>Eg.</i>                | ران       | satin <i>F.</i>          | ساتن       |
| rustique <i>F.</i>            | روستیک    | saucisse <i>F.</i>       | سوسیس      |
| rythme <i>F.</i>              | ریتم      | saucisson <i>F.</i>      | سوسیسون    |
| rythmique <i>F.</i>           | ریتمیک    | sauna <i>F.</i>          | سونا       |
|                               |           | saxophone <i>F.</i>      | ساکسیفون   |
|                               |           | scala <i>It.</i>         | اسکله      |
|                               |           | scan <i>Eg.</i>          | اسکن       |
| <b>S</b> abbatical <i>Eg.</i> | ساباتیکال | scandium <i>F.</i>       | اسکاندیم   |
| sabotage <i>F.</i>            | سابوتاژ   | scénariste <i>F.</i>     | سناریست    |
| sac <i>F.</i>                 | ساک       | scène <i>F.</i>          | سن         |
| sacchareuse <i>F.</i>         | ساکارز    | schéma <i>F.</i>         | شما        |
| saccharine <i>F.</i>          | ساخارین   | schématique <i>F.</i>    | شماتیک     |
| sadisme <i>F.</i>             | سادیسیم   | schiste <i>F.</i>        | شیست       |
| sadiste <i>F.</i>             | سادیت     | schnitzel <i>Eg.</i>     | شنیتسل     |
| safe <i>Eg.</i>               | سیف       | school <i>Eg.</i>        | اسکول      |
| salade <i>F.</i>              | سالاد     | sciatique <i>F.</i>      | سیاتیک     |
| salami <i>Eg. &amp; It.</i>   | سالامی    | scintigram <i>Eg.</i>    | سیتیگرام   |
| salon <i>F.</i>               | سالن      | scintigraphy <i>Eg.</i>  | سیتیگرافی  |
| [samāvar] <i>R.</i>           | سماور     | scinti-scan <i>Eg.</i>   | سیتیاسکن   |
| sandal <i>Eg.</i>             | سندل      | scintiscanner <i>Eg.</i> | سیتیاسکندر |
| sandwich <i>Eg.</i>           | ساندویچ   | sclerenchime <i>F.</i>   | اسکرانشیم  |
| saphisme <i>F.</i>            | سافیسیم   | scorbutique <i>F.</i>    | اسکوربوتیک |
| sardine <i>F.</i>             | ساردین    | scotch <i>Eg.</i>        | اسکاج      |

|                             |              |                         |               |
|-----------------------------|--------------|-------------------------|---------------|
| séance <i>F.</i>            | سئانس        | série <i>F.</i>         | سری           |
| seat belt <i>Eg.</i>        | سیت بِلت     | seringue <i>F.</i>      | سرنِگ         |
| sec <i>F.</i>               | سک           | sérieux <i>F.</i>       | سریو          |
| SECAM <i>F.</i>             | سکام         | sérum <i>F.</i>         | سرم           |
| sechoir <i>F.</i>           | سشوار        | serve <i>Eg.</i>        | سرو           |
| second-class <i>Eg.</i>     | سکندکلاس     | service <i>F.</i>       | سرویس         |
| secret <i>Eg.</i>           | سکرت         | sévère <i>F.</i>        | سور           |
| secrétaire <i>F.</i>        | سکرتِر       | sex <i>Eg.</i>          | سکس           |
| sédimentation <i>F.</i>     | سدیمانتاسیون | sexe <i>F.</i>          | سکس           |
| seigneur <i>F.</i>          | سینیور       | shampoo <i>Eg.</i>      | شامپو         |
| séismographe <i>F.</i>      | سیسموگراف    | sharp <i>Eg.</i>        | شارپ          |
| séismographie <i>F.</i>     | سیسموگرافی   | shift <i>Eg.</i>        | شیفت          |
| séismologie <i>F.</i>       | سیسمولوژی    | shilling <i>Eg.</i>     | شیلینگ        |
| self service <i>Eg.</i>     | سلف سرویس    | shoot <i>Eg.</i>        | شوت           |
| sémantique <i>F.</i>        | سمانتیک      | short <i>Eg.</i>        | شورت          |
| semestre <i>Eg.</i>         | سیمستر       | short hand <i>Eg.</i>   | شورت هند      |
| séminaire <i>F.</i>         | سمینار       | short story <i>Eg.</i>  | شورت استوری   |
| sénario <i>F. &amp; It.</i> | سناریو       | short-term <i>Eg.</i>   | شورت ترم      |
| sénat <i>F.</i>             | سنا          | show <i>Eg.</i>         | شو            |
| sénateur <i>F.</i>          | سنا تور      | show man <i>Eg.</i>     | شومن          |
| sentimental <i>F.</i>       | سانتیمانتال  | show off <i>Eg.</i>     | شو آف         |
| septembre <i>F.</i>         | سپتامبر      | si <i>F.</i>            | سی            |
| septique <i>F.</i>          | سپتیک        | side by side <i>Eg.</i> | ساید بای ساید |
| séquence <i>F.</i>          | سکانس        | sigmoïde <i>F.</i>      | سیگموئید      |
| sérial <i>F.</i>            | سریال        |                         |               |

|                          |                |                          |           |
|--------------------------|----------------|--------------------------|-----------|
| sigmoïdoscopie <i>F.</i> | سیگموئیدوسکوپی | small <i>Eg.</i>         | اسمال     |
|                          |                | smoking <i>Eg.</i>       | اسموکینگ  |
| silicate <i>F.</i>       | سیلیکات        | snobe <i>F.</i>          | اسنوب     |
| silice <i>F.</i>         | سیلیس          | social <i>F.</i>         | سوسیال    |
| silicium <i>F.</i>       | سیلیسیم        | socialisme <i>F.</i>     | سوسیالیسم |
| silk <i>F.</i>           | سیلک           | socialiste <i>F.</i>     | سوسیالیست |
| silo <i>F.</i>           | سیلو           | société <i>F.</i>        | سوسیته    |
| silurien <i>F.</i>       | سیلورین        | sociologie <i>F.</i>     | سوسیولوژی |
| singulier <i>F.</i>      | سنگولیه        | soda <i>Eg.</i>          | سودا      |
| sink <i>Eg.</i>          | سینک           | sodium <i>F.</i>         | سدیم      |
| sinus <i>F.</i>          | سینوس          | software <i>F.</i>       | سافتویر   |
| sinusite <i>F.</i>       | سینوزیت        | soirée <i>F.</i>         | سواره     |
| siphon <i>F.</i>         | سیفون          | soja <i>F.</i>           | سویا      |
| sirop <i>F.</i>          | سیروپ          | sole <i>F.</i>           | سل        |
| site <i>Eg.</i>          | سایت           | sofège <i>F.</i>         | سولفژ     |
| sito- <i>F.</i>          | سیتو -         | soliste <i>F.</i>        | سولیست    |
| sitologie <i>F.</i>      | سیتولوژی       | solo <i>F. &amp; It.</i> | سولو      |
| sitophobie <i>F.</i>     | سیتوفوبی       | sonate <i>F.</i>         | سونات     |
| size <i>Eg.</i>          | سایز           | sondage <i>F.</i>        | سونداژ    |
| skate <i>Eg.</i>         | اسکیت          | sonde <i>F.</i>          | سوند      |
| skate board <i>Eg.</i>   | اسکیت بورڈ     | sonogram <i>Eg.</i>      | سونوگرام  |
| ski <i>F.</i>            | اسکی           | sonograph <i>Eg.</i>     | سونوگراف  |
| slide <i>Eg.</i>         | اسلاید         | sorbet <i>F.</i>         | سوربه     |
| slip <i>Eg.</i>          | اسلیپ          | souffle <i>F.</i>        | سوفله     |
| slow motion <i>Eg.</i>   | اسلوموشن       | souffleur <i>F.</i>      | سوفلور    |

|                                |               |                         |             |
|--------------------------------|---------------|-------------------------|-------------|
| soupape <i>F.</i>              | سوپاپ         | stalagmite <i>F.</i>    | استالاگمیت  |
| soupe <i>F.</i>                | سوپ           | standard <i>F.</i>      | استاندارد   |
| sous-commission <i>F.</i>      | سوکمیسیون     | star <i>Eg.</i>         | استار       |
| sous-comité <i>F.</i>          | سوکمیتہ       | starter <i>Eg.</i>      | استارتر     |
| sous-titre <i>F.</i>           | سوتیتر        | statique <i>F.</i>      | استاتیک     |
| soutien-gorge <i>F.</i>        | سوتین         | statistique <i>Eg.</i>  | استاتستیک   |
| spaghetti <i>Eg. &amp; It.</i> | اسپاگتی       | steak <i>Eg.</i>        | استیک       |
| spasme <i>F.</i>               | اسپاسم        | steak house <i>Eg.</i>  | استیک هاوس  |
| spath d'island <i>F.</i>       | اسپات ایسلند  | stencil <i>Eg.</i>      | استنسیل     |
| spathe <i>F.</i>               | اسپات         | step <i>Eg.</i>         | استپ        |
| special <i>Eg.</i>             | اسپشیل        | stereo <i>Eg.</i>       | استریو      |
| spécial <i>F.</i>              | اسپسیال       | stereophonic <i>Eg.</i> | استریوفونیک |
| spectroscope <i>F.</i>         | اسپکٹروسکوپ   | stérile <i>F.</i>       | استریل      |
| spermatozoïde <i>F.</i>        | اسپرماٹوزوئید | stérilisé <i>F.</i>     | استریلیزه   |
| sperme <i>F.</i>               | اسپرم         | sterling <i>Eg.</i>     | استرلینگ    |
| sphincter <i>F.</i>            | اسفنکتر       | stop <i>Eg.</i>         | استوپ       |
| sport <i>Eg.</i>               | اسپرت         | stratégie <i>F.</i>     | استراتژی    |
| spray <i>Eg.</i>               | اسپری         | stratégique <i>F.</i>   | استراتژیک   |
| squash <i>Eg.</i>              | اسکواش        | streptocoque <i>F.</i>  | استرپتوکوک  |
| squelette <i>F.</i>            | اسکلت         | stress <i>Eg.</i>       | استرس       |
| stadium <i>F.</i>              | استادیوم      | stroganoff <i>Eg.</i>   | استروگانوف  |
| stage <i>F.</i>                | استاژ         | structure <i>Eg.</i>    | استراکچر    |
| stainless <i>Eg.</i>           | استینلس       | studio <i>It.</i>       | استودیو     |
| stainless steel <i>Eg.</i>     | استینلس استیل | style <i>Eg.</i>        | استایل      |
| stalactite <i>F.</i>           | استالاکتیت    | style <i>F.</i>         | استیل       |

|                         |              |                               |            |
|-------------------------|--------------|-------------------------------|------------|
| stylistics <i>Eg.</i>   | استایلیستیکز | surprise <i>F.</i>            | سورپریز    |
| subjective <i>F.</i>    | سوبژکتیو     | surréalisme <i>F.</i>         | سوررئالیسم |
| sublime <i>F.</i>       | سوبلیمه      | surréaliste <i>F.</i>         | سوررئالیست |
| subside <i>F.</i>       | سوبسید       | suspension <i>F.</i>          | سوسپانسیون |
| substance <i>F.</i>     | سوبستانس     | SW <i>Eg.</i>                 | اس. دبلیو  |
| sude <i>F.</i>          | سود          | switch <i>Eg.</i>             | سویچ       |
| sufixe <i>F.</i>        | سوفیکس       | syllabe <i>F.</i>             | سیلاب      |
| suite <i>F.</i>         | سویت         | symbole <i>F.</i>             | سمبول      |
| sujet <i>F.</i>         | سوژه         | symbolique <i>F.</i>          | سمبولیک    |
| sulfate <i>F.</i>       | سولفات       | symbolisme <i>F.</i>          | سمبولیسم   |
| sulphydrique <i>F.</i>  | سولفیدریک    | symboliste <i>F.</i>          | سمبولیست   |
| sulfur <i>F.</i>        | سولفور       | sympathie <i>F.</i>           | سمپاتی     |
| sulfurique <i>F.</i>    | سولفوریک     | sympathique <i>F.</i>         | سمپاتیک    |
| sun roof <i>Eg.</i>     | سانروف       | symphonie <i>F.</i>           | سفونی      |
| super <i>Eg.</i>        | سوپر         | symphonique <i>F.</i>         | سفونیک     |
| super de luxe <i>F.</i> | سوپر دولوکس  | symposium <i>F. &amp; Eg.</i> | سمپوزیوم   |
| superlative <i>F.</i>   | سوپرلاتیو    | syncope <i>F.</i>             | سینکوپ     |
| superman <i>Eg.</i>     | سوپرمن       | syndicalisme <i>F.</i>        | سندیکالیسم |
| super market <i>Eg.</i> | سوپرمارکت    | syndicat <i>F.</i>            | سندیکا     |
| supernova <i>F.</i>     | سوپرنوا      | syndrome <i>F.</i>            | سندروم     |
| super scope <i>Eg.</i>  | سوپراسکوپ    | synonyme <i>F.</i>            | سینونیم    |
| supervisor <i>Eg.</i>   | سوپروایزر    | syntax <i>Eg.</i>             | سینتاکس    |
| support <i>Eg.</i>      | ساپورت       | synthèse <i>F.</i>            | سینتز      |
| suprano <i>F.</i>       | سوپرانو      | syphilis <i>F.</i>            | سیفلیس     |
| suprême <i>F.</i>       | سوپرم        | system <i>Eg.</i>             | سیستم      |

|                            |              |                            |           |
|----------------------------|--------------|----------------------------|-----------|
| system analysis <i>Eg.</i> | سیستم آنالیز | tank <i>Eg.</i>            | تانک      |
| system analyst <i>Eg.</i>  | سیستم آنالیز | tanker <i>Eg.</i>          | تانکر     |
| systematique <i>F.</i>     | سیستماتیک    | tape deck <i>Eg.</i>       | تیپ دک    |
| systematiquement <i>F.</i> | سیستماتیکمان | tartare <i>F.</i>          | تارتار    |
| systrme <i>F.</i>          | سیستم        | tarte <i>F.</i>            | تارت      |
| šenel <i>R.</i>            | شنل          | tartine <i>F.</i>          | تارتین    |
| šilang <i>G.</i>           | شیلنگ        | tartrate <i>F.</i>         | تارترات   |
| šot <i>R.</i>              | شت           | tartrique <i>F.</i>        | تارتریک   |
|                            |              | taxe <i>F.</i>             | تاکس      |
|                            |              | taxi <i>F.</i>             | تاکسی     |
|                            |              | taximètre <i>F.</i>        | تاکسیمتر  |
|                            |              | te <i>F.</i>               | ت         |
|                            |              | tea bag <i>Eg.</i>         | تی بگ     |
|                            |              | team <i>Eg.</i>            | تیم       |
|                            |              | tea party <i>Eg.</i>       | تی پارٹی  |
|                            |              | technicien <i>F.</i>       | تکنیسین   |
|                            |              | technicolor <i>Eg.</i>     | تکنی کالر |
|                            |              | technique <i>F.</i>        | تکنیک     |
|                            |              | technocrate <i>F.</i>      | تکنوکرات  |
|                            |              | technocratic <i>F.</i>     | تکنوکراسی |
|                            |              | technologie <i>F.</i>      | تکنولوژی  |
|                            |              | teen ager <i>Eg.</i>       | تین ایجر  |
|                            |              | teflon <i>F. &amp; Eg.</i> | تفلون     |
|                            |              | teinture d'iode <i>F.</i>  | تتورید    |
|                            |              | télé - <i>F.</i>           | تله -     |
| <b>T</b> ableau <i>F.</i>  | تابلو        |                            |           |
| tabou <i>F.</i>            | تابو         |                            |           |
| tache <i>F.</i>            | ناش          |                            |           |
| tactique <i>F.</i>         | تاکتیک       |                            |           |
| taekwondo <i>Eg.</i>       | تکواندو      |                            |           |
| tag <i>Eg.</i>             | تگ           |                            |           |
| take-off <i>Eg.</i>        | تیک آف       |                            |           |
| talent <i>F.</i>           | تالان        |                            |           |
| talk <i>F.</i>             | تالک         |                            |           |
| tampon <i>F.</i>           | تامپون       |                            |           |
| tangente <i>F.</i>         | تانژانت      |                            |           |
| tango <i>F.</i>            | تانگو        |                            |           |

|                            |            |                          |           |
|----------------------------|------------|--------------------------|-----------|
| télé cabine <i>F.</i>      | تله کابین  | terrorisite <i>F.</i>    | تروریست   |
| téléfax <i>F.</i>          | تله فاکس   | test <i>Eg.</i>          | تست       |
| téléférique <i>F.</i>      | تله فریک   | testostérone <i>F.</i>   | تستوسترون |
| télégramme <i>F.</i>       | تلگرام     | tétra - <i>F.</i>        | تترا -    |
| téléphone <i>F.</i>        | تلفن       | text <i>Eg.</i>          | تکست      |
| télépathie <i>F.</i>       | تله پاتی   | text book <i>Eg.</i>     | تکست بوک  |
| téléphone-gramme <i>F.</i> | تلفن گرام  | thalamus <i>F.</i>       | تالاموس   |
| télégraphe <i>F.</i>       | تلگراف     | thalassémie <i>F.</i>    | تالاسمی   |
| téléski <i>F.</i>          | تله اسکی   | thallium <i>F.</i>       | تالیم     |
| télétype <i>F.</i>         | تله تایپ   | théâtre <i>F.</i>        | تئاتر     |
| télévision <i>F.</i>       | تلویزیون   | thé dansant <i>F.</i>    | ته دانسان |
| télex <i>F.</i>            | تلکس       | théine <i>F.</i>         | تئین      |
| tenderizer <i>Eg.</i>      | تندرایزر   | théisme <i>F.</i>        | تئیسیم    |
| tendon <i>F.</i>           | تاندون     | théiste <i>F.</i>        | تئیست     |
| tennis <i>Eg.</i>          | تنیس       | thème <i>F.</i>          | تم        |
| tense <i>Eg.</i>           | تنس        | théocratie <i>F.</i>     | تئوکراسی  |
| tension <i>Eg.</i>         | تنشن       | théorie <i>F.</i>        | تئوری     |
| terbium <i>F.</i>          | تریم       | théoricien <i>F.</i>     | تئوریسین  |
| térébenthine <i>F.</i>     | تربانتین   | - thérapie <i>F.</i>     | - تراپی   |
| term <i>Eg.</i>            | ترم        | thérapeutique <i>F.</i>  | تراپوتیک  |
| terminal <i>Eg.</i>        | ترمینال    | thérapie <i>F.</i>       | تراپی     |
| terminologie <i>F.</i>     | ترمینولوژی | thermographie <i>Eg.</i> | ترموگرافی |
| terrace <i>F.</i>          | تراس       | thermochimie <i>F.</i>   | ترموشیمی  |
| terreur <i>F.</i>          | ترور       | thermocouple <i>F.</i>   | ترموکوپل  |
| terrorisme <i>F.</i>       | تروریسم    |                          |           |

|                           |             |                       |             |
|---------------------------|-------------|-----------------------|-------------|
| thermodynamique <i>F.</i> | ترمودینامیک | ton <i>F.</i>         | تن          |
|                           |             | tonic <i>Eg.</i>      | تونیک       |
| thermolyse <i>F.</i>      | ترمولیز     | tonique <i>F.</i>     | تونیک       |
| thermomètre <i>F.</i>     | ترمومتر     | top <i>Eg.</i>        | تاپ         |
| thermostat <i>F.</i>      | ترموستات    | topographie <i>F.</i> | توپوگرافی   |
| thèse <i>F.</i>           | تز          | [tormoz] <i>R.</i>    | ترمز        |
| thiamine <i>F.</i>        | تیامین      | toast <i>Eg.</i>      | تست         |
| thyme <i>Eg.</i>          | تیم         | toaster <i>Eg.</i>    | تستر        |
| thymus <i>F.</i>          | تیموس       | tonalite <i>F.</i>    | تونالیت     |
| thyroïde <i>F.</i>        | تیروئید     | totalitaire <i>F.</i> | توتالیت     |
| thyroxine <i>F.</i>       | تیروکسین    | totem <i>F.</i>       | توتم        |
| tic <i>Eg.</i>            | تیک         | totémisme <i>F.</i>   | توتمیسم     |
| tic-tac <i>F.</i>         | تیک تاک     | totémiste <i>F.</i>   | توتمیست     |
| timbre <i>F.</i>          | تمبر        | tour <i>F.</i>        | تور         |
| time <i>Eg.</i>           | تایم        | tourbe <i>F.</i>      | تورب        |
| tip <i>Eg.</i>            | تیپ         | tourisme <i>F.</i>    | توریسم      |
| tirage <i>F.</i>          | تیراژ       | touriste <i>F.</i>    | توریست      |
| titrage <i>F.</i>         | تیتراژ      | tournedos <i>F.</i>   | تورندو      |
| titre <i>F.</i>           | تیت         | tournesol <i>F.</i>   | تورنسل      |
| tocophérol <i>F.</i>      | توکوفرول    | toxic <i>Eg.</i>      | توکسیک      |
| toffee <i>Eg.</i>         | تافی        | toxicologie <i>F.</i> | توکسیکولوژی |
| toilette <i>F.</i>        | توالت       | toxine <i>F.</i>      | توکسین      |
| tomate <i>F.</i>          | تومات       | tracteur <i>F.</i>    | تراکتور     |
| - tomie <i>F.</i>         | - تومی      | tradition <i>F.</i>   | ترادسیون    |
| tomographie <i>F.</i>     | توموگرافی   | trafic <i>F.</i>      | ترافیک      |

|                             |               |                       |             |
|-----------------------------|---------------|-----------------------|-------------|
| tragédie <i>F.</i>          | تراژدی        | trypsin <i>F.</i>     | تریپسین     |
| tragique <i>F.</i>          | تراژیک        | T - shirt <i>Eg.</i>  | تی شرت      |
| trailer <i>Eg.</i>          | تریلر         | tsar <i>F.</i>        | تزار        |
| tramway <i>Eg.</i>          | تراموا        | tsé tsé <i>F.</i>     | تسه تسه     |
| transit <i>F.</i>           | ترانزیت       | tube <i>Eg.</i>       | تیوب        |
| train <i>F.</i>             | ترن           | tuberculine <i>F.</i> | توبرکولین   |
| transformateur <i>F.</i>    | ترانسفورماتور | tuberculose <i>F.</i> | توبرکولوز   |
| transcription <i>Eg.</i>    | ترانسکریپشن   | tulipe <i>F.</i>      | تولپ        |
| transcription <i>F.</i>     | ترانسکریپسیون | tumor <i>Eg.</i>      | تومور       |
| transistor <i>F.</i>        | ترانزیستور    | tuna <i>Eg.</i>       | تن          |
| transparent <i>F.</i>       | ترانسپران     | tune up <i>Eg.</i>    | نون آپ      |
| transport <i>Eg.</i>        | ترانسپورت     | tunic <i>Eg.</i>      | تونیک       |
| traveler's check <i>Eg.</i> | تراولرز چک    | tunnel <i>Eg.</i>     | تونل        |
| travertin <i>F.</i>         | تراورتن       | turbine <i>F.</i>     | توربین      |
| trias <i>F.</i>             | تریاس         | twist <i>Eg.</i>      | تویست       |
| tribune <i>F.</i>           | تریبون        | T. V. game <i>Eg.</i> | تی. وی. گیم |
| trichine <i>F.</i>          | تریشین        | typhoïde <i>F.</i>    | تیفوئید     |
| tricot <i>F.</i>            | تریکو         | typhus <i>F.</i>      | تیفوس       |
| trillion <i>F.</i>          | تریلیون       | type <i>Eg.</i>       | تایپ        |
| tripalmitine <i>F.</i>      | تری پالمیتین  | type <i>F.</i>        | تیپ         |
| trompette <i>F.</i>         | ترومپت        | typical <i>Eg.</i>    | تیپیکال     |
| troposphère <i>F.</i>       | تروپوسفر      | typique <i>F.</i>     | تیپیک       |
| trotskysme <i>F.</i>        | تروتسکیسم     | typist <i>Eg.</i>     | تایپست      |
| trotskyste <i>F.</i>        | تروتسکیست     | typologie <i>F.</i>   | تیپولوژی    |
| trust <i>Eg.</i>            | تراست         | tyre <i>Eg.</i>       | تایر        |

|                           |                 |                          |             |
|---------------------------|-----------------|--------------------------|-------------|
| <b>U</b> lcère <i>F.</i>  | اولسر           | urographie <i>F.</i>     | اوروگرافی   |
| ultimatum <i>F.</i>       | اولتیماتم       | urologie <i>F.</i>       | اورولوژی    |
| ultra - <i>F.</i>         | اولترا -        | urologist <i>Eg.</i>     | اورولوژیست  |
| ultramicroscope <i>F.</i> | اولترامیکروسکوپ | urologue <i>F.</i>       | اورولوگ     |
| ultramoderne <i>F.</i>    | اولترامدرن      | <b>V</b> accin <i>F.</i> | واکسن       |
| ultra-sonique <i>F.</i>   | اولتراسونیک     | vaccination <i>F.</i>    | واکسیناسیون |
| UNESCO <i>Eg.</i>         | یونسکو          | vacciné <i>F.</i>        | واکسینہ     |
| uniforme <i>F.</i>        | اونیفرم         | vagin <i>F.</i>          | واژن        |
| UNISEF <i>Eg.</i>         | یونیسف          | vaginal <i>F.</i>        | واژینال     |
| unique <i>F.</i>          | یونیک           | vagon <i>F.</i>          | واگن        |
| universal <i>F.</i>       | یونیورسال       | [vāksil] <i>R.</i>       | واکسل       |
| université <i>F.</i>      | ونیورسیتہ       | [vāksā] <i>R.</i>        | واکس        |
| university <i>Eg.</i>     | یونیورسیتی      | valence <i>F.</i>        | والانس      |
| up to date <i>Eg.</i>     | آپ تودیت        | valeur <i>F.</i>         | والور       |
| uranium <i>F.</i>         | اورانیم         | valse <i>F.</i>          | والس        |
| uranus <i>F.</i>          | اورانوس         | valve <i>Eg.</i>         | والو        |
| urao <i>F.</i>            | اورائو          | valve mitrale <i>F.</i>  | میترال      |
| urée <i>F.</i>            | اورہ            | [vān] <i>R.</i>          | وان         |
| urtère <i>F.</i>          | اورتر           | vanille <i>F.</i>        | وانیل       |
| urgence <i>F.</i>         | اورژانسی        | vapeur <i>F.</i>         | وافور       |
| urine <i>F.</i>           | اورین           | varice <i>F.</i>         | واریس       |
| uro - <i>F.</i>           | اورو -          | variété <i>F.</i>        | واریتہ      |
|                           |                 | vaseline <i>F.</i>       | وازلین      |

|                           |           |                          |            |
|---------------------------|-----------|--------------------------|------------|
| vegetarian <i>Eg.</i>     | وجترین    | volcan <i>F.</i>         | ولکان      |
| venus <i>F.</i>           | ونوس      | volley ball <i>Eg.</i>   | والیبال    |
| vermicelle <i>F.</i>      | ورمیشل    | volt <i>Eg. &amp; F.</i> | ولت        |
| vermouth <i>F.</i>        | ورموت     | voltage <i>F.</i>        | ولتاژ      |
| vernier <i>F.</i>         | ورنیه     | voltmètre <i>F.</i>      | ولت متر    |
| vernis <i>F.</i>          | ورنی      | volume <i>F.</i>         | ولوم       |
| veto <i>F.</i>            | وتو       | voyelle <i>F.</i>        | ویل        |
| vibron <i>F.</i>          | ویبریون   |                          |            |
| video-recorder <i>Eg.</i> | ویدئو     | <b>W</b> afer <i>Eg.</i> | ویفر       |
| video-tape <i>Eg.</i>     | ویدئو     | walkman <i>Eg.</i>       | واک من     |
| viola <i>F.</i>           | ویولا     | washer <i>Eg.</i>        | واشر       |
| violon <i>F.</i>          | ویولون    | water polo <i>Eg.</i>    | واترپلو    |
| violon celle <i>F.</i>    | ویولون سل | water proof <i>Eg.</i>   | واترپروف   |
| violoniste <i>F.</i>      | ویولونیست | watt <i>Eg. &amp; F.</i> | وات        |
| vice-consul <i>F.</i>     | ویس کنسول | wattmètre <i>F.</i>      | وات متر    |
| vichy <i>F.</i>           | ویشی      | W. C. <i>Eg.</i>         | دبلیوسی    |
| virage <i>F.</i>          | ویراژ     | week-end <i>Eg.</i>      | ویک‌اند    |
| virgule <i>F.</i>         | ویرگول    | western <i>Eg.</i>       | وسترن      |
| virus <i>F.</i>           | ویروس     | wheel-chair <i>Eg.</i>   | ویل‌چیر    |
| viscosité <i>F.</i>       | ویسکوزیته | whisky <i>Eg.</i>        | ویسکی      |
| visa <i>F.</i>            | ویزا      | white board <i>Eg.</i>   | وایت‌برد   |
| visit <i>F.</i>           | ویزیت     | wide-screen <i>Eg.</i>   | وایداسکرین |
| vista vision <i>Eg.</i>   | ویستاویژن |                          |            |
| visitor <i>Eg.</i>        | ویزیتور   |                          |            |
| vitamine <i>F.</i>        | ویتامین   |                          |            |

**X***Eg.*xénon *F.*xerox *F.***Y***F.*yankee *Eg.*yard *Eg.*yatagan *Eg.*ytrium *F.*ytterbium *F.***Z**[ *Z*āmāske ] *R.*[zāpās] *R.*zebra *Eg.*

ایکس

zénith *F.*

گزنون

zéolite *F.*

زیراکس

zigzag *F.*zinc *Eg.*zipper *Eg.*

ایگرگ

zircone *F.*

یانکی

zirconium *F. & Eg.*

یارد

zodiaque *F.*

یاتاقان

zone *F.*

ایتریم

zoo - *F. & Eg.*

ایتریم

zoologie *F.*zoom *Eg.*zygote *F.*zymase *F.*

زبرا

زنیت

زئولیت

زیگزاگ

زینک

زیپ

زیرکون

زیرکونیم

زودیاک

زون

زوئو -

زوئولوژی

زوم

زیگوت

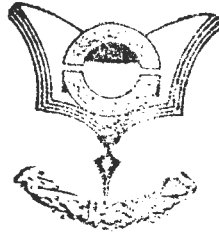
زیماس

زاماسکه

زاپاس







**Dictionnaire**  
des  
**Mots Européens**  
en  
**Persan**

**Mahshid MOSHIRI**

**Docteur en Linguistique**

**Alborz  
1993**

